

سیری در دنئیای رد الحتاد

وَإِنْ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ

مراد یوسفی



سیری در
دنیای رد الحاد

کتابی مناسب برای کسانی که می خواهند:
مدافع آیین مبارک اسلام باشند.

مراد یوسفی



تقدیم به جوانانی که چنان شیدای محمد (ص)

و راه مبارکش هستند که نمی توانند در برابر پروژه‌ها و برنامه‌های دشمنان این دین مبارک
بی تفاوت باشند ...

مقدمه ۱۴

فصل اول: در آمدی بر علم رد شبهات ۲۰

۱. شبهه چیست؟ ۲۰

۲. ما رد شبهه را برای چه کسانی انجام می‌دهیم؟ ۲۱

۱-۲. «افراد مؤمن» و «معتقد» ۲۱

۲-۲. «افراد دو دل» و «مشکوک» ۲۱

۳-۲. «ناباوران» و «اسلام ستیزان» ۲۲

۴-۲. «محققان بین‌المللی» ۲۳

۳. چرا پاسخ دادن به شبهات بسیار مهم است؟ ۲۳

۴. «دفاع» از اسلام یا «نقد» افکار مخالفان؟ ۲۴

۵. آیا همه‌ی دعوتگران باید علم پاسخ به شبهات را یاد بگیرند؟ ۲۵

۶. «فرمول» اسلام ستیزان برای تولید شبهات چگونه است؟ ۲۶

۱-۶. شرح حالت اول ۲۶

۲-۶. شرح حالت دوم ۲۷

۳-۶. شرح حالت سوم ۲۹

فصل دوم: مسائل بنیادینی که برای ورود به این وادی لازم است ۳۱

۱. اثبات وجود خدا ۳۱

۱-۱. برهانی که صرفاً عقلانی است ۳۲

۲-۱. برهانی که با مشاهده‌ی جهان شروع می‌شود و به تفکر ختم می‌گردد ۳۵

۳-۱. برهانی که با توجه به نیازمندی جهان به وجود یک سازنده مطرح می‌شود ۳۷

۲. معرفی و نقد برهان شر ۴۰

۱-۲. معرفی برهان ۴۰

۲-۲. چند مورد از پاسخ‌های «فلسفی» به مقوله‌ی شر ۴۱

۳-۲. چند مورد از پاسخ‌های کلامی یا الهیاتی به مقوله‌ی شر ۴۲

۴-۲. برای افراد «رنج دیده» پاسخ فلسفی مطرح نماییم یا پاسخ الهیاتی؟ ۴۴

- ۴۵ ۵-۲. یک تناقض در گفتار افرادی که با برهان شر به نقد خداپرستی می‌پردازند.
- ۴۶ ۶-۲. نکات پایانی.
- ۴۸ ۳. منشأ ادیان چیست؟
- ۴۹ ۱-۳. ترس!
- ۴۹ ۲-۳. بی‌اطلاعی از علت واقعی پدیده‌ها
- ۵۱ ۳-۳. عقده‌های روانی
- ۵۳ ۴-۳. از خود بیگانگی
- ۵۴ ۵-۳. حفظ انسجام اجتماعی
- ۵۶ دو نکته‌ی مهم در مورد نقدهای انجام شده بر آرای فوق
- ۵۷ ۶-۳. معرفی دیدگاه درست و جمع بندی بخش سوم (منشأ ادیان)
- ۶۰ ۴. اثبات الهی بودن اسلام با دلایل عقلانی
- ۶۰ ۱-۴. سخنی در مورد شخصیت رسول خدا
- ۶۵ ۲-۴. اثبات پیامبر بودن رسول خدا
- ۷۱ ۳-۴. اثبات الهی بودن قرآن
- ۷۷ ۴-۴. شبهاتی که در مورد قرآن و پیامبر (ص) مطرح می‌شود
- ۷۸ ۵. دلیل برتری اسلام بر سایر ادیان الهی
- ۸۱ ۶. بله ثابت کردید اسلام حق است، اما بشر چه نیازی به دین دارد؟
- ۸۲ ۱-۶. یک پاسخ ایمانی
- ۸۲ ۲-۶. معنا دار شدن زندگی
- ۸۴ ۳-۶. مقابله با تنهایی
- ۸۵ ۴-۶. دین یک پلیس درونی قدرتمند ایجاد می‌نماید
- ۸۵ ۵-۶. عاملی قدرتمند برای رفع استرس‌ها و ناراحتی‌ها، کنترل هیجانات و...
- ۸۶ ۶-۶. میل به جاودانگی توسط دین پاسخ داده می‌شود
- ۸۶ ۷. آیا عقل بشر می‌تواند جایگزین دین باشد؟
- ۸۶ ۱-۷. بررسی بحث نیازهای بشر

- ۲-۷. عقل ابزار است یا منبع؟ ۹۰
- ۳-۷. ما منکر توانایی‌های عقل نشده‌ایم ۹۲
- ۴-۷. تعارض بین عقل و وحی ۹۲
- ۵-۷. پاسخ به یک شبهه‌ی مشهور در مورد عقل و وحی ۹۲
۸. آیا پذیرش دین به معنای حذف علوم انسانی است؟ (روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، مدیریت و...) ۹۳
۹. از کجا می‌دانید روح وجود دارد؟ آیا دلیلی دارید؟ ۹۷
- ۱-۹. برهان حرکت ۹۸
- ۲-۹. برهان انسان معلق ۹۸
- ۳-۹. برهان استمرار ۹۸
- ۴-۹. یک دلیل ایمانی ۱۰۰
- ۵-۹. یک سوال مهم ۱۰۰
۱۰. اثبات وجود معاد (زنده شدن دوباره) ۱۰۱
- ۱-۱۰. بحث حکمت الهی ۱۰۱
- ۲-۱۰. با استفاده از اثبات الهی بودن قرآن ۱۰۲
- ۳-۱۰. بحث میل به جاودانگی ۱۰۲
۱۱. آیا «دین اسلام» با «علوم تجربی» در تضاد است؟ ۱۰۲
- ۱-۱۱. پیدایش «جهان» و «موجودات زنده» ۱۰۳
- ۲-۱۱. «معجزات» پیامبران و مقوله‌ی علم و دین ۱۰۵
- ۳-۱۱. اشارات قرآن و احادیث به مسائل هستی ۱۰۶
۱۲. رابطه‌ی «اسلام» با مقوله‌ی «حقوق بشر» چگونه است؟ ۱۰۷
- ۱-۱۲. توجه اسلام به مقوله‌ی حقوق بشر ۱۰۷
- ۲-۱۲. اشکالاتی که مخالفان در این زمینه به اسلام وارد کرده‌اند ۱۰۸
- ۳-۱۲. ما مدافع رفتار مسلمانان نیستیم... ۱۱۲
- فصل سوم: چگونه به شبهات اسلام ستیزان پاسخ دهیم؟ ۱۱۴
۱. شبهات از چند مجرا وارد می‌شوند؟ ۱۱۴

۲. چگونه به شبهات پاسخ دهیم؟ ۱۱۴

۱-۲. شیوهی پاسخگویی به شبهاتی که در مورد قرآن مطرح می‌شود ۱۱۵

۲-۲. شیوهی پاسخگویی به شبهاتی که در مورد «سنت رسول خدا» (صلی الله علیه و آله) مطرح می‌شود ۱۱۶

۲-۳. شیوهی پاسخگویی به شبهاتی که در مورد عملکرد «پیروان» قرآن و سنت (مسلمانان) مطرح می‌شود ۱۱۸

۴. چند نکته‌ی کلیدی ۱۲۱

فصل چهارم: پاسخ به برخی از شبهات منتشر شده (به تفکیک حوزه) ۱۲۴

۱. شبهاتی که در مورد «خداوند متعال» مطرح می‌شود ۱۲۴

۱-۱. بحث برهان شر ۱۲۵

۱-۲. خدا خودش چگونه ساخته شده است؟ ۱۲۵

۱-۳. آیا خداوند می‌تواند سنگی بسازد که خود نتواند آن را بردارد؟ ۱۲۵

۱-۴. من خدا را قبول دارم، اما کاری به ادیان الهی ندارم ۱۲۶

۱-۵. آیا جاودانه شدن کافران در جهنم عدالت است؟ ۱۲۷

۱-۶. چرا خداوند انسان‌های جهنمی را خلق کرده است؟ ۱۲۷

۱-۷. قرآن می‌فرماید خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند، کسانی که خداوند نمی‌خواهد هدایت شوند چه؟ ۱۲۸

۱-۸. چرا خداوند جلوی شیطان را نمی‌گیرد؟ ۱۲۸

۱-۹. اگر خداوند از مادر مهربان‌تر است، چرا بندگانش را می‌سوزاند؟ ۱۲۹

۱-۱۰. چرا خداوند انسان‌های معلول (یا ناقص‌الخلقه) را خلق کرده است؟ ۱۳۰

۱-۱۱. چرا خداوند مرا خلق کرده است؟ من راضی نیستم ۱۳۰

۱-۱۲. چرا برای خداوند «عبادت» کنیم، آیا خداوند به عبادت ما نیاز دارد؟ ۱۳۱

۱-۱۳. چرا خداوند ما را «خلق» کرده است؟ آیا به خلقت ما نیاز داشته است؟ ۱۳۱

۱-۱۴. وقتی کافری مریض می‌شود می‌گویند عذاب است، اما وقتی مسلمانی مریض می‌شود... ۱۳۲

۱-۱۵. وقتی خدا سرنوشت همه‌ی ما را می‌داند چرا ما را آزمایش می‌کند؟ ۱۳۲

۱-۱۶. مگر پیش از تولد سرنوشت همه مشخص نشده، پس تاوان جهنمی‌ها چیست؟ ۱۳۲

۱-۱۷. یکی در ناز و نعمت است و دیگری هیچ امکاناتی ندارد، آیا عدالت خداوند زیر سوال نمی‌رود؟ ۱۳۳

۲. شبهاتی که در مورد «آیات قرآن» مطرح می‌شود ۱۳۴

- ۱-۲. آیا خداوند در قرآن به کافران و مشرکان فحش و ناسزا گفته است؟ ۱۳۴
- ۲-۲. چرا در قرآن به برف اشاره نشده است؟ ۱۳۵
- ۲-۳. چرا در بین آیات مکی و مدنی تفاوت لحن وجود دارد؟ ۱۳۶
- ۲-۴. مگر شیطان از بهشت اخراج نشده بود؟ پس چطور توانسته دوباره به آنجا برود و آدم و حوا را فریب دهد؟ ۱۳۶
- ۲-۵. آیا ما به خاطر اشتباه آدم و حوا به زمین آمده‌ایم و مورد آزمایش قرار می‌گیریم؟ ۱۳۷
- ۲-۶. چرا خداوند جلوی شیطان را نمی‌گیرد؟ آیا نمی‌تواند؟ ۱۳۷
- ۲-۷. مگر قرآن آسان نیست؟ پس چرا به تفسیر نیاز دارد؟ ۱۳۸
- ۲-۸. آیا قرآن صنعا، ادعای تحریف ناپذیری قرآن را با مشکل مواجه نموده است؟ ۱۳۸
- ۲-۹. بحث غلمان در قرآن ۱۳۹
- ۲-۱۰. آیا کتاب ۱۴۰۰ سال پیش به درد دنیای امروز می‌خورد؟ ۱۳۹
- ۲-۱۱. وقتی قرآن گفته «لا اکراه فی الدین» / «اجباری در دین نیست»، چرا مسلمان‌ها به ایران حمله کردند؟ ۱۴۰
- ۲-۱۲. چرا گاهی خداوند در قرآن، برای خودش از ضمیر «ما» استفاده کرده و نگفته «من»؟ ۱۴۱
- ۲-۱۳. چرا قبل از اینکه علم چیزی را کشف کند، شما نمی‌گویید این موضوع در قرآن هم بود؟ ۱۴۱
- ۲-۱۴. چرا مسلمان‌ها می‌گویند به تحدی قرآن پاسخ داده نشده است؟ چندین بار پاسخ داده شده است! ۱۴۲
- ۲-۱۵. مگر اسلام دین مهربانی نیست؟ پس چرا در قرآن آیات جنگی وجود دارد؟ ۱۴۳
- ۲-۱۶. مگر قرآن برای همه‌ی بشریت نیست؟ پس چرا به مسائل خانوادگی پیامبر پرداخته است؟ ۱۴۴
- ۲-۱۷. از کجا معلوم این قرآن، همان قرآن ۱۴۰۰ سال پیش است؟ ۱۴۴
- ۲-۱۸. مگر اعمال افراط‌گرایان ریشه‌ی قرآنی ندارد؟ منکر این هستید؟ ۱۴۵
۳. شبهاتی که در مورد «حضرت محمد (ص)» مطرح شده است ۱۴۹
- ۳-۱. بحث نبوت حضرت محمد (ص)، مخالفان می‌گویند ایشان پیامبر نبوده است ۱۴۹
- ۳-۲. آیا پیامبر (ص) شخص شهوت‌رانی بوده است؟ ۱۴۹
- ۳-۳. مبحث تعدد زوجات پیامبر (ص) ۱۵۰
- ۳-۴. آیا پیامبر (ص) با عروس خود ازدواج کرده است؟! ۱۵۱
- ۳-۵. ازدواج پیامبر (ص) با مادرمان عایشه (رض)، که ۹ سال سن داشته است ۱۵۲
- ۳-۶. آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی احزاب و ادعای آزادی جنسی پیامبر (ص)! ۱۵۳

- ۷-۳. آیا دستور به مجرد ماندن زنان پیامبر، ظلمی در حق آنان بوده است؟ ۱۵۳
- ۸-۳. چرا قرآن به مسلمان‌ها گفته است چهار همسر. اما پیامبر خودش بیش از چهار همسر داشته است؟ ۱۵۴
- ۹-۳. بحث نزدیکی با ماریه ی قبطیه، و اشارات سوره ی مبارکه ی تحریم ۱۵۴
- ۱۰-۳. چرا پیامبر دستور داد مردان قبیله بنی قریظه قتل عام شوند؟ ۱۵۵
- ۱۱-۳. چرا نام پدر پیامبر (ص) عبدالله بوده، مگر قبل از اسلام «الله» را می‌شناختند؟ ۱۵۷
۴. شبهاتی که در مورد «دیگر پیامبران» مطرح شده است ۱۵۷
- ۱-۴. آیا تمام پیامبران در خاورمیانه بوده‌اند؟ ۱۵۷
- ۲-۴. آیا معجزات پیامبران عقلانی است؟ ۱۵۸
- ۳-۴. از وقتی دوربین فیلم برداری ایجاد شده دیگر نه عصایی مار شده و نه مرده‌ای زنده شده است ۱۵۹
- ۴-۴. آیا حضرت ابراهیم با شکستن بت کافران به عقاید آنها بی احترامی کرد؟ ۱۵۹
- ۵-۴. چرا فرزندان حضرت آدم و حوا با هم ازدواج کرده‌اند؟ مگر می‌شود خواهر و برادر... ۱۶۰
- ۶-۴. حضرت ابراهیم بت‌ها را شکست، اما گفت این بار رو به سنگ دیگری نماز بخوانید (کعبه) ۱۶۰
- ۷-۴. طوفان نوح و چگونگی جمع آوری حیوانات ۱۶۱
- ۸-۴. آیا حضرت خضر فرد بی گناهی را کشت؟ ۱۶۱
۵. شبهاتی که در مورد «احکام اسلام» مطرح شده است ۱۶۲
- ۱-۵. حکم «برده داری» و «کنیز داری» در اسلام ۱۶۲
- ۲-۵. توضیحاتی در مورد «همجنس گرایی» ۱۶۴
- ۳-۵. آیا «روزه» برای مسلمانان ضرر دارد؟ ۱۶۵
- ۴-۵. «پاداش بهشتیان» سکس و مشروب، «جرم جهنمیان» سکس و مشروب ۱۶۶
- ۵-۵. وقتی زکریای رازی «الکل» را «کشف» کرده چطور در صدر اسلام حرام شده است؟ ۱۶۶
- ۶-۵. چرا به «حج» برویم، همین جا به فقرا کمک کنیم ۱۶۶
- ۷-۵. چرا کسی که «مرتد» شود و از اسلام برگردد حکمش قتل است؟ ۱۶۷
- ۸-۵. «قطع دست دزد» در اسلام ۱۶۸
- ۹-۵. اسلام به این موجود با وفا (یعنی سگ) می‌گوید نجس است... آیا این حکم با مهربانی اسلام؟ ۱۶۹
- ۱۰-۵. «نوشیدن شراب» به مقدار کم چرا حرام است؟ ۱۶۹

- ۱۱-۵. چرا «نماز» را به زبان «عربی» بخوانیم ما که عرب نیستیم..... ۱۷۰
- ۱۲-۵. در «قطب شمال» ۶ ماه شب است، مردم آنجا چگونه «روزه» بگیرند؟..... ۱۷۱
- ۱۳-۵. ماجرای خوردن «ادرار شتر» در اسلام چیست؟..... ۱۷۱
- ۱۴-۵. حکم «سنگسار» بسیار خشن است، اسلامی که می‌گوید من دین مهربانی هستم، چطور... ۱۷۳
۶. شبهاتی که در مورد «حقوق زنان» در اسلام مطرح شده است..... ۱۷۴
- ۱-۶. چرا ارث زنان نصف ارث مردان است؟..... ۱۷۵
- ۲-۶. چرا دیه‌ی زنان نصف دیه‌ی مردان است؟..... ۱۷۶
- ۳-۶. چرا اسلام اجازه داده مردها زنان را کتک بزنند؟..... ۱۷۷
- ۴-۶. چرا در اسلام حق طلاق به دست مردان است؟..... ۱۷۹
- ۵-۶. چرا حق حضانت (نگه‌داری از کودک) بعد از طلاق به مردان تعلق دارد؟..... ۱۸۰
- ۶-۶. چرا باید در اسلام پوشش زنان از مردان بیشتر باشد؟..... ۱۸۲
- ۷-۶. چرا در اسلام چند همسری وجود دارد؟..... ۱۸۳
- ۸-۶. چرا در دادگاه شهادت دو زن مانند شهادت یک مرد است؟..... ۱۸۶
- ۹-۶. چرا اسلام زنان را ناقص‌العقل خوانده است؟..... ۱۸۷
- ۱۰-۶. چرا در قرآن زن به عنوان کشتزار مردان معرفی شده است؟..... ۱۸۷
- ۱۱-۶. چرا در مجلس عقد از کلمه‌ی «نکاح» استفاده می‌شود؟ آیا این توهین به زن نیست؟..... ۱۸۸
- ۱۲-۶. چرا باید مرد مدیر خانه باشد؟ اگر می‌گویید کار، امروزه در خیلی خانواده‌ها زن‌ها هم کار می‌کنند؟..... ۱۹۰
- ۱۳-۶. چرا در اسلام زن‌ها به کنیزی گرفته می‌شوند؟..... ۱۹۲
- ۱۴-۶. چرا در طول تاریخ هیچ زنی پیامبر نشده است؟..... ۱۹۲
- ۱۵-۶. آیا خداوند از حوریان بهشتی استفاده‌ی تبلیغاتی کرده است؟..... ۱۹۳
- ۱۶-۶. برای مردهای بهشتی حوری وجود دارد، زن‌ها چه؟ آیا از نعمت‌های بهشت محروم هستند؟..... ۱۹۴
۷. شبهاتی در مورد چگونگی «مسلمان شدن ایرانیان»..... ۱۹۷
- ۱-۷. آیا ایرانیان به زور شمشیر مسلمان شده‌اند؟..... ۱۹۷
- ۲-۷. آیا مسلمان‌ها بعد از حمله به ایران کتاب‌خانه‌ها را آتش زدند؟..... ۲۰۱
- ۳-۷. آیا طبق آیه‌ی ۴ سوره ابراهیم، اسلام فقط برای عرب‌ها است؟..... ۲۰۲

- ۴-۷. تفکیک وطن دوستی از وطن پرستی و چند نکته برای دوستان ملی گرا ۲۰۳
۸. شبهاتی که در مورد «موضوعات گوناگون» مطرح می‌شود ۲۰۴
- ۸-۱. برخی‌ها می‌گویند دین ما انسانیت است، چه پاسخی به این افراد بدهیم؟ ۲۰۵
- ۸-۲. جبر جغرافیایی ۲۰۶
- ۸-۳. چرا مسلمان‌ها در اروپا به نقد دین آنها می‌پردازند، اما اجازه نمی‌دهند آنها در کشورهای مسلمان ۲۰۷
- ۸-۴. آنهایی که ما را از دوستی با جنس مخالف به وسیله‌ی آتش جهنم می‌ترسانند نماز شان را ۲۰۸
- ۸-۵. ناسا اعلامیه مشغول خانه‌سازی در مریخ است ولی شما هنوز در مسائلی چون وضو و ... هستید. ۲۰۹
- ۸-۶. کجاست آن اسلام واقعی که از آن دم می‌زنید؟ به هر جا نگاه می‌کنیم ۲۱۱
- ۸-۷. آیا مسلمان‌ها کهنه پرست هستند؟ ۲۱۲
- ۸-۸. وقتی مریض می‌شوید به اورژانس زنگ می‌زنید یا دعا می‌کنید؟ ۲۱۳
- ۸-۹. من دلم پاک است و همین کافیت (لذا نماز نمی‌خوانم و روزه نمی‌گیرم!) ۲۱۴
- ۸-۱۰. عیسی به دین خود، موسی به دین خود! ۲۱۵
- ۸-۱۱. چرا شما مسلمان‌ها عقاید خود را حق مطلق می‌دانید؟ ۲۱۶
- ۸-۱۲. من به بچه‌ام نمی‌گویم چه دینی انتخاب کند، بگذار خودش وقتی بزرگ شد انتخاب کند ۲۱۷
- ۸-۱۳. همین گوشی موبایلی که دست شماست توسط کافران ساخته شده است ۲۱۸
- ۸-۱۴. آیا دین‌داران از زیبایی‌های زندگی محروم شده‌اند؟ ۲۱۹
- ۸-۱۵. آیا دین‌داران برده و گرفتار شده‌اند؟ ۲۱۹
- ۸-۱۶. من خودم چند سال طلبه بوده‌ام! تو به من می‌گویی؟ ۲۲۰
- ۸-۱۷. من خودم عربی را کاملاً می‌دانم تو به من می‌گویی! ۲۲۱
- ۸-۱۸. من خودم قبل از اینکه ناباور شوم، چند بار قرآن را خوانده‌ام تو به من می‌گویی؟ ۲۲۲
- ۸-۱۹. مگر خدا نمی‌داند چه نیازی دارم؟ پس چرا دعا کنم؟ ۲۲۳
- ۸-۲۰. مگر نسل انسان از آدم و حوا نیست؟ پس چرا چهار گروه خونی داریم؟ ۲۲۳
- ۸-۲۱. وقتی یک بیماری شایع می‌شود، کسی در مسجد دنبال درمان نمی‌گردد ۲۲۴
- ۸-۲۲. چرا کشورهای اسلامی عقب‌افتاده‌اند و کشورهای غیر مسلمان پیشرفت کرده‌اند؟ ۲۲۵
- ۸-۲۳. کسی که علم را نقد کند جایزه می‌گیرد، اما دین چنین چیزی را قبول نمی‌کند ۲۲۶

۹. ادعای وجود «اشکالات علمی» در قرآن ۲۲۸
- ۹-۱. خروج منی از بین ستون فقرات و دنده‌ها ۲۲۸
- ۹-۲. آسمان سقف است ۲۲۹
- ۹-۳. آسمان‌ها بعد از زمین خلق شده‌اند؟ ۲۳۰
- ۹-۴. ستارگان چراغ آسمان هستند ۲۳۱
- ۹-۴. زمین مسطح است ۲۳۲
- ۹-۵. خورشید وقت غروب در چشمه‌ای گل آلود فرو می‌رود! ۲۳۳
- ۹-۶. شهاب سنگ، تیری است که به سوی شیطان و جن پرتاب می‌شود ۲۳۴
- ۹-۷. عدم التقاط آب شور و شیرین دریا ۲۳۶
- ۹-۸. فکر کردن توسط قلب در سینه ۲۳۸
- ۹-۹. آیا همهی موجودات زوج‌اند؟ ۲۴۰
۱۰. ادعای وجود «تناقض» در بین آیات قرآن ۲۴۱
- ۱۰-۱. خلقت شش روز بود یا هشت روز؟ ۲۴۱
- ۱۰-۲. آفرینش سریع بود یا کند؟ ۲۴۳
- ۱۰-۳. اول زمین یا اول آسمان؟ کدام یک زودتر آفریده شد؟ ۲۴۵
- ۱۰-۴. انسان از چه ساخته شده بود؟ ۲۴۶
- ۱۰-۵. ریشه بیچارگی ما کجاست؟ ۲۴۷
- فصل پنجم: چند نکته‌ی مهم برای جوانانی که در این زمینه بحث و مناظره انجام می‌دهند. ۲۵۰**
۱. «قبل از بحث کردن با مخالفان» این نکات را رعایت فرمایید ۲۵۳
- ۱-۱. قبل از گفت و گو و مناظره، با خداوند سبحان مناجات نمایید ۲۵۴
- ۱-۲. قبل از گفت و گو، (خیر خواهانه) از همراهان مسلمان بخواهید مواظب رفتارشان باشند ۲۵۵
۲. «در وقت گفت و گو» این نکات را رعایت بفرمایید ۲۵۶
- ۲-۱. «هدف» خود از مباحثه کردن را به شخص مقابل بگویید ۲۵۶
- ۲-۲. با همدلی کردن، بین خود و شخص مخالف پل بسازید ۲۵۷
- ۲-۳. افراد «نقد کننده» را از افراد «نق زن» تفکیک نماییم ۲۵۹

- ۲-۴. تحت هیچ شرایطی کنترل خود را از دست ندهید..... ۲۶۰
- ۲-۵. از زخمی کردن روح مخاطب خودداری نمایید..... ۲۶۲
- ۲-۶. حریم شخصی افراد را حفظ کنید..... ۲۶۳
- ۲-۷. اگر پاسخ یک شبهه را ندانستید خیلی راحت بگویید پاسخ نمی‌دهید و باید این موضوع را بررسی کنید..... ۲۶۶
- ۲-۸. اگر دلیل شما بر دلیل فرد مخالف برتری یافت، مغرور نشوید... .. ۲۶۸
- ۲-۹. اگر دلایل شخص اسلام ستیز بر دلایل شما برتری یافت، خود را گم نکنید..... ۲۶۹
- ۲-۱۰. شخص مخالف بی احترامی کرد، به صورت مؤدبانه تذکر بدهید، اگر باز هم ادامه داد... .. ۲۷۱
- ۲-۱۱. اگر یک خطای شما را ثابت نمودند، خیلی راحت خطای خود را بپذیرید..... ۲۷۳
- ۲-۱۲. سعی کنید متناسب با «سطح سواد» و «سن و سال» مخاطب‌هایتان به ارائه استدلال بپردازید..... ۲۷۴
۳. چند نکته‌ی کلی برای انجام بحث و مناظره..... ۲۷۴
- ۳-۱. برای بحث با اسلام ستیزان حاضر جواب، افراد بلبل زبان و حاضر جواب بروند..... ۲۷۴
- ۳-۲. دلایل خود را مطرح کنید و نتیجه را به خدا بسپارید..... ۲۷۶
- ۳-۳. اگر مدافع دین هستید، عملگرایی را فراموش نفرمایید... .. ۲۷۷
- ۳-۴. اگر با چند نفر پول‌دار، باسواد و ... نشستید، احساس ضعف نکنید..... ۲۷۸
- ۳-۵. هدف و خروجی بحث مهم است، نه خود بحث..... ۲۷۹
- ۳-۶. گفت و گوی مصلحانه با هر فرد شبهه زده‌ای را غنیمت بدانید..... ۲۸۱
۴. یک نکته‌ی مهم برای جوانان پرشوری که در زمینه‌ی رد الحاد بحث می‌کنند و فعالیت دارند..... ۲۸۲
- منابع و مآخذ..... ۲۸۵

مقدمه

بنام خداوند جان و خرد، کز این برتر اندیشه برنگذرد

مطالعاتی داشته‌اید، صددرصد برایتان مشخص شده اسلام حق است، اما مشاهده می‌کنید برخی از جوانان مسلمان در حال پشت کردن به آن هستند ... آن هم چه پشت‌کردنی! متأسفانه اگر بر این اعتقاد بمیرند، فقط الله می‌داند سرنوشت ابدی آنها چه خواهد شد، و خود را با وضعیتی مواجه کرده‌اند که آن‌سوی خطرناکی‌اش ناپیداست.

لطفاً صادقانه پاسخ دهید، شما جای این بنده‌ی خداوند بودید چه کار می‌کردید؟ آیا می‌توانستید بی‌تفاوت باشید و بگویید هر چه بادا باد!

تصور کنید کنار رودخانه‌ای نشسته‌اید و فردی در حال غرق شدن است ... به این صورت که مدام زیر آب می‌رود و بالا می‌آید و این چرخه تکرار می‌شود ... لطفاً بفرمایید بگویید واکنش شما چه خواهد بود؟ می‌گویید به من چه ربطی دارد؟! یا خیر، اگر شنا بلد باشید حتماً داخل آب می‌پرید!

باور کنید اگر شنا هم بلد نباشید سعی می‌کنید با طنابی یا شاخه درختی برای آن شخص کاری بکنید و اگر این هم مقدور نباشد دادو فریاد راه می‌اندازید ... به نظر بنده کسی که ذره‌ای انسان‌دوستی در قلبش موجود باشد نمی‌تواند در این وضعیت «بی‌تفاوت» باشد.

عزیزانم، در مثال شناکردن فرد چند صباحی از زندگی دنیا را از دست می‌دهد، اما در زمینه مسائل عقیدتی و باور به خداوند متعال، فرد اگر به این مسائل پشت کند ابدیتش خراب می‌شود.

خوب عزیزان، بفرمایید بگویید، «شما اگر جای این بنده‌ی خداوند بودید چه کار می‌کردید؟» آیا می‌توانستید بی‌تفاوت باشید؟ آیا می‌توانستید نوشتن را متوقف کنید؟ آیا می‌توانستید به یک الی دو جلد کتاب اکتفا کنید؟ البته، درد دل دیگری هم دارم، دوباره به سؤال مطرح شده نگاه کنید نوشته‌ام: «شما جای بنده بودید چه کار می‌کردید؟»

خوب چرا «جای بنده»! پس «جای خودتان» چه؟ آیا اسلام فقط مال چند نفر است؟ به نظرتان «دفاع» از این دین و آیین فقط به نام چند نفر ثبت شده است و تمام؟ یا اسلام متعلق به همه ماست و همه «متناسب» با ظرفیت‌ها» و «استعدادهایشان» در برابر آن مسئولیت دارند؟!!

عزیزانم، این جملات را نوشتم، تا بدانید دلیل نوشتن این کتاب چیست، تا بدانید چرا لازم است جامعه اسلامی از این فعالیت‌ها استقبال کند. تا بدانید، این کتاب‌ها به صورت تفریحی نوشته نمی‌شود و به درمان دردهای عمیق جامعه می‌پردازد.

برادران و خواهران مسلمانم، باور کنید این کتاب تزئینی نیست! باور کنید کتاب فرهنگ لغت نیست که گاهی به آن مراجعه شود، باور کنید کتاب تعبیر خواب نیست که بعد از خواب دیدن آن را باز کنید ... بلکه این کتاب (و دیگر کتاب‌های رد الحادی) برای مجهز شدن شما به برهان و استدلال نوشته شده‌اند. آیا دوست ندارید در روزگاری که بیشتر جریانات فکری فعال در جامعه به نقد یکدیگر می‌پردازند شما هم برای دفاع از اندیشه اسلام استدلال داشته باشید؟ واقعاً برایتان سخت نیست، شخصی حضرت محمد (صلی الله علیه و سلم) را نقد نماید و شما نتوانید آن‌گونه که شایسته است از ایشان دفاع کنید؟

آیا می‌دانید در روزگاری زندگی می‌کنیم که دیگر چیزی بنام آزادی بیان و محدودیت بیان وجود ندارد و در فضای مجازی هرکسی هر چه دلش خواست می‌تواند بگوید و بنویسد؟ آیا می‌دانید اسلام‌گرایی در حال رشد است و جریاناتی خاص در غرب و در شرق به این فکر افتاده‌اند جلوی آن را بگیرند و گرنه موجودیت اندیشه آنها به خطر می‌افتد؟

خیلی از افراد وقتی رشادت‌های اصحاب را می‌خوانند چشمانشان پر از اشک می‌شود و می‌گویند ای کاش ما هم در رکاب رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) بودیم و از ایشان دفاع می‌کردیم. خوب عزیزانم، دینی که امروز دارد نقد می‌شود، حاصل رشادت‌ها و زحمات ۲۳ ساله ی رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) است و فراتر از آن نتیجه زحمات همه پیامبران از آدم تا خاتم (علیهم السلام) است.

نوح و ابراهیم و عیسی و موسی و ادريس و ایوب و صالح و هود و لوط و داود و سلیمان و محمد (علیهم السلام)، تلاش کردند تا بشریت را از خواب غفلت بیدار کنند و تسلیم فرمان الله متعال باشند. اما امروز در عصر فضای مجازی (افرادی) به زعم خود می‌خواهند میراث نبوت را از روی زمین برچینند ...!

هرچند بارها گفته‌ایم، الله متعال خودش حافظ دینش است و قطعاً قطار دین از مبدأ به مقصد خواهد رسید، اما خداوند متعال ضامن مسافران قطار نیست، چون قرار نیست کسی را به زور هدایت کند و این ما هستیم که نباید

اجازه دهیم، افراد مذکور برادران و خواهران همسر ما را از قطار دین پیاده کنند و در بیابان مادی‌گرایی و شبهات سرگردان نمایند.^۱

البته به‌خوبی می‌دانم، درد دلی که خدمت شما عزیزان عرض شد، دغدغه‌ی مبارکی است که روح و روان بسیاری از جوانان «مؤمن»، «مستعد» و «مسئولیت‌پذیر» را به خود مشغول نموده است، و تا کنون به‌کرات آن را شنیده‌ام. به این صورت که می‌گویند فلانی ببخشید شما چطور به این شبهات پاسخ می‌دهید؟ ما هم می‌خواهیم از آیین مبارک اسلام دفاع نماییم.

حال عزیزان همه‌ی این دلایل ...، این حقیر را سوق داد که کتاب پیشرو را به رشته‌ی تحریر درآورم. اما حقیقتاً انجام این کار، پیچیدگی‌های خاص خود را داشت، تصور بفرمایید:

- این مطالب باید طوری نوشته شود که افراد ناآشنا، با نکات بیان شده ارتباط برقرار نمایند. (چون شروعی برای قدم‌گذاشتن در این وادی است)

- مطالب باید خیلی خلاصه باشد و گرنه برای افراد مبتدی خسته‌کننده خواهد بود و شاید تا آخر کتاب با مطالب همراهی نفرمایند.

- دایره‌ی مباحثی که اسلام‌ستیزان مطرح کرده‌اند گسترده است و باید شیوه‌ی مقابله با بیشتر موارد مطرح شده در این کتاب بیان شود.

- سطح سواد و آگاهی مخاطبانی که می‌خواهند این علم را یاد بگیرند متنوع است، و همین ایجاب می‌نماید در وقت نوشتن همه‌ی سطوح در نظر گرفته شوند.

- به‌هرحال این کتاب باید حق مطلب را در حد خود (که یک کتاب مقدماتی است) ادا نماید، و قرار نیست یک رفع تکلیف صورت پذیرد و تمام شود!

^۱ مطالبی که تا اینجا بیان شد، بریده‌ای از مقدمه‌ی جلد چهارم کتاب الحاد نوین، باتلاق رنگین است و حیفم آمد این چند خط را در اینجا هم تکرار نمایم.

- خواه یا نا خواه در دنیای «رد الحاد» وارد مباحث علم و فلسفه و جامعه‌شناسی و تاریخ و... خواهیم شد و ورود به این مباحث بدون بیان «اصطلاحاتی» که برای فهم موضوعات لازم هستند، کمی سخت است. هرچند بنده تلاش نموده‌ام تا حد امکان از بیان کلمات تخصصی پرهیز نمایم.

انشاءالله این کتاب، مجرایی خواهد بود برای ورود جوانانی که قویاً پتانسیل این را دارند در برابر اسلام‌ستیزان ظاهر شوند، اما نمی‌دانستند از کجا شروع نمایند.

توضیحاتی در مورد کتاب پیشرو:

این کتاب از ۵ فصل تشکیل شده است.

فصل اول، درآمدی بر علم رد شبهات نام دارد. در این فصل ما یاد می‌گیریم شبهه چیست؟ چرا پاسخ‌دادن به شبهات اهمیت دارد؟ رفع شبهه برای چه کسانی انجام می‌شود؟ فرمول مخالفان اسلام برای تولید شبهات چگونه است و مباحثی از این دست ...

فصل دوم، مسائل بنیادینی است که لازم است افرادی که به رد شبهات می‌پردازند، حتماً این مسائل را بدانند، در این فصل یاد می‌گیریم به صورت عقلانی به اثبات وجود خداوند پردازیم، الهی بودن قرآن را ثابت نمایم و بگوییم چگونه می‌توان با استدلال‌های عقلانی نبوت پیامبر را ثابت کرد. همچنین به منشأ پیدایش ادیان از منظر فلاسفه و جامعه‌شناسان غربی پردازیم و بگوییم که چرا بشر به دین نیاز دارد، حتی اگر نیاز بشر به دین را ثابت نمودیم، به این پرسش پاسخ دهیم که آیا عقل می‌تواند جایگزینی برای دین باشد؟ اصلاً آیا اسلام با حقوق بشر سازگار است؟ با علم چطور و ...

فصل سوم، چگونگی پاسخگویی به شبهات را شرح داده است. به این صورت که اگر شبهه‌ای را دیدیم که پاسخ آن را نمی‌دانیم و به هیچ یک از افرادی که به شبهات پاسخ می‌دهند هم دسترسی نداشته باشیم، خودمان چگونه به آن پاسخ دهیم؟ در این فصل (به جای تقدیم ماهی) شیوه گرفتن ماهی آموزش داده شده است.

فصل چهارم، یکی از مهم‌ترین فصل‌های کتاب است، در این فصل تلاش شده، مشهورترین و معروف‌ترین شبهات اسلام‌ستیزان پاسخ داده شود. حقیقتاً با خود می‌گفتم ۲۰ الی ۳۰ شبهه‌ی مشهور را در این فصل پاسخ می‌دهم؛ ولی حیغم آمد این بحث مهم ناقص بماند، لذا بیش از ۱۲۰ شبهه‌ی مشهور را از بین کتاب‌هایی که تا

کنون منتشر نموده‌ام انتخاب کردم و تلاش نمودم با یک ادبیات ساده و به‌صورت مختصر دوباره به آنها پاسخ دهم. بزرگواران، از شما می‌خواهم، حتی اگر فصل‌های دیگر را نمی‌خوانید، حتماً این فصل را مطالعه بفرمایید.

فصل پنجم، به چند نکته‌ی اخلاقی و علمی برای انجام یک گفت‌وگوی موفق اشاره نموده است، ما افرادی داریم که معلومات زیادی دارند، اما به دلیل بی‌تجربگی نمی‌توانند در وقت بحث مطالب خود را منتقل نمایند، مثلاً خشمگین می‌شوند، یا با بی‌احترامی کردن طرف را چند قدم دیگر از اسلام دور می‌نمایند، در این فصل نکات ارزنده‌ای بیان شده، به این امید که مورد استفاده قرار گیرد.

نکات پایانی برای شما عزیزان:

۱. بزرگواران، با مطالعه اثر پیشرو - ان‌شاء‌الله - اصول و چهارچوب مقابله با شبهات اسلام‌ستیزان را یاد می‌گیرید و به‌نوعی «کلید کار دستتان» می‌آید، اما این به معنای فراگیری کامل این علم نیست و گمان نکنید به مقصد رسیده‌اید، یقیناً لازم است کتاب‌ها و مقالاتی که مستقیماً برای پاسخ به شبهات نوشته است را مطالعه نمایید. و از علم اساتید بزرگوارانی که در این زمینه زحمت کشیده‌اند استفاده بفرمایید (اما شک ندارم با فهم کامل این کتاب، این بار آگاهانه مطالعه می‌کنید).

۲. بی‌شک کسب علم کار آسانی نیست و باید برای آن هم وقت بگذارید و هم انرژی زیادی صرف نمایید، اما بعد از فراگیری، چنان لذتی در قلبتان حس می‌کنید که سختی‌های راه را فراموش می‌نمایید، لذا ان‌شاء‌الله با قدرت شروع کنید و با قدرت ادامه دهید ...

۳. قبل از شروع این کتاب، نیت خود را برای الله متعال خالص نمایید و از ذات مبارک ایشان بخواهید در این راه شما را موفق نماید.

۴. به خداوند متعال قول بدهید، اگر این علم را یاد گرفتید و توانستید خودتان به شبهات پاسخ دهید، آموخته‌هایتان را به افراد دیگر هم بیاموزید.

از الله متعال می‌خواهم امواج رحمت و برکت خود را بر تلاش پیشرو جاری بفرماید. اللهم آمین

مراد یوسفی - دی‌ماه ۱۴۰۱ - پیرانشهر

بزرگواران، جهت استفاده‌ی سریع‌تر و راحت‌تر جوانان مسلمان، نسخه‌ی الکترونیکی این کتاب از کامپیوتر

نویسنده منتشر می‌شود.

اما ان شاء الله به زودی برای چاپ هم فرستاده می‌شود. لذا حق چاپ این اثر برای نویسنده محفوظ است،

فصل اول: در آمدی بر علم رد شبهات

۱. شبهه چیست؟

- شبهه در لغت به معنای مشابهت و پوشیدگی است. معانی دیگری چون اشتباه، احتمال اشکال و شک نیز دارد و همچنین چیزی که حق و باطل در آن معلوم نیست را شبهه می‌نامند.^۱

- با یک بیان ساده و جامع، شبهه در بحث ما یعنی یک «مؤلفه (یا یک چیز) نادرست» که به یک «مؤلفه (یا یک چیز) درست» تا اندازه‌ای شباهت داشته باشد و فرد مخاطب را دچار اشتباه نماید. مثلاً یک تفسیر غلط از آیات قرآن، که تا اندازه‌ای «شبهه» تفسیر درست باشد و افرادی را دچار شک و گمان کند (که فکر کنند این آیه، مفهوم نادرستی را بیان نموده است) و حقیقت برای مخاطب پوشیده بماند.

حال وظیفه‌ی ما دعوتگران این است که موضوع را شرح دهیم و بگوییم، درست است که این شباهت وجود دارد و شما در ظاهر چنین قضاوتی داشته‌اید، اما موضوع این گونه نیست و نتیجه‌گیری انجام شده بنا بر این دلایل نادرست است.

قرآن کریم می‌فرماید:

۲ وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ۚ

«و گفتارشان که: «ما، مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم!» در حالی که نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند؛ لکن امر بر آنها مشتبه شد.»

آیه از لفظ «شُبِّهَ» استفاده کرده است، یعنی بر آنها مشتبه شد، به عبارتی دیگر شخص دیگری را کشتند و نمی‌دانستند که حضرت عیسی (ع) است یا نه، و حقیقت بر آنها پوشیده ماند.

^۱ معین، محمد، فرهنگ فارسی، ذیل کلمه شبهه. / شیخو، لویس، المنجد (ترجمه محمد بندریگی)، ذیل ریشه شبهه

^۲ نساء: ۱۵۷

۲. ما رد شبهه را برای چه کسانی انجام می‌دهیم؟

برخی از افراد فعالیت ما را نقد می‌کنند و می‌گویند، چرا شما خودتان را خسته می‌کنید؟ چرا برای کسانی حرف می‌زنید که تصمیم گرفته‌اند حرف شما را نپذیرند؟ در پاسخ به این دوستان می‌گوییم، ما رد الحاد را برای چهار دسته از افراد انجام می‌دهیم:

۲-۱. «افراد مؤمن» و «معتقد»

- متأسفانه وضعیت موجود (تفرقه، عقب ماندن مسلمین از کاروان علم و دیگر دلایل) کاری کرده که افراد «ملتزم به دین» در جامعه و رسانه‌های اجتماعی بسیار مورد طعنه و کنایه قرار گیرند.

روزی یکی از دوستان با بنده تماس گرفت و گفت «دیشب همراه خانواده به پارک رفته بودیم، بنده نماز مغرب را همان جا خواندم؛ اما مورد طعنه و متلک برخی از عابران قرار گرفتیم!» و متأسفانه این وضعیت در بسیاری از مکان‌ها وجود دارد؛ لذا جوانان مؤمن ما برای مقابله با کنایه‌های روشنفکر نمایان هم که شده باید به برهان‌ها و استدلال‌های فکری مجهز باشند. و این وظیفه‌ی مهم (ارائه‌ی استدلال به جوانان مسلمان) باید توسط داعیانی انجام شود که در این زمینه کار می‌کنند.

- گاهی مادران معتقد نمی‌توانند جواب سؤالات دخترانشان را بدهند، پدرهای معتقد و دلسوز نمی‌توانند جواب شبهات پسرانشان را بدهند، بسیاری از خواهران و برادران مؤمن نگران انحراف فکری اعضای خانواده‌شان هستند. خوب، شما بگویید: چه کسی باید به این افراد کمک کند؟ آیا چون اسلام ستیزان نمی‌خواهند حقیقت را بپذیرند ما باید پشت این افراد را خالی کنیم؟ و اجازه دهیم مورد آزار فکری سؤال‌کنندگان و شبهه‌افکنان قرار گیرند؟ هرگز. پس خواهران و برادران مؤمن ما به حمایت فکری نیاز دارند.

۲-۲. «افراد دو دل» و «مشکوک»

- ما افراد زیادی داریم که در محیط کار یا محیط تحصیل دچار شبهه و گمان شده‌اند و التزام سابق را نسبت به اسلام مبارک ندارند، بله هستند کسانی که با همین شک و گمان، خود را به دره‌ی الحاد پرت می‌نمایند و به هیچ سخنی هم اعتنا ندارند! (افرادی که اهل پژوهش نیستند و فقط مشغول کپی پیست کردن هستند)

اما باور کنید افرادی هم وجود دارند که در تمام طول مسیر به اطراف خود نگاه می‌کنند و منتظر دست نجات‌بخشی هستند که دست آنها را بگیرد و اسلام را رها نکنند، لذا به هر سخن و استدلالی بها می‌دهند، هر که را بشناسند به او اعتماد می‌کنند و از او سوال می‌پرسند.

حال خود بگویید آیا رها کردن این افراد کار درستی است؟ تا کنون افراد بسیار زیادی بعد از پاسخگویی به سؤالاتشان از بنده و دیگر دوستانی که در زمینه‌ی رد الحاد کار می‌کنند تشکر نموده‌اند و بیان داشته‌اند که اگر شما نبودید معلوم نبود وضعیت ما به کجا ختم می‌شد.

- از دید این بنده‌ی خداوند، رد الحاد برای این گروه (افراد دودل) از گروه اول (مؤمنان) و سوم و چهارم ارزشمندتر است؛ زیرا غالباً افراد گروه اول نور ایمان چنان به قلب‌هایشان جلا بخشیده که باطل نمی‌تواند روی آن تأثیر بگذارد؛ اما اذیت می‌شوند و رد الحاد برای آنها مایه‌ی آرامش و تقویت ایمان است. گروه سوم و چهارم هم (که در سطور آتی خدمتتان معرفی می‌گردد) حساسیت کارشان مانند افراد گروه دوم نیست، متأسفانه افراد گروه دوم (افراد دودل) در لبه‌ی پرتگاه قرار دارند و استدلال رساندن به آنها بسیار حیاتی می‌باشد.

باور کنید اگر ما به آنها کمک نکنیم، ناباوران دست‌هایشان را می‌گیرند و آنها را با خود به دنیای مادی‌گری و انحراف می‌کشانند؛ لذا در پاسخگویی به این افراد باید عجله هم داشته باشیم چرا که الحاد تدریجاً در قلب آنها ریشه دوانی می‌کند.

۲-۳. «ناباوران» و «اسلام ستیزان»

اسلام ستیزان دو دسته‌اند، حق‌پذیر و حق‌نا‌پذیر.

- ما هنوز امید داریم در بین ناباوران افراد حق‌پذیری وجود داشته باشد و با اطلاع از این نکته که هر آنچه در زمینه‌ی تخریب اسلام گفته می‌شود «سیاه‌نمایی» است، به دایره‌ی توحید و خداپرستی بازگردند. (الحمد لله مواردی از این دست را نیز مشاهده نموده‌ام).

- اما ناباورانی وجود دارند که قلب آنها پر از حقد و کینه است، و درست است که قبول نمی‌کنند، اما باید در میدان اندیشه به ادعاهایشان پاسخ داده شود تا تصور نکنند میدان در اختیار آنهاست و می‌توانند به میل خود بر علیه خداپرستی حرف بزنند! باید به آنها ثابت شود در اشتباه هستند ولو آنکه قبول نکنند.

آیا منطقی است، چون ناباوران حرف‌های ما را قبول نمی‌کنند هرچه خواستند در مورد اسلام بگویند ما هم ساکت بمانیم؟ به هیچ عنوان. مطمئن باشید فردا روز ادعا می‌کنند مسلمانان توانایی پاسخگویی نداشتند، لذا حتماً باید به شبهات این افراد پاسخ داده شود.

البته نکته‌ی مهم دیگری هم در اینجا وجود دارد، اینکه ما پاسخ ناباوران را بدهیم باعث قوت قلب و خوشحالی برادران و خواهران مسلمانمان خواهد شد، یقیناً با پاسخگویی ما بیشتر به اسلامشان افتخار می‌کنند.

۴-۲. «محققان بین‌المللی»

در جهانی که ما زندگی می‌کنیم کم نیستند افرادی که با تحقیق و تأمل در مورد آیین‌شان به این نتیجه رسیده‌اند (و می‌رسند) که دین آنها دارای اشکالات اساسی است (مثلاً افراد مسیحی، یهودی، بودایی، هندو و...) لذا تحقیق را شروع می‌کنند و در مورد ادیان بزرگ جهان به مطالعه می‌پردازند.

تصور کنید یکی از همین افراد از آیین بودایی خارج شده باشد و سه دین بزرگ ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) را برای پژوهش انتخاب نموده باشد، وقتی به زمین فکری اسلام می‌رسد همراه با مطالعه در مورد آموزه‌های این دین مبارک، اگر شبهات را ببیند اما پاسخی برای آنها نیابد، مطمئناً اسلام را نیز پشت سر می‌گذارد و به دین بعدی می‌رود. به هر حال او نمی‌داند اشکالات مطرح‌شده سیاه‌نمایی و تلبیس ناباوران است؛ لذا همه‌ی ما وظیفه داریم به‌خاطر این افراد هم که شده گمان‌های مطرح شده را پاسخ دهیم.^۱

۳. چرا پاسخ دادن به شبهات بسیار مهم است؟

دهه‌ی شصتی‌ها به یاد دارند آن زمان در یکی از کتاب‌های فارسی دوره‌ی ابتدایی ماجرای وجود داشت بنام «پترُس فداکار». داستان از این قرار بود که در یک سد، سوراخ کوچکی ایجاد می‌شود، پترس می‌فهمد که «اگر این وضعیت ادامه داشته باشد سوراخ بزرگ‌تر می‌گردد و در نهایت سد شکسته می‌شود و مردم شهر غرق می‌شوند.» لذا انگشتش را داخل سوراخ قرار می‌دهد و این کار را آنقدر ادامه می‌دهد تا انگشتش بی‌حس می‌گردد و در نهایت از درد بیهوش می‌شود و مردم او را می‌بینند و...

^۱ الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، ص ۳۶، با تلخیص

درست است هدف اصلی داستان آموزش فداکاری به ما دانش آموزان بود اما نکات جالب دیگری هم در ورای آن وجود داشت، آن هم این است که اگر در دیوار اعتقاد مردم یک سوراخ کوچک ایجاد شود به مرور آن دیوار فرو می‌ریزد و فرد را در می‌نوردد ...

اسلام ستیزان از این قاعده به خوبی خبر دارند لذا به جای اینکه مستقیم بگویند مردم اسلام را کنار بگذارید، سعی می‌کنند به صورت نرم و مخملی وارد شوند.

لذا تمام شبهه‌هایی که مطرح می‌شوند می‌توانند چنین نقشی را ایفا نمایند و اگر پاسخ داده نشوند و در قلب جوان مسلمان باقی بماند، می‌تواند در آینده برای اعتقاداتش مشکل آفرین شود.

شبهه ابتدا رهگذر است، اگر به او میدان داده شود، تبدیل می‌شود به مهمان. و اگر باز هم به او بها داده شود، صاحب خانه خواهد شد!^۱

۴. «دفاع» از اسلام یا «نقد» افکار مخالفان؟

- این سوال یکی از سؤالات مهمی است که لازم است علاقه‌مندان، حتماً در مورد آن شناخت داشته باشند. پاسخ بسیار کوتاه بنده به این سوال این است: ما باید «روشنگری» انجام دهیم و این عمل شامل هر دو حالت می‌شود، یعنی «هم ثابت نماییم خطایی در اسلام وجود ندارد» و «هم اندیشه‌ی اشخاص مخالف را نقد نماییم».

- گاهی در این بین دیدگاه‌های متضادی دیده می‌شود، برخی‌ها معتقدند ما فقط باید دیدگاه مخالفان را نقد نماییم، برخی‌ها هم می‌گویند اتفاقاً برعکس، ما فقط باید اسلام خود را بشناسیم، چون شناخت اسلام برای پاسخگویی به شبهات کفایت می‌کند، ولی بنده این دو دیدگاه را قبول ندارم و معتقدم باید هر دو مورد وجود داشته باشد. یعنی در جای خود باید بر دینمان شناخت پیدا کنیم و شبهه‌هایی که در مورد آن مطرح می‌شود را پاسخ دهیم و در جای خود مطالعه نماییم و به نقد اندیشه‌ی مخالفان بپردازیم. اما قبل از هرچیز «لازم است» ثابت نماییم عقیده‌ی ما پاک است، آن وقت با خیال راحت و با دستی پر به نقد مخالفان بپردازیم.

- افرادی که می‌گویند فقط باید حمله کرد استدلالشان این است «بهترین دفاع حمله است»، لذا نباید به شبهات آنها پاسخ دهیم، لذا فقط باید بر آنها نقد وارد نماییم ... اما عزیزانم این سخن ناقص است، چون وقتی هزاران

^۱ الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۳۰۱، با تلخیص

شبهه علیه اسلام مطرح شده باشد، باید به «مخالفان اسلام»، «جوانان دو دل» و «مسلمانان اهل تفکر» ثابت نماییم سخن اسلام ستیزان اشتباه است، آن موقع وارد مرحله‌ی نقد اندیشه‌های مخالف شویم. آیا منطقی است به دیگران بگوییم اندیشه‌ی شما اشتباه است، اما برای صحیح بودن اندیشه‌ی خود دلیل نداشته باشیم؟

افرادی را دیده‌ام در این موضع خود چنان زیاده روی نموده‌اند که کتاب‌های پاسخ به شبهات را هم مورد طعن قرار داده‌اند و گفته‌اند لازم نیست ما به شبهات پاسخ دهیم بلکه فقط باید مخالفان را نقد نماییم. اما این عزیزان باید بدانند چنین نگرشی صحیح نیست.

همان گونه که بیان شد، فعالیت ما نامش روشنگری است، و قدم اول در اینجا اثبات صحیح بودن اندیشه‌ی خود است، وقتی ما ثابت کردیم اسلام مبرا از هر نقص و عیبی است، این بار فرد مخالف دستش خالی می‌شود و به صورت غیر مستقیم، ابزار نقد اسلام از او گرفته خواهد شد.

یک سوال، به نظر شما نقد کسی که ابزار نقد ما را در اختیار دارد راحت‌تر است، یا کسی که چیزی در اختیار ندارد؟ یقین بدانید کسی که دستش از نقد اسلام کوتاه شده باشد، این بار خودش می‌ماند و اندیشه‌هایش و کفایت مطالعه نماییم و باورهایش را نقد نماییم. اما اگر ما روشنگری‌های لازم را انجام ندهیم، نمی‌توانیم به چنین وضعیتی دست یابیم. لذا امیدوارم ارزش و اهمیت روشنگری‌های انجام گرفته را بدانیم.^۱

۵. آیا همه‌ی دعوتگران باید علم پاسخ به شبهات را یاد بگیرند؟

ما برای رد الحاد و پاسخگویی به شبهات، یکسری مطالعات عمومی داریم و یکسری مطالعات تخصصی.

^۱ بزرگواران در کتاب‌های بنده هم دفاع از اسلام وجود دارد و هم نقد اندیشه‌های دیگر (اگر توجه بفرمایید از داروینیسیم و آتیسیم و دئیسیم و فمیسیم گرفته تا ملی گرایان تندرو و روشنفکر نمایان، از آن طرف از آئین زرتشت گرفته تا مسیحیت و یهودیت و... را نقد نموده‌ام)، حتی در فصل دوم همین کتاب، بسیاری از اندیشه‌های مخالفان نقد شده است. چون همانگونه که خدمت تان عرض شد بنده ی حقیر معتقدم هر دو حالت باید وجود داشته باشد (هرچند متناسب با وضعیت جامعه و حجم شبهات مطرح شده، دور کردن شبهات و اثبات صحت اسلام را بیشتر لازم دانسته‌ام).

اما این مطلب (تحت عنوان دفاع یا نقد مخالفان) را به این دلیل نوشتم، تا به اصلاح این ذهنیت پردازم، به عبارتی تا برخی از جوانان نازنین مان نسبت به «مقوله‌ی پاسخ به شبهات» بی‌مهری ننمایند و فریب این ذهنیت نادرست را نخورند که ما لازم نیست این معلومات را یاد بگیریم! باور کنید اگر این عزیزان با خیال راحت می‌گویند برویم اندیشه‌های دیگر را نقد کنیم، قسمتی از آسودگی خاطرشان به دلیل تلاشهای صورت پذیرفته در راستای پاسخ به شبهات اسلام ستیزان است.

از همه‌ی دعوتگران انتظار می‌رود، مطالعات عمومی را انجام دهند، به این صورت که نقد شبهات مشهور و شایع را بخوانند و نکاتی که لازم است را در ذهنشان تثبیت نمایند. منظور از شبهات مشهور، آن شبهاتی است که اکثریت افراد محروم شده از نعمت دین، همان‌ها را تکرار می‌کنند.

اما برای کسب تخصص، لازم است افراد علاقه‌مند عمیق‌تر وارد میدان شوند، به این صورت که هم کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده است را بخوانند و هم مهارت پاسخگویی به شبهات جدید را فرا بگیرند.^۱

الحمدلله، در کتاب پیش رو، آن شبهات عمومی و لازم را در فصل چهارم بیان نموده‌ایم (به نظر بنده، لازم است «هر دعوتگری» پاسخ آنها را فرا بگیرد)، همچنین در فصول دیگر، مطالب زیادی بیان شده که مسیر را به کسانی که می‌خواهند به صورت تخصصی وارد شوند، نشان داده است.

۶. «فرمول» اسلام ستیزان برای تولید شبهات چگونه است؟

تا جایی که بنده اطلاع داشته باشم، شبهات اسلام ستیزان از سه حالت خارج نیست:

۱. آنچه در مورد اسلام می‌گویند اصلاً وجود ندارد.
 ۲. آنچه در مورد اسلام می‌گویند وجود دارد، ولی اشتباه متوجه شده‌اند.
 ۳. آنچه در مورد اسلام می‌گویند وجود دارد، درست هم متوجه شده‌اند، اما با جهان بینی مادی‌گرایانه‌ی آنها سازگار نیست و تصور می‌کنند این اشکال است!
- ان شاء الله موارد سه‌گانه‌ی فوق را بیشتر توضیح می‌دهیم:

۶-۱. شرح حالت اول

آنچه در مورد اسلام می‌گویند اصلاً وجود ندارد

والله اعلم، حالت اول دارای دو تیپ می‌باشد که شناخت آنها برای جوانان مسلمان ضروری است.

تیپ اول از حالت اول:

^۱ الحاد نوین، باتلاق رنگین، جلد چهارم، ص ۳۹۶، با تلخیص

گاهی اوقات اسلام ستیزان مطلبی بیان می‌کنند که چنین چیزی در اسلام وجود ندارد و خودشان آن را طراحی نموده‌اند. مثلاً می‌گویند:

"پیامبر شما کتاب قرآن را از دانشمندان زمان خود یاد گرفته و آمده آن را تحت عنوان کتاب الهی، به مردم یاد داده است."

کسی که اندکی انصاف و تحقیق داشته باشد می‌داند که چنین چیزی صحت ندارد. و بنای این ادعای بزرگ با چند سوال ساده فرو می‌ریزد، مثلاً می‌پرسیم نام این دانشمندان چیست؟ این آموزش در کجا صورت پذیرفت؟ آیا رسول اکرم سواد خواندن و نوشتن داشت که نزد دانشمندان درس یاد بگیرد؟ مگر پیامبر زبان دیگری هم به جز عربی می‌دانست که با دانشمندان خارج از حجاز ارتباط برقرار نماید؟ چرا این دانشمندان خودشان یک دین عرضه نکردند؟ مطالبی در قرآن وجود دارد که فراتر از تاریخ خود است، این را چگونه توجیه می‌کنید؟ (برخی از اعجازهای علمی) و...

تیپ دوم از حالت اول:

به جرئت می‌توان گفت قسمت اعظم شبهات در این محدوده متمرکز شده است و آن هم، نسبت دادن عمل نادرست مسلمانان به اسلام است. مثلاً یک مسلمان دروغ می‌گوید، اسلام ستیزان آن را به اسلام نسبت می‌دهند در حالی که اسلام مخالف دروغ گفتن است. یا مثلاً یک مسلمان به دیگران ظلم می‌کند، اسلام ستیزان می‌گویند این است اسلام، در حالی که اسلام مخالف ظلم کردن است. و خلاصه اینکه عمل غلط مسلمانان به سوءاستفاده از اختیار خودشان برمی‌گردد نه به اسلام و چنین چیزهایی در اسلام وجود ندارد.

۲-۶. شرح حالت دوم

آنچه در مورد اسلام می‌گویند وجود دارد، ولی اشتباه متوجه شده‌اند

در این حالت، آیات و احادیث فراوانی از جانب اسلام ستیزان مطرح می‌شود، اما مشکل اینجاست که حق مطلب را (سهواً یا عمداً) ادا نمی‌کنند و آن گونه که خود می‌خواهند به تفسیر و تشریح می‌پردازند.

مثال ۱:

خداوند متعال می‌فرماید:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...»^۱

«هیچ اجباری در دین نیست...»

حال این افراد این گونه استنباط کرده‌اند که منظور آیه این است، اگر دوست داری مسلمان باش، و اگر دوست داری مسلمان نباش، چون اجباری در دین نیست!

در حالی که منظور آیه چیز دیگری است و منظور خداوند متعال این است که پذیرش ایمان باید با رضایت قلبی باشد و با زور و اجبار نمی‌توان رضایت افراد را به دست آورد.

توجه بفرمایید که خداوند در ادامه‌ی آیه می‌فرماید، هدایت و گمراهی از هم جدا شده است، و اگر فهم اسلام ستیزان صحیح بود، دلیلی نداشت خداوند به تفکیک این دو حالت پردازد و تصمیم یک شخص را هدایت بداند و تصمیم شخص دیگر را گمراهی!

مثال ۲:

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمُ...»^۲

«پس هرگاه با کسانی که کافر شدند روبرو شدید، گردن‌هایشان را بزنید تا آن که آنان را از پا درآورید...»

مخالفان و منتقدان اسلام این گونه استنباط نموده‌اند که این آیه می‌فرماید، هر وقت کافری را دیدید سر او را ببرید و تمامش کنید، در نتیجه اسلام دین توحش و خشونت است! (العیاذ بالله)

در حالی که این آیه دارد در مورد شرایط جنگی سخن می‌گوید نه هر شرایطی و منظورش کافر حربی است (کافری که با مسلمان‌ها در حال جنگ است) نه هر دگر اندیشی!

و این فهم نادرست از آیه‌ی شریفه‌ی فوق با چند سوال ساده برطرف می‌شود:

^۱ بقره: ۲۵۶

^۲ محمد: ۴

مگر در جنگ حلوا پخش می‌کنند؟ مگر در پادگان‌های نظامی همه‌ی کشورهای جهان به سربازان شیوه‌ی کشتن دشمن را آموزش نمی‌دهند؟ (اگر می‌گویید بله) پس چرا آموزشی که به سربازان مسلمان داده شده است، را بر نمی‌تابید؟ چرا آموزش و تعلیم سربازان ارتش فرانسه و انگلیس و ایتالیا اشکالی ندارد، اما به آموزش و تعلیم سربازان ارتش امت اسلام می‌گویید خشونت؟ (اگر مواردی را بیان می‌کنید که هر انسان منصفی می‌داند نادرست است، بدانید همان گونه که رفتار غلط ارتش فرانسه را به پای آموزه‌های ارتش نمی‌گذارید، رفتار غلط مدعیان اسلام را هم نباید به پای اسلام بگذارید)

۳-۶. شرح حالت سوم

مطالبی بیان می‌شود که در اسلام وجود دارد، درست هم فهم شده‌اند، اما با جهان بینی این افراد

سازگاری ندارد

نکته‌ی اصلی برای ورود به این مبحث این است که ما به معاد (یا زنده شدن دوباره در جهانی دیگر) ایمان داریم، ولی اسلام ستیزان مادی گرا چنین باوری ندارند و همه چیز را به این دنیا محدود کرده‌اند، لذا افق دیدشان از امور محسوس جهان مادی خارج نمی‌شود و در نتیجه‌ی چنین تفکری، برخی از مسائل برایشان به صورت غیر قابل حل باقی می‌ماند و شروع می‌کنند به انکار نمودن.

مثال ۱:

در اسلام برای شراب‌خواری، حکم شلاق در نظر گرفته شده است. اسلام ستیزان می‌گویند اسلام چنین حکمی بیان نموده است و این نادرست است و با آزادی فرد در تضاد است.

می‌گوییم، بله چنین حکمی وجود دارد، و کاملاً درست متوجه شده‌اید، اما این تنبیه برای پاک شدن گناهان اشخاص انجام می‌شود، تا در روز قیامت به خاطر این عمل مجازات نشود. و طبیعی است شمایی که به قیامت ایمان ندارید این عمل را نادرست بدانید.

مثال ۲:

همسران پیامبر بعد از وفات پیامبر توانایی ازدواج با هیچ شخص دیگری را نداشته‌اند چون مادر مؤمنان شده بودند، حال اسلام ستیزان می‌گویند این نادرست است و به لحاظ حقوق بشری ظلم در حق آنان بوده است.

می‌گوییم، بله چنین حکمی در اسلام وجود دارد و کاملاً درست متوجه شده‌اید، اما آنچه این زنان (به خاطر مصالح) در دنیا از دست داده‌اند، در برابر آنچه در قیامت به دست می‌آورند غیر قابل مقایسه است ...

بله اگر حقوق بشر غربی معیار باشد، به این زنان ظلم شده است، اما طبق حقوق بشر اسلامی (که آخرت اندیش است) نه تنها هیچ ظلمی در حق این بانوان صورت نپذیرفته، بلکه بسیار به نفعشان تمام شده است. آنها اگر ازدواج مجدد هم انجام می‌دادند، بالاخره بعد از چند سال محدود وفات می‌یافتند ... اما سرای آخرت، ابدی است و هیچ وقت به پایان نمی‌رسد و رضایت و حکمت‌های مدنظر خداوند بالاتر از هر چیزی است. (حکمت‌های زیادی برای این ممنوعیت وجود دارد: ۱. حفظ حریم و احترام پیامبر ۲. جلوگیری از مشکلات سیاسی ۳. و...)

برای رفع این گونه شبهات، باید به مخالفان بگوییم، محل نزاع در اینجا نیست ... ما باید تکلیف وجود یا عدم وجود خدا را تعیین کنیم، باید تکلیف پیامبر بودن یا پیامبر نبودن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را مشخص کنیم، باید تکلیف الهی یا غیر الهی بودن قرآن را مشخص نماییم، بعد وارد این مباحث شویم.

چون اگر وجود خدا، نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و الهی بودن قرآن ثابت شد، آن موقع «آموزه‌های غیب محورانه‌ی» قرآن و احادیث رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هم ثابت می‌شود و در نهایت جهانی بینی آخرت گرای ما هم (که کاملاً متکی به ایمان به غیب است)، ثابت می‌شود.

و برای اثبات وجود خدا، الهی بودن قرآن و نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم دلایل زیادی وجود دارد، ان شاء الله در فصل دوم به صورت مختصر و مفید به این مبحث خواهیم پرداخت.

فصل دوم، به اثبات حق بودن جهان بینی الهی پرداخته است.

فصل دوم: مسائل بنیادینی که برای ورود به این وادی لازم است

ما در فصل اول برخی از چهارچوب‌های لازم برای پاسخ به شبهات اسلام ستیزان را بیان نمودیم، طوری که حداقل بدانیم شبهه چیست، چرا باید به شبهات پاسخ دهیم، چگونه با شبهات روبرو شویم و...

اما برای کسی که می‌خواهد در این مسیر قدم بگذارد، اطلاع یافتن از برخی از موضوعات هم لازم و ضروری است، هرچند کسی که به شبهات پاسخ دهد در طول مسیر با این مسائل روبرو می‌شود و خواه یا ناخواه باید این مطالب را فرا بگیرد، اما اگر از همین ابتدا با مسائل مدنظر آشنا شود، در آینده بهتر می‌تواند با آنها ارتباط برقرار نماید.

در این فصل در مورد جهان بینی اسلامی سخن می‌گوییم و در همین راستا از اثبات عقاید گرفته تا نگرش اسلام در مورد برخی از موضوعات سخن به میدان آمده است؛ اما به صورت خلاصه وار، چون رسالت این کتاب ارائه ی مطالب به صورت مختصر و مفید است.

در پایان لازم است دانش دوستان عزیز بدانند وسعت بخشیدن و عمق بخشیدن به مطالبی که ان شاء الله فراخواهید گرفت در پرتو مطالعه ی کتاب های جامع و تخصصی در زمینه ی مسائل مطرح شده است.

۱. اثبات وجود خدا

تا کنون فیلسوفان خدا باور دلایل زیادی برای اثبات وجود خدا ارائه داده‌اند، و حتی از شیوه‌هایی برای «دسته بندی» این برهان‌ها نیز استفاده نموده‌اند.

یکی از دسته‌بندی‌های جالبی که توسط فلاسفه‌ی مسلمان انجام شده، این است که ما می‌توانیم برهان‌های اثبات وجود خدا را در سه دسته‌ی زیر طبقه بندی نماییم:

۱. براهینی که «صرفاً عقلانی» هستند (مثلاً برهان امکان و وجوب/یا همان برهان علیت)
۲. براهینی که با «مشاهده‌ی جهان خلقت» شروع می‌شوند و به «تجزیه و تحلیل عقلانی» ختم می‌گردند (مثلاً برهان نظم)
۳. براهینی که با توجه به «نیازمندی جهان به وجود یک سازنده» مطرح می‌شوند (مثلاً برهان حدوث).

ما ان شاء الله مثال بیان شده برای هر سه حالت را خلاصه‌وار و با یک تقریر همه فهم بیان می‌نماییم.

۱-۱. برهانی که صرفاً عقلانی است

برهان امکان و وجوب (به شماره‌ها توجه داشته باشید چون مرحله به مرحله پیش می‌رویم):

۱. ما دو مؤلفه داریم بنام «وجود» و «عدم».

۲. و می‌دانیم که این جهان وجود دارد و در عدم نیست.

۳. حال سوال این است که این «وجود» از کجا آمده است؟ (یا وجود چگونه به وجود آمده است؟)

۴. به لحاظ عقلانی چند پاسخ می‌توان برای این پاسخ در نظر گرفت:

الف) این جهان به صورت ازلی و همیشگی وجود داشته است

ب) این جهان خودش، خودش را به وجود آورده است

ج) این جهان توسط یک مؤلفه‌ی معمولی (حالا این مؤلفه شخص باشد، نیرو یا هر چیز دیگر) به وجود آمده است

د) این جهان توسط یک مؤلفه‌ی بی‌نیاز (حال این مؤلفه شخص باشد، نیرو یا هر چیز دیگر) به وجود آمده است، مؤلفه‌ای که به خودش وابسته است.

۵. لازم است این چهار پاسخ را بررسی کنیم تا ببینیم کدام یک منطقی‌تر است، به هر حال یکی از آنها درست است، نمی‌شود که هر چهار مورد درست باشند.

بررسی پاسخ «الف» (جهان ازلی است):

ما دلایل علمی و عقلی برای نقد این ادعا داریم، در اینجا ان شاء الله یک دلیل «عقلانی» بیان می‌نماییم:

- امروز تاریخ چند است؟ تصور کنید مسیر تاریخ معکوس می‌شود و ما به سمت روز ازل حرکت می‌کنیم (یعنی از تاریخ امروز به سمت منفی بی‌نهایت). به نظر شما هیچ وقت به نقطه‌ی ازل یا منفی بی‌نهایت می‌رسیم؟

خیر! چون اگر هر نقطه‌ای را برای پایان مسیرمان انتخاب کنیم، باز هم از ما دورتر می‌شود و باز هم به انتهای مسیر نمی‌رسیم (به کلمات توجه بفرمایید، خودمان می‌گوییم «منفی بی نهایت»)

- خوب وقتی در جهت عکس هیچ وقت به انتهای مسیر نرسیم، چه دلیلی دارد، پروسه‌ی تاریخ در جهت مستقیم به اینجا برسد؟ چرا امروز در تاریخ امروز قرار گرفته است؟ چرا هزار میلیارد سال پیش ما امروز را تجربه نکردیم؟ به هر حال از منفی بینهایت شروع شده و تا بخواهد به ما نزدیک شود، باز هم در آن قسمت کش می‌خورد و بیشتر به عقب باز می‌گردد.

- با این استدلال ساده و قدرتمند به این نتیجه می‌رسیم دنیا ازلی نیست و از جایی شروع شده (وگرنه هرگز تاریخ به اینجا نمی‌رسید).

بررسی پاسخ «ب» (جهان خودش، خودش را به وجود آورده):

آیا جهان قبل از اینکه خودش را به وجود بیاورد «وجود داشته است؟» اگر بله، چه دلیلی دارد دوباره خود را به وجود بیاورد! و اگر خیر، چیزی که وجود نداشته باشد چگونه می‌تواند چیزی را به وجود بیاورد! پس این پاسخ هم که در اصطلاح فلسفی به آن دور می‌گویند منطقی نیست.

بررسی پاسخ «ج» (جهان توسط یک مؤلفه‌ی معمولی به وجود آمده):

- اینکه بگوییم جهان توسط یک مؤلفه‌ی معمولی به وجود آمده است، این سوال را مطرح می‌نماید که خود آن مؤلفه از کجا آمده است؟ مثلاً توسط مؤلفه‌ای بنام الف. حال این سوال ایجاد می‌شود که الف چگونه به وجود آمده است؟ توسط مؤلفه‌ای بنام «ب»، خوب «ب» از کجا آمده است؟ توسط «ج»، «ج» از کجا آمده است؟ توسط «د» و این چرخه‌ی بی‌نتیجه ادامه دارد ...

- جالب است بدانید این چرخه هیچ وقت به نتیجه نمی‌رسد، بنده برای اثبات بی‌نتیجه بودن این حالت همیشه از یک مثال استفاده می‌نمایم، تصور کنید یک سنگ روی جاده است و جلوی راه یک ماشین را گرفته است، راننده پیاده نمی‌شود که آن را کنار بزند، در نتیجه نمی‌رود ... ماشین دوم می‌آید، طبعاً او هم نمی‌تواند برود، حال ماشین سوم می‌آید و به ماشین دوم می‌گوید چرا نمی‌روی؟ می‌گوید تا ماشین اول نرود من نمی‌توانم بروم، ماشین چهارم می‌آید و به سوم می‌گوید چرا نمی‌روی؟ می‌گوید تا ماشین دوم نرود من نمی‌توانم بروم، ماشین پنجم

می‌آید و به چهارم می‌گوید چرا نمی‌روی؟ می‌گوید تا ماشین سوم نرود من نمی‌توانم بروم ... و تصور کنید بی‌نهایت ماشین پشت سر هم قرار بگیرند، اما تا ماشین اول نرود آنها نمی‌توانند حرکت کنند. و این را برای مثال مؤلفه‌ی معمولی در نظر بگیرید که دوم و سوم و ... به میان می‌آیند! خوب طبیعی است تا در ابتدای چرخه مؤلفه‌ی بی‌نیاز، به میدان نیاید، به وجود آمدنی مطرح نخواهد شد.

لذا این پاسخ هم که در اصطلاح فلسفی به آن «تسلسل» می‌گویند نادرست است.

بررسی پاسخ «د» (جهان توسط یک مؤلفه‌ی بی‌نیاز ساخته شده است):

با توجه به توضیحاتی که بیان شد پاسخ صحیح این گزینه است، چون اگر بگوییم خودش از کجا آمده، پاسخ این است که خودش وابسته به ذات خودش است و بی‌نیاز است. طبعاً یک شخص بی‌نیاز ازلی است، و صفات مخصوص به خودش را هم دارد.

۶. حال که به اینجا رسیدیم، و دانستیم دنیا توسط یک مؤلفه‌ی بی‌نیاز به وجود آمده است، این سؤال ایجاد می‌شود که ویژگی‌های این مؤلفه چیست؟

- این مؤلفه ماده است یا فرا ماده؟ با توجه به اینکه ماده در یک سکون بی‌نهایت قرار دارد، نمی‌تواند مادی باشد. (یک گلدان ۱۰ هزار سال هم در جایی باشد آیا می‌تواند تکان بخورد و برود آن اتاق دیگر؟) پس باید آن مؤلفه فرا ماده باشد.

۷. خوب این فرا ماده چه مشخصاتی دارد؟ آیا علم دارد؟ آیا قدرت دارد؟ آیا اراده دارد؟ اگر بگوییم خیر، پس توانایی ایجاد «وجود» را هم نخواهد داشت. لذا نتیجه می‌گیریم که باید این ویژگی‌ها را هم داشته باشد.

۸. حال وقتی جمع بندی می‌نماییم، به این نقطه می‌رسیم که ما برای «پیدایش وجود» در جهان، به مؤلفه‌ای رسیده‌ایم که بی‌نیاز است، فرا مادی است و ویژگی‌هایی دارد که باعث می‌شود وجود را به وجود بیاورد.

۹. آنچه ما در جمع بندی خود به آن رسیده‌ایم، در ادیان الهی هم معرفی شده و خدا نام دارد.

۱۰. پس به وجود آورنده‌ای که در فلسفه به آن می‌رسیم، با به وجود آورنده‌ای که در ادیان به نام خدا معرفی شده دقیقاً یکی است و ما از راه فلسفه به وجود خداوند متعال رسیدیم.

^۱ منظور ما حرکات درون مولکولی نیست، بلکه جابجایی جسم از مکانی به مکان دیگر مدنظر است.

نکته ۱:

برخی‌ها می‌گویند وقتی برای وجود دنیا دنبال سازنده می‌گردید چرا برای وجود خدا دنبال سازنده نمی‌گردید؟ پاسخ این است که نقش و جایگاه و ماهیت «خداوند» با «دنیا» تفاوت دارد.

- دنیا چون ماده است و توانی از خود ندارد نمی‌تواند بی‌نیاز باشد، ولی خداوند فرا ماده است و ویژگی‌هایی دارد که به خودش وابسته است در نتیجه بی‌نیاز است (اصلاً اگر این ویژگی‌ها را نداشت، خدا نبود!)

- به عبارتی هر به وجود آمده‌ای به وجود آورنده‌ای دارد، حال وقتی خداوند بی‌نیاز است و به وجود آمده نیست، چرا باید بگوییم او هم به وجود آورنده داشته باشد!

نکته ۲:

برخی‌ها می‌گویند قوانین فیزیک باعث ایجاد جهان شده است، و هیچ‌کسی دنیا را نساخته است. در پاسخ می‌گوییم، قوانین فقط توضیح دهنده هستند و نمی‌توانند خالق باشند. مثلاً اگر امروز یک میلیون به بانک واریز کنیم و فردا یک میلیون دیگر، قانون ریاضی می‌تواند بگوید شما دو میلیون واریز کردید (برایمان توضیح بدهد)، ولی نمی‌تواند به جای ما پول واریز نماید و فاعل باشد، بر همین اساس «قوانین فیزیک» هم، فقط «توضیح دهنده» هستند و نمی‌توانند «فاعل» باشند.

۲-۱. برهانی که با مشاهده‌ی جهان شروع می‌شود و به تفکر ختم می‌گردد

برهان نظم:

۱. نظم به معنای هماهنگی در بین چند عضو برای رسیدن به هدف مشخص است.
۲. طبق این فرمول دنیا پر از نظم است، به گستره‌ی هستی نگاه کنید، از حشرات و پرندگان گرفته تا گیاهان و موجودات دریایی، هرکجا را نگاه کنید نظم را مشاهده می‌نمایید، باور کنید همین دستی که با آن تایپ می‌کنم تا چشمی که با آن صفحه‌ی لپ‌تاپ را می‌بینم و مغزی که با آن تجزیه و تحلیل انجام می‌دهم، محصول نظم است.

۳. اگر کمی دقت نمایید حتماً باید «اندیشه» وجود داشته باشد تا «اعضای هماهنگ» جهت ایجاد یک نظم «پایدار» و «موفق» در کنار هم قرار بگیرند. وگرنه نظم ایجاد نمی‌شود. به عبارتی دیگر، بدون «اندیشه» و «در نظر داشتن اشکالاتی که ممکن است بوجود بیاید» نمی‌توان این اجزا را در کنار هم قرار داد.

۴. وجود اندیشه، گویای وجود اندیشمند است. پس نظم که در این جهان وجود دارد، گواه وجود یک ناظم اندیشمند است.

۵. ناظم نمی‌تواند ماده باشد، چون ماده در سکون قرار دارد و نمی‌تواند کاری انجام دهد، همچنین باید علم و قدرت و اراده داشته باشد، وگرنه نمی‌تواند فعالیت‌های لازم و کافی را انجام دهد.

۶. پس نظم موجود در جهان توسط ناظمی ایجاد شده است که فرامادی است و علم و قدرت و اراده دارد.

۷. حال باید بدانیم شخص اندیشمند و ناظمی که ما در دنیای فلسفه به آن رسیدیم، با خداوند ناظمی که در ادیان به نام خدا معرفی شده است یکی است.

نکته ۱:

برخی‌ها می‌گویند، این همه بیماری در جهان وجود دارد، چطور شما می‌گویید جهان نظم دارد؟ پاسخ این است که، بیماری‌ها (چه بیماری‌های اکتسابی و چه بیماری‌های ژنتیکی) در اثر «رفتارهای نادرست بشر» ایجاد شده‌اند. و رفتار نادرست بشر، به معنای مشکل داشتن فرمول‌های دقیق خداوند نیست. اتفاقاً همین مورد، باز هم گویای نظم است، توجه داشته باشید در حوزه سلامت، رفتار درست منجر به سلامتی می‌شود و رفتار نادرست منجر به بیماری ... این فرمول همیشه ثابت است و خودش گویای نظم است.

نکته ۲:

برخی‌ها می‌گویند شما جهان‌های دیگر را ندیده‌اید، باید چند جهان دیگر ببینید و در مقایسه‌ی با آنها بگویید اینجا نظم وجود دارد، نه اینکه فقط یک جا را ببینید و قضاوت کنید. در پاسخ می‌گوییم، مقایسه کردن، فقط یکی از راه‌های رسیدن به معرفت و آگاهی است، طبعاً استدلال کردن و فکر کردن بعد از آن هم یکی از راه‌های دیگر است، لذا وقتی تعریف نظم مشخص است (هماهنگی چند عضو برای رسیدن به هدف خاص) و ما این همه نظم مشاهده می‌کنیم، دلیلی ندارد بگوییم چون مقایسه‌ای انجام نداده‌ایم پس به معلومات و حقایق دست نیافته‌ایم!

۳-۱. برهانی که با توجه به نیازمندی جهان به وجود یک سازنده مطرح می‌شود

برهان حدوث:

۱. طبق قانون ثابت شده و عام علیت، هر معلولی علتی دارد، مثلاً وقتی بیمار می‌شوید دنبال دلیل آن می‌گردید و می‌گویید این بیماری حتماً دلیلی دارد! یا وقتی صدایی می‌آید، حتماً می‌گویید دلیلی دارد بین خودی که نمی‌شود صدا بیاید.

۲. در نتیجه ی همین قانون عام، هر تغییری که ایجاد می‌شود، تغییردهنده‌ای دارد. (به عبارتی هر حادثی، مُحدثی دارد)

۳. جهان دارای تغییرات تدریجی است و هر دم و هر لحظه در حال تغییر است. (مثلاً طبق قوانین علمی کهکشان‌ها دارند از هم دور می‌شوند، یا عمر زمین دارد بالا می‌رود، یا ما پیر می‌شویم، یا گیاهان ابتدا دانه هستند بعد ... و موارد بی‌شمار دیگر)

۴. از بند ۲ و ۳ نتیجه می‌گیریم که تغییرات تدریجی جهان هم، تغییردهنده‌ای دارد (جهانی که حادث است، مُحدثی دارد)

۵. حال باید پرسید این تغییر دهنده (یا این محدث)، چه مشخصاتی دارد؟ مادی است یا غیر مادی؟ طبعاً کسی که سازنده‌ی ماده است، حتماً باید از ماده برتر باشد (باید استعلا داشته باشد)، اصلاً اگر مادی باشد خودش در بند تغییرات تدریجی قرار می‌گیرد، لذا این تغییر دهنده فرا ماده است.

۶. این فرا ماده چه مشخصاتی دارد؟ آیا علم دارد؟ قدرت دارد؟ اراده دارد؟ طبعاً باید داشته باشد، وگرنه نمی‌توانست محدث باشد.

۷. لذا این تغییر دهنده با صفات و ویژگی‌هایی که برای آن بیان شد، این جهان (حادث و پر از تغییر) را به وجود آورده است.^۱

^۱ اگر برایتان سوال ایجاد شد که این جهان حادث از کجا آمده است، روی دیگر سوال این است که «وجود» از کجا آمده است. و با برهان امکان و وجوب که در قسمت های گذشته توضیح دادیم، می‌توانید به این سوال پاسخ دهید.

۸. در نهایت مشخصاتی که در فلسفه به آن می‌رسیم، با مشخصاتی که ادیان برای خداوند تبارک و تعالی بیان فرموده‌اند یکی است، لذا در اینجا هم وجود خداوند متعال را با دلیل عقلی و فلسفی اثبات نمودیم.

نکته ۱:

برخی‌ها می‌گویند خداوند پیش از خلق جهان خالق نبوده، و بعداً خالق شده است لذا خدا هم دچار حدوث شده و حادث است، در پاسخ می‌گوییم، کسی که دکتر باشد و تا سه سال بعد از فارغ‌التحصیلی مطب باز نکند آیا در آن سه سال دکتر نیست؟ چرا او کماکان دکتر است ...

- (هیچ چیز شبیه خدا نیست، و این مثال هم جهت فهم موضوع بود) در مورد خداوند هم باید بدانیم ایشان کماکان خالق است چه قبل از خلقت ما و چه بعد از خلق ما. فقط ایشان در وقتی که صلاح دیده است این صفت خود را آشکار کرده است.

نکته ۲:

برخی‌ها می‌گویند تغییر در اجزای جهان رخ می‌دهد نه در این جهان، لذا نمی‌توانید بگویید این جهان حادث است، در پاسخ می‌گوییم بله، ولی تمام اجزای جهان حادث هستند، لذا وقتی تمام اجزا این گونه باشند این وضعیت به کلمه‌ی جهان هم سرایت می‌کند.

- جهان با اجزایش جهان نام گرفته و صرفاً یک کلمه‌ی ساده نیست. مثلاً وقتی همه‌ی اعضای یک خانواده مریض باشند، اما شخصی بیاید بگوید اعضای خانواده مریض هستند نه آن خانواده! چه چیزی می‌گوییم؟ قطعاً می‌گوییم خانواده به خاطر آن افراد خانواده نام گرفته، لذا مریضی همه‌ی اعضا به منزله‌ی مریضیه خانواده است.

نکته ۳:

برخی از منتقدان می‌گویند، شما می‌گویید قانون علیت بدیهی است، ولی به وسیله‌ی تحقیقات دانشمندی بنام هایزنبرگ^۱، برهان علیت رد شده است، در پاسخ می‌گوییم آنچه عدم قطعیت نامیده می‌شود ناشی از محدودیت‌های

^۱ در اینجا مجالی برای توضیح اصل عدم قطعیت هایزنبرگ وجود ندارد ولی به دلیل تبلیغ فراوانی که برای آن صورت می‌پذیرد خواستم اشاره و پاسخ کوتاهی تقدیم شما عزیزان نمایم، هایزنبرگ می‌گوید (در دنیای اتم) شما نمی‌توانید هم زمان مکان و سرعت ذرات ریز اتمی را محاسبه نمایید، چون هرچه محاسبه‌ی مکان ذره دقیق‌تر باشد محاسبه‌ی سرعت غیر دقیق‌تر خواهد بود.
پاسخ این ادعا چیست؟

بشر است که برای دیدن و بررسی ذره‌ها مجبور شده از نور با طول موج کوتاه استفاده نماید و در نتیجه حرکت کمیت‌ها دستخوش تغییر شود.

اما اگر این محدودیت وجود نداشته باشد، دلیلی ندارد عامل برهم زننده (طول موج‌های کوتاه و پر انرژی) هم به میدان بیاید و جهان ذرات بی نظم شود... در نتیجه در جهان ذرات ریز اتمی هم نظم وجود دارد، اما برای بشر قابل دیدن نیست و برای دیدن مجبور است این وضعیت را ایجاد نماید.

تذکر مهم:

عزیزان یکی از مهم‌ترین کارهایی که باید در وقت ارائه‌ی براهین اثبات وجود خدا انجام دهید، «دفاع از آن برهان‌ها در برابر شبهات است»، بنده در زیر هر برهان مواردی در قالب نکات مطرح شده پاسخ دادم، اما شبهات دیگری هم وجود دارد.

به هر حال این کتاب آموزش مقدماتی است و تلاش بنده بر این است شما با این مطالب آشنا شوید، ولی برای اینکه بتوانید در هر محفلی از این استدلال‌ها استفاده نمایید باید تلاش کنید پاسخ همه‌ی شبهاتی که در این زمینه مطرح شده است را بخوانید و فرا بگیرید. طبعاً این مطالب در جای خود و تا حد زیادی راهگشا است ولی ان شاء الله مطالعات عمیق‌تر را فراموش نفرمایید.^۱

طبق تحقیقات انجام شده، این وضعیت به دلیل این است که بشر محدودیت‌هایی دارد و مجبور است برای دیدن ذرات فوق از نورهایی با طول موج کوتاه (و طبعاً با انرژی زیاد) استفاده نماید، ولی یک سوال اگر این طول موج و این محدودیت‌ها وجود نداشته باشد چه؟ طبعاً بی‌نظمی هم ایجاد نمی‌شود. برای نکته‌ی بیان شده توضیحات استیون هاوکینگ استناد شده است (تاریخچه زمان، استیون هاوکینگ، ص ۷۸ و ۷۹) نقل به مضمون.

^۱ جهت مطالعه‌ی بیشتر می‌توانید به منابع زیر مراجعه نمایید:

۱. تبیین براهین اثبات وجود خدا، آیت الله جوادی آملی، نشر اسرا
۲. آشنایی با فلسفه‌ی دین، مایستر چاد، ترجمه‌ی حسین رهنمائی، نشر جهاد دانشگاهی
۳. براهین اثبات وجود خدا در نقدی بر جان هاسپرز، حمیدرضا شاکرین، نشر دانش و اندیشه‌ی معاصر
۴. وجود خدا، جان هیگ، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی، نشر علم

۲. معرفی و نقد برهان شر

- برهان شر، یکی از برهان‌هایی هست که تلاش می‌کند بگوید «خدا وجود ندارد» لذا معرفی و نقد آن در کنار براهین اثبات وجود خدا لازم و ضروری است.

۲-۱. معرفی برهان

- به صورت بسیار خلاصه این برهان می‌گوید:

وقتی خدا «قادر»، «دانا» و «خیرخواه» است، چرا در دنیا این همه شرور وجود دارد. مثلاً چرا افرادی در اثر سیل و طوفان می‌میرند، چرا فقری از گرسنگی می‌میرد، چرا افرادی در جنگ تکه پاره می‌شوند و... مگر خداوند به این مسائل علم ندارد؟ مگر توانا نیست؟ مگر خیرخواه نیست؟ پس به این نتیجه می‌رسیم خدایی وجود ندارد. وگرنه حتماً وارد عمل می‌شد.

- «معمولاً» شر را به دو قسمت تقسیم می‌کنند، شر اخلاقی (امور آزاردهنده‌ای که در دنیای انسان‌ها رخ می‌دهد، قتل، جنایت، گرسنگی و...) و شر طبیعی (امور آزاردهنده‌ای که در عالم طبیعت رخ می‌دهد، خورده شدن حیوانات توسط یکدیگر، بلایای طبیعی و...)

- همچنین لازم است بدانید، ناباوران به دو شیوه مقوله‌ی شر را مطرح می‌نمایند. ۱. می‌گویند: به لحاظ منطقی ممکن نیست، خدا دانا و خیرخواه و توانا باشد، اما جلوی شرهای موجود در عالم را نگیرد و این تناقض منطقی است (اصطلاحاً به آن می‌گویند «مسئله‌ی منطقی شر»). ۲. در شیوه‌ی دیگر می‌گویند با وجود شر در عالم، باور به وجود چنین خدایی غیر عاقلانه است (اصطلاحاً به آن می‌گویند «مسئله‌ی قرینه‌ای شر»)

نقد و بررسی:

تا کنون پاسخ‌های بسیار زیادی به این برهان داده شده است و این موضوع بسیار گسترده است، ما ان شاء الله چند مورد را بیان می‌نماییم. ولی لازم است بدانید پاسخ‌ها هم به دو دسته تقسیم می‌شوند. قسمت اول پاسخ‌های فلسفی هستند و قسمت دوم پاسخ‌های دینی / الهیاتی (یا کلامی). به پاسخ‌های الهیاتی اصطلاحاً «تئودیسه» هم گفته می‌شود.

۲-۲. چند مورد از پاسخ‌های «فلسفی» به مقوله‌ی شر

۱. شر یک امر عدمی است:

طبق این دیدگاه شری در جهان وجود ندارد و هرچه هست نبود خوبی است، مثلاً به نبود نور می‌گویند تاریکی، به نبود عدالت می‌گویند ظلم. و طبق این فرمول هیچ بدی در جهان وجود ندارد، فقط برخی از افراد عمل خوب را کنار می‌گذارند در نتیجه چیزی بنام بدی ظاهر می‌شود.

۲. شر یک امر نسبی است:

تصور کنید یک موتور از ماشین کوچک‌تر است، اما در همان حال ماشین هم از هواپیما کوچک‌تر است. در مسائل مربوط به شر هم، یک امر شاید برای برخی از افراد شر باشد، اما در همان حال برای برخی از افراد خیر است. مثلاً در جنگ شخصی کشته می‌شود، این برای لشکر یک طرف شر است و برای لشکر طرف دیگر خیر. یا تصور کنید وقتی قیمت یک ماشین خیلی پایین می‌آید، برای یک شخص به ضرر تبدیل می‌شود اما در همان حال برای شخصی که تا به امروز نتوانسته ماشین بخرد خیر است و این بار می‌تواند به هدفش برسد.

۳. شر برای عالم یک ضرورت است:

گفتیم که در یک تقسیم بندی، دو نوع شر وجود دارد، شر طبیعی (امور جهان طبیعت) و شر اخلاقی (امور مربوط به دنیای بشر). و طبق این دیدگاه شر برای هر دو حالت یک ضرورت است.

- در عالم طبیعت، حتماً باید شر وجود داشته باشد، چون جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم مادی است و ماده با تضاد و تغییر همراه است، لذا طبیعی است که گاهی اوقات این حرکت‌ها موجب ایجاد زیان هم می‌شوند، مثلاً سیل و طوفان و زلزله در یک مسیر طبیعی ایجاد می‌شوند، اما خسارت‌هایی هم ایجاد می‌نمایند، یا در حیات وحش یک شیر یک آهو را می‌خورد و گرنه خودش از گرسنگی می‌میرد و مثال‌های فراوان دیگر.

اینکه بگوییم شری وجود نداشته باشد، مانند این است که بگوییم جهان ماده تغییر و تضاد نداشته باشد، و اگر بگوییم جهان ماده این ویژگی‌ها را نداشته باشد مانند این است که بگوییم وجود نداشته باشد، چون تضاد و تغییر از ویژگی‌های ذاتی ماده است. (مگر می‌توانیم بگوییم آب وجود داشته باشد اما خیس نباشد؟!)

- برای عالم بشر هم دقیقاً همین وضعیت وجود دارد، تصور بفرمایید یکی از شاخصه‌های ذاتی انسان «اختیار» است، و به خاطر سو استفاده از همین مقوله‌ی اختیار است که بدرفتاری‌ها و جنایت‌های بشری پیش می‌آید. حال اگر بگوییم انسان‌ها توانایی انجام کار بد نداشته باشند، به این معنا است که اختیار نداشته باشند و اگر بگوییم اختیار نداشته باشند، به این معنا است که بگوییم انسان وجود نداشته باشد، چون اختیار از مشخصات ذاتی انسان‌ها است.

۳-۲. چند مورد از پاسخ‌های کلامی یا الهیاتی به مقوله‌ی شر

۱. این دنیا «سرای آزمایش» است:

طبیعی است وقتی این دنیا سرای آزمایش باشد، انسان‌ها به طرق مختلف مورد آزمایش قرار می‌گیرند، لذا در زندگی سختی‌هایی هم وجود دارد که اگر شخص مؤمن صبر و استقامت داشته باشد و خوبی‌ها را از خداوند، با انگیزه‌ی بیشتر و مضاعف‌تری می‌تواند در برابر ناملازمات بایستد و به نوعی مقوله‌ی شُرور را با خود حل نماید.

الله متعال می‌فرماید:

«... وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْحَيْرِ فِتْنَةً وَإِنَّا تُرْجَعُونَ»^۱

... و ما شما را با مبتلا کردن به بدی‌ها و خوبی‌ها آزمایش می‌کنیم و بسوی ما باز گردانده می‌شوید.

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»^۲

قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان.

۲. گاهی سختی‌ها و بلاها برای «آگاه کردن» است:

^۱ انبیاء: ۳۵

^۲ بقره: ۱۵۵

برخی از افراد چنان غرق در غرور و گناهان می‌شوند که تذکر افراد تذکر دهنده را بسیار کم اهمیت می‌پندارند و تصور می‌کنند که این سفارش‌ها برای آنها صدق نمی‌کند، لذا خداوند سختی‌ها و بلاهایی را برای آنها پیش می‌آورد که «به خودشان بیایند» و قیامتشان را خراب نکنند. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ»^۱

و همانا ما طرفداران فرعون را به قحطی و خشکسالی و کمبود محصولات گرفتار کردیم، باشد که متذکر شوند (و از راه انحرافی خود دست بردارند).

۳. گاهی سختی‌ها برای «پاک کردن نامه‌ی عمل» بندگان است:

خداوند گاهی می‌خواهد گناهان بندگانش را پاک کند و با ایجاد سختی‌ها و ناملایمات برای آنها، کاری می‌کند که این گناهان پاک شوند.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید:

«مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ، وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ، وَلَا أَذًى وَلَا غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَهَ يُشَاكِهَهَا، إِلَّا كَفَرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ» (متفق علیه).

«مسلمان، دچار هیچ گونه خستگی، بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمی‌شود مگر این که خداوند به وسیله آنها، گناهانش را می‌بخشد. حتی خاری که به پایش می‌خورد». (باعث کفاره گناهانش می‌شود).

۵. گاهی سختی‌ها برای «رشد و تکامل معنوی» بندگان است:

تحمل سختی‌هایی که حتماً در زندگی هر کسی به وجود می‌آید در ذات خود باعث رشد نفسانی انسان‌ها می‌شود، در واقع سختی‌ها مانند یک سکوی پرتاب عمل می‌کنند. به این صورت که وقتی مشکل و ناراحتی ایجاد شد فرد مصیبت زده، نا امید و مأیوس نشود بلکه با تکیه بر ایمان و تقوای خود تلاش نماید بر مشکلات و ناراحتی‌ها غلبه پیدا کند، قطعاً در این شرایط رشد معنوی و خشنودی خداوند ایجاد می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید:

^۱ اعراف: ۱۳۰

«وَلَتَبْلُوَنكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ • أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ
مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»

«به یقین همه شما را با اموری همچون ترس، گرسنگی و کاهش در مالها و جانها و میوهها آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به صابران. آنها کسانی هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آنانند هدایت‌یافتگان.»

۴. خداوند در روز قیامت برایمان «جبران» می‌کند:

درست است که در این جهان انواع سختی‌ها و نامایمات وجود دارد و خداوند از این طریق انسان‌ها را آزمایش می‌کند، ولی در سرای دیگر آنقدر به آنها نعمت عطا می‌فرماید که سختی‌های این دنیا را فراموش می‌نمایند.

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

«آنچه نزد شماست از میان می‌رود؛ و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند؛ و به یقین به کسانی که صبر و استقامت پیشه کنند، مطابق بهترین اعمالی که انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.»

طبیعی است وقتی یکی از بندگان خداوند چنین نگرشی نسبت به مقوله‌ی شر داشته باشد، بهتر از دیگران خود را با آنها وفق می‌دهد و نه تنها به سمت بی‌خدایی گرایش پیدا نمی‌کند بلکه بیشتر و بیشتر و تلاش می‌نماید تا خالق زیبایی‌ها را از خود راضی نماید.

۴-۲. برای افراد «رنج دیده» پاسخ فلسفی مطرح نماییم یا پاسخ الهیاتی؟

- پاسخ فلسفی از نامش مشخص است به صورت فلسفی و عقلانی به این موضوع می‌پردازد، اما پاسخ کلامی از زاویه‌ی وحی و برنامه‌ای که خداوند فرستاده دلایلی اقناع‌کننده مطرح می‌نماید.

طبیعی است وقتی کسی فرزندش را از دست می‌دهد، سخن گفتن از اینکه شر نسبی است، یا اینکه شر یک موضوع عدمی است، هیچ تأثیری بر قلب او ندارد. اما وقتی بگوییم خداوند در قیامت او را به تو برمی‌گرداند و

^۱ بقره: ۱۵۵

^۲ نحل: ۹۶

برایت جبران می‌کند، یا باید صبر داشته باشی تا خدا از تو راضی شود و این آزمایش الهی است، آرامش زیادی به قلب داغدیده‌ی او هدیه می‌نماییم.

- می‌دانم ممکن است برخی از مخالفان بگویند این فریب دادن شخص داغدیده است، در حالی که این طور نیست و شما زمانی می‌توانستید چنین حرفی بزنید که ما برای اثبات عقاید خود هیچ دلیلی نداشتیم، حال آیا ما برای اثبات عقایدمان دلیل داریم؟ بله بی شک ما مسلمان‌ها دلایل زیادی برای حقانیت اسلام داریم (حتی در کتاب پیشرو چند دلیل برای اثبات حقانیت اسلام ارائه شده است).

دلایلی که «پاسخ‌های کلامی مطرح شده» در مورد مقوله‌ی شر را پشتیبانی می‌نمایند. (اگر ثابت شود قرآن کلام خداست، مطالب قرآن هم حجیت پیدا می‌کند، اگر ثابت شود، محمد بن عبدالله (ص) پیامبر خداست، سخنانش هم حجیت پیدا می‌کند...)

- پس پاسخ فلسفی، پاسخ و تحلیل عقلانی است و پاسخ کلامی، پاسخ و تحلیل عقلانی و وحیانی. ان شاء الله در همین فصل مطالبی در مورد عقل و دین مطرح می‌نماییم و در آنجا بیان خواهیم نمود که عقل نمی‌تواند جای دین را بگیرد، بلکه به شناخت آن می‌پردازد.

۵-۲. یک تناقض در گفتار افرادی که با برهان شر به نقد خداپرستی می‌پردازند

- از یک طرف مخالفان اسلام برهان شر را مطرح می‌نمایند و می‌گویند چرا خدا دانای توانای خیرخواه وارد عمل نمی‌شود ...

- اما از طرفی دیگر در جایی که خدا به صورت مستقیم وارد عمل شده است و ظالمان را نابود کرده است (مثلاً نابود کردن فرعون و قوم عاد و...)، می‌گویند خدا بی رحم است و مردم را عذاب داده است.

- بالاخره در این یک مورد خاص (نابودی قوم ظالم) خدا وارد عمل شود یا خیر؟

- انصاف می‌گوید مخالفان اسلام، دیگر هیچ وقت به رفتار خداوند مبنی بر «عذاب دادن اقوام گذشته» اعتراض ننمایند، چون خودشان در قالب برهان شر، خواهان اقدام هستند.

۶-۲. نکات پایانی

۱. در مورد شر اخلاقی (امورات مربوط به دنیای بشر):

تصور کنید در روستای شما، یک شخص زورگو و قدرتمند وجود دارد که به پسرعموی ضعیفش زور می‌گوید و کسی جلوی آن را نمی‌گیرد.

حال آیا آن شخص زورگو می‌تواند دست از شرارت بردارد؟ آری، قطعاً می‌تواند. خوب چرا این کار را نمی‌کند؟ روشن است، چون زیاده خواه است و فریب شیطان را خورده است.

آیا همسایه‌هایی که نظاره گر ظلم هستند، می‌توانند وارد عمل شوند؟ آری، قطعاً می‌توانند. حال شما بگویید چرا این کار را نمی‌کنند؟ چند حالت دارد، یا منافع خود را بر دفاع از حقیقت ترجیح می‌دهند، یا می‌ترسند، یا فریب شیطان را خورده‌اند و می‌گویند به ما ربطی ندارد یا متحد نیستند و از دست یک فرد دلسوز به تنهایی کاری بر نمی‌آید یا ...

افراد روستاهای دیگر چه؟ می‌توانند وارد عمل شوند و جلوی این زورگویی را بگیرند؟ آری، قطعاً می‌توانند، خوب چرا این کار را نمی‌کنند؟ چند حالت دارد یا خبر ندارند، که این بی خبری نشان از ضعف آنهاست و باید بدانند در منطقه آنها چه می‌گذرد، و یا خبر دارند و برایشان مهم نیست، یا متحد نیستند یا می‌ترسند یا با شخص زورگو همدست هستند ...

همین مثال ساده را بر روابط بین‌الملل تطبیق نمایید. یک کشور زورگو به یک کشور فقیر آفریقایی حمله می‌کند و در اثر غارت منابع طبیعی آنجا افراد زیادی از گرسنگی می‌میرند. در این شرایط، هم کشور حمله گر می‌تواند این کار را نکند، هم کشورهای همسایه می‌توانند به آن کشور فقیر و مظلوم کمک کنند و هم مردم دنیا می‌توانند متحد شوند و دخالت نمایند. اما کاری نمی‌کنند! و در نهایت حق مظلوم خورده می‌شود.

و خدایی که احکم الحاکمین است همه‌ی این موارد را می‌بیند و ثبت و ضبط می‌نماید و وعده داده در روزی که اعضای خانواده به خاطر هیبت آن روز از هم فرار می‌کنند، با معیار متقال ذره، این موارد را بررسی نماید.

برخی از دوستان می‌گویند، خوب وقتی مردم کاری نمی‌کنند چرا خداوند خودش وارد عمل نمی‌شود، می‌گوییم الله متعال به صورت بلند مدت و حکیمانه کار خود را انجام می‌دهد و این گونه نیست که ظالمان و جنایت‌کاران را به حال خود رها کند، اما ظاهراً شما خواستار «دخالت فوری» خداوند هستید.

برای این مورد هم لازم است بدانید، خداوند فرموده من در این دنیا به صورت فوری وارد عمل نخواهم شد، چون سرای آزمایش است و شما انسان‌ها خودتان باید اقدامات لازم را انجام دهید.

کسانی که می‌گویند چرا خدا کاری نمی‌کند، در لابه‌لای سخنشان واضح است، خدا را به عنوان خالق موجودات پذیرفته‌اند. خالقی که قدرت برتر هستی است.

لذا وقتی پروردگار توانا دستوری صادر می‌نماید و به مردم می‌فرماید از مظلوم دفاع کنید، همه‌ی مردم «باید» سمعنا و اطعنا بگویند و وارد عمل شوند. نه اینکه چون کاری نمی‌کنند (حالا به هر دلیل)، خداوند از برنامه و دستور خود عقب نشینی نماید! (العیاذبالله)

متوجه شدید عزیزان؟ پس مردم جهان باید خود را با دستور الله متعال تطبیق دهند نه عکس آن.

آیا انسان‌ها فراموش کرده‌اند خداوند بی‌نیاز است و خودشان در همه حال محتاج و نیازمند الله متعال هستند؟

۲. در مورد شر طبیعی (امورات مربوط به طبیعت):

ما فیلتر و نگاه انسانی خود را به عنوان معیار قرار داده‌ایم، و در مورد شکار مار توسط عقاب، احساساتی می‌شویم. در حالی که در چهارچوب حیات وحش این موارد کاملاً طبیعی است. همان گونه که در قسمت‌های گذشته بیان شد، اگر قرار باشد این امورات را طبیعت حذف کنیم، اصلاً طبیعتی وجود نخواهد داشت.

آنچه طبق گزینه انجام می‌شود، کاملاً طبیعی است، اما اگر طبیعت هم ظلمی توسط جانوری به جانور دیگر صورت پذیرد خداوند متعال در روز قیامت حق حیوان مورد ظلم قرار گرفته را ادا می‌کند و در این رابطه حدیث داریم.

۳. در مورد شر به صورت کلی:

- خداوند فرموده من در این دنیا به صورت همه‌جانبه وارد عمل نمی‌شوم، بلکه قوانینی تنظیم کرده‌ام (که دنیای اسباب نام دارد) و انسان‌ها تا وقت مرگ بر مبنای این فرمول‌ها (این سبب‌ها) در دنیا زندگی می‌کنند.

- حال ناباوران، بدون توجه به این فرمایش خداوند (که در این دنیا وارد عمل نمی‌شوم و حسابرسی و ورود، در زمان دیگری است) می‌گویند خیر، چون ما طاقت دیدن این صحنه‌ها را نداریم و ناراحت می‌شویم همین الان باید وارد عمل شوی! حال که وارد عمل نمی‌شوی، به این نتیجه می‌رسیم که وجود نداری!

- لطفاً شما بگویید، آیا این تعیین تکلیف برای خدا نیست؟ آیا کسی که خدا باشد کار خود را بهتر نمی‌داند؟ آیا این افراد نمی‌دانند خداوند به جز «دانا» و «توانا» و «خیرخواه» صفت دیگری هم دارد به نام «حکیم» که به معنای کاربجا بودن است. کاربجا یعنی: می‌داند در چه زمانی چه کاری انجام دهد و چه کاری انجام ندهد؟^۱

۳. منشأ ادیان چیست؟

- یکی از مباحث مهمی که لازم است جوانان علاقه‌مند به حوزه‌ی رد الحاد از آن اطلاع داشته باشند این است که منشأ ادیان چیست؟ به عبارتی دیگر، دین‌هایی که الان در دنیا وجود دارند از کجا آمده‌اند؟ اصلاً همین اسلامی که ما از آن پیروی می‌نماییم چگونه ایجاد شده است؟ طبعاً پاسخ مسلمانان مشخص است، ما می‌گوییم خداوند برای هدایت بندگانش این دین را فرستاده است. اما نظر افرادی ناباور چیست؟ افرادی که مسئله‌ی هدایت بخشی خدا را قبول ندارند، در مورد منشأ ادیان چه نظری دارند؟

- این سوال یکی از چالشی‌ترین سؤالاتی است که در قرون اخیر مطرح شده است و تاکنون افراد زیادی در مورد آن نظر داده‌اند ... جالب است بدانید، اجماع خاصی در بین آرای موجود وجود ندارد و افراد مختلف، با توجه به جهان بینی‌ها و تخصص‌های مختلفی که داشته‌اند، در این زمینه نظر داده‌اند.

- بی‌شک اطلاع یافتن از نظرات آنها بسیار مهم است و تا حد زیادی ما را در دفاع از حقانیت اسلام یاری می‌نماید. لذا ان شاء الله - به صورت خلاصه - برخی از «مشهورترین نظریات» را مطرح می‌نماییم و اشکالات آنها را هم می‌نویسم. و در پایان ان شاء الله خواهیم نوشت که اندیشه‌ی اسلامی در این مورد چه دیدگاهی دارد.

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر می‌توانید به منابع زیر مراجعه نمایید:

۱. درباره‌ی شر، دوره‌ی دو جلدی، نعمیه پورمحمدی و همکاران، نشر طه
۲. راه حل معضل شر از دیدگاه حکما و متکلمان مسلمان، اکبر فایده‌ی، معروف علی احمدوند، خردنامه صدرا دوره ۲۱ زمستان ۱۳۹۴ شماره ۲
۳. مسأله شر و راه حل‌های آن، محمد محمدرضایی، پژوهش‌های دینی ۱۳۸۴ شماره ۳

۱-۳. ترس!

افرادی چون لوکرتیوس، هیوم، راسل و... گفته‌اند، مردم قدیم از موجودات ناشناخته و بلاای طبیعی و امورات دیگر ترسیده‌اند و برای غلبه بر این ترس‌ها دین‌هایی را ایجاد کرده‌اند تا برای خودشان آرامش ایجاد نمایند، مثلاً می‌گویند یک خدای فرضی ایجاد کرده‌اند و برای غلبه بر ترسی که داشته‌اند به او پناه برده‌اند.^۱

نقد و بررسی:

الف) شاید برخی از ادیان خرافی با این فرمول ایجاد شده باشند، اما این سخنان هرگز برای ادیان الهی و آموزه‌های توحیدی قابل قبول نیست.

ب) اگر دین محصول ترس و خرافات باشد، نباید این همه دلایل عقلانی و منطقی برای اثبات آن وجود داشته باشد، خرافات نامش مشخص است! و با دلایل منطقی و محکمه پذیر هیچ نسبتی ندارد. ولی توجه بفرمایید ما برای همین آیین اسلام دلایل عقلانی و منطقی فراوانی داریم (اثبات وجود خدا، اثبات عقلانی نبوت، اثبات الهی بودن قرآن و...)

ج) شاید ترس بتواند دلیل «گرایش» برخی از افراد به سمت دین باشد، ولی «گرایش» یک چیز است و «منبع بودن» یک چیز دیگر... و نباید این دو موضوع را با هم قاطی نماییم.^۲

۲-۳. بی‌اطلاعی از علت واقعی پدیده‌ها

آگوست کنت (جامعه‌شناس فرانسوی) دیدگاه فوق را ارائه داده است. او می‌گوید بشر در هر دوره‌ی تاریخی، متناسب با «فهم خود» از جهان، تلاش نموده علت پدیده‌هایی که رخ می‌دهد را توضیح دهد. او می‌گوید تکامل ذهن بشر سه دوره داشته است: ۱. دوران دین ۲. دوران فلسفه ۳. دوران علم. و در هر دوره با توجه به این موارد برای پدیده‌های جهان علت معرفی نموده است.

۱. دوران دین: یعنی مردم یک زمانی علت هر چیزی را در مسائل دینی می‌یافتند.

^۱ دیوید هیوم، تاریخ طبیعی دین، ترجمه حمید عنایت، ص ۲۸/ برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندی، ۳۵۹

^۲ پاسخ‌ها از منابع نامبرده، اینترنت، سخنرانی اساتید و...

- برای دوران دین هم سه مرحله بیان کرده است: اول: آنیمیسم یا جاندار پنداری، که به اشیای بی جان می‌گفتند جان دارند. دوم: دوران رب‌النوع‌ها یا خدایان، که می‌گفتند هر نوعی برای خود خدایی دارد، مثلاً خدای درختان، خدای کوه‌ها و ... و سوم: دوران توحید، که این بار مردم می‌گفتند فقط یک خدا وجود دارد ... آگوست کنت دوره‌ی سوم را دوره‌ی پیدایش ادیان توحیدی می‌داند.

۲. دوران فلسفه: سپس بشر برای هر چیز دنبال پاسخ فلسفی گشته است.

۳. دوران علم: و در نهایت بشریت وارد دوره‌ی علم شده و این بار برای امورات مختلف دنبال پاسخ علمی گشته است و ما الان در این دوره قرار گرفته‌ایم.

پس طبق دیدگاه آقای کنت، دین محصول یکی از دوره‌های تکاملی ذهن بشر بوده و منشأ آن هم، بی‌اطلاعی بشر از علت واقعی پدیده‌ها بوده است.^۱

نقد و بررسی:

الف) این «ترتیب بندی» نادرست است، و مثال‌های نقضی برای آن می‌توان بیان کرد. مثلاً بعد از یونانی‌ها (که اهل فلسفه بودند) مردم اروپا به سمت مسیحیت (که یک دین است) گرایش پیدا کردند. در حالی که طبق دیدگاه آگوست کنت دین باید در نقطه‌ی اول ماجرا باشد، نه بعد دوران از فلسفه!

ب) الان «جوامع» مختلفی داریم که اهل علم می‌باشند، اما دین‌دار هم هستند، مثلاً کشور مالزی! در حالی که طبق دیدگاه آقای آگوست کنت کشوری که اهل علم باشد باید از خیلی وقت پیش دین را کنار گذاشته باشد، بعد وارد یک زندگی فلسفی شده باشد و و بعد علم ... ولی!

ج) اصلاً «افراد» زیادی اهل دین بوده‌اند، و در زمینه‌های علمی جایزه‌ی نوبل دریافت کرده‌اند. اگر سخن آقای کنت را درست بدانیم، چطور ممکن است کسی که سرآمد دوران علم است و مهم‌ترین جایزه‌ی علمی جهان را دریافت نموده، اهل دین باشد!

^۱ ملکم همیلتون، جامعه‌شناسی دین، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، ص ۳۸

د) چه اشکالی دارد «هر سه موضع» را با هم داشته باشیم؟ مثلاً برای یک موضوع هم دلیل الهی بیان نماییم، هم دلیل فلسفی و هم دلیل علمی؟ مگر اینها مانع یکدیگر هستند؟ اگر در برخی از ادیان نمی‌توان این موارد را با هم جمع نمود، در اسلام مبارک هرگز چنین چیزی وجود ندارد.^۱

مثلاً برای تایپ کردن بنده: ۱. خداوند به بنده توفیق داده که بنویسم ۲. این نوشتن معلول این است که بنده انگشتانم را بر روی کیبورد فشار می‌دهم و هیچ معلولی بی علت نیست ۳. لپ‌تاپ روبروی بنده محصول علم و تکنولوژی است و مغز بنده فرمان عصبی را صادر می‌کند و عصب‌های دستم هماهنگ با ذهنم استخوان‌ها و ماهیچه‌هایش را حرکت می‌دهد.^۲

۳-۳. عقده‌های روانی

یکی از دلایل دیگری که توسط مخالفان ادیان مطرح شده است، بحث «عقده‌های روانی» است. زیگموند فروید عصب شناس اتریشی این دیدگاه را مطرح کرده است، به بیان بسیار ساده او می‌گوید دین محصول عقده‌های روانی بشر است. فروید برای این ادعا توضیحاتی مطرح کرده است.

مسائل جنسی: طبق این دیدگاه کودکِ پسر، نسبت به مادرش تمایل جنسی دارد، اما پدرش را به عنوان رقیب می‌بیند. لذا نسبت به پدر دچار حس تنفر می‌شود. اما چون پدر به او محبت می‌کند، عاشق او هم می‌شود. لذا نسبت به پدر هم عشق دارد هم نفرت و این به صورت عقده در ضمیر ناخودآگاه پسر ثبت می‌شود. فروید نام آن را گذاشته «عقده‌ی ادیپ».

دقیقاً به همین شکل کودکِ دختر هم نسبت به پدرش دچار عشق و نفرت می‌شود و عقده‌ای در ضمیر ناخودآگاهش ثبت می‌شود بنام «عقده‌ی الکترا».

حال وقتی این کودکان بزرگ می‌شوند، این عقده‌ها را در قالب اموری چون هنر، مذهب و ... بروز می‌دهند.

لذا دلیل دین‌داری افراد، این عقده‌های روانی است (!)^۳

^۱ مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۴۸۶، نقل به مضمون

^۲ پاسخ‌ها از منابع نامبرده، اینترنت، سخنرانی اساتید و...

^۳ پنج گفتار از زیگموند فروید، ترجمه هورا رهبری، ص ۸۴

ضمیر ناخودآگاه جمعی: طبق این دیدگاه بشریت در ابتدای تاریخ به صورت رمه‌ای و گله‌ای زندگی کرده است، یک پدر قدرتمند ماده‌ها را برای خودش تصاحب نموده و نرهای جوان را دور از رمه قرار داده است. سپس آن نرها شورش می‌کنند و آن پدر قوی و خشن را می‌کشند، سپس گوشت او را می‌خورند، اما پس از این جنایت بعد دچار عذاب وجدان می‌شوند و یک حیوان را به عنوان پدر قرار می‌دهند (توتمیسم) و یک سری ممنوعیت‌ها برای خودشان ایجاد می‌نمایند مثلاً سراغ مادرها نمی‌روند (تابوئیسم). و این در ضمیر ناخودآگاه بشر باقی مانده و در ادامه دین‌هایی ایجاد نموده‌اند که دارای ممنوعیت‌هایی می‌باشند.

داستان حضرت موسی (ع):

فریود می‌گوید شخصی می‌آید بنام موسی می‌آید و مردم را به برنامه‌هایش فرا می‌خواند، سپس به بنی اسرائیل کمک می‌کند، اما آنها در بیابان او را می‌کشند و به‌خاطر این کار دچار عذاب وجدان می‌شوند، سپس برای تسکین این عذاب وجدان موسای دوم را معرفی می‌نمایند و محدودیت‌هایی برای خود ایجاد می‌نمایند. او آمدن حضرت عیسی را هم با همین تفکراتش توجیه می‌کند و می‌گوید وقتی آن پسر در ابتدای تاریخ پدر خشن و حسودشان را کشتند، این عذاب وجدان در ضمیر ناخودآگاه بشر باقی ماند و شخصی بنام عیسی آمد و قربانی شد تا گناه آن پسران پاک شود!

به طور خلاصه این عقده‌های روانی را منشأ آمدن ادیان می‌داند.^۱

نقد و بررسی:

الف) تحقیقات فریود ناشی از شنیدن دیدگاه بیمارانی است که مشکل روانی دارند و به او مراجعه کرده‌اند، آیا سخن چنین کسانی می‌تواند معیار صحیحی برای قبول یا رد ادیان موجود در جهان باشد؟

ب) جز حدس و گمان دلیلی وجود ندارد که بگوید انسان ابتدا به صورت گله‌ای زندگی کرده و پدر خودش را کشته است!

ج) اندیشه‌ی او فقط در مورد آیین مسیحیت و یهودیت مطرح شده و اصلاً قابل تعمیم به دیگر ادیان نیست.

د) منابع کهن آیین یهودیت اصلاً ادعای او در مورد حضرت موسی (ع) را تأیید نمی‌کند.

^۱ هفت نظریه در باب دین، دنیل پالس، ترجمه ی محمد عزیز بختیاری، ص ۱۱۹

ه) معلوم نیست آنچه او تحت عنوان میل جنسی کودک به مادر تعریف می‌کند چه تفاوتی با میل جنسی بشری دارد، آیا می‌توان به آن میل جنسی گفت! کارل یونگ که شاگرد برجسته‌ی فروید بود و خودش یکی از مشهورترین روان‌شناسان تاریخ روان‌شناسی است، در اینجا با او مشکل دارد.^۱

و) اگر ادیان الهی (آموزه‌هایی چون خدا، نبوت، معاد و...) محصول عقده‌های روانی هستند، چرا برای اثبات آنها این همه استدلال عقلانی وجود دارد؟^۲

۴-۳. از خود بیگانگی

افرادی چون اریک فروم، فوئرباخ و کارل مارکس می‌گویند دین محصول از خود بیگانگی است، با این معنا که انسان صفاتی که مربوط به خودش می‌باشد را به خدا نسبت داده و از خدا تعریف و تمجید می‌کند. و این از خود بیگانه شدن منشأ و منبع ادیان است.

مارکس دیدگاه دیگری هم در مورد دین دارد و می‌گوید اقتصاد در یک جامعه «زیربنا» است، و اموراتی چون دین، هنر و... «روبنا» هستند. او می‌گوید، ثروتمندان جامعه منابع اقتصادی را در اختیار گرفته‌اند و این گونه به فقرا القا می‌کنند که لازم نیست شما انقلاب کنید و این ثروت‌ها را به دست بیاورید، بلکه دین داشته باشید و بدانید خداوند در دنیای دیگر، بهتر از این را به شما می‌دهد. به عبارتی دیگر، دین فریب ثروتمندان برای ساکت کردن (و قانع کردن) فقرا است. لذا فقرا با داشتن دین از حق و حقوق خود بیگانه می‌شوند و این منشأ دین است.^۳

نقد و بررسی:

الف) انسان خودش خوبی و زیبایی و علم و ... دارد، حال وقتی به خدایی که منبع این صفات است اقتدا می‌کند و می‌گوید خدایا تو زیباترین ذات هستی می‌باشی، یا خدایا تو قوی‌ترین و داناترین هستی، این کجا به

^۱ مکتب روانشناسی کارل گوستاو یونگ، احمد اردوبادی، ص ۹۱

^۲ پاسخ‌ها از منابع نامبرده، اینترنت، سخنرانی اساتید و...

^۳ هفت نظریه در باب دین، دنیل پالس، ترجمه‌ی محمد عزیز بختیاری، ص ۱۹۳-۲۲۴

معنای از خود بیگانگی است؟ الان دقیقاً ما کدام صفت خود را به خداوند نسبت داده‌ایم؟ مگر ما بی نقص و عیب هستیم؟ یا داناترین هستیم! یا قدرت مطلق داریم؟!

ب) بله شاید در طول تاریخ برخی از جوامع از آموزه‌های دینی سوءاستفاده کرده باشند ولی اگر منصفانه به موضوع نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که سوءاستفاده ارتباطی با برنامه‌ی اصلی ندارد.

ج) آقای مارکس می‌گوید دین یک برنامه‌ی طراحی شده توسط ثروتمندان می‌باشد، تا فقرا را در فقر نگه دارد و اندیشه‌ی رهایی را از آنها بگیرد. ولی اموراتی در طول تاریخ پیش آمده که این امر را نقض می‌کند، مثلاً اسلام مردم را تحریک کرد تا علیه طبقه‌ی حاکم قیام کنند و عدالت را در جامعه‌ی خود جاری نمایند، یا آیین یهود قوم بنی اسرائیل را تحریک کرد تا علیه فرعون و حکومتش قیام کنند و موارد فراوان دیگر ...

د) در بین یاران پیامبر هم افراد «ثروتمند» وجود داشته است و هم افراد فقیر، در بین مردان هم حضرت عثمان (رض) که ثروتمند بود و هم حضرت بلال (رض) که شخصی فقیری بود، در بین بانوان هم مادرمان خدیجه (رض) که همسر پیامبر و زنی بسیار ثروتمند بود و هم حضرت سمیه (رض) که کنیز بود و زیر شکنجه شهیدش کردند. آیا این موارد با هم جمع می‌شود؟

ه) آیین مبارک اسلام صراحتاً می‌فرماید: زکات وجود داشته باشد و تمام ثروتمندان جامعه موظف‌اند، «هر سال» قسمتی از مال خود را به فقرا بدهند! و اگر این کار را نکنند خداوند متعال عذابشان می‌دهد ... آیا این قانون اسلام با دیدگاه دین شناسانه‌ی آقای مارکس سازگاری دارد؟ چون اگر قانون زکات به صورت درست و اصولی رعایت شود دیگر فقری باقی نمی‌ماند.^۱

۵-۳. حفظ انسجام اجتماعی

آقای دورکهایم، یک جامعه‌شناس فرانسوی است که در مورد منشأ ادیان دیدگاه دیگری دارد. او می‌گوید ادیان برای حفظ انسجام اجتماعات بشری ایجاد شده‌اند، در نتیجه چیزی که «اجتماعی» باشد «مقدس» است و چیزی که «فردی» باشد «غیر مقدس». اما ایشان چگونه به این دیدگاه دست یافته است؟

^۱ پاسخ‌ها از منبع نامبرده، اینترنت، سخنرانی اساتید و ...

او یکی از قبایل بومی استرالیا را به عنوان نمونه انتخاب کرد و این گونه فرض کرد که اجتماعات اولیه بشر هم این گونه بوده‌اند، لذا نتیجه‌ی به دست آمده از آنجا را به ابتدای تاریخ نسبت داد و کتابی نوشت تحت عنوان «صور ابتدایی حیات دینی». در این کتاب می‌گوید:

قبایل ابتدایی، هر کدام دارای چند طایفه (یا کلان/clan) بوده‌اند و هر طایفه برای خود یک نماد داشته است که به آن نماد، توتَم گفته‌اند، مثلاً نماد یا توتَم یک قبیله درخت بوده است، مال دیگری سنگ و ... همچنین این نماد (یا این توتَم) ممنوعیت‌هایی برای آن طایفه ایجاد کرده است که به آن «تابو» می‌گویند. این ممنوعیت‌ها برای حفظ جایگاه آن نماد یا آن توتَم بوده است.

دورکهایم می‌گوید البته مردم قبیله منظورشان این سنگ یا این درخت نبوده است، بلکه نیرویی بوده که در پس این توتَم یا این نماد وجود داشته است (و این نیرو خدا بوده است).

در ادامه می‌گوید، حال این توتَم یا این نماد، هم بیانگر خدا بوده است و هم بیانگر جامعه، در نتیجه خدا همان جامعه است(!)

و نتیجه‌ی نهایی این است که، وقتی مردم سراغ برنامه‌های دینی می‌روند تلاش می‌کنند انسجام اجتماعی را حفظ نمایند و دین برای این حفظ وحدت است، لذا هر آنچه اجتماعی باشد مقدس است و هر آنچه فردی باشد غیر مقدس است.^۱

نقد و بررسی:

الف) آقای دورکهایم، قبایل استرالیایی را در آثار دیگران (افرادی چون اسپنسر و گیلن و...) بررسی کرده است، و نتیجه‌ی یادداشت‌ها و مشاهدات دیگران را درست در نظر گرفته، سپس وضعیت آن جامعه را دقیقاً شبیه قبایل هزاران سال پیش در نظر گرفته و این بار می‌گوید هر دین و برنامه‌ای که الان در جهان وجود دارد، محصول این برداشت‌های بنده، از نوشته‌های دیگران است!

ب) دیدگاه آقای دورکهایم دُوری و متناقض است، او می‌گوید پیوندهای اجتماعی باعث ایجاد دین شده است، از سوی دیگر می‌گوید دین باعث ایجاد پیوندهای اجتماعی شده است.

^۱ هفت نظریه در باب دین، دنیل پالس، ترجمه ی محمد عزیز بختیاری، ص ۱۴۶-۱۷۸

ج) ایشان می‌گویند امور اجتماعی مقدس است و امور فردی غیر مقدس، در حالی که ما در ادیان امور فردی بسیاری داریم که مقدس است.

د) آیا چون نماد هر جامعه باعث انسجام (یا وحدت آن جامعه) می‌شود و مناسک دینی هم به صورت اجتماعی صورت می‌پذیرد، می‌توان گفت پس خدا و جامعه یکی است! آیا شبیه بودن کارکرد دو گزاره به معنای یکی بودن آنهاست؟!

ه) بر اساس سخنان آقای دورکهایم آموزه‌های دینی فقط باید حول محور جامعه و وحدت اجتماعی باشد، در حالی که در ادیان مطالب جهان شمول وجود دارد، مثلاً آیین مبارک اسلام همه‌ی مردم جهان را در نظر گرفته نه مردم یک جامعه‌ی خاص ... و نگرشی از کل جهان به پیروانش ارائه می‌نماید نه فقط بحث جامعه (بحث این جهان و جهان دیگر و کهکشان‌ها و ...)^۱

دو نکته‌ی مهم در مورد نقدهای انجام شده بر آرای فوق

۱. احتمال می‌دهم برخی از مخالفان بگویند، چطور شما می‌آیید در مورد اشخاصی چون فروید و مارکس و دورکهایم حرف می‌زنید، آیا از تسلط علمی آنها اطلاع داشته‌اید، آیا منکر تخصص آنها می‌شوید؟ در پاسخ می‌گوییم:

ما منکر زحمات و فعالیت‌های پژوهشی این افراد در حوزه‌ی کاری خودشان نشده‌ایم، بلکه فقط در مورد آرای دین‌شناسانه‌ی آنها سخن گفته‌ایم. به عبارتی از حوزه‌ی دین و خداباوری، به نقد دیدگاه آنها در مورد دین پرداخته‌ایم و لازم است این دو موضوع را از هم تفکیک نماییم.

۲. باز احتمال می‌دهم افرادی بگویند، آیا شما در سطحی هستید که به این افراد و به این شخصیت‌های علمی نقد وارد نمایید؟ در پاسخ می‌گوییم:

^۱ پاسخ‌ها از منابع نامبرده، اینترنت، سخنرانی اساتید و...

نقد برخی از آرا به تخصص آن چنانی نیاز ندارد و کسی که اهل فکر و اندیشه باشد این موارد را تشخیص می‌دهد، همچنین بسیاری از نقدهای انجام شده توسط بزرگان همان رشته‌ها، انجام شده است و ما با یک بیان ساده و خلاصه آنها را تکرار کرده‌ایم.

لذا درست نیست با این سخنان، نقدهای صورت پذیرفته را کم اهمیت نشان دهید.

۶-۳. معرفی دیدگاه درست و جمع بندی بخش سوم (منشأ ادیان)

برای جمع بندی این موضوع و رسیدن به یک پاسخ صحیح، ما باید در بین «نوع ادیان»، دلیل «پیدایش ادیان» و «دلیل گرایش انسان‌ها به سمت ادیان» تفاوت قائل شویم و هر کدام از آنها را بررسی نماییم.

نوع ادیان:

انواع دین در دنیا وجود دارد، در یک تعریف جامع، دین به معنای برنامه‌ی زندگی است، برنامه‌ای که از یک سری اعتقادات تشکیل شده و دستورالعمل‌هایی را با خود به همراه دارد. حال طبق این تعریف دین‌های بسیار زیادی در این دنیا وجود دارد. ادیان ابراهیمی (اسلام، مسیحیت، یهودیت)، ادیان دارمایی (هندوئیسم، بودائیسم)، ادیان کهن (ادیان چینی و ایرانی و آفریقایی و...). طبق این تعریف حتی مادی‌گرایان هم دین دارند، چون آنها هم برای خود یکسری اعتقادات و دستورالعمل‌ها دارند (ولو آنکه مادی‌گرایانه باشند)^۱

لذا وقتی می‌گوییم دین، دقیقاً باید مشخص شود منظور ما «کدام دین» است. آن موقع می‌توانیم به صورت صحیح در مورد این مبحث حرف بزنیم.

دلیل پیدایش ادیان:

(الف)

^۱ آقای مایک پترسون در کتاب عقل و اعتقاد دینی می‌گوید طبق یک دیدگاه انسان‌گرایی سکولار و کمونیسم هم دین است، زیرا اهدافی و ارزش‌هایی برای خود تجویز کرده‌اند، مانند دینداران ص ۲۱/ نقل به مضمون

- (همان گونه که بیان شد) تا کنون دلایل زیادی توسط صاحب نظران غربی، برای پیدایش ادیان معرفی شده است که برخی از آنها را با هم مرور نمودیم.

- بله می‌پذیریم، شاید برخی از دلایل بیان شده برای ادیانِ نادرستی که در پاره‌ای از مناطق وجود دارد، صحیح باشند. ولی یقیناً موارد مطرح شده برای آیین مبارک اسلام صدق نمی‌کند.

- و حقیقتاً می‌توان گفت این آیین مبارک، امتیازات و ویژگی‌هایی دارد که برهم زنده‌ی تمام استدلال‌های بیان شده توسط فلاسفه و جامعه‌شناسان غربی است. (همان کسانی است که می‌خواهند دلایل مادی و دنیایی برای منشأ ادیان پیدا کنند).

(ب)

- حال باید پرسید، وقتی هیچ کدام از دلایل بیان شده توسط اندیشمندان غربی برای اسلام صدق نمی‌کند، پس دلیل پیدایش اسلام چیست؟ واقعاً اسلام چگونه به وجود آمده است؟

برای پاسخ به این سوال ما در قدم اول به اثبات وجود خدا نیازمندیم، (دلایل اثبات وجود خدا در قسمت‌های گذشته بیان شد) و پس از این اثبات، می‌گوییم:

- کسی که لیاقت خدایی دارد و آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است، جایگاهش این گونه اقتضا می‌کند که «کامل» و «بی نقص» باشد وگرنه اصلاً خدا نمی‌بود.

- حال باید بدانیم که «هدایت بخشی» و «نظارت کردن بر مسیر آفریده‌ها» یکی از ویژگی‌هایی است که «اقتضای» خداوند بودن ایشان است، و الله متعال اگر صفت «هادی» را نداشت، دارای عیب و نقص می‌بود.

اصلاً در همین دنیای بشری ایجاد کردن و رها کردن قابل قبول نیست، چه رسد به اینکه برای خداوند این کار روا باشد! (لیس کمثله شی و هو السميع البصیر) آیا تا کنون هیچ کارخانه‌ای را دیده‌اید که چیزی تولید کند و بعداً بازخوردها و نتایج آن برایش مهم نباشد! خیر، پس چطور برای خداوند چنین نظارتی را در نظر نمی‌گیریم؟ لذا یقیناً خداوند بری از چنین نقصی می‌باشد.

^۱ جهت اطلاع عزیزان، وقتی می‌گوییم اسلام منظورمان همه‌ی ادیان الهی در طول تاریخ می‌باشد، چون اسلام به معنای تسلیم شدن در برابر خالق است و همه‌ی ادیان الهی، تا قبل از منسوخ شدن چنین ویژگی داشته‌اند.

- نتیجه اینکه، الله متعال در راستای صفت «هادی» بودن خود، برنامه‌ای برای هدایت انسان‌ها ارسال نموده و نام آن اسلام می‌باشد.

- پس «هدایت بخشی خداوند» فلسفه‌ی پیدایش دین صحیح الهی در هر زمانی بوده است.

دلیل گرایش به سمت ادیان:

دلیل گرایش و تمایل انسان‌ها به سمت ادیان «فطرت» انسان‌ها است. خداوند متعال انسان‌ها را طوری خلق کرده که به سمت خدا و سمت حق گرایش دارند، به آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی مبارکه‌ی روم توجه بفرمایید:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

«پس با گرایش به حق به این دین روی بیاور، (این) فطرت الهی است که خداوند مردم را بر اساس آن آفریده است، برای آفرینش الهی دگرگونی نیست، این است دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

- واقعاً این آیه نکات زیادی در خود جای داده است، اینکه گرایش به سمت حق (خداپرستی) در ذات هر انسانی قرار دارد و فطری است، اما رفتن به سمت آن به حرکت (اقامه) نیاز دارد و این‌گونه نیست که به دلیل این فطرت ما همه چیز را بدانیم و در مسیر قرار بگیریم. از طرفی درست است که برخی از افراد به صورت سطحی و ظاهری به این فطرت پشت می‌کنند، اما هیچ تغییر و دگرگونی در فطرت ایجاد شده توسط خداوند ایجاد نمی‌شود.

^۱ ان شاء الله در قالب چند سوال ساده فطرت را معرفی می‌نماییم، ۱. «فطرت چیست؟» سرشت یا نوع آفرینش انسان است که به صورت مادرزاد و خدادادی در ذات همه‌ی ما وجود دارد. ۲. «چند نوع فطرت داریم؟» دو نوع، فطرت شناختی و فطرت گرایشی. فطرت شناختی مثلاً شناخت این موضوع که ما انسان هستیم، یا اینکه خودکار از دفتر کوچکتر است و... (ما به صورت فطری و بدون آموزش اینها را می‌دانیم). نوع دوم فطرت گرایشی است، مثلاً گرایش به مهربانی، گرایش به زیبایی و... ما این موارد را هم بدون آموزش می‌دانیم. ۳. «چه دلایلی برای وجود فطرت وجود دارد؟»، به لحاظ دینی قرآن را تایید کرده است و ما وقتی بتوانیم الهی بودن قرآن را ثابت کنیم، بدیهی است که فرمایشات قرآن هم ثابت می‌شود (در ادامه‌ی کتاب دلایلی برای اثبات الهی بودن قرآن بیان نموده ایم)، لذا تایید قرآن برای ما اتمام حجت است. و در بین متفکران غیر مسلمان هم مباحثی در مورد فطرت مطرح شده است و می‌توان گفت این موضوع اختلافی است، مثلاً در یونان باستان افلاطون آن را قبول دارد، یا در فلسفه‌ی جدید دکارت و لایب نیتس و جمع دیگری از عقل‌گرایان آن را قبول دارند، اما تجربه‌گرایان (مثلاً هیوم) آن را قبول ندارند و در کل بدانید در بین فلاسفه‌ی غیر مسلمان محل نزاع است و مخالفان اسلام و خداآوری نمی‌توانند قاطعانه بگویند چنین چیزی وجود ندارد.

اگر توجه داشته باشید، افرادی که به خدا پرستی پشت می‌کنند، به «پرستش» امور دیگر روی می‌آورند، مثلاً پرستش گاو یا موش یا بت. حتی افراد مادی‌گرایی که می‌گویند ما هیچ پرستشی نداریم، علم و تحقیقات علوم تجربی را اله خود کرده‌اند و سخن تحقیقات آزمایشگاهی را مبنای اعتقادات و اعمال خود قرار داده‌اند. (خشوعی که ما در برابر خدا داریم، آنها در برابر علم دارند) و همراه با انحراف، بازهم عمل پرستش و خضوع و خشوع و گرایش مدنظر وجود دارد.^۱

۴. اثبات الهی بودن اسلام با دلایل عقلانی

حال که در مورد اثبات وجود خدا و مقوله‌ی منشأ ادیان سخن گفتیم و به برخی از شبهات مطرح شده پاسخ دادیم، این بار وارد قلمروی اسلام می‌شویم و ان شاء الله دلایلی برای اثبات حقانیت اسلام به صورت خلاصه بیان می‌نماییم. در مرحله‌ی اول لازم است نکاتی در مورد شخصیت رسول خدا بیان نماییم، سپس ان شاء الله به اثبات نبوت ایشان و اثبات الهی بودن قرآن می‌پردازیم.

۴-۱. سخنی در مورد شخصیت رسول خدا

(الف)

اولین کاری که لازم است انجام دهیم این است که شخصیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را بشناسیم. بله کتاب‌های سیره، زندگی ایشان را به تصویر کشیده‌اند، ولی آنچه در اینجا می‌خواهیم به آن پردازیم بیان زندگی نامه‌ی ایشان نیست، بلکه نگاهی به چند نکته‌ی قابل تأمل از زندگی ایشان، و عرضه کردن این نکات بر عقل و انصاف انسان‌های اهل فکر می‌باشد.

(ب)

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر می‌توانید به منابع زیر مراجعه نمایید:

۱. هفت نظریه در باب دین / دانیل پالس؛ ترجمه و نقد محمدعزیز بختیاری. نشر موسسه‌ی پژوهشی امام خمینی (ره)
۲. کلام جدید / احسن یوسفیان / سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) / فصل دوم

البته برای شروع بحث به یک «توافق» نیاز داریم:

به نظر شما شجاعت چه زمانی مشخص می‌شود؟ وقتی در خانه نشسته‌ایم یا وقتی در میدان جنگ هستیم؟ پاسخ بدیهی است، قطعاً شجاعت در میدان جنگ مشخص می‌شود.

به نظر شما بخشندگی چه زمانی مشخص می‌شود؟ پاسخ این سوال هم بدیهی است، قطعاً بخشندگی افراد زمانی مشخص می‌شود که چیزی برای بخشش داشته باشند.

حسادت چه زمانی مشخص می‌شود؟ خیانت کاری افراد چگونه مشخص می‌شود؟ نفاق و دورویی انسان‌ها چه زمانی مشخص می‌شود؟ پاسخ این سؤالات هم برای همه‌ی شما عزیزان عیان است.

قطعاً این صفات زمانی خود را نشان می‌دهند که «بستری برای ظهور» داشته باشند، یعنی باید شخص در معرض یا در شرایط انجام این اعمال قرار گیرد، آن وقت است که شخصیت خود را نشان می‌دهد.

ج)

حال طبق توضیحات بیان شده، به صورت خلاصه‌وار چند مورد از اتفاقات پیش آمده در زندگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بررسی می‌نماییم و قضاوت را به شما عزیزان می‌سپاریم:

۱-۱-۴. نکته‌ی قابل تأمل اول / سخت‌گیری رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بر نفس خودش

قرآن کریم، در آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء می‌فرماید:

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»

«و پاسی از شب را بیدار باش و تهجد و عبادت کن، و این وظیفه‌ای افزون برای توست، باشد که پروردگارت

تو را به مقامی محمود و پسندیده برانگیزد.»

همان گونه که مشاهده می‌نمایید خداوند متعال در این آیه به رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) می‌فرماید، هر

شب از خواب بیدار شو و نماز شب بخوان و این وظیفه فقط مخصوص تو است.

به عبارتی دیگر برای تمام امت اسلام نماز شب مستحب است، (یعنی اگر بیدار شوند و نماز شب بخوانند ثواب می‌برند اما اگر بیدار نشوند مرتکب هیچ گناهی نشده‌اند)، اما این عمل برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) واجب بوده است.

حال از نفس‌های بیدار می‌پرسیم، اگر واقعاً رسول اکرم شخص فریبکاری بوده و به دروغ ادعای نبوت داشته است، چه دلیلی دارد این تکلیف سنگین را برای خودش در نظر بگیرید؟!

در صورت پذیرش فرض مخالفان اسلام (که قرآن، کلام پیامبر است نه کلام خدا)، اگر تمام آیاتی که الان در قرآن وجود دارد، وجود می‌داشت، به جز این آیه ... چه اتفاقی می‌افتاد؟ آیا کسی شاکی می‌شد که چرا چنین چیزی در قرآن نیست؟

واقعاً اگر این کتاب کلام خودش است، چه دلیلی دارد تا آخر عمر خواب شیرین را بر خود حرام کند! اما برای پیروانش این گونه نباشد و به آنها بگوید نماز شب اختیاری است!

۲-۱-۴. نکته‌ی قابل تأمل دوم / صداقت رسول اکرم با مردم

اگر این واقعه‌ی پیش آمده را خیلی خلاصه بیان نمایم:

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) کنیزی داشت بنام ماریه ی قبطیه و بعد از پذیرش اسلام با ایشان زندگی می‌کند. از ایشان صاحب فرزندی می‌شود بنام «ابراهیم». اما ابراهیم قبل از دو سالگی فوت می‌کند و ناراحتی زیادی برای پیامبر ایجاد می‌شود.

درست در زمان مرگ او پدیده‌ی «کسوف» یا «خورشید گرفتگی» رخ می‌دهد، و همه جا تاریک می‌شود، برخی از مردم می‌گویند خورشید به علت وفات فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تاریک شد.

اما رسول خدا دستور می‌دهد مردم در مسجد جمع شوند و به صورت صریح و شفاف می‌فرماید: «خورشید و ماه دو نشانه خدایند که برای مرگ یا زندگی کسی نمی‌گیرند.»^۱

^۱ حنبل، احمد، مسند احمد، ج ۴، ص ۲۴۵

حال پرسشی که در این جا مطرح می شود این است که: چرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این سخن مردم را نقد نمود و گفت خورشید و ماه مخلوقات هستند که به صورت طبیعی دچار کسوف و خسوف می شوند و برای مرگ و زندگی کسی دچار گرفتگی نمی شوند؟!

آیا می دانید کسی که فریبکار باشد و بخواهد برای خود تقدس ایجاد نماید، از هر فرصتی استفاده می کند تا به این هدف برسد!

خودتان قضاوت کنید، اگر رسول خدا در این مورد سکوت می کرد، و حرف مردم را نقد نمی نمود، مخالفانی که در آن عصر علیه اسلام فعالیت می کردند چگونه می توانستند به مردم ثابت کنند چنین چیزی صحت ندارد! به هر حال یک پدیده نجومی رخ داده بود و همه ی مردم آن تاریکی پیش آمده را دیده بودند.

آیا این موضوع، به صورت بالقوه به اثبات صداقت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نمی پردازد؟

۳-۱-۴. نکته ی قابل تأمل سوم / کلیت زندگی پیامبر در مواجهه با امر نبوت

مخاطبان بزرگوار آیا می توانید یک منفعت شخصی محمد بن عبد الله، از ادعای رسالت را بیان بفرمایید؟ اگر می گوئید «ثروت» چرا وقتی که وفات یافت زرهش، به دلیل بدهی نزد یک یهودی گرو بود؟

اگر می گوئید «خوراک» در شرح زندگی اش می خوانیم که چقدر گرسنگی کشیده (مثلاً در زمان تحریم اقتصادی قریش در شعب ابی طالب از گرسنگی به شکم مبارکش سنگ می بست، یا کلاً در خانه ی خودش بسیار خوراک ساده ای داشته است) اگر می گوئید «پوشاک» گران بها، به وضوح در تاریخ آمده که ایشان لباس های ساده بر تن داشته است. اگر می گوئید «مسکن»، در کتاب ها خوانده ایم که خانه اش چگونه بوده و از چه زیر اندازهایی استفاده کرده است، وقتی روی حصیر می خوابید جای حصیر روی بدن مبارکش مشخص می شد. اگر می گوئید «ازدواج های متعدد»، با یک جستجوی ساده مشخص می شود، با کنیزها و بیوه های سن و سال دار ازدواج کرده است و فقط یکی از همسرانش دوشیزه بوده است، فراموش ننمایید رسول اکرم در سال های پایانی عمر مبارکش صاحب حکومت قدرتمندی بود که هزاران نفر حاضر بودند جان و مالشان را فدایش نمایند ... آیا کسی که پیامبر نباشد، خودش دینی اختراع کرده باشد و چنین جایگاهی داشته باشد، نمی توانست یک آیه ی دیگر هم اضافه کند و بگوید ای محمد تو زحمت خیلی زیادی کشیده ای لذا ۱۰ زن زیبای عرب را برای خودت انتخاب کن ... لطفاً بگوئید چرا این کار را نکرد؟ و اگر این کار را می کرد، چه کسی جلوی او را می گرفت؟

اگر می‌گویید «قدرت» باید مشخص نمایید، آن قدرت چه منفعتی برای خودش داشته است؟ این قدرت در اختیار نیازمندان و مظلومان بوده است یا در اختیار خودشان ...

اصلاً فرض شما را می‌پذیریم و می‌گوییم ایشان پیامبر نبوده است، خوب در این شرایط، آینده برای ایشان مجهول می‌شود (بله، در حالت پیامبری خداوند ایشان را از موفقیت‌های آینده مطلع کرده است ولی اگر پیامبر نباشد دیگر از کجا می‌دانسته که فردا چه اتفاقی برایش می‌افتد)، حال با این شرایط لطفاً بگویید چرا پیشنهادهای قریش را نپذیرفت؟ لابد می‌دانید که قریشیان به ایشان گفتند، شما از این کار دست بردار، ما از زن و مال و قدرت و همه چیز بی‌نیازت می‌کنیم، خوب چرا قبول نکردند؟ اگر می‌گوید برای قدرت بیشتر! می‌گوییم، کسی که پیامبر نباشد از کجا باید بداند در آینده به قدرت بیشتر می‌رسد؟ شاید همان روز او را می‌کشند ... کما اینکه در شب هجرت به جان مبارکشان سوء قصد هم نمودند.

البته ناباوران در پاسخ به این سوال ما نباید سراغ «منفعت‌های معنوی» بروند، چون آنها ایشان را یک شخصیت معنوی نمی‌دانند و خیلی از این مخالفان اصلاً این مسائل را قبول ندارند.

یقین بدانید؛ اگر سراسر سیره‌ی مبارک ایشان را مطالعه نمایید، هیچ منفعت شخصی برای ایشان نخواهید یافت، در عوض تا دلتان بخواهد گزارشاتی از زجر و عذاب و سختی و ناراحتی برای ایشان بیان شده است.

حال به سوال پایانی می‌رسیم، واقعاً کسی که پیامبر نباشد و به مردم دروغ گفته باشد چرا باید از منافع خودش بگذرد؟ و در عوض برای دفاع از مظلومان و نابود کردن شرک و بت پرستی این همه ناراحتی و عذاب را به جان بخرد؟ آیا این بیانگر صداقت و شخصیت سالم ایشان نیست؟^۱

ما در موارد بیان شده فقط خواستیم، شخصیت رسول خدا را به شما مخاطبان بزرگوار اثبات نماییم و نشان دهیم که فرد صادقی بوده است. هر چند ادعای دروغین و فریب مردم با ذهنیات و روحیات چنین شخصیتی

^۱ ممکن است مخالفی بگوید افراد دیگری هم بوده اند در طول تاریخ که بسیار پاک بوده اند و هیچ منفعت شخصی برای خود در نظر نگرفته اند، آیا هر کس این گونه بود پیامبر است؟ می‌گوییم، در نظر داشته باشید استدلال ما، به اثبات شخصیت سالم و روحیات بزرگ رسول خدا می‌پردازد نه اینکه به صورت مستقیم به اثبات نبوت ایشان بپردازد... همچنین لازم است یک نکته ی مهم را در نظر داشته باشید، به نظر شما، کسی که چنین روحیاتی داشته باشد می‌تواند با دروغ به مردم بگوید من پیامبر هستم... آیا شما در بین انسانهای مدنظرتان کسی را سراغ دارید که ادعای دروغی بیان نموده باشد؟ آن هم این ادعای بزرگ!

سازگار نیست و این موارد به صورت غیر مستقیم نوید نبوت ایشان را می‌دهند، ولی ان شاء الله در قسمت بعدی چند دلیل مستقیم برای اثبات نبوت این فرستاده‌ی خدای متعال بیان می‌نماییم.

۲-۴. اثبات پیامبر بودن رسول خدا

برای اثبات نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) راه‌های زیادی وجود دارد، ولی ما ان شاء الله در این قسمت دو استدلال بسیار ساده و قابل تأمل را بیان می‌نماییم.

۱-۲-۴. استدلال اول برای اثبات نبوت رسول خدا

معمولاً پیامبران برای اثبات نبوت خود از معجزات استفاده کرده‌اند، و همان گونه که اطلاع دارید معجزه‌ی رسول مکرم اسلام قرآن بوده است، حال در مورد همین قرآنی که در خانه‌های ماست یک سوال بسیار اساسی مطرح می‌شود و آن هم این است که، یک شخص اُمّی (درس نخوانده) چگونه توانسته چنین کتابی به بشریت عرضه نماید؟ به بیان دیگر، رسول اکرم مطالبی را بیان فرموده و کاتبان وحی آن را نوشته‌اند و در نهایت این نوشته‌ها جمع شده و کتاب شده است، حال باید پرسید این شخص درس نخوانده چطور چنین کاری انجام داده است؟ آیا واقعاً در جهان اسباب چنین چیزی ممکن است؟ آیا شما در جهان امروز شخص درس نخوانده‌ای سراغ دارید که بتواند امور تخصصی به مردم آموزش دهد؟ (مطالب حقوقی، سیاسی، نجومی و...)، اصلاً در کل تاریخ بشریت چنین شخصی را سراغ دارید که درس نخوانده باشد و کتابی بیاورد که چهارده قرن در مراکز علمی آموزش داده شود؟ مسلماً سراغ ندارید ... خوب ما می‌گوییم رسول اکرم فرستاده‌ی خداست و این مطالب را به او یاد داده است، شما برای این واقعه چه توجیهی دارید؟

تا کنون افراد مختلفی در جهان تلاش نموده‌اند به این سوال پاسخ دهند، ما ان شاء الله با ارائه‌ی مشهورترین پاسخ‌ها و نقد آنها به شما نشان خواهیم داد که سوال فوق یک جواب بیشتر ندارد (اینکه محمد بن عبدالله فرستاده‌ی خداوند مهربان است).

پاسخ اول مخالفان:

بله پیامبر شما به مکتب نرفته و درس نخوانده، ولی این مطالب را از روی انجیل و تورات یاد گرفته و به مردم گفته است ...

نقد و بررسی:

این ادعا به دلایلی که بیان می‌شود قابل پذیرش نیست:

۱. چرا مسیحیان و یهودیان صدر اسلام نگفتند قرآن شما کپی شده از روی مطالب ماست؟ به هر حال آنها به صورت مستقیم با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در گیر بودند.

۲. طبعاً اشتراکات زیادی در بین آموزه‌های ادیان الهی وجود دارد، مثلاً در باب قصص انبیاء، ولی این به معنای آن است که منع ارسال کننده‌ی این مطالب یکی است (خدای متعال) نه اینکه کپی برداری شده از روی همدیگر باشند! اما در قرآن مطالبی وجود دارد که مازاد بر مطالب تورات و انجیل است، به نوعی قرآن کامل کننده‌ی کتاب‌های پیشین است، حال بگویید (اگر کپی است) این مطالب اضافه از کجا آمده است؟

۳. برای بسیاری از آیات قرآن، شان نزول وجود دارد ... یعنی اتفاقی در زمان حیات مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رخ داده، و خداوند با پوشش دادن آن موضوع، نکته‌ی هدایتی مدنظر خود را به بنده‌هایش آموزش داده است ... مثلاً بحث سوره‌ی تبت، یا آیاتی که برای جهاد نازل شده است، یا آیاتی که در مورد هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، این موارد، کاملاً جدید است و نمی‌تواند کپی شده از مطالب پیشینیان باشد.

پاسخ دوم مخالفان:

پیامبر شما، از ۲۵ سالگی تا ۴۰ سالی جهانگردی کرده و این مطالب را آموخته است، به این دلیل این ۱۵ سال از زندگی ایشان در تاریخها روایت نشده است.

نقد و بررسی:

این ادعا هم به دلایل زیر قابل پذیرش نیست:

۱. چرا بعد از اعلام نبوت، عموها و پسر عموها و همسایه‌هایش، همین را به روی او نیاوردند؟ چطور آنها ندانستند و مخالفان اسلام بعد از هزاران سال دانستند؟

۲. پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبل از نبوت صاحب چند فرزند از مادرمان خدیجه می باشد، چرا در هیچ جای تاریخ نیامده فلان دختر پیامبر در فلان کشور متولد شده (در حین جهان گردی)!

۳. پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبل از نبوت لقب امین را دریافت کرده بود، اگر ۱۵ سال در سفر بوده و مشرکان مکه با او زندگی نکرده بودند چگونه چنین لقبی را به او داده بودند؟

۴. ضمن اینکه تاریخ در این بازه‌ی زمانی ساکت نیست! مثلاً وقتی حجرالاسود افتاده بود و نزدیک بود بین قبائل عرب جنگ خونینی صورت گیرد، پیامبر (ص) وارد حرم می شود و می گوید سنگ را روی پارچه‌ای بگذارید و نماینده‌ی هر طایفه گوشه‌ای از آن را بگیرد، سپس خودش با دستان مبارکش سنگ را بر سر جای خود می گذارد ... این واقعه‌ی مشهور مربوط به «قبل از بعثت» است.

پاسخ سوم مخالفان:

پیامبر شما به دلیل موقعیت تجاری مکه، این مطالب را از بازرگانان یاد گرفته بود...

نقد و بررسی:

۱. نام این بازرگانان چیست؟ در کجای مکه این کلاس‌ها را برای پیامبر برگزار کردند؟
۲. خودتان می گوئید «بازرگان»، بازرگان با امور اقتصادی و خرید و فروش کالاهای تجاری آشنایی داشته است، اما در قرآن امور مربوط به کیهان شناسی، زیست شناسی، زمین شناسی، جامعه شناسی، تاریخ، خانواده، سیاست و ... وجود دارد.

پاسخ چهارم مخالفان:

پیامبر شما این موارد را از سلمان فارسی که یک ایرانی باسواد بوده یاد گرفته است.

نقد و بررسی:

۱. سیدنا سلمان (رض) بعد از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و در عهد مدنی ایمان آورده است، لابد شما هم می دانید، رسول الله (صلی الله علیه و آله) ۱۳ سال در مکه به تبلیغ اسلام و نشر آموزه‌های قرآن پرداخته بود،

خوب اگر می‌گویید قرآن را سلمان فارسی (رض) به او یاد داده است، باید بگویید آن آیات مکی را از کجا آورده بود!

۲. همچنین باید پاسخ دهید: سلمان فارسی این مطالب را از کجا یاد گرفته بود! چون در قرآن مسائل زیادی وجود دارد که در آیین زرتشت وجود ندارد.

پاسخ پنجم مخالفان:

پیامبر شما در جوانی با عموی سفر کرده و این مطالب را از یک دانشمند مسیحی بنام «بحیرای راهب» یاد گرفته است.

نقد و بررسی:

۱. آیا به لحاظ منطقی ممکن است، یک جوان بیست و چند ساله‌ی درس نخوانده، در سرزمینی دیگر، یک شب، آن هم به صورت اتفاقی مهمان شخصی شده باشد و آنقدر از او علم یاد گرفته باشد که بعداً به مدت ۲۳ سال مردم را آموزش دهد؟

۲. اگر بحیرا این مطالب را می‌دانسته چرا خودش ادعای نبوت نکرده است؟

۳. همان گونه که بیان شد، بسیاری از آیات قرآن «شان نزول» دارند، خوب چطور ممکن است بحیرا به پیامبر گفته باشد، بعد از ۳۰ سال دیگر چنین حادثه‌ای برایت پیش می‌آید و آن موقع تو این حرف را تحت عنوان کتاب آسمانی به مردم بگو؟

پاسخ ششم مخالفان:

درست است که پیامبر شما توانایی خواندن و نوشتن نداشته است، ولی توانایی «شنیدن» داشته و این مطالب را در جامعه شنیده و یاد گرفته و به مردم آموزش داده است.

نقد و بررسی:

۱. بله توانایی شنیدن داشته، ولی آیا فقط پیامبر ما چنین توانایی داشته است؟ آیا مردم هم گوش نداشته‌اند؟ چرا آنها نشنیدند؟

۲. چرا مشرکان مکه نگفتند ای محمد این همان حرف‌هایی است که ما هم شنیده‌ایم؟

مطالب بیان شده، مشهورترین پاسخ مخالفان است، اما مشاهده نمودید که هر کدام از ادعاهای مطرح شده با چند سوال ساده و مفهومی فرو می‌ریزد و کماکان سوال ما بر قوت خود باقی است: واقعاً اگر رسول خدا از جانب خداوند فرستاده نشده است، با وجود اُمّی بودن چگونه توانسته چنین کتابی به بشریت عرضه نماید؟

۲-۲-۴. استدلال دوم برای اثبات نبوت رسول خدا

گاه‌ها یک مطلب را بارها شنیده و خوانده‌ایم، و از نکاتی که برای مخاطب داشته استفاده‌های زیادی برده‌ایم، اما بعد از مدت‌ها متوجه می‌شویم هنوز نکات ریزی در این مبحث وجود دارد که به آن توجه نکرده‌ایم ... در همین راستا جالب است بدانیم یکی از دلایل اثبات نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بحث خداحافظی و وفات ایشان است. مبحثی که شاید بارها خوانده باشیم اما این گونه به آن توجه نکرده‌ایم.

کسانی که سیره‌ی رسول اکرم (ص) را خوانده باشند می‌دانند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خودشان در آخرین حجی که داشته‌اند اعلام می‌کنند:

«شاید بعد از این موفق نشوم، حجی به جای آورم»^۱

در همان مراسم، بعد از پایان خطبه رو به اصحاب می‌کند و می‌فرماید:

«أنتم مسئولون عَنِّي، فما أنتم قائلون؟» / یعنی: شما نزد خداوند درباره‌ی من پرسیده می‌شوید، پس چه جوابی می‌دهید؟ صحابه عرض کردند: ما می‌گوییم شما پیام الله تعالی را ابلاغ کردید، وظیفه‌ی خویش را انجام دادید. رسول الله (ص) انگشت خود را به سوی آسمان برد و سه بار فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ» یعنی خداوندا تو شاهد باش^۲

سپس در همان زمان این آیه‌ی شریفه بر قلب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و سلم) نازل می‌شود:

^۱ مسلم، ابوداود و نسائی، کتاب الحج.

^۲ بخاری (۶۷) و مسلم (۱۲۱۸)

... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ...

«امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.»

نکته‌ی دیگری که در همین راستا وجود دارد این است که، رسول اکرم (ص) در ماه مبارک رمضان هر سال، ۱۰ روز اعتکاف می‌کردند، اما در سال دهم هجری (سال وفاتشان) دو برابر آن یعنی ۲۰ روز اعتکاف کردند.

شاید بگویید هدف نویسنده از مطرح کردن این مسائل چیست، ولی اگر تأمل بفرمایید نکته‌ی بسیار قابل تأملی در لابه‌لای این موضوعات وجود دارد، و آن هم این است که در بین این دو موضوع («کامل شدن دین» و «رحلت رسول اکرم (ص)») ارتباط مستقیمی وجود دارد.

طبعاً هیچ کسی از مرگ خود خبر ندارد. ولی چرا رسول خدا به صورت غیر مستقیم خدا حافظی می‌کند و بعد از چند ماه وفات پیدا می‌کند؟

شاید شخصی که به یک مریضی لاعلاج و بسیار مهلک دچار شده باشد و در بستر بیماری باشد، بداند که زمان مرگش نزدیک شده است (که در آنجا هم یقین وجود ندارد)، ولی رسول اکرم (ص) اصلاً چنین وضعیتی نداشتند، اما بعد از اعلام این آیه (کامل شدن دین) رحلت می‌نماید!

غیر از این است که با یک «منبع غیبی» در ارتباط بوده و این موضوع را به ایشان گفته است؟ آیا همین استدلال برای اثبات نبوت ایشان کفایت نمی‌کند؟ (و به جز خالق موجودات چه کس دیگری می‌تواند غیب را بداند؟)

طبعاً «یک انسان معمولی» و «اهل فریب» نمی‌تواند «خداحافظی از اطرافیان» را با «تاریخ وفات نامشخص» تطبیق نماید.

^۱ (مائده، ۳)

۳-۴. اثبات الهی بودن قرآن

برای الهی بودن قرآن دلایل فراوانی وجود دارد اما بیان چند مورد - آن هم به صورت مفصل -، از حوصله‌ی این یادداشت خارج است، لذا ان شاء الله دو دلیل بسیار «ساده» و «قابل دفاع» را به صورت خلاصه بیان می‌نماییم. نکته:

قبل از ورود به بحث در نظر داشته باشید، تلاش ما برای رسیدن به دو هدف زیر است:

اول اینکه ثابت نماییم پیدایش این کتاب خارج از قوانین دنیای بشر است ۲. ثابت نماییم از جانب خداوند متعال آمده است.

۱-۳-۴. دلیل اول، اثبات اینکه قرآن در محدوده‌ی جهان اسباب نیست

۱. می‌دانید قرآنی که در دست ماست چگونه ایجاد شده است؟ بله، فرشته‌ای بنام جبرئیل مأمور شده تا حرف‌های خداوند را به پیامبر برساند، لذا ایشان در زمانی که الله متعال صلاح دیده، مطالب (یا آیاتی) را آورده و تحویل «قلب» و «روح» و «روان» پیامبر داده است، سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) این مطالب (یا این آیات) را برای اطرافیانش بازگو کرده و فرموده این کلام خداوند است، توجه بفرمایید «بازگو» کرده است. و آنها هم ۱. این آیات را نوشته‌اند ۲. این آیات را حفظ کرده‌اند. «آیات نوشته شده» بعداً کنار همدیگر جمع شد و یک کتاب جامع بنام قرآن پدیدار شد. و «حافظان» هم به صورت سینه به سینه این قرآن را به نسل‌های پس از خود منتقل کرده‌اند.

۲. همچنین، پیامبر اسلام مطالب دیگری را هم از خداوند یاد گرفته و آنها را هم برای اطرافیانش «بازگو» کرده است، این مطالب دوم «حدیث» نام گرفته‌اند. وقتی پیامبر این مطالب یا این احادیث را هم «بازگو» کرده است، افراد زیادی آنها را حفظ کرده، و موارد محدودی هم در همان ابتدا نوشته شده است.

۳. اما جالب است بدانید، کسی که آشنایی اندکی با ادبیات عرب داشته باشد، می‌داند سطح آیات قرآن به لحاظ علمی و ادبی بسیار بالاتر از سطح احادیث است.

۴. بزرگواران خودتان تأمل بفرمایید... یک سری کلمات برای اولین بار از «زبان پیامبر بیان شده»، و پیامبر خودش فرموده این کلام خداست. و باز یکسری کلمات «در همان موضوعات» برای اولین بار از «زبان پیامبر بیان شده» و پیامبر گفته این ها قرآن نیست بلکه نکاتی است که خودم (با نظارت الهی) به شما می گویم.

۵. یک ذهن، یک سطح معلومات، یک شخصیت، یک وضعیت... چرا باید در بین این دو کلامی که از «دهان» پیامبر (صلی الله علیه و آله) خارج شده، تا این اندازه تفاوت وجود داشته باشد. آیا در جهان اسباب چنین چیزی ممکن است؟

۶. آیا می دانید متخصصان ادبیات عرب، «کسانی که رأی آنها در این جا اهمیت دارد»، از ادبیات عجیب و غریب آیات قرآن «متحیر» مانده اند؟

۷. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در چهل سالگی مبعوث شد، چرا از اول جوانی تا چهل سالگی، هرگز چنین فصاحت و بلاغت و معرفتی در «سخنانش» وجود نداشته است؟ مگر یک شبه می توان، کلام خود را به وضعیتی در آورد که بزرگترین ادیبان جهان عرب را انگشت به دهن نماید؟ آیا در قوانین دنیای بشر چنین چیزی امکان دارد؟ تصور کنید کسی چهل سال است کلمات هم سطحی از دهانش خارج شده، حال یک دفعه (بدون آموزش، بدون تلمذ در نزد استاد، بدون داشتن سابقه ادبی) کلماتی می گوید که با آنچه در این چهل سال گفته و آنچه بعد از چهل سالگی می گوید (اما غیر از آن کلام است) متفاوت باشد؟ آن هم در حدی که ادبیات دنیای عرب را متحول نماید!

۸. با توجه به اینکه در دنیای بشر قوانین ثابتی وجود دارد و امکان ندارد شخصی یک شبه به این وضعیت برسد، می گوئیم پیدایش این وضعیت خارج از جهان اسباب است^۱

^۱ دوستانی که در قلب شان ابهام وجود دارد، لطفا بروید از یک متخصص زبان و ادبیات عرب سوال پرسید ببینید در این رابطه چه می گوید.

۲-۳-۴. دلیل دوم، اثبات «الهی بودن» قرآن

یکی از دلایل قدرتمند برای اثبات الهی بودن قرآن، مبحث «اعجازهای علمی» داخل قرآن است. کسی که منصفانه این موضوع را پیگیری نماید متوجه می‌شود، این مبحث با وضوح بسیار بالا، به اثبات الهی بودن قرآن می‌پردازد.

البته ابتدا لازم است، مفهومی بنام اعجازهای علمی قرآن را به شما معرفی نمایم:

قرآن در جریان آموزه‌های هدایتی‌اش گاهی گریزهایی به جهان خلقت داشته تا ما را به تأمل و تفکر وادارد. حال در کمال تعجب می‌بینیم آن گریز و آن سخن بیان شده، نکته‌ای را بیان کرده که در «ظاهر» بسیار ساده به نظر می‌رسد و مردم آن زمان هم آن را درک کرده‌اند، اما در «باطن» حاوی نکاتی است که امروزه با تحقیقات علمی، جزئیاتش مشخص شده است.

و غرض و هدف و تمام سخن ما از مطرح کردن این مسائل این است که، «اگر این کتاب از جانب یک شخص آگاه از غیب نیامده»، چطور - در زمانی که بشریت از این نکات بی اطلاع بوده - این موضوعات را مطرح کرده است؟ بر کسی پوشیده نیست، چیزی که فقط با ابزارها و دستگاه‌های خاص دیده شود، قبل از اختراع آن ابزارها، ممکن نیست کسی آن را ببیند.

حال به معرفی یکی از مهم‌ترین اعجازهای علمی قرآن می‌پردازیم!

نکته‌ی اول (بیان یک اتفاق تاریخی):

در سال ۶۱۴ میلادی یک جنگ مهم در بین حکومت ایران و حکومت روم رخ می‌دهد، در این جنگ رومیان شکست سنگینی می‌خورند. این شکست آن قدر بزرگ است که خبر آن در بین ملل دیگر هم منتشر می‌شود. از جمله در حجاز و در بین مردم عرب. برای مطالعه‌ی جزئیات این جنگ می‌توانید این عبارت را جستجو نمایید:

"فتح اورشلیم ۶۱۴"

نکته‌ی دوم (بیان یکی از آیات قرآن):

^۱ برای بیان این اعجاز سعی کنید، ترتیبی که بیان شده است را رعایت نمایید.

وقتی خبر این شکست به مکه می‌رسد، حضرت محمد ۴ سال است که اعلام نبوت کرده است. مشرکان، مسلمانان را مسخره می‌کنند و می‌گویند مردم مسیحی روم هم مثل شما ادعای کتاب و پیامبر و... دارند و شکست خوردند. این بر قلب مسلمانان گران می‌آید. خداوند متعال آیاتی نازل می‌کند و می‌فرماید:

عُلبت الروم * في أدنى الأرضِ وهم من بعد غلبهم سيغلبون^۱

یعنی «لشکر روم در «ادنی الارض» شکست خورد. و آن‌ها بعد از این شکست دوباره پیروز می‌شوند»

نکته‌ی سوم (بررسی یک نکته‌ی ادبی در آیه‌ی نازل شده):

- مترجمان و مفسران قدیمی اکثراً «ادنی الارض» را به «نزدیک‌ترین سرزمین» ترجمه کرده‌اند، اما با مراجعه به فرهنگ لغت‌ها متوجه می‌شویم، برای کلمه‌ی «ادنی» معانی دیگری هم وجود دارد ... مثلاً «پست‌ترین».

نکته‌ی چهارم (بیان یک موضوع جغرافیایی):

- در عصر حاضر با پیشرفت علوم، پستی و بلندی همه‌ی نقاط روی زمین مشخص شده است. کافیست در اینترنت این عبارت را جستجو نماییم:

the lowest land

- وقتی نتایج حاصل از تحقیقات علمی و جستجوهای انجام شده را بررسی می‌نماییم، مشخص می‌شود، اورشلیم کم ارتفاع ترین نقطه‌ی روی زمین به نسبت دریا‌های آزاد جهان است.

نکته‌ی پنجم (جمع بندی در بین چهار نکته‌ی بیان شده):

اگر به آیه نگاه کنید، خداوند فرموده روم شکست خورد در «ادنی الارض». و گفتیم در معانی، معنای پست‌ترین هم برای واژه‌ی «ادنی» معرفی شده است. حال اگر در بین معنا‌های این کلمه، به جای عبارت «نزدیک‌ترین»، عبارت «پست‌ترین» را برای کلمه‌ی «ادنی» لحاظ کنیم. ترجمه این می‌شود که روم در «پست‌ترین» یا «کم ارتفاع ترین» نقطه‌ی روی زمین شکست خورد. از طرفی علم امروز مشخص نموده که پست‌ترین مکان روی زمین، اورشلیم است.

^۱ روم: ۲-۳

و برای ما مشخص می‌شود قرآن ۱۴۰۰ سال پیش به یک نکته‌ی علمی بسیار مهم اشاره کرده است، نکته‌ای که بشر بعد از فرستادن ماهواره‌های متعدد به فضا (و به وسیله‌ی تکنولوژی سنجش از راه دور) توانست آن را متوجه شود و یقیناً در آن زمان کسی از این امر اطلاع نداشته است (چون بدون تکنولوژی فوق امکان ندارد کسی آن را بداند)

(والله اعلم) مترجمان و مفسران از این نکته بی اطلاع بوده‌اند به این خاطر معنای نزدیک‌ترین را برای عبارت فوق انتخاب نموده‌اند، وگرنه حتماً به بیان این اعجاز می‌پرداختند.

و این نکته، بیانگر این است که این کتاب، از طرف کسی آمده که از غیب خبر دارد، اما چه کسی؟ به نظر شما غیر از خالق مقتدر و توانایی که علم و قدرت او بر همه چیز سیطره دارد، چه کسی از غیب مطلع است؟ و اینجاست که «الهی بودن این کلام عظیم الشان» با این نکته‌ی شگفت‌انگیز ثابت می‌شود.

نکته:

البته مخالفان تلاش کرده‌اند، به این اعجاز مهم بگویند نادرست است، اما یقین بدانید نقدهای بیان شده نادرست است و اعتبار این اعجاز بر جای خود باقی است. در ادامه ان شاء الله دو اشکال وارد شده بر موضوع فوق را بررسی می‌نماییم.

اشکال اول مخالفان:

اورشلیم، پایین‌ترین نقطه‌ی روی زمین نیست، بلکه بحرالمیت (که در ۴۰ کیلومتری اورشلیم است) پایین‌ترین نقطه‌ی روی زمین است (منفی ۴۱۳ متر است). اتفاقاً اگر به نقشه‌ها و داده‌های جغرافیایی نگاه کنید اورشلیم (مکانی که جنگ در آن رخ داده) ارتفاعش نسبت به دریاهای آزاد جهان مثبت ۷۵۰ متر است، این یعنی پایین‌ترین نیست و به نسبت خیلی از شهرها ارتفاع بالاتری دارد. لذا این ادعای شما مسلمان‌ها نادرست است.

پاسخ:

- منتقد گرامی، قرآن فرموده پایین‌ترین «سرزمین» (فی ادنی الارض) و نفرموده، پایین‌ترین «شهر»! یا نفرموده

پایین «نقطه»!

وقتی سخن از سرزمین صورت پذیرفت، دیگر تمام آن «پهنه» با «جزئیاتش» مدنظر قرار می‌گیرد، حال آیه‌ی فوق هم به یکی از آن جزئیاتی که در آن سرزمین وجود دارد (و بسیار مهم و جهانی است)، اشاره نموده است (اورشلیم، که کم ارتفاع ترین مکان جهان است)

مثلاً تصور کنید به یک پهنه گفته می‌شود سرزمین وحی، ولی آیا در جای‌جای این سرزمین، وحی آمده است؟ خیر، ما می‌دانیم که فقط در مکان‌هایی این اتفاق افتاده است، اما باز هم به آن پهنه گفته می‌شود، «سرزمین وحی». در مورد فوق هم، خداوند متعال فرموده پست‌ترین سرزمین، و با بیان پهنه‌ی جغرافیایی فوق، ویژگی مدنظر، مورد توجه قرار گرفته است.

اشکال دوم مخالفان (قسمت اول):

بله قبول است، ادنی، به معنای پست است. ولی یک پست «اخلاقی» مدنظر است نه یک پست «جغرافیایی». شما مسلمان‌ها دچار اشتباه شده‌اید. و بیخودی آیه را این‌گونه ترجمه نموده‌اید.

پاسخ:

- بله درست است، در فرهنگ لغت‌ها چنین تعبیری وجود دارد و ما هم منکر این نشده‌ایم، ولی شما به یک نکته‌ی ساده توجه نکرده‌اید:

در آیه‌ی شریفه، همراه با «ادنی»، کلمه‌ی «ارض» آمده است و وجود «قید مکان» در عبارت فوق، این را می‌رساند که پستی اشاره شده، «پستی مکانی» است نه «پستی اخلاقی». به عبارت ادبی‌تر، مضاف و مضاف الیه در یک راستا قرار دارند.

مثلاً در یک سال ۱۵ نفر از اهالی یک منطقه در حین شنا کردن در یک سد خفه شوند، حال شخصی بیاید بگوید «سد نامهربان»، آیا او عبارت نادرستی به کار برده است؟ خیر، هر کسی می‌داند «نا مهربان» یک صفت اخلاقی است، اما چون همراه با کلمه‌ی سد آمده، منظور غیر ایمن بودن آن است.

اشکال دوم مخالفان (قسمت دوم):

قرآن اگر می‌خواست، به پایین‌ترین نقطه (به لحاظ مکانی) اشاره کند، باید به جای کلمه‌ی «ادنی» از کلمه‌ی «اخفض» استفاده می‌کرد.

پاسخ:

- اول اینکه، با بیان قاعده‌ی ادبی فوق، مشخص شد که حتی با وجود «قید مکان» استفاده از کلمه‌ی «ادنی»، درست است و تا اینجا شبهه به طور کامل رفع شده است.

- اما جالب است بدانید به کار نبردن این کلمه (یعنی اخفض) برای خودش یک اعجاز تلقی می‌شود، دکتر عبدالدائم الکحیل یک پژوهشگر سوری است که در زمینه‌ی اعجازهای علمی قرآن کار می‌کند، او می‌گوید: «جای بس تعجب است که خداوند سبحان نفرمود (فی أخفض الأرض)، برای اینکه أخفض بر منطقه‌ی از قعر دریاها اطلاق می‌شود، و کلمه‌ی (ادنی) دقیق‌تر است و بر پست‌ترین نقطه از سطح خشکی اطلاق می‌شود.»^۱

۴-۴. شبهاتی که در مورد قرآن و پیامبر (ص) مطرح می‌شود

برخی از اسلام مخالفان وقتی اثبات‌های ما در مورد حقانیت قرآن و نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را می‌شنوند، به جای اینکه به بررسی استدلال‌های مطرح شده بپردازند تلاش می‌کنند شبهاتی که مخالفان مطرح کرده‌اند را بیان نمایند، (و از این مجرا استدلال‌های بیان شده را کم اهمیت نمایند). مثلاً می‌گویند این مسائل را کنار بگذارید، اگر پیامبر شما از طرف خدا آمده است چرا این کار را کرده است؟ یا چرا چنین سخنی بیان نموده است، یا چرا در قرآن چنین مطلبی مطرح شده است و...

در مواقع فوق:

الف) نباید اجازه دهیم فرد مخالف بحث را تغییر دهد و از او می‌خواهیم در مورد استدلال بیان شده سخن بگوید.

ب) این افراد تصور می‌کنند ما توانایی پاسخگویی به شبهات فوق را نداریم در حالی که پژوهشگران مسلمان این ادعاهای نادرست را در آثارشان پاسخ داده‌اند.

لذا اگر توانایی پاسخ دادن به شبهه‌ای که مطرح می‌شود را داشتیم بسیار خوب است، اما اگر توانایی هم نداشتیم کتاب‌های نوشته شده در این زمینه را به او معرفی می‌نماییم. یقیناً کسی که اهل تحقیق باشد، به این ارجاعات علمی توجه می‌نماید.^۱

۵. دلیل برتری اسلام بر سایر ادیان الهی

طبق توضیحاتی که تا اینجا بیان شده:

۱. بله خدایی وجود دارد

۲. ادیانی را فرستاده است

۳. ثابت شد اسلام یک دین الهی است.

۴. اما می‌دانیم که مسیحیان و یهودیان هم دقیقاً همین را می‌گویند (خدایی وجود دارد، ادیانی را فرستاده است و دین ما یک دین الهی است).

*حال یک سوال مهم پیش می‌آید و آن هم این است، ما از کجا بدانیم، در بین ادیان الهی، اسلام دین برتر است؟

پاسخ:

ما در جهان ادیان الهی و غیر الهی داریم. طبعاً ادیان غیر الهی به دلیل ارائه‌ی توصیف نادرست از خالق و سرچشمه‌ی هستی، در همان قدم اول با مشکل مواجه می‌شوند، اما ادیان الهی مشهور جهان (اسلام، مسیحیت و یهودیت) چنین مشکلی ندارند و همگی از توحید، معاد و نبوت سخن می‌گویند، حال لازم است ما ثابت نماییم در بین ادیان الهی، آیین اسلام دین برتر است.

^۱ در فصل سوم و چهارم، فقط در مورد این شبهات سخن گفته ایم.

در این زمینه هم دلایل زیادی وجود دارد، اما ان شاء الله در این یادداشت، چند دلیل ساده و مختصر بیان می‌نماییم:^۱

۱-۵. اسلام حقایق موجود را انکار نمی‌کند و برای اثبات خودش دلیل دارد

اسلام، هم پیامبران و هم کتاب‌های آنها را به رسمیت می‌شناسد (و باور داشتن به آنها را از شروط داشتن ایمان معرفی نموده است و در نهایت نیکی و بزرگ داشت از پیامبران گذشته یاد می‌کند) اما آنها، با وجود این همه دلایل آشکار و روشن، اسلامی که تأیید کننده‌ی عقاید و آیین خودشان می‌باشد را قبول ندارند!

بله، اگر ما برای عقایدمان هیچ دلیلی نداشتیم، آنها حق داشتند چنین چیزی بگویند؛ ولی وقتی همان دلایلی که آنها برای اثبات نبوت پیامبر خودشان بکار می‌برند (اخلاقیات، مبعوث شدن، معجزات روشن و آشکار، کتاب آسمانی و...)، همان‌ها هم برای اثبات نبوت رسول خدا وجود دارد، چه دلیلی برای عدم پذیرش وجود دارد؟

اصلاً مگر این افراد «خداپرست» نیستند؟ خوب وقتی خدا، به همان دلایلی که دین آنها را فرستاده، دین دیگری فرستاده که کامل کننده‌ی دین‌های گذشته؛ از جمله دین خودشان است، دیگر به حال آنها چه فرقی می‌کند؟ مگر هدف رضایت خدا نیست؟

فارغ از هر استدلال دیگری، بیایید کمی وسیع به این موضوع نگاه کنیم، واقعاً کدام دیدگاه منطقی‌تر به نظر می‌رسد؟ دیدگاه اسلام یا دیدگاه علمای اهل کتاب (مسیحیان و یهودیان)؟ کاملاً مشخص است اسلام احساس بیگانگی با آنها ندارد و می‌گوید ادیان گذشته هم فرستاده شده توسط خداوند هستند اما بعد از مدتی نسخه‌ی جدیدتر آمده است، اما اهل کتاب جبهه‌گیری کرده‌اند.

^۱ فقط در نظر داشته باشید، پیش فرض سوال مطرح شده این است که هر سه مورد (اسلام، مسیحیت، یهودیت) ادیان الهی هستند، و اگر احیاناً کسی بگوید خیر اسلام یک دین آسمانی نیست لازم است به صفحات گذشته مراجعه نماید و دلایل مطرح شده را دوباره بررسی نماید.

۲-۵. قرآن علمی‌تر از تورات و انجیل است

استاد محمد غزالی مصری یک استدلال جالب در یکی از کتاب‌هایش بیان می‌نماید، ایشان می‌گویند، ما می‌دانیم هر سه کتاب آسمانی (قرآن، تورات، انجیل) ادعای هدایت انسان‌ها به سمت خداپرستی را دارند.

حال به گفته‌ی کتاب شناسان و محققان حاذق، قرآن کریم، هم از تورات و هم از انجیل، علمی‌تر و دقیق‌تر است ... خوب اگر قرآن کتاب خدا نباشد و یک انسان آن را نوشته باشد، چطور ممکن است، کتابی که یک بشر نوشته است در راستای هدایت بخشی، قوی‌تر از کتاب‌های فرستاده‌ی خداوند باشد؟

۳-۵. معجزه‌ی اسلام زنده است

ما می‌دانیم دلیل اصلی پیامبران برای اثبات نبوتشان معجزه بوده است، در واقع اگر پیامبر معجزه‌ای نداشت می‌گفتند شما فقط ادعای نبوت دارید، اما انسان‌های حق پذیر با دیدن معجزه تسلیم می‌شدند.

حال خداوند به‌خاطر همیشگی بودن آیین مبارک اسلام، معجزه‌ی آن را هم برای همیشه زنده و جاوید نگه داشته است.

جالب است بدانید خداوند حکیم معجزه‌ای را برای اسلام انتخاب نموده است که توانایی ماندگاری دارد (کتاب)، ولی معجزات پیامبران گذشته به امورات دیگر تعلق داشته‌اند و با فوت پیامبر دیگر آنها هم به پایان رسیده‌اند.

اما قرآن یک کتاب با ویژگی‌های منحصر به فرد است و آن ویژگی‌هایی که آن زمان آن را معجزه کرده بودند، الان هم به قوت خود باقی هستند، اموراتی چون فصاحت و بلاغت متحیر کننده (از متخصصان ادبیات عربی بپرسید)، اثر بخشی فوق‌العاده، انجام تحدی و پابرجا ماندن آن (که اگر می‌توانید یک سوره مانند قرآن بیاورید، مخالفان بسیار تلاش کرده‌اند ولی مواردی که بیان نموده‌اند پر از اشکال بوده است و...)، غیر قابل تحریف بودن قرآن (قرآن‌هایی از صدر اسلام پیدا شده که دقیقاً مانند قرآن‌های امروز است و...) خوب طبیعی است که وجود «معجزه‌ی زنده»، اسلام را از دیگر ادیان الهی متمایز می‌نماید.

^۱ نقل به مضمون.

۴-۵. تاریخ اسلام دقیق و مستند است

طبعاً تاریخ اسلام مستند و زنده است، و تمام جزئیات به دقت نگارش شده است، اما نوشته شدن و تنظیم تورات و انجیل با ابهامات فراوانی روبرو است. که بیان آنها از حوصله‌ای این یادداشت خارج است.

۵-۵. آموزه‌های اسلام جامع‌تر است

ما نگفته‌ایم در تورات و انجیل نکات مثبت و مفیدی وجود ندارد، ما نگفته‌ایم آنها کتاب آسمانی نیستند، بلکه می‌گوییم اسلام کامل‌کننده‌ی آنهاست، و جامعیت اسلام غیر قابل چشم‌پوشی است (اسلام در مورد توحید، اخلاق فردی و اجتماعی، مسائل حقوقی، سیاسی، اقتصادی، خانوادگی و... به زیبایی سخن گفته است)، و این وضعیت به این دلیل است که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پیامبر خاتم است و همه‌ی آنچه تا قیام قیامت برای «هدایت» بشر لازم می‌باشد را پوشش داده است. طبیعی است که نسخه‌ی آخر از نسخه‌های قبلی کامل‌تر باشد.^۱

۶. بله ثابت کردید اسلام حق است، اما بشر چه نیازی به دین دارد؟

خوب شما ثابت کردید اسلام حق است، و برتر از سایر ادیان است، تمام حرف‌های شما را می‌پذیرم، حال بفرمایید بگویید بشر چه نیازی به دین دارد؟ احساس نمی‌کنید دوران این مسائل به پایان رسیده است؟

پاسخ:

«نیاز بشر به دین» هم یکی از موضوعات بسیار چالشی است و ان شاء الله به صورت خلاصه در مورد آن

توضیح خواهیم داد:

^۱ باز هم تکرار می‌نمایم، پیش فرض این بحث این است که هر سه دین الهی هستند و اگر احیاناً یک جوان یهودی یا مسیحی این متن را می‌خواند و می‌گوید اسلام آیین الهی نیست، لازم است به صفاحت گذشته (اثبات الهی بودن اسلام) مراجعه نماید. برای مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه:

مطالعه و بررسی آثار شیخ احمد دیدات توصیه می‌شود، هم فیلم‌ها و کتاب‌هایش در فضای مجازی موجود است.

قبل از هر چیز در نظر داشته باشید ما از دین اسلام دفاع می‌نماییم و منظور ما از کلمه‌ی «دین» در اینجا «اسلام» است، و طبیعی است نکاتی که در ادامه بیان می‌شود برای همه‌ی دین‌ها صدق نکند.

۱-۶. یک پاسخ ایمانی

قبل از هر چیز، به سوالی که مطرح نموده‌اید (و پیش‌فرض‌های آن) توجه بفرمایید، اگر قرار باشد ۱. «آیین اسلام» و به تبع آن «خداپرستی» حق باشد ۲. همچنین ما «مخلوق» باشیم و «خالق» برای این مخلوقات «دین» فرستاده باشد، دیگر دلیلی ندارد ما بگوییم به آن نیاز نداریم! چون اگر خدا، خدا باشد (پیش فرضی که شما هم پذیرفته‌اید)، کار بیهوده انجام نمی‌دهد (اگر کارهای بیهوده انجام می‌داد اصلاً خالق نمی‌بود) لذا حتماً ما به این دین نیاز داریم که ایشان می‌فرماید دنباله رو آن باشید.

نکته‌ی دیگر این که ما در تعریف دین بیان نمودیم، «دین» به معنای برنامه‌ی زندگی است و بر مبنای این تعریف همه‌ی مردم جهان دین، دارند؛ فقط در یک تقسیم بندی ادیان به ادیان الهی و غیر الهی تقسیم شده‌اند. حتی گفتیم ناباوران هم دین دارند، دینی بنام الحاد، که بر اساس مادی گرایی تنظیم شده است.

حال طبق توضیح بیان شده به این نتیجه می‌رسیم، سوال شما باید این گونه مطرح شود که: «ما چه نیازی به یک "دین الهی" داریم؟» و این سوال که ما «چه نیازی به دین داریم» نادرست است. (چون هر کسی دین دارد) اما سوالی که می‌گوید ما چه نیازی به یک دین الهی داریم سوال بسیار جالبی است و ان شاء الله، به جز پاسخ ایمانی بیان شده به مطالب دیگری هم در همین زمینه اشاره می‌نماییم:

۲-۶. معنا دار شدن زندگی

در یک تقسیم بندی، دین از سه طریق به زندگی ما «معنا» می‌بخشد:

۱-۲-۶. ارائه‌ی پاسخ قانع کننده، برای پرسش‌های بنیادین

شاید برای شما هم پیش آمده باشد و بارها به این مسئله فکر کرده باشید که ما چرا زندگی می‌کنیم؟ هدف از فعالیت‌هایی که ما در زندگی انجام می‌دهیم چیست؟ چه دلیلی دارد روزی بیاییم و روزی برویم! چرا فلان عزیز

من فوت کرد و برای همیشه مرا تنها گذاشت! و سؤالات دیگری از این دست. اگر دقت بفرمایید دین به زیبایی هرچه تمام‌تر به این سؤالات پاسخ داده است و واقعاً با برطرف شدن این ابهامات زندگی انسان معنای دیگری خواهد داشت.

آری، ناباوران هم به این سؤالات پاسخ داده‌اند (و ما منکر این نمی‌شویم)، اما آنچه آنها بیان می‌کنند، برآمده از قوانین فیزیک و زیست‌شناسی است و برای آمدن و رفتن یک گربه و یک قورباغه هم صدق می‌کند. در حالی که انسان با حیوانات فرق دارد و باید پرسید آیا منطقی است، وضعیت «انسان متفکر» هم مانند آنها در نظر گرفته شود؟^۱

۲-۲-۶. ترسیم جایگاه انسان در جهان هستی

یک خدا باور طبق آنچه دینش به او یاد داده، وقتی به آسمان رفیع و ستارگان زیبا و دیگر اجزای آن نگاه می‌کند، حمد و تسبیح الهی به جای می‌آورد و می‌گوید خداوندا تو اینها را بیهوده نیافریده‌ای و حتماً از خلقت ما و آنچه در آسمان می‌بینیم هدفی داشته‌ای ... و همین نگاه، چقدر زندگی را معنا دار می‌کند.

ولی یک شخص ناباور چه؟ وقتی در آسمان و کهکشان‌ها تأمل می‌کند چه حسی به او دست می‌دهد؟ بله در مقالات علمی می‌خواند بیگ بنگ انجام شده است و کهکشان‌ها طول عمر دارند و باقی قضایای علمی، ولی این بحث پژوهش علمی است و یک شخص «خدا باور» هم وقتی بخواهد به صورت علمی حرف بزند و دنبال علل مادی قضیه باشد همین‌ها را می‌گوید، اما آنچه بنده به آن اشاره نمودم فراتر از این مسائل است، اینجا سخن از نگاه معنا دار است، معنایی که در ورای آن روابط علمی نهفته است، معنایی که قلب ما را به عنوان یک حلقه‌ی وصل، به جهان هستی متصل می‌نماید. و همین چقدر برای ما انسان‌ها آرامش بخش است.

۳-۲-۶. آموزه‌هایی که با اعماق وجود انسان سازگار است

در اسلام عبادت‌هایی وجود دارد که به معنای واقعی کلمه رضایت درونی را به همراه می‌آورد، مثلاً اسلام می‌گوید باید در اوج احترام با پدر و مادر رفتار نماییم و وقتی پیر شدند آنها را بسیار گرامی بداریم، یا می‌فرماید

^۱ احتمال می‌دهم برخی از مخالفان بگویند، آرامش؟ اتفاقاً دین ما را مضطرب می‌کند، اما در پاسخ به آنها می‌گوییم، آنچه شما را نسبت به دین مضطرب و پریشان می‌کند، اعمال نادرست مسلمانان و شبهاتی است که به آنها پاسخ داده ایم، نه پاسخ‌های محکم‌ه‌سند اسلام به این پرسش‌های بنیادین.

ثروتمندان مجبورند هر سال قسمتی از مال خود را به فقرا بدهند و اگر این کار را نکنند با خداوند متعال طرف‌اند (زکات)، یا بحث نماز و راز و نیاز با خداوند متعال که قلب را به آرامشی می‌رساند که بنده از توصیف آن عاجزم. ممکن است کسی بگوید چرا فکر می‌کنید در تفکرات دیگر آموزه‌های زیبا وجود ندارد؟ در پاسخ می‌گوییم بله در تفکرات دیگر هم آموزه‌های زیبا برای زندگی وجود دارد و ما منکر آن نشده‌ایم، اما:

الف) اسلام به صورت فراگیر، این آموزه‌های زیبا را برای همه‌ی شئون زندگی بیان کرده است (اسلام کامل و جامع است)

ب) همچنین وقتی می‌دانیم این آموزه‌ها از طریق آزمون و خطای بشر به اینجا نرسیده‌اند بلکه از جانب خدای عالم و حکیم به ما رسیده‌اند، با اطمینان خاطر آنها را دنبال می‌نماییم و این گونه نیست که بگوییم احتمال ابطال آنها وجود دارد.

و این موارد چقدر به زندگی انسان جلا می‌دهد.

۳-۶. مقابله با تنهایی

در زندگی همه‌ی ما شرایطی وجود دارد که تنها می‌مانیم، تنهایی وحشتناکی که همه و همه ما را تنها می‌گذارند، حتی گاهی افراد زیادی در اطراف ما هستند، اما همین‌که ما را درک نمی‌کنند باز هم آن غربت جان‌کاه ما را اذیت می‌کند.

گاهی افرادی قلب ما را می‌شکنند و به شدت احساس غم و ناراحتی می‌کنیم، گاهی شخصی حق ما را می‌خورد و هیچ کاری از دستمان بر نمی‌آید، گاهی اوقات، اعضای خانواده اموراتی از پدر درخواست می‌نمایند که از توانایی او خارج است و غم و ناراحتی در قلبش لانه می‌نماید ...

و در همه‌ی این مواقع یک شخص مؤمن، خدای خود را در نظر دارد و با او راز و نیاز می‌کند. مثلاً نماز که یک عبادت واجب است، هر روز ما را به خالق مهربان متصل می‌نماید و احساس تنهایی را از قلب‌های ما دور می‌نماید.

اما یک شخص ناباور چگونه این خلأ را پر می‌نماید؟ بر فرض آنکه راه‌هایی پیدا کرده است، آیا می‌تواند مانند راز و نیاز تأثیر گذار باشند؟

۴-۶. دین یک پلیس درونی قدرتمند ایجاد می‌نماید

آری در هر جامعه‌ای قانون و وجدان وجود دارد، اما قانون زمانی می‌تواند عمل کند که یا مجریان و ناظران حضور داشته باشند یا یک دوربین مدار بسته امور را رصد نماید، ولی اگر شخصی تنها بود چه؟ اگر دوربینی در آنجا وجود نداشت چه؟ طبیعاً در این شرایط عوامل بازدارنده وجود ندارند و شخص اگر قصد انجام کار نادرست داشته باشد بستر بیشتری برای او فراهم است. همچنین وجدان هم به راحتی دور زده می‌شود.

اما کسی که دین داشته باشد، «علاوه بر فیلتر قانون و وجدان»، خداوند متعال را بر اعمال خود حاضر و ناظر می‌داند و یک فیلتر نظارتی از افراد ناباور بیشتر دارد. طبیعی است در این جهان پر از آشوب برنامه‌ای که این فیلتر قدرتمند را ایجاد می‌نماید دارای اولویت بیشتری است.

بله هستند کسانی که بی تقوایی به خرج می‌دهند و نظارت الهی را در نظر نمی‌گیرند، اما سخن ما در مورد وجود فیلتر درونی است، نه رفتار انسان‌ها. و باید بدانیم «در شرایط برابر» یک خداپرست از یک ناباور، فیلتر نظارتی بیشتری دارد. (وجود ۳ عامل بازدارنده بهتر است یا ۲ عامل؟)

۵-۶. عاملی قدرتمند برای رفع استرس‌ها و ناراحتی‌ها، کنترل هیجانات و...

بر مبنای آموزه‌های دینی، یک خداباور می‌داند که الله متعال، قوانین منظمی برای این جهان تدوین کرده است و قضا و قدری دارد که همه چیز بر اساس آن انجام می‌شود. لذا اگر بلایی سرش آمد و در آن نقشی نداشت می‌گوید این تقدیر الهی است، یا اگر یکی از عزیزانش را از دست داد می‌گوید این خواست خداست و من راضی‌ام به رضای خدا ... اگر شکست خورد می‌گوید خدا بزرگ است، اگر مریض شد می‌گوید شفای من به دست خداست، اگر بدهکار بود می‌گوید خداوند روزی دهنده است، اگر بچه‌اش در سفر بود می‌گوید خدایا جگرگوشه‌ام را به تو سپردم و... همه‌ی اینها به زیبایی هرچه تمام‌تر استرس‌ها و غم‌ها را از ما دور می‌نماید.

بله، یک ناباور هم بر مبنای اعتقاداتش می‌تواند این استرس‌ها را تا حدی از خودش دور کند، ولی آیا تلاش او، مانند توکل حقیقی یک شخص مؤمن تأثیرگذار است؟

۶-۶. میل به جاودانگی توسط دین پاسخ داده می‌شود

همه‌ی ما میل به جاودانگی داریم و دوست نداریم از بین برویم، مثلاً تلاش می‌کنیم بیمار نشویم، غذاهای سالم مصرف نماییم، از تصادفات و بلاها مصون بمانیم و ... چرا؟ تا بیشتر و بیشتر زنده بمانیم، و دوست داریم جاوید باشیم.

اما به هر حال روزی خواهیم مُرد، حال سوال این است، تکلیف این عطش جاودانگی چه می‌شود؟ در اندیشه‌ی خدا باوران دنیای دیگری وجود دارد و این زندگی ادامه خواهد داشت و همین آرامش زایدالوصفی در قلب مؤمنان ایجاد می‌نماید، اما برای ناباوران چنین چیزی وجود ندارد و برای ناراحتی ناشی از این پرسش (که می‌گوید عطش جاودانگی چه می‌شود؟) هیچ پاسخی ندارند.

۷. آیا عقل بشر می‌تواند جایگزین دین باشد؟

سوال: شما پس از اثبات عقایدتان، نیازمندی انسان به دین را هم ثابت کردید، ولی یک سوال، آیا نمی‌توانیم با «عقل» خودمان این نیازها را برطرف نماییم؟ آیا حتماً باید وحی بیاید و این مسائل را به ما یاد بدهد؟ به عبارتی نمی‌توان عقل را جایگزین وحی کرد؟

پاسخ:

خیر عقل نمی‌تواند جایگزینی برای وحی باشد. ان شاء الله توضیحات زیر را مطالعه بفرمایید.

۷-۱. بررسی بحث نیازهای بشر

سوال این است، کدام یک از موارد نامبرده (مواردی که تحت عنوان نیاز بشر به دین مطرح کردیم) می‌تواند به وسیله‌ی عقل بشر، تأمین گردد؟

بیا بید مروری کوتاه داشته باشیم، ما در قسمت گذشته نوشتیم که:

۱. دین از سه طریق زندگی ما انسان‌ها را معنا دار می‌کند

اول: "از طریق پاسخ به پرسش‌های بنیادین"،

بیان شد که دین به پرسش‌های بنیادین ما پاسخ می‌دهد و همین باعث معنا دار شدن زندگی می‌شود، حال سوال این است، عقل چطور می‌تواند به این سؤالات پاسخ دهد؟ مثلاً این سوال که «چرا» جهان ایجاد شده؟ اصلاً «چرا» در بین تمام موجودات ما انسان‌ها متفکر شده‌ایم و به این سوال فکر می‌کنیم (که چرا ساخته شده‌ایم)؟

ما بر این باور هستیم پاسخ قانع‌کننده‌ای که می‌تواند نفس‌های پرسش‌گر و اهل انصاف را هم «متوجه» و هم «قانع» نماید، نزد دین یافت می‌شود.

فراموش نکنید پاسخ‌های علمی در مورد «چگونگی» ایجاد جهان سخن می‌گویند، نه «چرایی» ایجاد جهان. و بین این دو مقوله تفاوت وجود دارد.

دوم: "ترسیم جایگاه انسان در جهان هستی"

- در مورد این موضوع هم بیان نمودیم انسان به وسیله‌ی دین، جایگاه خود در عالم را می‌داند و با توجه به این نکته (که آسمان‌ها و زمین و هر آنچه می‌بینیم مخلوق خداست) زندگی‌اش معنا دار می‌شود. حال باید پرسید عقل چگونه می‌تواند این جایگاه را توضیح دهد؟

-بله، عقل با بهره‌گیری از تحقیقات علمی می‌تواند بگوید در گوشه‌ای از کیهان یک سیاره وجود دارد که ما در آن زندگی می‌کنیم. اما این نمی‌تواند حس غریب و ناشناخته‌ی ما نسبت به کل کیهان را از بین ببرد.

اما دین، وضعیتی ایجاد می‌نماید که به قول برخی از صاحب نظران یک نوع «آشتی کیهانی» ایجاد می‌شود.

سوم: "آموزه‌ها و عبادت‌هایی که ریشه در اعماق وجود انسان دارند"،

- اگر به یاد داشته باشید در وقت توضیح این مطلب گفتیم دین آموزه‌ها و دستوراتی دارد که زندگی ما را معنا دار می‌کند. حال سوال این است آیا عقل هم می‌تواند چنین برنامه‌هایی تعیین کند و به معنا داری زندگی ما کمک کند؟ افرادی می‌گویند بله، عقل هم برای زندگی ما تصمیم می‌گیرد و صراحتاً می‌گوید چه چیزی خوب است و چه چیزی بد...

در نقد این سخن می‌گوییم بله، عقل با اطمینان می‌تواند بگوید محبت کردن خوب است و ظلم کردن بد است ... ولی وقتی وارد مصادیق و نمونه‌ها می‌شود نمی‌تواند قاطعانه نظر بدهد.

افرادی که می‌گویند این طور نیست، عقل مصادیق و نمونه‌های نیکی و بدی را هم مشخص می‌نماید، لازم است بدانند:

عقل به وسیله‌ی آزمون و خطا مواردی را مشخص می‌نماید و در نهایت نتیجه‌گیری می‌کند. اما در این وضعیت هم اختلاف نظر فراوان است، هم زیاده‌خواهی و هم سلایق شخصی ...

ولی دین از طرف یک منبع مطمئن، قاطعانه فضیلت‌ها و رذیلت‌ها را حتی در جزئی‌ترین امور مشخص نموده است.

- نکته‌ی دیگر این است، دین (یا وحی) انجام خوبی‌ها و دوری کردن از بدی‌ها را تحت عناوینی چون واجب و حرام نظام‌مند کرده است و به‌خاطر این الزامات هم که شده امور رضایت بخش و شادی‌آفرین را بیشتر انجام می‌دهیم.

ولی این وضعیت برای امور شناسایی شده توسط عقل وجود ندارد و در آنجا بحث پیشنهاد، مطرح می‌شود. و به فرض تشخیص درست خوبی‌ها و بدی‌ها، باز هم احتمال انجام، برای درصدی از افراد کاسته می‌شود.

۲. مقابله با تنهایی:

- دین یک همدم ارزشمند، قدرتمند و قابل اعتماد، به نام خدا را وارد زندگی انسان‌ها می‌کند... کسی که همیشه با ماست و می‌توانیم با او حرف بزنیم و احساس تنهایی نکنیم. ولی استدلال‌های عقلانی تا جایی می‌توانند پیش بروند و برای «همیشه» و «همه جا» نمی‌توانند چنین نقشی در زندگی ما ایفا نمایند.

- حتی به فرض آنکه عقل یک موجود فرضی به عنوان همدم ایجاد نماید، وقتی این موجود «تواناترین» و «مقتدرترین» و «دلسوزترین» تصور نشود، چگونه می‌تواند چنین نقشی ایفا نماید؟

^۱ دلیل اعتماد ما اثبات‌هایی است که در قسمت‌های گذشته برای حقانیت اسلام انجام دادیم.

- اگر شخصی بخواهد مجادله کند و بگوید خوب شخصی را تصور کنیم که همه‌ی این ویژگی‌های خدا را داشته باشد، می‌گوییم این ویژگی‌ها «فقط» برای خداست، لذا یا «شما هم» خدا را در نظر گرفته‌اید یا کسی را فرض کرده‌اید که پایین‌تر از خداست.

- اگر باز مجادله ادامه پیدا کرد می‌گوییم ما برای اثبات وجود خدا برهان و استدلال داریم، شما برای اثبات این موجود ذهنی چه دلیلی دارید؟ خدای ما آثاری دارد که با آن شناخته می‌شود (مثلاً کتاب آسمانی قرآن) موجود فرضی شما با چه چیزی شناخته می‌شود.

در واقع تکیه گاه ما خدایی است که برای وجودش دلیل داریم، ولی شما یک تکیه گاه فرضی در ذهن خود ایجاد نموده‌اید، و قطعاً ذهن در بین این دو موضوع تفاوت قائل می‌شود.

۳. دین یک پلیس درونی قدرتمند ایجاد می‌نماید:

ما در یک تقسیم بندی، سه فیلتر برای جلوگیری از کار بد داریم، ۱. وجدان ۲. قانون ۳. نظارت خداوند. عقل می‌تواند وجدان و قانون را مدیریت نماید، اما گزینه‌ی سوم را فقط دین ایجاد می‌نماید، گزینه‌ای که اگر اجرایی شود، بی شک از گزینه‌ی ۱ و ۲ بازدارندگی بیشتری دارد. لذا وقتی عقل به گزینه‌ی سوم دسترسی ندارد، و از حیظه‌ی آن خارج است، چگونه می‌تواند جای آن را بگیرد؟

۴. عاملی قدرتمند برای رفع استرس‌ها و ناراحتی‌ها، کنترل هیجانات و...

- بارها پیش آمده شرایطی را در زندگی تجربه کرده‌ایم که عقل تعطیل می‌شود و حتی توانایی حرف زدن را از دست داده‌ایم چه رسد به اینکه تجزیه و تحلیل عقلانی داشته باشیم، مثلاً وقتی می‌ترسیم، یا وقتی یکی از عزیزانمان به شدت مریض می‌شود یا هنگام بلایا و مصیبت‌هایی که در زندگی پیش می‌آید، نمونه‌ی بارزش، از دست دادن عزیزان.

- در شرایط فوق اگر اطرافیان و بازماندگان بر خدا توکل کنند و بگویند قضا و قدر الهی حق است، بسیار راحت‌تر می‌توانند بر این مشکلات چیره شوند، کاری که به هیچ عنوان از دست استدلال‌های عقلانی بر نمی‌آید.

- چون در اینجا بحث، وجود یا عدم وجود تکیه گاه است، و اگر این تکیه گاه وجود نداشته باشد، دیگر هیچ چیزی نمی‌تواند جای خالی‌اش را پر کند.

- «لیس کمثله شی و هو السميع البصیر»، تصور کنید کسی مادرش فوت می‌کند، آیا استدلال‌های عقلانی می‌توانند جای خالی مادر را برای او پر کنند؟ هرگز نمی‌توانند. برای تکیه کردن به یک خالق توانا و مهربان هم این حالت وجود دارد و عقل نمی‌تواند جایگزینی برای خدا باشد.

۵. میل به جاودانگی توسط دین پاسخ داده می‌شود

- وقتی شخصی بیمار می‌شود، بلافاصله به دکتر می‌رود تا خوب شود، چرا؟ چون دوست ندارد از بین برود. وقتی بگویند اتوبوس در آستانه‌ی تصادف قرار گرفته (مثلاً سیستم کنترلش دچار مشکل شده) مسافران به شدت ناراحت و مضطرب می‌شوند، چرا؟ چون دوست ندارند از بین بروند. اصلاً کسی که ۹۰ سال سن دارد، دوست دارد ۱۰ سال و ۱۵ سال دیگر هم زنده بماند و این وضعیت در سرشت ما نهادینه شده است. اما به هر حال بخواهیم یا نخواهیم روزی خواهیم مرد و این کره‌ی خاکی را ترک می‌نماییم. حال تکلیف این حس چه می‌شود؟ شما بگویید وقتی دوست نداریم بمیریم اما حتماً خواهیم مُرد، این حس ناخوشایند چگونه برطرف می‌شود؟!

- کسی که دین‌دار و مؤمن است، این مشکل آزارش نمی‌دهد، چون می‌داند خداوند دوباره او را زنده می‌کند و این میل فطری، در شرایط و در زمان خودش پاسخ داده می‌شود.

- اما شخصی که دین ندارد، با عقل خودش چگونه عطش جاودانگی را برطرف می‌نماید؟

مانند بحث گذشته، در اینجا هم بحث، «بود» و «نبود» است، و اگر چیزی وجود نداشته باشد از استدلال‌های عقلانی هیچ کاری بر نمی‌آید.

- به نظر بنده تنها کاری که از عقل می‌تواند بکند این است که ۱. یا بگوید این میل مهم نیست ۲. یا بگوید این میل مهم است ولی سعی کن آن را فراموش کنی و به امور دیگر فکر کنی!

۲-۷. عقل ابزار است یا منبع؟

- در بحث عقل و وحی همیشه یک موضوع بسیار مهم مطرح می‌شود که لازم است شما عزیزان هم از آن اطلاع داشته باشید، و آن هم این است که عقل «ابزار شناخت است»؟ یا «منبعی برای تولید محتوا»؟

- معمولاً مؤمنان و افرادی که تسلیم برنامه‌ی خداوند متعال شده‌اند می‌گویند، عقل ابزاری برای شناخت است و مانند یک نور افکن، راه‌های درست و نادرست را در تاریکی شب مشخص می‌نماید، اما نمی‌تواند راه‌های جدید ایجاد نماید، لذا کارش «تشخیص راه» است (با توجه به اینکه راه دین خدا درست‌ترین راه است، عقل انسان اگر در مسیر درست حرکت کند، دین را می‌شناسد و فرد را به خوشبختی می‌رساند).

- اما مخالفان این دیدگاه می‌گویند، درست است که عقل ابزاری برای شناخت موضوعات است، اما می‌تواند مانند یک منبع هم عمل کند و اصطلاحاً راه‌های جدید انتخاب نماید.

- دیدگاه کدام طرف صحیح است؟ عقل ابزار است یا منبع؟ پاسخ آن بسیار ساده است:

با توجه به اینکه عقل مخلوق خداوند است، در اموری که مربوط به خدا است نمی‌تواند دخالت کند، چون مخلوق بر خالق احاطه ندارد. لذا در مواجهه با امور الهی فقط نقش ابزار و تشخیص دهنده را ایفا می‌نماید. (حتی مقوله‌ی فتوا و اجتهاد هم زیر نظر همان چهارچوبی است که خداوند تعیین کرده است و آزادانه نیست) اما در اموری که مربوط به مخلوقات است، علاوه بر شناخت، می‌تواند نقش منبع را هم داشته باشد، و خداوند این اجازه را به آن داده است، مثلاً می‌تواند به تولید دانش‌های جدید بپردازد و تولید محتوا کند.^۱

گاهی برخی از افراد، توانایی‌های دانشمندان در زمینه‌ی علوم بشری (مخلوقات) را مطرح می‌نمایند و می‌گویند چطور کسانی که این همه علم تولید کرده‌اند باید از دین تبعیت نمایند، پاسخ این است که آنها در حیطه‌ی مخلوقات تلاش نموده‌اند و فعالیت آنها جدای از حیطه‌ی فرمایشات و برنامه‌ریزی‌های الهی است.

اگر قرار باشد کسی که خودش دانشمند است از فرمایشات الهی بی‌نیاز باشد، واقعاً چرا تا به امروز این همه دانشمند دین‌دار داشته‌ایم؟ طبق این سخن نباید افراد فرهیخته به خدا و دین اعتقاد داشته باشند، ولی آیا چنین است؟ هرگز ...

^۱ عقل و وحی، حسن یوسفیان، احمد حسین شریفی، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، ص ۴۵/نقل به مضمون

۳-۷. ما منکر توانایی‌های عقل نشده‌ایم

- نکته‌ی دیگری که لازم است شما عزیزان از آن اطلاع داشته باشید این است که، بارها دیده‌ام افرادی که دفاع ما از ایمان گرایبی را می‌بینند، تلاش می‌کنند از عقل و توانایی‌های آن سخن بگویند! گویا ما منکر توانایی‌های عقل هستیم!

- خیر عزیزان، ما هرگز نگفته‌ایم با دین دار شدن و مؤمن بودن، عقل تعطیل می‌شود! خداوند متعال در قرآن کریم بارها به موضوع تفکر و تعقل اشاره نموده و حتی شریعت پاک اسلام کسی که عقلش را از دست بدهد، مکلف نمی‌داند ...

بلکه می‌گوییم عقل به جایگاه واقعی خودش باز می‌گردد. کاملاً طبیعی است که نیرویی بنام عقل نمی‌تواند در مورد امور فرا عقلی سخن بگوید.

۴-۷. تعارض بین عقل و وحی

لازم است بدانیم، ادعای تعارض بین عقل و وحی یک امر بسیار رایج است، اما به راحتی حل می‌شود. مثلاً همین شبهاتی که مطرح می‌شوند همه‌ی آنها تعارض در بین عقل و وحی هستند، طرف با عقل خودش به این نتیجه می‌رسد دین خدا اشکال دارد، ولی وقتی موضوعی که مطرح می‌نماید را بررسی می‌نماییم، متوجه می‌شویم یا چیزی را بیان می‌نماید که در دین وجود ندارد، یا یکی از احکامات دین را به خوبی متوجه نشده است (مثلاً از فلسفه‌ی احکام بی اطلاع است)، یا یک جهان بینی مادی‌گرایانه را مبنا قرار داده و بر اساس آن در مورد خدا محوری حرف می‌زند.

و همه‌ی اینها از دید این افراد تعارض بین عقل و وحی هستند، اما همان گونه که بیان شد تعارضی وجود ندارد.

۵-۷. پاسخ به یک شبهه‌ی مشهور در مورد عقل و وحی

نکته‌ی آخر در خصوص عقل و وحی پاسخ به یک شبهه‌ی مشهور مخالفان خداپرستی است.

این افراد می‌گویند، وقتی شما دلیل کاری را نمی‌دانید (مثل اینکه چرا به وجود آمده‌ایم، یا حوادثی که پیش می‌آید و...) و می‌آید این را به خدا نسبت می‌دهید، اما شما دارید یک روش ساده را انتخاب می‌کنید و به نوعی از پاسخ دادن فرار می‌کنید، در حالی که ما تلاش می‌کنیم پاسخ آن را به دست بیاوریم.

در پاسخ می‌گوییم:

خیر این‌طور نیست، ما می‌گوییم عقل حد و حدود دارد. و این‌طور نیست که در مورد همه چیز اظهار نظر کند، لذا «بازگرداندن عقل به جایگاه واقعی خودش» به معنای فرار کردن از پاسخگویی نیست. وقتی عقل هیچ راهی به امور فرا عقلی ندارد، دیگر چه تلاشی؟ عقل حتماً باید اطلاعات در اختیارش قرار بگیرد تا بتواند آنها را تجزیه و تحلیل نماید، وقتی در چیزی در مورد یک موضوع نمی‌داند، دیگر چه تجزیه و تحلیلی؟

مثلاً در مورد روح (که در فلسفه به آن نفس می‌گویند)، وقتی چیزی در مورد روح نمی‌داند چطور در مورد آن نظر بدهد؟

۸. آیا پذیرش دین به معنای حذف علوم انسانی است؟ (روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد،

مدیریت و...)

به صورت بسیار واضح، آیا پذیرش دین به این معناست که حاصل دستاوردهای بشر در حوزه‌ی علوم انسانی را حذف نماییم؟ (به عبارتی دیگر آیا روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و دیگر رشته‌های علوم انسانی جایگاهی در جامعه‌ی اسلامی دارند؟)

این سوال را با بیان دو نکته‌ی مهم پاسخ می‌دهیم.

نکته ۱:

نکته‌ی اول را با یک مثال شروع می‌کنیم.

- تصور کنید دو نفر که فکرشان مخالف یکدیگر است، با هم همسایه هستند.

- هر دو نفر ماشین یکسانی دارند (مثلاً هر دو نفر پژو دارند، که مدل و امکاناتشان مثل هم است). و هر روز ماشین‌هایشان را جلوی درب منزل پارک می‌نمایند. حتماً می‌دانید هر کدام از این ماشین‌ها در عین شباهت، از

قطعات مختلفی تشکیل شده‌اند، از اموری که واضح و آشکار هستند (فرمان، دنده، کلاج و...) تا اموری که برای دیدن آنها باید بسیار تلاش کنید (مانند قطعاتی که در داخل موتور ماشین است).

- این دو نفر همراه با اینکه به لحاظ فکری با هم مخالف‌اند، اما در مورد ماشین و قطعات ماشینشان هیچ اختلافی با هم ندارند. (مثلاً این‌طور نیست که یکی بگوید ماشین باطری دارد و دیگری بگوید ماشین باطری ندارد).

- اما ... اینکه وقتی سوار ماشین شدند، به کدام سو بروند و خوشبختی و خوشحالی خود و خانواده‌های خود را در کدام مکان ببینند، محل اختلاف است. یکی می‌گوید اگر به فلان جا بروم، خوشبخت می‌شوم و دیگری می‌گوید خیر اگر به فلان جا بروم و فلان کار را انجام دهم خوشبخت می‌شوم.

یکی از آنها فقط تا مسیر خاصی می‌رود، دیگری می‌گوید خیر، من می‌توانم به فلان مکان هم بروم. یکی می‌گوید این مسیر نادرست است و دیگری می‌گوید خیر این مسیر درست است.

اگر مثال ساده‌ی بیان شده را به خوبی متوجه شده‌اید، ان شاء الله این بار به پاسخ سوال مطرح شده می‌پردازیم. بزرگواران، «استعداد»، «مهارت» و «توانایی بشر»، مانند آن ماشین است. اما «جهت حرکت» ماشین، و «محدوده‌ی حرکت» ماشین، توسط جهان بینی افراد تعیین می‌شود.

به عبارتی استعداد و مهارت، کافر و مسلمان ندارد. فرمول فرمول است و برای همه صدق می‌کند، اما اینکه این فرمول چگونه به کار گرفته شود و چه اضافاتی دارد، جهان بینی‌ها تعیین می‌نمایند.

در مثال علم اقتصاد:

- همه‌ی متخصصان اقتصاد، با فرمول‌های اقتصادی آشنایی دارند، اما اینکه چگونه از آنها استفاده کنند، به جهان‌بینی‌شان ربط دارد. به‌عنوان مثال همه‌ی متخصصان اقتصاد می‌دانند اگر یک محصول «تقاضای» زیادی داشته باشد، پاسخگوی «عرضه‌ی» زیاد هم خواهد بود و سودآور است ... اما اینکه آن محصول منتشر شود یا خیر، به جهان بینی آنها ربط دارد. مثلاً در یک جامعه‌ی اسلامی کارخانه‌ی تولید مشروبات الکلی ایجاد نمی‌شود، ولو آنکه درآمد زیادی داشته باشد و افرادی آن را مصرف نمایند. یا مثلاً در کشورهایی که با حجاب مبارزه می‌کنند، اجازه نمی‌دهند وسائل حجاب فروخته شود، ولو آنکه سود زیادی داشته باشد. پس حتی اگر فرمول‌های علم اقتصاد بگوید این کالا باعث افزایش درآمد و حل فلان مشکلات می‌شود، باز هم اجازه‌ی انتشار به آن داده نخواهد شد.

در مثال علم روان‌شناسی:

- همه‌ی متخصصان روان‌شناسی با ابزارهای کاری خود آشنایی دارند، اما جهان بینی آنها تعیین می‌کند با یک فرد مراجعه‌کننده چگونه رفتار نمایند. لذا روان‌شناسی که مادی‌گرا باشد، صرفاً بر مسائل مادی و آزمایش‌های علمی تأکید می‌نماید. اما روان‌شناسی که خدا‌باور باشد و به جسم و روح ایمان داشته باشد، «علاوه بر» روش‌های علمی، به مسائل روحی و الهیاتی هم توجه دارد و تلاش می‌کند از این مجرا هم استفاده نماید. مثلاً «احساس گناه» یکی از ناراحتی‌هایی است که یقیناً برای همه‌ی ما پیش آمده است. طبیعی است که یک روان‌شناس بی‌خدا و یک روان‌شناس مؤمن واکنش متفاوتی نسبت به این مقوله داشته باشند. به نظر شما یک روان‌شناس بی‌خدا هرگز به بیمارش می‌گوید با خدا راز و نیاز کن و نماز بخوان؟ خیر. ولی یک روان‌شناس مؤمن علاوه بر روش‌های روانی مرسوم (دارو درمانی، توصیه به بخشیدن خود، توصیه به صحبت کردن با افراد رازدار و...) گزینه‌های دینی را هم مطرح می‌نماید و می‌گوید که ذکر و یاد خدا به صورت بالقوه این احساس را برطرف می‌نماید.

نکته‌ی ۲:

ما در اسلام اموراتی داریم که جزو «ثوابت» است و در کنار آن مواردی داریم که جزو «متغیرات» است. همیشه و در هر حال، و تا روز قیامت ثوابت بر سر جای خود قرار دارند، اما هیچ منعی برای تغییر و دگرگونی متغیرات وجود ندارد.

مثلاً یک قانون ثابت اسلام این است که فعالیت تجاری باید حلال باشد و مردم نباید ضرر بکنند. حال هر متغیری دوست دارید در کنار این معادله‌ی ثابت قرار دهید:

مثلاً ۱۰۰۰ سال پیش فعالیت در یک کاروان تجاری رخ داده، به هر حال آن امر ثابت باید اجرا شود تا مورد تأیید اسلام باشد. همچنین ممکن است امروز یک شرکت چندملیتی توسط یک سرمایه‌دار ایجاد شده باشد، بله شیوه‌ی کسب و کار تغییر پیدا کرده ولی آن روح ثابت (حلال بودن آن مال و حفظ سرمایه‌ی مردم) باید رعایت شود، آن فعالیت مورد تأیید اسلام باشد.

و این فرمول را می‌توان به جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، مدیریت، روان‌شناسی و دیگر رشته‌های علوم انسانی تعمیم داد. به این صورت که حد و مرزهای الهی رعایت شود، و پس از آن بشر می‌تواند برای پیشرفت جامعه از همه‌ی مهارت‌ها و تخصص‌های روز استفاده نماید.

پس نتیجه‌ی بحث این می‌شود که:

۱. هیچ شخص بی طرفی در دنیا وجود ندارد، افراد یا معتقد به یک جهان بینی الهی هستند یا یک جهان بینی مادی.

۲. معتقدان به جهان بینی الهی، تلاش می‌کنند جهان بینی خود را در زندگی خود دخیل نمایند، معتقدان به جهان بینی مادی هم دقیقاً همین کار را می‌کنند.

۳. حال تخصص و مهارت بشر در حوزه‌ی مدیریت، روان‌شناسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی و... یک امر خنثی است و کافر و مسلمان نمی‌شناسد، اما جهان بینی افراد به صورت بالقوه تعیین می‌نماید که از این مهارت‌ها در چه راستایی استفاده شود.

۴. این بار به سوال اصلی این یادداشت، که در ابتدای متن وجود دارد توجه بفرمایید: «آیا پذیرش دین به معنای حذف علوم انسانی است؟».

اگر مطالبی که تا کنون نوشته‌ایم را به خوبی متوجه شده باشید، برای شما هم مشخص می‌شود که این سوال نادرست است. چون گفتیم هر کسی در جهان دین دارد (هر کسی جهان بینی خاص خود را دارد) و افرادی که می‌گویند با پذیرش اسلام دیگر نمی‌توانیم از ابزارهای بی طرف علوم انسانی استفاده نماییم، به صورت «غیر مستقیم» می‌گویند، جهان بینی شما حذف شود و این بار به وسیله‌ی جهان بینی ما از این ابزارها استفاده شود.

۵. و نتیجه‌ی نهایی اینکه، پذیرش اسلام به معنای حذف علوم بشری نیست، بلکه به منزله‌ی «جهت دادن به آنهاست». جهتی که مورد پذیرش الله متعال است و خوشبختی و رضایت ذات مبارک ایشان را به همراه دارد.

و آن هم در گرو این است که قوانین ثابت الهی حفظ شوند و از علوم مختلف برای اعتلای آن قوانین استفاده نماییم.

برخی‌ها جهت دهی‌های آیین مبارک اسلام را ساده می‌پندارند ولی نمی‌دانند، اگر این قوانین به صورت کامل و صحیح اجرا شود چه تغییرات عظیمی ایجاد می‌گردد. مثلاً اگر قانون زکات اجرا شود و گناه ربا تعطیل گردد اتفاقات بسیار مثبتی در جامعه رخ خواهد داد (ریشه‌کن شدن فقر، حل شدن مشکل تضاد طبقاتی و...)

تذکر ۱:

اگر کسی می‌گوید من خدا را قبول ندارم یا اسلام را قبول ندارم، معنای سخنش این است که جهان بینی من بهتر از جهان بینی شماست. لذا به او می‌گوییم محل نزاع ما در این بحث نخواهد بود و باید به قسمت اثبات وجود خدا، اثبات حقانیت دین اسلام، مسئله‌ی عقل و وحی و دیگر مسائلی که برای اثبات جهان بینی الهی مطرح می‌شود مراجعه نماییم. (در قسمت‌های گذشته اشاره‌ی کوتاهی به برخی از این مباحث داشته‌ایم).

تذکر ۲:

بزرگواران، هر کس ادعای دین داشت به این معنا نیست او نبی مکرم اسلام است. لطفاً رفتار نادرست مدعیان دین را بر نوشته‌های این حقیر و سایر جوانان دغدغه‌مند تحمیل نفرمایید. یقیناً بنده مدافع یک خوانش عقلانی و رحمانی از دین هستم و معتقدم شورای اندیشمندان جهان اسلام، زیباترین خوانش از دین را در هر عصری معرفی می‌نمایند.

۹. از کجا می‌دانید روح وجود دارد؟ آیا دلیلی دارید؟

مسئله‌ی وجود یا عدم وجود روح یکی از موضوعات چالشی دنیای فکر و اندیشه است.

ادیان الهی می‌گویند روح وجود دارد و مؤمنان بدون هیچ مناقشه‌ای کلام خداوند را می‌پذیرند. اما ناباوران و مادی‌گرایان می‌گویند روح وجود ندارد و هرچه هست همین جهان ماده است.

برخی از فیلسوف‌های خدا‌باور برای اثبات وجود روح، برهان هم ارائه داده‌اند ... ما ان شاء الله سه مورد از برهان‌های معرفی شده توسط ابوعلی سینا را بیان می‌نماییم. (البته نقل به مضمون)

^۱ سازمانی با این عنوان وجود ندارد، اگر هم وجود داشته باشد در بین همه‌ی جریان‌ها و تفکرات فراگیر نیست. اما اگر آثار افراد اندیشمند، حکیم و دلسوز جهان اسلام (فارغ از هر جهت‌گیری که داشته باشند) را نگاه کنیم، مشخص می‌شود، تقریباً همه‌ی آنها در زمینه‌ی کلیات و امور راهبردی دغدغه‌های مشابهی دارند.

۹-۱. برهان حرکت

- بی مقدمه، لطفاً پاسخ دهید عزیزان، چرا دست بنده حرکت می‌کند، اما لپ‌تاپی که انگشتانم روی آن تاپ می‌کنند حرکتی از خود ندارد؟^۱ بله ساختار آنها متفاوت است، اما این تفاوت ناشی از چیست؟ (این دقیقاً نکته‌ای است که می‌خواهیم به آن برسیم). به نظر ابن سینا اجسام یا باید همه حرکت می‌کردند، یا باید همه در سکون می‌بودند. حال اینکه عده‌ای حرکت می‌کنند و عده‌ای حرکت نمی‌کنند، دلیلی بر وجود تفاوت در بین آنهاست. ایشان می‌گویند این تفاوت به دلیل وجود روح است.

- به زبان امروزی‌تر، دلیل تفاوت در بین مواد معدنی (که در علم شیمی بررسی می‌شود) و مواد زنده (که در زیست‌شناسی بررسی می‌شود) چیست؟ چه چیزی باعث این تفاوت شده است؟ ابن سینا می‌گوید روح است که این تمایز را ایجاد نموده است.^۲

۹-۲. برهان انسان معلق

ابن سینا می‌گوید اگر یک انسان را به نقطه‌ای در آسمان ببرند که هیچ کدام از حواس پنج‌گانه‌اش (یعنی شنوایی، بینایی، لامسه، بویایی و چشایی او) تحریک نشوند، و به نوعی ارتباطش با دنیای مادیات قطع شود. باز هم این شخص از منیت و شخصیت خود اطلاع دارد. و این خودآگاهی به دلیل وجود روح است.

این استدلال علاوه بر اثبات جدا بودن روح (یا نفس) از بدن، به صورت غیر مستقیم به اثبات «وجود روح» و اثبات «آگاهی روح» هم می‌پردازد.^۳

۹-۳. برهان استمرار

برهان استمرار شخصیت، یکی از مشهورترین استدلال‌های مطرح شده توسط ابن سینا برای اثبات وجود روح است و توضیح آن این است که، بدن مادی ما در طول زندگی کم و زیاد می‌شود، مثلاً یکی پاهایش را از دست

^۱ منظور ما حرکات درون مولکولی نیست، بلکه جابجایی جسم از مکانی به مکان دیگر مدنظر می‌باشد. اگر این طور باشد، حرکت درون مولکولی در دست بنده هم وجود دارد، ولی دلیل جابجایی مکانی دست بنده چیست؟

^۲ رساله فی القوی النفسانیة، تالیف ابن سینا: ص ۲۰-۲۱، حسین حقانی زنجانی/ماهنامه مکتب اسلام ۱۳۷۹ شماره ۹/نقل به مضمون

^۳ الاشارات و التنبیها، ابن سینا، ص ۸۰، نشر البلاغ، ۱۳۷۵

می‌دهد، یکی کور می‌شود، یا یکی خیلی لاغر بود و این بار چاق می‌شود، اما شخصیت او هیچ تغییری نمی‌کند. حتی به گفته‌ی علم امروز، هر چند سال یک بار تمام سلول‌های بدن تغییر پیدا می‌کنند یعنی کسی که پیر شده، تا کنون چندین بار سلول‌های بدنش عوض شده و سلول‌های دیگر جای آن را گرفته است (می‌دانید که بدن همه ما از سلول‌ها تشکیل شده است)، اما باز هم شخصیت و منیت انسان تغییری پیدا نمی‌کند، ابن سینا می‌گوید این به‌خاطر وجود روح است.^۱

مخالفان برای رد این استدلال دلایل مطرح کرده‌اند، که ان شاء الله نگاهی به چند مورد از آنها خواهیم داشت:

- عده‌ای می‌گویند این ثبات شخصیت به دلیل وجود بدن است

در پاسخ می‌گوییم این قابل قبول نیست، چون بیان نمودیم برخی از افراد یکی از اعضای بدن خود را از دست می‌دهند اما شخصیت آنها هیچ تغییری نمی‌کند

- عده‌ای می‌گویند این ثبات شخصیت به دلیل وجود مغز است.

می‌گوییم این هم قابل قبول نیست، گاهی برخی از افراد قسمتی از مغزشان با مشکل مواجه می‌شود، درست است که به لحاظ حرکتی تغییراتی در آنها ایجاد می‌شود، اما شخصیت آنها همان است و فرد دیگری نمی‌شوند.

- عده‌ای دیگر می‌گویند این ثبات شخصیت به دلیل وجود حافظه است

می‌گوییم این هم قابل قبول نیست، هستند کسانی که حافظه‌ی خود را از دست می‌دهند اما شخصیت آنها هیچ تغییری نمی‌کند، یا یک مثال خیلی واضح دیگر مقوله‌ی خاطرات ما انسان‌ها است، کسی که ۵۰ ساله است خاطرات ۱۰ سال گذشته (زمان ۴۰ سالگی) را به یاد دارد، اما خاطرات ۳۰ سالگی را به یاد ندارد، جالب اینکه در ۴۰ سالگی هم خاطرات ۳۰ سالگی را به یاد دارد، اما خاطرات ۲۰ سالگی را فراموش کرده است. ولی در تمام این ۵۰ سال شخصیت و منیت این انسان تغییری نکرده است.

لذا منطقی‌ترین و موجه‌ترین دلیل برای وجود شخصیت ثابت انسان همان مبحث وجود روح (یا نفس) است.

^۱ «رسالة فی معرفة النفس الناطقة» ص ۴۴، «درباره فلسفه اسلامی، روش و تطبیق آن»: ص ۱۲۱/نقل به مضمون

۴-۹. یک دلیل ایمانی

به لحاظ عقلی چند برهان را برای اثبات وجود روح بیان نمودیم، ولی به نظر بنده قوی‌ترین برهان، برهان وحی الهی است. وقتی قرآن ۱. وجود روح را بیان نموده و ۲. ما با دلایل قدرتمند عقلی الهی بودن قرآن را ثابت کرده‌ایم، ۳. این خودش اثبات وجود روح هم می‌باشد. چون اگر الهی بودن و قابل اطمینان بودن قرآن ثابت شود، صحت محتویات آن هم ثابت می‌شود. الله متعال می‌فرماید:

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا

«و از تو درباره‌ی روح می‌پرسند. بگو: روح از امور پروردگرم (و مربوط به او) است و جز اندکی از دانش به شما نداده‌اند.»

مشاهده می‌نمایید که خداوند باری تعالی صراحتاً می‌فرماید، روح وجود دارد اما انسان‌ها به دلیل کمبود علم نمی‌توانند آن گونه که باید در مورد آن سخن بگویند.

۵-۹. یک سوال مهم

همان گونه که مشاهده فرمودید ما دلایل متعددی برای اثبات وجود روح (یا یک مؤلفه‌ی غیر مادی در ذات انسان) ارائه دادیم، اما جا دارد یک سوال مهم مطرح نماییم:

به نظر شما تا کنون هیچ کدام از مخالفان، وجود روح را رد کرده‌اند، که اکنون از ما باورمندان اثبات می‌خواهند؟ یقیناً خیر. آنچه رخ داده نتیجه‌گیری‌های نادرستی بوده که از مبانی و پیش‌فرض‌های نادرستی استفاده کرده است. مثلاً ناباوران انتظار دارند در آزمایشگاه و به وسیله‌ی علوم تجربی روح را ببینید و روی آن آزمایش انجام دهند. حال چون نتوانسته‌اند، می‌گویند پس روح وجود ندارد!

در حالی که اصلاً روح ماده نیست تا بیاید به وسیله‌ی آزمایش‌های مادی مورد بررسی قرار گیرد! و علوم تجربی در این مورد سکوت می‌نماید نه انکار!

متأسفانه این تفکر از یکی از مکاتب فلسفی بنام «پوزیتیویسم منطقی» سرچشمه می‌گیرد، متفکران این اندیشه می‌گفتند، هر آنچه به وسیله‌ی علوم تجربی اثبات شود معنا دار است در غیر این صورت معنایی ندارد و سخن گفتن در مورد آن بی‌فایده است. اما بعدها همین مکتب با نقدهای زیادی روبرو شد، مثلاً به آنها گفتند آیا «همین ادعایی که مطرح می‌کنید» (فقط چیزی که با علم ثابت شود معنا دار است) در آزمایشگاه «قابل آزمایش» است؟ مسلماً خیر. چون این ادعا یک گزاره‌ی تحلیلی است نه یک جسم مادی. و گزاره‌ی تحلیلی ماده نیست که چنین قابلیت داشته باشد. به این خاطر می‌گویند فیلتری که این افراد برای معنا داری به کار می‌برند، «خودبرانداز» یا «خود ویرانگر» است.^۱

خلاصه کشف نشدن روح به وسیله‌ی علوم تجربی، به دلیل محدودیت‌های علوم تجربی است، نه عدم وجود روح.^۲

۱۰. اثبات وجود معاد (زنده شدن دوباره)

شاید برخی از افراد بگویند، از کجا می‌دانید دوباره زنده خواهید شد؟

به صورت مختصر و مفید ما برای اثبات وجود معاد به سه دلیل اشاره می‌نماییم:

۱۰-۱. بحث حکمت الهی

معاد میوه‌ی درخت توحید و خداپرستی است، و اگر وجود «خدای "حکیم"» ثابت شود، به صورت بسیار ساده وجود معاد هم ثابت خواهد شد. همین الان در شهر شما، آیا ثروتمندترین مرد شهر می‌رود میلیاردها خرج کند و یک پروژه‌ی بلااستفاده و بی‌هدف در یک بیابان انجام دهد؟ هرگز. پس قطعاً خدایی که آفریننده‌ی همه‌ی انسان‌های عاقل و دانشمند است، کار بیهوده انجام نمی‌دهد که بیاید میلیاردها میلیارد انسان خلق نماید و متولد شوند و بمیرند و همه چیز تمام شود!

^۱ فلسفه‌ی دین در قرن بیستم، چارلز تالیافرو، ترجمه ان شاء الله رحمتی، ص ۱۷۹/نقل به مضمون

^۲ اگر احیاناً گفتند اثبات ادعا بر عهده‌ی مدعی است، می‌گوییم انکار شما هم یک نوع ادعا است و به اثبات نیاز دارد

۲-۱۰. با استفاده از اثبات الهی بودن قرآن

اگر حقانیت و الهی بودن کتاب آسمانی ثابت شود، به تبع آن، محتویات آن هم ثابت می‌شود، می‌دانید که خبر از معاد و زنده شدن همه‌ی انسان‌ها در روز قیامت، یکی از مطالب قرآن است.

۳-۱۰. بحث میل به جاودانگی

هیچ کدام از میل‌های انسان بی دلیل نیست، میل به آب، بیانگر وجود آب است. میل به غذا بیانگر وجود غذا است، میل به خواب، بیانگر وجود خواب است، میل به ثروت، بیانگر وجود ثروت است و... حال یک سوال، میل به جاودانگی، بیانگر چیست؟ چرا باید همه‌ی میل‌های انسان دارای دلیل باشد، ولی میل به جاودانگی بی دلیل باشد؟

آیا خدایی که حکیم است، یک میل را بیخودی در ذات انسان قرار می‌دهد؟

۱۱. آیا «دین اسلام» با «علوم تجربی» در تضاد است؟

خیر هیچ تضادی در بین اسلام و علوم تجربی وجود ندارد.

معمولاً افرادی که می‌گویند این دو مقوله با هم در تضاد هستند، سه دلیل برای ادعایشان مطرح می‌نمایند:

۱. می‌گویند تحقیقات علمی روایت دیگری از «پیدایش جهان» و «موجودات زنده» ارائه داده است. روایتی که با روایت اسلام تفاوت دارد.

۲. می‌گویند اسلام در مورد «معجزات پیامبران» سخن گفته (رفتن به آسمان‌ها، تبدیل کردن عصای چوبی به مار و...) و این موارد به لحاظ علمی قابل تأیید نیستند

۳. می‌گویند اسلام در مورد برخی از مسائل طبیعت، اظهار نظرهایی داشته که با یافته‌های علوم تجربی در تضاد است.

ما ان شاء الله به صورت خلاصه و مختصر به هر سه مورد پاسخ می‌دهیم.

۱-۱۱. پیدایش «جهان» و «موجودات زنده»

۱-۱-۱۱. روایات متفاوت اسلام و علم از «پیدایش جهان»:

- آیا تا کنون غروب آفتاب را دیده‌اید؟ قطعاً همه‌ی شما عزیزان بارها آن را دیده‌اید. به نظر شما اگر یک ستاره شناس و یک شاعر بنحواهند در مورد غروب خورشید سخن بگویند چه خواهند گفت؟ قطعاً ستاره شناس به صورت علمی به این موضوع می‌پردازد و فرمول‌های علمی را مطرح می‌نماید و شخص ادیب با لطافت طبع زیبای خورشید و نارنجی شدن آسمان را به تصویر می‌کشد. نکته‌ی جالب این جاست که هر دو شخص در مورد یک موضوع حرف زده‌اند، اما از «دو نگاه متفاوت». و هیچ تضادی در بین سخنان آنها وجود ندارد.

- حال لازم است بدانید دین (در اینجا منظور اسلام است/ در اسلام هم آیات و روایات صحیح) و علم (در اینجا منظور علوم تجربی است/ در علم هم مسائل قطعی و ثابت شده) هیچ تضادی با هم ندارند، بلکه از دو زاویه‌ی متفاوت به پیدایش جهان نگاه می‌کنند.

- مثلاً ۱. علم می‌گوید انفجار بزرگی رخ داده است و کائنات پدیدار شده است، ۲. دین می‌گوید خالق آسمان‌ها و زمین این شیوه را تدوین نموده است. و ۳. سخن گفتن از اراده‌ی خداوند به معنای نادیده گرفتن فعالیت‌های فیزیکی رخ داده نیست.

- علم می‌گوید مریضی که سرماخورده بود، با مصرف قرص خوب شد، دین می‌گوید خداوند به برخی از افراد توفیق عطا فرموده که علم را یاد بگیرند (دکترها) و سپس سازوکاری تنظیم نموده که مصرف قرص باعث شفای فلان بیماری می‌شود، لذا خداوندی که این بسترها را ایجاد نموده شفا دهنده است. بله، در این بین نباید نقش جهان اسباب (قرص و دکتر) را هم نادیده بگیریم (اما تنظیم گر جهان اسباب هم خداوند است).

لذا هم دین و هم علم به یک موضوع خاص نگاه می‌کنند، اما هر کدام با نگرشی متفاوت.^۱

۱-۱-۱۲. روایات متفاوت اسلام و علم از پیدایش «انسان و موجودات»:

- علوم تجربی امروز می‌گوید انسان‌ها و جانوران به وسیله‌ی فرگشت (یا سازوکارهای تکاملی) ایجاد شده‌اند. اما جالب است بدانید در همین دنیای علم، فرگشت، منتقدان بسیار جدی دارد و کتاب‌ها و مقالاتی هم در این

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر در مورد این نگرش مراجعه بفرمایید به «علم و دین»، ایان باربور، ترجمه‌ی بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات جهاد دانشگاهی

زمینه نگارش کرده‌اند (مثلاً استفان سی مایر،^۱ مایکل بی‌هی،^۲ ویلیام دمبسکی).^۳ یعنی در جهان علم موافقان و مخالفانی دارد.

- از طرفی در بین دین‌داران هم دو طیف وجود دارد، یک طیف می‌گوید مطالب دینی هیچ تضادی با فرگشت ندارد و خداوند خودش این سازوکارهای تکاملی را مدیریت کرده است (و برای آیات مربوطه تفسیر خاص خود را ارائه می‌دهند). و از طرفی دیگر کسانی می‌گویند خیر، فرگشت یک فریب علمی است و خداوند سازوکار دیگری برای پیدایش موجودات اعمال نموده است. خلاصه اینکه در بین دین‌داران هم موافقان و مخالفانی دارد.

- با توجه به نکات بیان شده، درست نیست (در این حوزه نیز) مدعی تضاد در بین علم و دین باشیم، چون اگر دیدگاه موافقان فرگشت (دانشمندان موافق و دین‌داران موافق) را بپذیریم، هیچ تضادی مطرح نمی‌شود. و اگر دیدگاه منتقدان فرگشت (دانشمندان منتقد و دین‌داران منتقد) را بپذیریم، باز هم تضادی وجود نخواهد داشت، به هر حال دین‌داران مخالف هم (علاوه بر بنیان‌های اعتقادی خویش) جهت اقناع مخالفان به رأی دانشمندان مخالف این مقوله استناد می‌کنند.

- حال جالب است بدانید در بین دانشمندان رأی اکثریت با موافقان فرگشت است و در بین دین‌داران رأی اکثریت با منتقدان فرگشت.

نتیجه اینکه:

^۱Stephen C. Meyer

^۲Michael Behe

^۳William A. Dembski

^۴ برای مطالعه ی بیشتر در این زمینه می‌توانید به کتاب «۴۰ اشتباه در نظریه ی تکامل» اثر پزشک مصری دکتر هیثم طلعت با ترجمه ی دکتر شاهو فلاحی مراجعه نمایید/نشر نالای روناکی

به عقیده‌ی بنده ۱. چون مناقشات علمی (و تبعات سیاسی آن) کماکان ادامه دارد و ۲. چون فرگشت یک امر قابل آزمایش نیست (نمی‌توان تاریخ را به اول برگرداند و پیدایش انسان را دوباره ملاحظه نمود)، درست نیست هواداران فرگشت هم چنین ادعای قاطعی داشته باشند و بگویند این موضوع با دین در تضاد است.^۲

۲-۱۱. «معجزات» پیامبران و مقوله‌ی علم و دین

آیا معجزات پیامبران باعث ایجاد تضاد در بین علم و دین شده‌اند؟

خیر، اگر فهم صحیحی در مورد معجزه داشته باشیم این موضوع برطرف می‌گردد.

- کلمه‌ی معجزه از ریشه‌ی «عجز» می‌آید و به معنای ناتوانی است (یعنی بشر از انجام دادن این کارها ناتوان بوده است). مسئله از این قرار است که پیامبران برای اینکه به مردم ثابت کنند از طرف خداوند (قدرت برتر هستی) آمده‌اند، کارهایی انجام داده‌اند که از قوانین عادی دنیای بشر خارج بوده است. و اگر این امر در دنیای بشر منطقی بود، دیگر نامش معجزه نبود.

- حال عده‌ای بدون در نظر گرفتن فلسفه‌ی این عمل (اثبات ناتوانی بشر از انجام این کار) می‌آیند می‌گویند چون ما نمی‌توانیم به لحاظ علوم تجربی آنها را توجیه نماییم پس نادرست هستند! می‌گوییم، خوب عزیزان در آن شرایط دیگر نامشان معجزه نبود.

- سوای از تحلیل انجام شده، گام اول برای اثبات معجزه، اثبات وجود خداوند است. چون خدا است که باعث و بانی انجام معجزه است، و اگر وجود خداوندی که بر همه‌ی هستی سیطره دارد ثابت شود، این بار مقوله‌ی معجزه هم به راحتی پذیرفته خواهد شد.

^۱ تا جایی که بنده اطلاع داشته باشم، مواردی که به عنوان مثال زنده توسط فرگشت‌گرایان مطرح می‌شود، ارتباطی به ادعاهای دیگرشان ندارد، مثلاً می‌گویند ببینید واکسن چگونه باعث مقاومت بدن می‌شود این مثالی از فرگشت است، یا می‌گویند ببینید فلان جانور در شرایط مختلف رنگ پوستش عوض می‌شود، این نمونه‌ای از فرگشت است... اما تمام این موارد تکامل در سطح یک نوع جاندار است (تکامل در سطح گونه) و با ایجاد جانداران جدید (یا همان گونه‌ی زایی) که ادعای اصلی فرگشت‌گرایان است تفاوت دارد.

^۲ بنا بر رسالت این کتاب، فقط نکاتی جهت آشنایی شما با مسئله فوق مطرح شد، اما افرادی که علاقمند هستند می‌توانند تحقیق نمایند و دلایل فرگشت‌گرایان و خلقت‌گرایان را مطالعه بفرمایند.

- لذا با تکیه بر قدرت و اراده‌ی خداوند، و آگاهی از ماهیت و نوع این اعمال. می‌گوییم معجزات به معنای تضاد دین با علم نیستند، بلکه نشانگر تسلط و استیلای خداوند بر جهان اسباب می‌باشند.

به عبارتی دیگر، ما زمانی می‌توانستیم در این مسئله علم و دین را با هم در تضاد بدانیم که، دین این موارد را در شرایط معمولی و بدون پشت بستن به قدرت خداوند متعال تأیید می‌کرد ... ولی آیا چنین وضعیتی وجود دارد؟ خیر.

۳-۱۱. اشارات قرآن و احادیث به مسائل هستی

آیا برخی از اشارات قرآن و احادیث به مسائل علمی بیانگر تضاد در بین علم و دین است؟

طبعاً دین برای هدایت بشر فرستاده شده است، اما گاهی خداوند برای «تکمیل جهان‌بینی ما» اشاراتی به موضوعات خلقت داشته است، مثلاً بحث آسمان‌ها، دریاها، اعضای بدن انسان و حال عده‌ای می‌گویند این مطالب نادرست هستند و با یافته‌ها و شواهد علمی در تضادند.

این بنده‌ی خداوند کتابی در همین راستا چاپ نموده‌ام تحت عنوان «قرآن و علم تضاد یا تطابق» و به ۴۳ مورد از ادعاهای صورت گرفته مبنی بر وجود تضاد در بین آیات قرآن و مسائل علمی پاسخ داده‌ام. همچنین در کتاب‌های دیگر هم مواردی از ادعای تضاد در بین احادیث نبوی و یافته‌های علوم تجربی را بررسی نموده‌ام، نتیجه اینکه هیچ تضادی در بین آیات و روایات صحیح و مطالب علمی برای بنده ثابت نشده است.

به صورت خلاصه می‌توان گفت آنچه این ذهنیت نادرست را ایجاد نموده دلایل زیر است:

۱. قرآن به صورت ادبی نازل شده و در قالب آرایه‌های ادبی در مورد گزاره‌های طبیعت حرف زده است، اما این افراد تصور می‌کنند قرآن به صورت علمی چنین نظری دارد. مثلاً قرآن می‌فرماید ستارگان چراغ آسمان‌اند ... این یک تشبیه زیبای ادبی است، ولی مخالفان تصور کرده‌اند یک تئوری علمی است!

۲. قرآن یک موضوع را مطرح کرده و مفسران، به شرح و تحلیل آن پرداخته‌اند، در بین تفسیرهای صورت پذیرفته ممکن است یک مورد نادرست باشد، اما موارد دیگر درست باشند (تفسیر که یک فهم بشری است)، حال مخالفان دقیقاً آن تفسیر نادرست را پذیرفته و به عنوان معنای اصلی آیه منظور کرده‌اند! در حالی که این درست نیست.

۳. قرآن در برخی از آیات بحث موجودات متافیزیکی (مثلاً جن و ملائکه) را مطرح کرده است، طبیعی است که علم با توجه به ماهیت مادی خودش فقط می‌تواند در مورد امور دنیای مادی اظهار نظر کند و در این مورد ساکت است، اما مخالفان می‌گویند چون این امور فراماده به وسیله‌ی ابزارهای مادی قابل مشاهده نیست! پس وجود ندارند و این اشتباه علمی است! در حالی که فراماده نامش گویای این است که فراتر از امکانات دنیای مادی است و جهان علم نمی‌تواند در این مورد اظهار نظر کند. به عبارتی اگر علم آنها را ثابت نکرده توانایی رد کردن را هم ندارد.

۵. و...

۱۲. رابطه‌ی «اسلام» با مقوله‌ی «حقوق بشر» چگونه است؟

مبحث اسلام و حقوق بشر از دو منظر قابل بررسی است:

۱. «توجه اسلام به مقوله‌ی حقوق بشر»

۲. «اشکالاتی که مخالفان در این زمینه به اسلام وارد کرده‌اند.»

و ان شاء الله به صورت چکیده و مختصر هر دو مورد را بررسی می‌نماییم.

۱۲-۱. توجه اسلام به مقوله‌ی حقوق بشر

چه کسی در این عالم وجود دارد که از آموزه‌های اسلام اطلاع داشته باشد و بگوید اسلام مبارک به حقوق بشر توجه نکرده است. می‌دانم شاید با این "عنوان" (توجه اسلام به حقوق بشر) مطالب کمی خوانده باشید، اما یقیناً همه‌ی شما در مورد توجه اسلام به مسائلی چون «صداقت»، «پاک‌دامنی»، «امانت‌داری»، «خوش‌اخلاقی»، «تعاون و همکاری»، «کمک کردن به فقرا»، «عیادت نمودن از مریض»، «احترام به پدر و مادر»، «عدالت»، «پرهیز از جاسوسی کردن»، «پرهیز از ناسزا گویی»، «پرهیز از سخن چینی کردن»، «بخشیدن خطای دیگران» و... مطالب زیادی شنیده‌اید.

و باید بدانیم همه‌ی موارد نام برده، توجه به «مقوله‌ی حقوق بشر» هستند.

- صداقت با چه کسی؟ با بشرها
 - محبت به چه کسی؟ به بشرها
 - پاک‌دامنی نسبت به چه کسی؟ نسبت به بشرها
 - امانت دار بودن با چه کسی؟ با بشرها
 - خوش اخلاقی با چه کسی؟ با بشرها
 - یاری رساندن به چه کسی؟ به بشرها
 - فقیرهایی که به آنها کمک می‌شود چه کسانی هستند؟ بشر هستند
 - مریض‌هایی که از آنها عیادت می‌شود که هستند؟ بشر هستند
 - پدر و مادری که تاج سر هستند، چه کسانی هستند؟ بشر هستند
 - عدالت با چه کسی؟ با بشرها
 - جاسوسی نکردن از چه کسانی؟ از بشرها
 - ناسزا نگفتن به چه کسانی؟ به بشرها
 - سخن چینی نکردن از چه کسانی؟ از بشرها
 - بخشیدن خطای چه کسانی؟ خطای بشرها
- حال به نظر شما اسلام به مقوله‌ی حقوق بشر توجه داشته است یا خیر؟ قطعاً اسلام «توجه ویژه‌ای» به این مقوله داشته است.

۲-۱۲. اشکالاتی که مخالفان در این زمینه به اسلام وارد کرده‌اند

در یک تقسیم بندی ادعای مخالفان اسلام در این زمینه را می‌توان به دو قسمت تقسیم کرد:

۱. شیوه‌ی «نگاه» اسلام به تفکرات گوناگون و استفاده از تعبیری چون مسلمان، کافر، منافق، مشرک و...

۲. احکامی که اسلام در حوزه «عمل» صادر می‌نماید.

۱-۲-۱۲. نگاه اسلام، به مقوله‌ی باورها و تفکرات

اسلام یک دین آسمانی است که از طرف خداوند متعال فرستاده شده است و فرستنده‌ی این برنامه، به عنوان خالق کائنات و هدایت کننده‌ی موجودات، یک راه را حق می‌داند و راه‌های دیگر را ناحق. حال با این نگرش می‌توان این عناوین را هم تعبیر نمود، کافر در معنای مشهور خود کسی است که حق را می‌داند اما آن را می‌پوشاند، منافق کسی است که دو رویی به خرج می‌دهد و با یاوران راه حقی که از جانب خداوند تعیین شده، روراست نیست. مشرک کسی است که برای آن خدای حق، شریک قرار می‌دهد و...

مخاطبان گرامی، کاملاً طبیعی است که اسلام به عنوان یک برنامه‌ی مستقل، شیوه‌ی موضع‌گیری و واکنش افراد نسبت به خودش را دسته‌بندی نماید و برای هر کدام نامی انتخاب کند. (این نام‌ها در فضای عرفی جامعه به ناسزا تبدیل شده‌اند، وگرنه کلاً اصطلاح هستند)^۱

اما مقوله‌ای که نباید از نظرها پنهان شود (و دقیقاً این قسمت پاسخ کسانی است که می‌گویند اسلام در این زمینه حقوق بشر را رعایت نکرده)، شیوه‌ی داد و ستد اسلام با صاحبان افکار گوناگون در محدوده‌ی جغرافیایی خودش است.

یک سوال، آیا اسلام هر دگر اندیشی را از دم تیغ می‌گذراند یا در صورت ادای احترام، و برقراری رابطه‌ی مسالمت آمیز، اسلام هم یک رابطه‌ی مسالمت آمیز را ترجیح می‌دهد؟

قطعاً اکراهی در دین وجود ندارد و مادامی که افراد اهل زندگی مسالمت آمیز باشند و حق و حقوق شهروندی خود را ادا نمایند (مثلاً جزیه بپردازند)، اسلام هم اندیشه‌های گوناگون را تحمل می‌نماید.

کلمه‌ی جزیه برای شما ابهام ایجاد ننماید عزیزان، جزیه به مبلغی گفته می‌شود که غیرمسلمانان در جامعه‌ی اسلامی پرداخت می‌کنند و از تعرض دیگران مصون خواهند بود، لازم است بدانید مسلمانان هم موظف هستند

^۱ البته لازم است گفته شود، دو دسته کافر وجود دارد، کافری که می‌داند و عمداً راه کفر را درپیش گرفته و کافری که نمی‌داند و ندانسته راه کفر را در پیش گرفته، آنگونه که از متون دینی بر می‌آید، افرادی که از روی بی‌اطلاعی این مسیر را انتخاب نموده‌اند، روز قیامت خداوند عادل تکلیف شان را مشخص می‌نماید و این گونه نیست که مستقیم به سمت جهنم بروند! خلاصه‌ی کلام اینکه این افراد به دلیل این مسیر نادرست، کافر خطاب می‌شوند، اما تکلیف قیامتی گروه دوم توسط خداوند رحمان و عادل در روز جزا مشخص خواهد شد.

مبالغی را در جامعه‌ی اسلامی پرداخت نمایند (مثلاً زکات) و این گونه نیست که فقط از غیر مسلمانان این مبالغ گرفته شود. لذا اسلام از برخورد خشن و قهرآمیز، با دگراندیشانی که زندگی مسالمت آمیز را ترجیح می‌دهند، خودداری می‌نماید و می‌گوید، روز قیامت خداوند خودش با این افراد حساب خواهد کرد.

اگر کسی بگوید اصلاً این نام‌ها (و این موضع گیری‌ها) نباید وجود داشته باشند ... می‌گوییم این سخن به منزله‌ی این است که اسلام در مورد حق و باطل سخن نگوید و به کلاً خودش را به عنوان حق معرفی ننماید، ولی یک سوال، آیا هیچ کدام از مخالفان چنین چیزی را برای اندیشه‌ی خود می‌پذیرند؟ طبیعی است که هر کسی اندیشه‌ای خود را حق می‌داند و از زاویه‌ی دید خود به افکار دیگر می‌نگرد. (حتی نسبی گرایان، کسانی که به همه چیز به صورت نسبی نگاه می‌کنند، نسبی گرایی خود را حق می‌دانند).

۲-۲-۱۲. احکامی که اسلام در حوزه‌ی «عمل» صادر می‌نماید

قسمت دیگر اعتراض مدعیان در رابطه با دستورات عملی اسلام است. این که اسلام نسبت به افرادی که مرتکب جرم و جنابت شده‌اند چه رفتاری دارد، یا اسلام در در مورد بانوان چرا احکام متفاوتی وضع نموده است و ...

ما در فصل چهارم، به شبهات مشهوری که در مورد اسلام مطرح شده پاسخ داده‌ایم و چند مورد از شبهاتی که در نظر داشتیم اینجا بررسی نمایم در آنجا بیان شده است، لذا از تکرار مکررات خودداری می‌نمایم و شما عزیزان را به آنجا ارجاع می‌دهیم.

ولی لازم است در اینجا یک نکته‌ی مهم را به خاطر بسپارید و آن هم این است که اسلام برای تمام کارهایی که انجام می‌دهد دلیل دارد. آن‌هم دلایلی که نفس‌های جستجوگر و اهل انصاف را قانع می‌نماید، در ادبیات دینی به این دلایل و این توضیحات «فلسفه‌ی احکام» گفته می‌شود و تا کنون کتاب‌های زیادی در این مورد نوشته شده است. ولی متأسفانه مخالفان هرگز به فلسفه‌های عمیقی که در پس این موارد وجود دارد توجه نمی‌کنند و با نگاهی سطحی و ظاهری، اسلام را مورد انتقاد قرار می‌دهند. برای فهم بهتر مقوله‌ی فلسفه‌ی احکام، چند نکته‌ی زیر را به خاطر بسپارید:

^۱ آرای مشهور می‌گویند فقط باید "اهل کتاب" (مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان) جزیه پرداخت نمایند و از افراد دیگر جزیه گرفته نمی‌شود، ولی در فقه اسلامی آرای دیگری هم دیده می‌شود، مثلاً مالک بن انس، اوزاعی و ثوری (رحمهم الله)، معتقدند که جزیه گرفتن از هر کافری جایز است. مستند این فقها، احادیثی مانند روایت بُریده است که به طور مطلق عقد قرارداد با مشرکان را جایز دانسته است. (رجوع شود به بیهقی، ج ۹، ص ۱۸۴-۱۸۹؛ ابن‌قیم جوزیه، قسم ۱، ص ۶؛ محمد صنعانی، ج ۴، ص ۴۶-۴۷؛ قس عمید زنجانی، ص ۷۲)

نکته‌ی اول:

اگر برخی از احکام اسلام خشن هستند، به این دلیل است که اسلام می‌خواهد به صورت بسیار جدی جلوی این اعمال نادرست را بگیرد و افرادی که حق و حقوق دیگران برایشان مهم نیست، از ترس مجازات‌های سنگین هم که شده، سراغ این اعمال زشت نروند (مثلاً قطع دست دزد، یا قصاص شخصی که فردی را عمداً کشته است)، لذا این یعنی احکام «پیشگیرانه» هستند.

نکته‌ی دوم:

یک فلسفه‌ی دیگر برای احکام این است که گناه شخص در این دنیا پاک (یا سبک) شود و این موضوع به (به این صورت به) قیامت کشیده نشود (مثلاً کسی که شراب خورده، شلاق زده می‌شود تا هم دیگر سراغ این کار نرود و هم گناهش پاک شود)، این یعنی احکام «پاک کننده» هستند.

یک تأمل کوتاه:

در پس نکته‌های اول و دوم یک موضوع مهم وجود دارد، آن هم این است که وقتی شبهه وجود داشته باشد، اجرای حکم با مشکل مواجه می‌شود. مثلاً اگر شخصی از روی نیاز دزدی کرده باشد دستش قطع نمی‌شود و موارد فراوان دیگر که برای همه‌ی احکام بیان شده است. روایتی وجود دارد که می‌فرماید:

«ادءوا الحدود عن المسلمین ما استطعتم، فان وجدتم للمسلم مخرجهً فخلوا سبيله، فان الامام لان یخطی فی العفو خیر من ان یخطی فی العقوبه»^۱

«تا می‌توانید حدود را از مسلمانان دفع کنید (سعی کنید بر کسی حد جاری نشود). پس اگر راه‌گریزی برای مسلمان به جهت فرار از حد پیدا کردید، او را رها سازید؛ زیرا اگر حاکم در عفو نمودن خطا کند بهتر از آن است که بی‌گناهی را مجازات نماید.»

مخاطبان گرامی، اگر اسلام یک دین بی‌رحم و بی‌توجه بود، چرا باید چنین حدیثی در آن وجود داشته باشد؟ چرا وقتی "شبهه" وجود داشته باشد احکام تعلیق می‌گردد؟

^۱ سیوطی، الاشباه و النظائر، ص ۱۲۲، به نقل از سنن ترمذی.

نکته‌ی سوم:

«تفاوت» در برخی از احکام اسلام، به دلیل ژرف اندیشی اسلام است، مثلاً در مورد تفاوت حقوق زن و مرد در شریعت اسلام. این دین مبارک می‌گوید، وقتی فیزیک و روحیات مردان و زنان با هم متفاوت است، طبیعی است که مسئولیت‌ها و به تبع آن اختیارات آنها هم با یکدیگر تفاوت داشته باشد. و اگر برای واگذاری مسئولیت‌ها، این تفاوت‌ها دیده نشود در حق یکی از آنها (زن یا مرد) ظلم صورت می‌پذیرد. لذا تفاوت در احکام برای زن و مرد به دلیل تفاوت بین آنهاست.

جمع بندی بحث اسلام و حقوق بشر:

متأسفانه افرادی که می‌گویند اسلام حقوق بشر را پایمال کرده است:

- نه توجه اسلام به حقوق بشر را می‌بینند (قسمت ۱-۱۱)

- نه نگاه اسلام به مقوله‌ی «مدارا با دگرانديشان غير حربي» را می‌بینند.

- نه فلسفه‌ی احکام (پیشگیرانه بودن/ پاک کننده بودن/ توجه به تفاوت‌های زن و مرد) را در نظر گرفته‌اند.

- و نه توجه می‌نمایند که مبحثی به نام شبهات وجود دارد، و اگر شبهه وجود داشته باشد، جهت اجرای عدالت حکم «تعليق» می‌گردد. (از انسان‌های منصف می‌پرسم، اسلام اگر ضد حقوق بشر بود، چرا باید به استثنائات و دلایلی که باعث تعليق احکام می‌شود، اهمیت دهد؟)

۳-۱۲. ما مدافع رفتار مسلمانان نیستیم...

بزرگواران، در طول چهارده قرن که خورشید اسلام بر بشریت تابیده است، مدعیانی بوده‌اند که به صورت غیر معقولانه و غیر شرعی به غیر مسلمانان نگریسته‌اند، یا به صورت غیر معقولانه و غیر شرعی احکام اسلام را اجرا کرده‌اند و متأسفانه برخی از افراد حرکت غیر شرعی آنها را به پای اسلام گذاشته‌اند!

حتی مخالفان اسلام می‌گویند ببینید فلان گروه دارد به این آیه یا به این حدیث عمل می‌کند! ولی وقتی حرکت و ادعای آن شخص یا آن گروه را بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم، حرکت انجام شده به هیچ عنوان دینی و شرعی نبوده است.

و آن طیف یا آن شخص، یا «به صورت سطحی به موضوعات نگاه کرده»، یا «موضوعات را از اساس نفهمیده‌اند»، یا «منفعت آنها در نفهمیدن بوده است»، یا «تبصره‌ها و تک ماده‌ها را در نظر نگرفته‌اند» و «حالت‌های دیگری که می‌تواند وجود داشته باشد...» اما می‌گویند، بفرمایید این اسلام است! و حرکت آنها طبق قرآن است! لذا فراموش ننمایید ما از شریعتی دفاع می‌نماییم که پاک و معصوم است، نه انسان‌هایی که شریعت را به صورت نادرست اجرا کرده‌اند.

فصل سوم: چگونه به شبهات اسلام ستیزان پاسخ دهیم؟

۱. شبهات از چند مجرا وارد می‌شوند؟

- همان گونه که می‌دانید منبع تشریح ما مسلمانان «قرآن» و «سنت» است. پس طبیعی است که شبهات اسلام ستیزان هم حول این دو محور باشد و برای رد اسلام سراغ آیات و احادیث بروند.

- بر این اساس، اسلام ستیزان موارد زیر را مورد نقد قرار داده‌اند:

۱. آیات قرآن (آیات مربوط به صفات (ویژگی‌ها) و افعال (کارهای) خدا، آیات مربوط به پیامبر و زندگی ایشان، آیات مربوط به معجزات پیامبران، آیات مربوط به مسائل جنگی، آیات مربوط به مسائل اخلاقی، آیات مربوط به احکام، آیات مربوط به داستان پیامبران، آیات مربوط به جهان طبیعت (ادعای اصطکاک با علوم تجربی) و...)

۲. احادیث رسول خدا (احادیث مربوط به صفات (ویژگی‌ها) و افعال (کارهای) خدا، احادیث مربوط به پیامبر و زندگی ایشان، احادیث مربوط به معجزات پیامبران، احادیث مربوط به مسائل جنگی، احادیث مربوط به مسائل اخلاقی، احادیث مربوط به احکام، احادیث مربوط به داستان پیامبران، احادیث مربوط به جهان طبیعت (ادعای اصطکاک با علوم تجربی) و...)

۳. مسلمان‌هایی که از آیات و احادیث پیروی نموده‌اند: الف) مسلمان‌های زمان پیامبر (ب) مسلمان‌های بعد از حیات پیامبر تا عصر حاضر ج) مسلمان‌های عصر حاضر

۲. چگونه به شبهات پاسخ دهیم؟

قبل از شروع ان شاء الله سه نکته‌ی زیر را در نظر داشته باشید:

- مخاطبان بزرگوار، از همین حالا در نظر داشته باشید نکاتی که در سطور آتی بیان می‌شود، برای کسانی است که می‌خواهند خودشان از صفر شروع کند و اصطلاحاً برای شبهات پاسخ «تولید» نماید، وگرنه بدون طی کردن این مسیرها هم، شما می‌توانید از آثار کسانی که قبل از شما این کارها را انجام داده‌اند استفاده نمایید و پاسخ بسیاری از شبهات را یاد بگیرید. ولی ما فرض را بر این گذاشته‌ایم، افرادی می‌خواهند خودشان وارد عرصه شوند

و در این زمینه، «چگونگی پاسخ دهی» را یاد بگیرند (اصلاً شاید دنبال نقد شبهه‌ای باشند که پاسخ آن در کتاب‌های نوشته شده موجود نباشد و لازم باشد خودشان وارد عمل شوند)

- نکته‌ی دوم اینکه، ما در ادامه نکات کلی و جامعی بیان می‌نماییم و اگر نوشتیم باید به یک تفسیر معتبر مراجعه نمایید، عمداً نام هیچ تفسیری ذکر نمی‌شود، یا وقتی می‌گوییم باید به سایت‌ها و کتاب‌های مربوطه مراجعه نمایید عمداً هیچ سایت و کتابی معرفی نمی‌شود. افرادی که نمی‌دانند چه تفسیری بخوانند خیلی راحت می‌توانند از افرادی که در حیطه‌ی علوم قرآنی تخصص دارند سوال پرسند ...

- نکته‌ی که در فصل اول بیان شد دوباره یاد آوری می‌گردد، برای شبهاتی که مطرح می‌شود فرمول اسلام ستیزان ثابت است، الف) یا چیزی مطرح می‌نمایند که در اسلام وجود ندارد، ب) یا آنچه مطرح می‌کنند وجود دارد و آنها متوجه نشده‌اند، ج) یا وجود دارد و متوجه هم شده‌اند، اما با جهان بینی مادی‌گرایانه‌ی آنها در تضاد است و در فصل دوم دلایل برتری جهان بینی الهی را بیان نمودیم (بیان نمودیم که چرا یک جهان بینی الهی از یک جهان بینی مادی‌گرایانه بهتر است)

۱-۲. شیوه‌ی پاسخگویی به شبهاتی که در مورد قرآن مطرح می‌شود

- مرحله اول: وقتی یک شبهه در مورد آیاتی از آیات قرآن مطرح می‌شود، اولین کاری که باید انجام دهیم این است که برویم آیه را با دقت بخوانیم، اگر عربی بدانید چه بهتر و اگر ندانید می‌توانید ترجمه را بخوانید، تا مشخص شود آن شبهه در کدام یک از مراحل سه‌گانه‌ی بیان شده قرار دارد، بسیار پیش آمده با همان مطالعه‌ی اولیه مشخص شده شبهه‌ی مطرح شده در چه سطحی است.

- مرحله‌ی دوم: اما گاهی با مطالعه‌ی اولیه مشخص نمی‌شود و لازم است به تفاسیر مراجعه نماییم. الحمدلله تفاسیر زیادی به زبان‌های مختلف در دسترس است و می‌توانیم آنها را مطالعه نماییم. کسی که یک یا چند تفسیر در مورد یک آیه را مطالعه نماید، معمولاً برایش مشخص می‌شود منظور آیه چیست و شبهه‌ی مطرح شده در چه سطحی قرار دارد (سطوح سه‌گانه‌ی بیان شده مدنظر است).

- مرحله‌ی سوم: اگر با مطالعه‌ی تفاسیر باز هم مشخص نشد، می‌توانیم به مقالات و تحلیل‌هایی که پژوهشگران در این زمینه نوشته‌اند مراجعه نماییم و زوایای پنهان موضوع را مشخص نماییم. چون برخی از مقالات جمع

بندی خوبی از بیشتر تفاسیر موجود داشته‌اند، برای پیدا کردن مقالات، باید عبارات «درست» و «مرتبط با آن موضوع» را در اینترنت جستجو نماییم.

- **مرحله‌ی چهارم:** گاهی تمام این مسیرها را طی می‌نماییم اما باز هم به نتیجه‌ی دلخواه نمی‌رسیم، در این مواقع این احتمال را بدهید که مطالعات شما ناقص بوده است (حال به هر دلیلی). لذا می‌توانید از شخصی که در این زمینه تخصص دارد سوال بپرسید و بگویید این مراحل را طی کرده‌اید اما به نتیجه نرسیده‌اید، اگر در مراحل گذشته هم به نتیجه نرسیده باشید (که احتمالش بسیار کم است) ان شاء الله در مرحله‌ی چهارم به خوبی متوجه خواهید شد که اشکال کار مخالفان در کجاست.

- عزیزانم، شاید طی کردن این مسیر را سخت و زمان بر بدانید، آری بی شک «تحقیق و پژوهش» سختی‌های خود را دارد، اما وقتی به نتیجه رسیدیم لذتی به قلبمان وارد می‌شود که همه‌ی آن سختی‌ها را فراموش می‌نماییم، لذا صبور باشید و از مطالعه و کنکاش خسته نشوید.

۲-۲. شیوه‌ی پاسخگویی به شبهاتی که در مورد «سنت رسول خدا» (صلی الله علیه و آله) مطرح

می‌شود

سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) منبع دوم تشریح ما است و طبیعی است بنا بر جایگاه ویژه‌اش مورد حمله و نقد اسلام ستیزان واقع شود، اما همان فرمولی که در مطالب گذشته بیان نمودیم در اینجا هم صدق می‌کند به این صورت که یا به یک حدیث ضعیف استناد می‌شود، یا حدیث صحیح است و آن را متوجه نشده‌اند و یا حدیث صحیح است، آن را متوجه هم شده‌اند، اما با جهان بینی آنها در تضاد است.

- **مرحله‌ی اول:** برای پاسخگویی به شبهات حدیثی، قبل از هر چیز لازم است یک مطالعه‌ای اجمالی جهت شناخت اصطلاحات حدیثی داشته باشید، مثلاً بدانید وقتی به حدیثی گفته می‌شود منقطع یا حسن یا آحاد یا متواتر، منظور چیست. برای دریافت این اطلاعات می‌توانید به برخی از مقالات یا کتاب‌هایی که این اصطلاحات را شرح داده‌اند مراجعه نمایید

^۱ گفتار، کردار و پذیرفتار (تاییدات) رسول خدا سنت رسول الله نام دارد

- **مرحله‌ی دوم:** بعد از اینکه اصطلاحات را شناختیم، می‌توانیم حدیث را بررسی کنیم، (یک راه آسان این است که) «عبارت عربی» آن را در اینترنت جستجو نماییم، بعد از همین جستجوی ساده، سایت‌های زیادی می‌آیند که قبلاً این احادیث را جمع‌آوری و احکام آنها را بیان نموده‌اند. (این احکام توسط علما بیان شده و این سایت‌ها دیدگاه علمای متخصص را منتشر نموده‌اند)

- **مرحله‌ی سوم:** این بار، پس از یادگیری اصطلاحات و بررسی وضعیت حدیث، می‌توانیم وارد مراحل سه‌گانه‌ی بیان شده شویم، اگر حدیث ضعیف باشد، شبهه را از همان ابتدا وارد نمی‌دانیم چون خودمان هم قبولش نداریم، اما اگر صحیح باشد وارد مرحله‌ی دوم می‌شویم و بررسی می‌کنیم تا ببینیم آیا شخص مخالف معنای اصلی حدیث را متوجه شده است یا خیر؟ در این حالت برای اطمینان بیشتر به «شرح حدیث مورد بررسی» مراجعه می‌نماییم. علمای اسلام این احادیث را شرح داده‌اند و به زیبایی هرچه‌تمام‌تر آنها را توضیح داده‌اند.

چگونه به شرح‌های انجام شده دسترسی داشته باشیم؟ معمولاً همان سایت‌هایی که احادیث و حکم آنها را منتشر نموده‌اند، شرح‌های انجام شده را هم منتشر نموده‌اند. اگر به اینترنت دسترسی ندارید می‌توانید تحقیق کنید و ببینید چه کتاب‌هایی به شرح احادیث پرداخته‌اند و از آنها استفاده نمایید.^۱ معمولاً بعد از مطالعه‌ی شرح مشخص می‌شود کج فهمی مخالفان در کجا است (سطح شماره ۲)، یا اصلاً هیچ کج فهمی صورت نپذیرفته و این مطالب با جهان بینی آنها در تضاد است. (سطح شماره ۳).

- **مرحله‌ی چهارم:** غالباً شبهات با طی نمودن مراحل بیان شده برطرف می‌شوند، اما اگر باز هم قلب شما به آرامش نرسید می‌توانید به مقالاتی که در این زمینه منتشر شده است مراجعه نمایید، معمولاً برای احادیثی که حواشی‌های زیادی در مورد آنها مطرح شده است، مقالات زیادی نوشته شده و افراد متخصص مطالب را جمع‌بندی نموده و به شبهات پاسخ داده‌اند.

مرحله‌ی پنجم: اگر باز هم به نتیجه نرسیدید، می‌توانید به افراد متخصص مراجعه نمایید و ضمن بیان مسیرهایی که طی نموده‌اید، از آنها بخواهید به شما کمک کنند. البته گاهی لازم است، از چندین متخصص سوال بپرسید و این تحقیق نمودن‌ها چقدر لذت بخش است...

^۱ شرح‌های بیان شده غالباً عربی هستند و یا باید عربی بدانید یا باید شرح‌ها را ترجمه کنید. برای ترجمه هم می‌توانید از افراد آگاه به زبان عربی کمک بگیرید و هم می‌توانید از مترجم‌های آنلاین استفاده نمایید، اما وقتی برای ترجمه از اینترنت استفاده کردید باید دقت زیادی به خرج دهید چون بسیاری از معانی جابجا می‌شوند.

۱- بزرگواران، بنده‌ی حقیر گاهی چندین روز در مورد یک حدیث تحقیق نموده‌ام، لذا باید صبور باشید و با حوصله، اهدافی مبارک این مسیر را سپری نمایید.

۲-۳. شیوه‌ی پاسخگویی به شبهاتی که در مورد عملکرد «پیروان» قرآن و سنت (مسلمانان)

مطرح می‌شود

این قسمت از شبهات، انتقاد به آیات قرآن و احادیث رسول خدا نیست، بلکه انتقاد عملکرد مسلمانان است. جهت سهولت و فهم راحت‌تر ما این قسمت را به سه مقطع تقسیم نموده‌ایم: الف) مسلمان‌های زمان پیامبر (ب) مسلمان‌های بعد از حیات پیامبر تا عصر حاضر ج) مسلمان‌های عصر حاضر

۱-۲-۳. شبهاتی که در مورد مسلمان‌های صدر اسلام مطرح می‌شود

مرحله‌ی اول: وقتی شبهه‌ای در مورد حوادث و اتفاقات زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و موضع‌گیری مسلمان‌های آن عصر مطرح می‌شود (اگر بحث است از شخص سند می‌خواهیم، و اگر متن است به سند آن نگاه می‌کنیم، اگر سند داشت و اصطلاحاً مستند بود)، اولین کاری که باید انجام دهیم این است که برای بررسی موضوع مورد نظر به کتاب‌های سیره^۱ مراجعه نماییم.

طبعاً در این زمینه نیز مثل زمینه‌های دیگر کتاب‌های زیادی نوشته شده است و شخص محقق باید تلاش کند، دقیق‌ترین سیره‌ها را پیدا کند و موضوع مورد نظرش را در آنجا پیگیری نماید.

الحمدلله برخی از سیره‌ها تلاش نموده‌اند صحیح‌ترین روایات را بیاورند و توضیحات قانع‌کننده‌ای هم برای اتفاقات پیش آمده بیان نمایند.^۲

بعد از همان بررسی اولیه مشخص می‌شود که شبهه‌ی مطرح شده در چه سطحی (از سطوح سه‌گانه‌ی بیان شده) قرار دارد. و می‌توانیم پاسخ آن را تنظیم نماییم.

^۱ کتابهایی که به زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرداخته‌اند

^۲ جوان محقق که بخواهد علم رد الحاد را یاد بگیرد باید برود تحقیق کند (از افراد آگاه پرسش نماید) تا برایش مشخص شود، کدام سیره‌ها دقیق‌تر هستند و می‌توان به مطالب آنها اتکا کرد، همانگونه که در ابتدای فصل بیان شد بنده عمداً کتابی معرفی نمی‌نمایم، هم انتظار می‌رود جوانی که در این راه قرار گرفته اهل تحقیق باشد و هم دلیلی ندارد این کتاب گرفتار مواردی چون اختلاف سلیقه و برخی از حواشی‌ها و ... شود.

- مرحله‌ی دوم: اما اگر اطلاعات کسب شده در کتاب سیره باب میلان نبود، و موضوع برایتان شفاف نشد، می‌توانید به مقالاتی که در مورد موضوعات چالشی و شبهه برانگیز نوشته شده‌اند مراجعه نمایید (در عصر ارتباطات کفایت صبور باشید و عناوین صحیح را جستجو نمایید).

وقتی از موضوع مورد بررسی اطلاع پیدا کردید، برایتان مشخص می‌شود، شبهه‌ی مطرح شده در چه سطحی قرار دارد.

نکته: گاهی یکی از مسلمان‌های صدر اسلام خطایی انجام داده و قرار نیست ما مدافع خطای انسانی آنها باشیم، لذا می‌گوییم این عمل خطا بوده و ربطی به آیین مبارک اسلام ندارد.

۲-۳-۲. شبهاتی که در مورد مسلمان‌های تاریخ (بعد از وفات پیامبر تا عصر حاضر) مطرح

می‌شود

- گاهی اوقات شبهاتی در مورد فتوحات اسلامی مطرح می‌شود، یا رفتار برخی از مسلمانان در طول تاریخ مورد نقد قرار می‌گیرد، مثلاً می‌گویند فلان خلیفه‌ی عباسی یا فلان خلیفه‌ی عثمانی این کار را کرده است و این اشتباه است.

- مرحله‌ی اول: ما در این شرایط، اولین کاری که باید انجام دهیم این است که به سند آن متن نگاه کنیم یا از شخص مدعی سند بخواهیم. موضوعات تاریخی مانند موضوعات صدر اسلام نیست که شهرت داشته باشند، و بدون سند نمی‌توان کاری انجام داد.

اگر سند ارائه شد، بلافاصله در مورد موضوع مطرح شده مطالعه می‌نماییم (هم در سندی که فرد مدعی ارائه نموده و هم در اسناد دیگر) تا قبل از هر چیز برایمان مشخص شود چنین چیزی وجود دارد یا خیر؟

- مرحله‌ی دوم: اگر چنین چیزی وجود نداشت، می‌گوییم چنین مطلبی در تاریخ نیامده و ساخته و پرداخته‌ی خودتان است، اما اگر وجود داشت، آن را با معیار قرآن و سنت بررسی می‌نماییم، اگر عمل انجام شده مورد تأیید خدا و پیامبرش نبود، می‌گوییم این شخص معصوم نبوده و دچار خطا شده است، اما اگر مورد تأیید آیین پاک اسلام بود، این بار فلسفه‌ی این حکم از منظر اسلام را توضیح می‌دهیم و ببینیم شخص در سطح دو قرار دارد یا سطح سه.

- اگر سطح دو باشد، کج فهمی صورت پذیرفته را برطرف می‌نماییم و شبهه برطرف می‌شود، اما اگر سطح سه باشد، اختلاف در نوع جهان بینی مطرح می‌شود. و در آنجا مباحث دیگری باید مورد مباحثه قرار گیرد، به عبارتی بحث جهان بینی‌ها باید مطرح شود (اینکه کدام جهان بینی صحیح‌تر است) نه بحث مسائل تاریخی. ما در فصل دو بیان نموده‌ایم که چرا جهان بینی الهی ما مسلمانان برتر است.

۳-۲-۳. شبهاتی که در مورد مسلمان‌های عصر حاضر مطرح می‌شود

- شبهاتی که در مورد مسلمان‌های عصر حاضر مطرح می‌شوند بسیار زیاد هستند و بیشتر کسانی که در جوامع اسلامی معاصر دین‌گریز می‌شوند در این زمینه دچار انحراف شده‌اند، مثلاً بحث فقر در جوامع اسلامی، یا بحث ظلم، یا بحث عدم صداقت مسلمان‌ها با یکدیگر و...

- **مرحله اول:** معمولاً پاسخگویی به این نوع شبهات، از پاسخگویی به شبهات دیگر راحت‌تر است. چون ما معیاری داریم به نام قرآن و سنت و کفایت، یک آشنایی مقدماتی با دین و آیینمان داشته باشیم. تا به خوبی متوجه می‌شویم، آنچه این افراد بیان می‌نمایند، درست است یا نادرست...

مثلاً شخصی می‌گوید چرا فلانی مسلمان است و سر مردم کلاه می‌گذارد! می‌گوییم، اسلام نسبت به این کار او رضایت دارد یا خیر؟ اگر اسلام راضی باشد (در تأیید این کار آیه و حدیث داشته باشیم) حرف شما صحیح است، اما اگر اسلام رضایت نداشته باشد، شما باید خود آن شخص را مقصر بدانید، نه برنامه‌ی صحیحی که از این کار حمایت نمی‌کند. به عبارتی سخن گفته شده را از سطوح سه‌گانه‌ی مطرح شده عبور می‌دهیم، اگر نسبت دادن رفتار نادرست یک شخص به اسلام بود، این یعنی در سطح یک قرار دارد و بلافاصله به آن پاسخ می‌دهیم.

مرحله دوم: اما اگر برای کار آن شخص آیه و حدیث ذکر کرد، لازم است تحقیق نماییم (تحقیقاتی که در قسمت‌های گذشته بیان شد، اگر آیه مطرح کرد چه کار کنیم و اگر حدیث مطرح کرد چه کار کنیم)، و به صورت خلاصه اگر این شخص دچار فهم نادرست شده بود، برایش توضیح می‌دهیم.

مرحله سوم: اما اگر بحث کج فهمی نبود و رقابت و اصطکاک بین جهان بینی‌ها مطرح بود، ما از جهان بینی الهی و شرعی خود دفاع خواهیم کرد.

البته برای بررسی شبهات عصر حاضر دو نکته‌ی مهم را نباید فراموش نماییم:

۱. در عصر رسانه، خبرهای راست و دروغ به وفور منتشر می‌شود و لازم است ما سواد رسانه‌ای خود را بالا ببریم، به این صورت که خبر موثق رسانه‌ی موافقان اسلام و خبر موثق رسانه‌ی مخالفان اسلام را کنار یکدیگر بگذاریم، آن موقع قضاوت نماییم.

۲. برخی از افراد واقعاً اهل دین هستند و برای رفتارهای خود به آیات و احادیث هم استناد می‌کنند، اما یک خوانش و یک فهم بسیار نادرست از دین دارند، لذا باید گفت ما مدافع هر خوانشی نیستیم.

۴. چند نکته‌ی کلیدی

۱. در مبحث شبّهاتِ مربوط به آیات و احادیث/ قسمت شبّهاتِ مربوط به خداوند/ و قسمت صفات خداوند، (در مورد برخی از صفات) آرای مختلفی وجود دارد، و جوانی که می‌خواهد رد الحاد کار کند باید از این اختلافات آگاه باشد؛ تا به صورت حکیمانه به شبّهات پاسخ دهد. آگاهی از این اختلافات جلوی سوءاستفاده‌ی احتمالی اسلام ستیزان را هم خواهد گرفت، چون بارها دیده‌ام، خواسته‌اند از وضعیت پیش آمده سوءاستفاده کنند، به این صورت که مسلمان‌ها را به جان هم بیندازند و خودشان در کنار دعوا بایستند و بخندند. من هر بار به آنها می‌گویم، این مسئله اختلاف خانوادگی اسلام است و شما کاری نداشته باشید، مهم این است شما پاسخگوی افکار نادرست خودتان باشید.

۲. ما می‌دانیم قرآن و سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) برای «هدایت و خوشبختی بشر» بشر فرستاده شده‌اند، و هدف از فرستادن آنها به هیچ عنوان این نبوده که انسان‌ها در همه‌ی زمینه‌ها بی‌نیاز شوند و سراغ تحقیقات علمی نروند! خیر، قرآن کتاب هدایت است نه یک کتاب در زمینه‌ی علوم تجربی، اما گاهی اوقات خداوند متعال گریزی به برخی از موضوعات خلقت داشته و جهت تکمیل جهانی بینی ما مسائلی در مورد کوه‌ها، دریاها یا اعضای بدن انسان و ... بیان فرموده است.

حال مخالفان اسلام، به زعم خودشان تصور می‌کنند این مسائل دقیق نیستند و اشکالات علمی موجود در قرآن و سنت می‌باشند. به این دلیل لازم است جوانان مسلمان به این شبّهات هم پاسخ دهند و به آنها بگویند در اشتباه هستند، اما چگونه؟

^۱ اگر اطلاع ندارید می‌توانید در این زمینه تحقیق کنید. سوال تحقیق این است: دیدگاه فرق اسلامی در مورد صفات خداوند چیست؟

برای پاسخگویی به شبهات علمی هم، اولین کاری که باید انجام دهیم «کسب آگاهی» است، مثلاً وقتی می‌گویند این آیه از منظر علم جغرافیا یک اشکال محسوب می‌شود، ما باید سه کار انجام دهیم: اول، به آیه‌ی مورد نظر مراجعه نماییم و با ترجمه و تفاسیر و توضیحاتی که در این زمینه بیان شده است، به خوبی آن را درک نماییم.

دوم: سراغ علم جغرافیا برویم و در مورد این مطلب مطالعه نماییم، تا ببینیم دانشمندان این علم در این زمینه چه می‌گویند، و سوم این مسائل را با هم جمع نماییم، تا ببینیم آیا واقعاً چنین اشکالی در آیه وجود دارد؟ طبعاً اگر بر آن موضوع قرآنی و آن موضوع علمی اشراف داشته باشیم به خوبی تشخیص خواهیم داد که چنین ادعایی صحت دارد یا نه؟ (اشتباه علمی در آیات وجود دارد یا نه؟) غالباً مطالبی که بیان می‌شود اشاره‌ی دقیق به یکی از آیات قرآن است، اما فهمی که از آیه صورت پذیرفته نادرست است. برای دیگر موضوعات علمی هم دقیقاً باید از همین روش استفاده نماییم.

۳. اگر با علم منطقی، علمی که شیوه‌ی صحیح استدلال کردن را به شما می‌آموزد، و به تبع آن با مبحث مغالطات آشنایی داشته باشید، زود متوجه خواهید شد که شخص شبهه افکن، در کدام قسمت از استدلالش دچار اشتباه شده است. و اشکالات سطح دوم (فهم نادرست او از اسلام) را زودتر متوجه خواهید شد.

۴. فراموش نفرمایید ما می‌توانیم مطالب را به سه قسمت «عقلانی»، «ضد عقل» و «فرا عقل» تقسیم نماییم.

با جرئت می‌توان گفت ما در اسلام مطالب «عقلانی» و «فرا عقل» داریم اما مطالب «ضد عقل» نداریم، مثلاً مباحثی چون «روح» و «جن» و «ملایکه» جزو موضوعات فراعقلی هستند و عقل بشر به دلیل محدودیت‌هایی که دارد از درک آنها عاجز است.

لذا اگر شبهه‌ی مطرح شده در مورد یک مسئله‌ی فراعقلی باشد در محدوده‌ی سطح سوم شبهات، یعنی تفاوت در نوع جهان بینی‌ها قرار می‌گیرد و با همان توضیحاتی که قبلاً بیان نموده‌ایم، به آن پاسخ می‌دهیم.

اما اگر بعد از فهم دقیق آیه و حدیث، متوجه شدیم نویسنده یا گوینده‌ی شبهه آن را متوجه نشده است و گرنه این مسئله کاملاً عقلانی است، تلاش می‌کنیم با دلایل عقلانی مسئله را توضیح دهیم.

۵. برای اینکه این فصل را به خوبی یاد بگیرید، بعد از مطالعه‌ی دقیق مطالب بیان شده به فصل چهارم بروید و برای شبهاتی که پاسخ داده شده است تقسیم بندی معرفی شده را انجام دهید، مثلاً بگویید این شبهه در سطح اول قرار دارد (چیزی می‌گوید که در اسلام وجود ندارد)، یا در سطح دوم قرار دارد (آنچه می‌گوید در اسلام وجود

دارد اما آنها متوجه نشده‌اند) یا در سطح سوم قرار دارد (آنچه می‌گویند صحیح است، اما نتیجه‌گیری انجام شده ناشی از جهان بینی مادی‌گرایانه‌ی آنهاست و باید در اینجا در مورد جهان بینی‌ها سخن گفته شود)

فصل چهارم: پاسخ به برخی از شبهات منتشر شده (به تفکیک حوزه)

تا کنون مخالفان اسلام تلاش نموده‌اند شبهات زیادی در مورد اسلام مطرح نمایند و به زعم خود اسلام را در نظر مسلمانان تخریب نمایند، اما جوان‌های مسلمان بسیار هوشیارانه در برابر این هجمه ایستاده‌اند و تلاش نموده‌اند به طرق مختلف این شبهات را پاسخ دهند. (برخی‌ها با کلیپ، برخی‌ها با سخنرانی، برخی‌ها با عکس نوشته، برخی‌ها با مقاله، برخی‌ها کتاب، برخی‌ها با مناظره و گفت‌وگو و راه‌های دیگر...)

بنده‌ی حقیر در زمان نوشتن این متن ۶ جلد کتاب (یک دوره‌ی چهار جلدی تحت عنوان «الحاد نوین، باتلاق رنگین» و دو کتاب دیگر با نام‌های «قرآن و علم، تضاد یا تطابق» و «منزه است کلام خدا») منتشر نموده‌ام. عزیزانی که فعالیت‌های بنده را دنبال می‌نمایند می‌دانند این کتاب‌ها محصول پرسش جوانان است. یعنی بیشتر مطالبی که نوشته‌ام دغدغه‌ی جوانان بوده که از بنده سوال پرسیده‌اند و تلاش نموده‌ام به صورت ساده و مختصر به شبهات ایجاد شده پاسخ دهم.

حال در ورای توفیقی که الله عزوجل به این بنده‌ی ناچیزش اعطا فرموده، دستاورد مهمی داشته‌ام و دوست دارم شما هم از بهره‌مند شوید، آن هم اینکه از شبهات پرتکرار و دغدغه‌های فکری بسیاری از جوانان اطلاع دارم، به عبارتی (بنا بر تجاربی که داشته‌ام) برایم مشخص شده، فراگرفتن پاسخ کدام شبهات در اولویت قرار دارد. لذا در این فصل به بیش از ۱۲۰ شبهه‌ی پرتکرار، پاسخ داده‌ام (با تفکیک موضوع)، آن هم با ادبیاتی ساده و به صورت خلاصه (غالباً سعی کرده‌ام پاسخی که در اینجا قرار گرفته خلاصه‌تر از مطالب کتاب‌های دیگر باشد. به نوعی تلاش نموده‌ام مغز مطلب را بیان کنم)

عزیزانم، خواهشی که از شما دارم این است که، حتی اگر فصل‌های دیگر کتاب را نمی‌خوانید، حتماً مروری بر این پاسخ‌ها داشته باشید. طبق تجربیات این بنده‌ی خداوند، بیشتر جوانان همین شبهات را تکرار می‌نمایند.

۱. شبهاتی که در مورد «خداوند متعال» مطرح می‌شود

۱-۱. بحث برهان شر

یکی از مشهورترین شبهات اسلام ستیزان بحث برهان شر است، لذا لازم است حتماً پاسخ آن را یاد بگیرید. با توجه به اینکه فصل دوم به این شبهه پاسخ داده‌ایم، از تکرار مکررات خودداری می‌نماییم. لطفاً به آنجا مراجعه نمایید.

۱-۲. خدا خودش چگونه ساخته شده است؟

یکی از شبهات مشهور اسلام ستیزان این است که می‌گویند، شما می‌گویید خداوند همه‌ی جهانیان را ساخته است، حال سوال این است که خودش چگونه ساخته شده است؟

پاسخ این است که، باید به کسی گفته شود، چگونه ساخته شده است، که «ساخته شده» باشد. یعنی یک زمانی نبوده و بعداً ایجاد شده باشد. ولی یکی از صفات خداوند «اول» است. به این معنا که خداوند ازلی است و همیشه وجود داشته است. لذا این سوال برای خداوند صدق نمی‌کند و نادرست است.^۱

۱-۳. آیا خداوند می‌تواند سنگی بسازد که خود نتواند آن را بردارد؟

یک سوال دارم، آیا یک شخص باسواد (مثلاً کسی که دکتر است) می‌تواند با سنگی که آغشته به چیزی نباشد، مطالب این صفحه را روی یک کاغذ بنویسد؟ قطعاً نمی‌تواند... حال آیا باید بگوییم دکتر بی سواد است؟ خیر. می‌گوییم این کار غلط است و ربطی به میزان سواد دکتر ندارد.

در مورد خداوند هم یک سوال غلط مطرح کرده‌اند و به زعم خود می‌خواهند به وسیله‌ی آن خداوند را به چالش بکشند!

اما چگونه؟

الف) ما می‌دانیم که خداوند قادر مطلق است.

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین، باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۴۰۱

ب) حال ناباوران سوالی مطرح کرده‌اند که در پاسخ آن چه بگوییم بله و چه بگوییم خیر، به این نتیجه ختم می‌شود که خداوند قادر مطلق نیست.

ج) اما آیا ممکن است خداوند هم قادر مطلق باشد و هم قادر مطلق نباشد؟! خیر. این به معنای «جمع شدن دو ضد با یکدیگر» (یا اجتماع نقیضین) است و نزد همه‌ی عقلا این فعل غلط است. و طبیعی است که خداوند حکیم کارهای غلط انجام نمی‌دهد.

لذا به این نتیجه می‌رسیم که این فعل غلط است و غلط بودن یک کار، ربطی به توانایی خداوند ندارد. (مانند مثال دکتر باسواد و نوشتن با سنگ خالی!)^۱

۴-۱. من خدا را قبول دارم، اما کاری به ادیان الهی ندارم

افرادی وجود دارند که می‌گویند ما خدا را قبول داریم اما هیچ دینی را قبول نداریم، در پاسخ به این افراد می‌گوییم، اگر یک پدر فرزندی به وجود بیاورد و سپس آن را رها کند، در او مورد او چه می‌گویید؟ قطعاً می‌گویید او کار بسیار زشتی انجام داده است. حال رابطه‌ی پدر و پسری کجا و رابطه‌ی خالق و مخلوقی کجا! کدام یکی دلسوزتر است؟ کدام پیوند مستحکم‌تر است؟ وقتی این را برای یک پدر قبول نداریم چرا باید برای خدا قبول داشته باشیم؟

فراموش نفرمایید، پی‌گیری خداوند نامش دین است، و آفریننده‌ی مهربان، راه و روش زندگی کردن را به ما یاد داده است.

پس خدایی که این افراد تصورش نموده‌اند، خدایی است که صفت هادی بودن خود (که به معنای هدایت کننده می‌باشد) را تعطیل نموده است، و یک خدای ناقص است. اما خدای مهربان از چنین نقص‌هایی مبرا است.^۲

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۳۷۷

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۵۵۹

۵-۱. آیا جاودانه شدن کافران در جهنم عدالت است؟

همین الان بروید از یکی از ناباوران بپرسید، شما اگر چند سال دیگر در دنیا باشید به خداوند متعال ایمان می‌آورید، مشاهده می‌نمایید می‌گویند اگر به صورت ابدی در این دنیا باشیم باز هم به این مفاهیم نادرست ایمان نمی‌آوریم. پس طبیعی است که عذاب آنها هم ابدی خواهد بود.

به عبارتی دیگر، نوع و مدت عذاب بازتابی از نوع عمل و عقیده‌ی انسان‌هاست.

همچنین باید دانست افرادی که این حرف‌ها را می‌زنند، «عظمت خدا» را درک نکرده‌اند و اگر می‌دانستند شخص کافر منکر وجود چه ذاتی شده است، هرگز این گونه این شبهه را مطرح نمی‌کردند.^۱

۶-۱. چرا خداوند انسان‌های جهنمی را خلق کرده است؟

قبل از هر چیز باید بدانیم که «انسان‌های جهنمی» با «رفتار خودشان» جهنمی می‌شوند، نه اینکه خداوند به زور آنها را جهنمی کند.

نکته‌ی دوم این است که برای جهنمی نشدن انسان‌ها سه راه وجود دارد: ۱. خداوند این انسان‌ها را خلق نمی‌کرد. ۲. خداوند همه را ببخشد و کسی به جهنم نرود. ۳. انسان‌های گناه کار دست از گناهان و خطاهای خود بردارند. به نظر شما کدام یکی بهتر است؟ گزینه‌ی اول مصادف است با دست کشیدن خداوند از فعل خلقت. گزینه‌ی دوم مصادف است با بی‌ارزش شدن کارهای خوب! چون اگر نیکی و بدی یک نتیجه داشته باشد، کارهای خوب دیگر اهمیتی نخواهد داشت و گزینه‌ی سوم مصادف است با تبعیت بنده از دستورات خداوند.

حال شما بگویید خداوند دست از قوانین و برنامه‌هایش بردارد، یا بندگان گناهکار دست از گناه و معصیت بردارند؟ خوب مشخص است که مخلوق باید تابع خالق باشد. عجیب است کسی که می‌گوید من خدا را قبول دارم، اما من خودم را با او تنظیم نمی‌کنم و او باید خودش را با گناهان من تطبیق دهد!

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۴۳

لذا خداوند انسان‌ها را خلق کرده، و «فرصت خوشبخت شدن ابدی» را برای همه‌ی بندگانش فراهم کرده است، اینکه کسانی با اختیار خود و آگاهانه به آن پشت می‌کنند، خداوند صاحب لطف مقصر نیست و نباید با پرسیدن چنین سوال‌هایی لطف خداوند زیر سوال برود.^۱

۷-۱. قرآن می‌فرماید خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند، کسانی که خداوند نمی‌خواهد هدایت شوند چه؟

پاسخ بسیار ساده برای حل این شبهه این است که فعل «خواستن» موجود در آیه را «هم برای انسان» در نظر بگیرید «هم برای خداوند متعال».

خداوند اگر بخواهد می‌تواند همه‌ی انسان‌های کره‌ی زمین (آتئیست‌ها، تبشیری‌ها، هندوها، همه و همه) را به زور هدایت کند. ولی هدایت زوری را نمی‌پسندد، و می‌خواهد انسان‌ها با اختیار خود «بخواهند» و اسلام و حقیقت آن را بپذیرند، پس اول باید انسان (با اختیار خودش) بخواهد، و سپس خدای متعال هم اجازه می‌دهد و هدایت را برای او می‌خواهد.

پس کسی که هدایت نمی‌شود، خودش نخواسته است و خداوند هم (بنا بر تصمیم بنده‌اش) هدایت را برای او نخواسته است، نه اینکه خداوند هدایت نشدن را بر او تحمیل نماید.^۲

۸-۱. چرا خداوند جلوی شیطان را نمی‌گیرد؟

چون «قرار نیست» جلوی آن را بگیرد!

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۴۵/جلد دوم، چاپ اول، ص ۱۰۷/جلد چهارم، چاپ اول، ص ۱۲۶

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۲۶۶

مخالفتان می‌خواهند بگویند خداوند نمی‌تواند جلوی شیطان را بگیرد! یا دوست دارد بندگان گمراه شوند! به این دلیل جلوی آن را نمی‌گیرد!

شبهه افکنان زمانی می‌توانستند این سوال را به صورت اشکال، مطرح نمایند که خداوند «می‌خواست» جلوی آن را بگیرد، ولی علی‌رغم «قادر مطلق» بودن، «نمی‌توانست»! اما زمانی که «قرار نیست» و خودش نمی‌خواهد، نتایجی که مدنظر مطرح‌کننده‌ی این سوال می‌باشد باطل می‌شود.

عزیزان، خداوند اگر بخواهد همه‌ی انسان‌ها را در یک «کن‌فیکون» بدبخت و گمراه می‌کند، اما این کار را نمی‌کند. اصلاً اگر خداوند دوست دارد ما گمراه شویم، چرا درگاه توبه را تا وقت مرگ ما باز گذاشته است؟ چرا ثواب هر عمل نیک ده برابر نوشته می‌شود و وقت انجام گناه، فقط یک گناه در نامه‌ی عمل ما ثبت می‌شود؟ و دلایل دیگر...^۱

۹-۱. اگر خداوند از مادر مهربان‌تر است، چرا بندگان را می‌سوزاند؟

خداوند در بحث مهربانی از مادر مهربان‌تر است، اما صفات دیگری هم دارد (مثلاً عادل، جبار و...) و قرار نیست چون پروردگار مهربان است، ظالمان و خونخواران هر کاری دلشان خواست انجام دهند و کسی با آنها کاری نداشته باشد.

فراموش نفرمایید، مهربان بودن، با ساده لوح بودن تفاوت دارد (العیاذبالله). خداوند مهربان است اما ساده لوح نیست، که کافران و ظالمان باب میل خود تجاوز کنند و آنها را به حال خود رها نماید!

پس خداوند مهربان است، ولی بندگان هم باید حرکتی از خود نشان دهند که مشمول این مهربانی شوند.^۲

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۳۲۱

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، چاپ اول، ص ۷۹

۱۰-۱. چرا خداوند انسان‌های معلول (یا ناقص‌الخلقه) را خلق کرده است؟

برای چند لحظه تصور نمایید خدایی وجود ندارد، حال برای وجود معلول‌ها چه دلیلی خواهید آورد؟ قطعاً سراغ دلایل علمی می‌روید و می‌گویید فلان کار نادرست (مثلاً عدم رعایت بهداشت، یا مصرف فلان دارو یا فلان عمل) انجام شد و این کودک معلول متولد شد.

خوب چرا با وجود خداوند، این دلایل علمی را در نظر نمی‌گیرید؟ اگر می‌گویید بله این دلایل علمی وجود دارد، اما چرا خداوند مانع نمی‌شود؟ در قسمت برهان شر (در فصل دوم) پاسخ داده‌ایم و گفتیم که قرار نیست خداوند در این دنیا جلوی اختیار ما انسان‌ها را بگیرد. وقتی قرار نیست و خداوند خودش فرموده من در این دنیا وارد عمل نمی‌شوم، درست نیست که برای خداوند تعیین تکلیف کنیم و در نهایت او را متهم کنیم که چرا کاری نمی‌کند!^۱

۱۱-۱. چرا خداوند مرا خلق کرده است؟ من راضی نیستم

اگر کسی بخواهد لطفی در حق شما بکند آیا قبول می‌کنید؟ هر انسان منصفی لطف و نیکی را قبول می‌کند. و لازم است بدانید خلق ما، نشانه‌ی لطف الهی در حق ما بوده است.

نکته‌ی دیگر این است که نارضایتی شما به خاطر خلق شدنتان نیست، بلکه از مواردی چون مشکلات، فقر، بیماری و... ناراحتید و این مسائل را مطرح می‌کنید. و نارضایتی شما ربطی به خلق شدنتان ندارد.

برای رفع ناراحتی و نارضایتی شما، باید افرادی که برای انسان‌ها مشکلات و بیماری و فقر ایجاد کرده‌اند، رفتار خود را اصلاح نمایند، نه اینکه لطف و مرحمت خداوند صاحب لطف، زیر سوال برود.

قطعاً نعمت حیات بسیار ارزشمند است و خودتان هم به صورت غیر مستقیم این را می‌دانید، مثلاً اگر پاسخ آزمایش شما بیاید و بگوید یک ماه دیگر زنده هستید، شما خوشحال می‌شوید یا ناراحت؟ مسلم است که ناراحت

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، چاپ اول، ص ۱۲۹

می‌شوید. قاعدتاً کسی که ناراضی باشد، باید از خبر مرگش خوشحال شود ولی چرا ناراحت می‌شوید؟ پس نعمت حیات را ارزشمند ندانید و خداوند باری تعالی را مقصر ننمایید.^۱

۱۲-۱. چرا برای خداوند «عبادت» کنیم، آیا خداوند به عبادت ما نیاز دارد؟

خیر، خداوند به «عبادت ما» نیاز ندارد و یکی از نام‌هایش «صمد» به معنای بی‌نیاز است، بلکه ما هستیم که برای خوشبخت شدن به «پرستش خداوند» نیاز داریم. یعنی خداوند امر فرموده عبادت انجام دهیم تا خوشبخت شویم.

۱۳-۱. چرا خداوند ما را «خلق» کرده است؟ آیا به خلقت ما نیاز داشته است؟

خیر، همان‌گونه که بیان شد، خداوند «صمد» است و هیچ نیازی به خلق ما ندارد، اگر باز هم می‌گویید پس چرا ما را خلق کرده؟ پاسخ ساده است، خداوند در بین دو عمل کم ارزش و با ارزش. همیشه عمل با ارزش را انجام می‌دهد. و قطعاً خلق کردن از هیچ کاری انجام ندادن با ارزش تر است. لذا ما را خلق کرده است.

همچنین لازم است بدانیم، خداوند صفات مبارکی دارد که خود را نشان می‌دهند، حال یکی از این صفات‌ها خالق است، و «اقتضای» خالقیت خداوند این بوده که ما خلق شویم. نه اینکه خداوند نیازمند باشد و از روی مجبوری ما را خلق کرده باشد!

خیر ما به دلیل اقتضای خالقیت و کمال خداوند که همیشه کارهای ارزشمند و مهم را انجام می‌دهد خلق شده‌ایم. (والله اعلم)^۲

^۱ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۵۳۵/ الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، چاپ

اول، ص ۴۹۲/ الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۳۸۷

^۲ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۴۵

۱۴-۱. وقتی کافری مریض می‌شود می‌گویند عذاب است، اما وقتی مسلمانی مریض می‌شود...

وقتی کافری مریض می‌شود می‌گویند عذاب است، اما وقتی مسلمانی مریض می‌شود می‌گویند امتحان است؟ چون شخص کافر نامه‌ی عملش نابود شده است و رنج و بیماری، جز عذاب هیچ ثمره‌ی دیگر برای او ندارد. اما شخص مسلمان نامه‌ی عمل دارد، و پرونده‌ی باز، مورد آزمایش و ابتلا قرار می‌گیرد، مثلاً خداوند می‌خواهد ایمان بنده‌اش را محک بزند تا ببیند در ادعای خود صادق است و بر مشکلات صبر می‌کند، یا خداوند می‌خواهد مرتبه‌ی بنده‌اش را بالاتر ببرد و مشاکلی برای او ایجاد می‌کند، به هر حال صبر گرفتن بر مشکلات باعث تقویت ایمان می‌شود و...^۱

۱۵-۱. وقتی خدا سرنوشت همه‌ی ما را می‌داند چرا ما را آزمایش می‌کند؟

پیش فرض این سوال این است که خدا مسائلی را نمی‌داند و ما را آزمایش می‌کند تا مجهولاتش برطرف شود و بداند! در حالی که این نادرست است و هیچ مجهولی برای خداوند وجود ندارد. بلکه آزمایش ما برای حکمت‌های زیر انجام می‌شود:

۱. زدودن گناهان از ما (کفاره‌ی برخی از گناهان می‌شود) ۲. آگاه کردن (برخی‌ها مغرور می‌شوند یا غافل یا...)

۳. افزایش درجه‌ی انسان‌ها (کسی که از آزمایش سربلند بیرون بیاید، مقامش نزد خدا بالا می‌رود) ۴. و...

۱۶-۱. مگر پیش از تولد سرنوشت همه مشخص نشده، پس تاوان جهنمی‌ها چیست؟

بله، هم اکنون سرنوشت اخروی همه‌ی ما نزد خداوند مشخص است، ولی به نظر شما چگونه؟ پاسخ راحت است، به این دلیل که خداوند "علم غیب" دارد و از روز ازل «می‌دانسته» هر انسانی در طول زندگی‌اش با "اختیار خودش" چه کار می‌کند...

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، چاپ اول، ص ۴۳۸

پس خداوند از "افعال اختیاری" ما که در طول زندگی انجام می‌دهیم، «حتی پیش از انجام»، اطلاع داشته است. نه اینکه برنامه‌ای نوشته باشد و ما به صورت جبری آن را عملی نماییم!^۱

۱۷-۱. یکی در ناز و نعمت است و دیگری هیچ امکاناتی ندارد، آیا عدالت خداوند زیر سوال

نمی‌رود؟

فقر انسان‌ها چند دلیل می‌تواند داشته باشد، ۱. تنبلی و عدم همت ۲. مورد ظلم واقع شدن ۳. آزمایش الهی (اراده‌ی مستقیم خداوند). و ثروت حلال انسان‌ها هم چند دلیل می‌تواند داشته باشد، ۱. همت و تلاش ۲. بهره‌مند شدن از همت و تلاش اشخاص دیگر (مثلاً ارث پدر) ۳. آزمایش الهی (اراده‌ی مستقیم خداوند).

پس هم برای فقر و هم برای ثروت، فقط یکی از دلایل آزمایش الهی است و دلایل دیگر، «علت بشری» دارد. طبیعی است که برای مسائل دنیای بشر، انسان‌ها خودشان باید خود را اصلاح کنند، مثلاً شخص تنبل بیشتر تلاش کند، یا شخص ظالم دست از ظلم بردارد.

اما در خصوص آزمایش الهی، باید بدانیم این دنیا موقت و گذرا است. و کسی که در این وضعیت قرار گرفته باید ببیند خدایی که او را آزمایش کرده، چه می‌فرماید؟ مشخص است که به ثروتمندان می‌فرماید هوای فقیران را داشته باشند و به فقیران می‌فرماید تلاش کنند و صبر داشته باشند.

سبحان الله خداوند متعال به کسانی که زحمت و تلاش انجام داده‌اند هم همین را می‌فرماید و این طور نیست که فقط افرادی که بدون زحمت ثروتمند شده‌اند، به احسان و نیکوکاری امر شده باشند.

وقتی ثروتمند جز نامه‌ی عملش چیز دیگری نمی‌تواند با خود ببرد و این امکانات به صورت موقت در اختیار او قرار گرفته، باید از نعمتی که دریافت کرده استفاده نماید تا خدا را از خود راضی کند.

مخلص کلام اینکه، فقر و ثروت چندین دلیل دارد که فقط یکی از حالت‌ها اراده‌ی مستقیم الهی است، و اگر به دستورات خداوند عمل شود چه در آن یک مورد و چه در موارد دیگر، فقری باقی نمی‌ماند. اما خودتان می‌دانید انسان‌های مرفه کم کاری می‌کنند... حال سوال این است، چرا باید کم کاری انسان‌ها به پای بی‌عدالتی خداوند گذاشته شود و چنین شبهاتی مطرح شود؟ می‌دانم باز هم به همان سوال همیشگی باز می‌گردیم و برخی‌ها

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۴۹۳ / جلد دوم، چاپ اول، ص ۵۷۳

می‌گویند اگر ثروتمند به فقیر توجه ندارد، چرا خدا خودش وارد عمل نمی‌شود، پاسخ این است که ما در قسمت برهان شر هم گفتیم: چون «قرار نیست» خداوند در این دنیا به صورت مستقیم وارد عمل شود و وقتی خداوند صراحتاً فرموده من در این دنیا وارد عمل نمی‌شوم درست فکر کنیم می‌توانیم برای خدا تعیین تکلیف کنیم! و به موجب این سخنان نادرست ایمان خود را زایل نماییم! جمله‌ی آخر اینکه، انسان‌ها در حال امتحان هستند و باید هوای یکدیگر را داشته باشند.^۱

۲. شبهاتی که در مورد «آیات قرآن» مطرح می‌شود

۲-۱. آیا خداوند در قرآن به کافران و مشرکان فحش و ناسزا گفته است؟

آیا اگر به یک شخص دزد بگویند دزد، بی احترامی صورت گرفته است؟ خیر. نا. سزایی بیان نشده است. اما اگر کسی دزدی نکرده باشد به او بگویند دزد، این نا. سزا است. در قرآن هم هیچ عبارت ناسزایی وجود ندارد. و بنا بر رفتار نادرست افراد مسائلی در مورد آنها مطرح شده است. مثلاً قرآن می‌فرماید «کافر». خوب کافر یعنی کسی که حق را می‌داند و آن را کتمان می‌کند، یا فرموده «منافق»، منافق هم یعنی کسی که دو چهره است و قصد فریب دادن مسلمانان را دارد.

همچنین قرآن تشبیه‌هایی انجام داده است که مخالفان این را ناسزا می‌دانند، مثلاً قرآن در مورد افرادی که «چشم دارند اما ترجیح می‌دهند حقایق را با آن نبینند، یا گوش دارند، اما ترجیح می‌دهند حقایق را با آن نشوند، یا قلب دارند اما نمی‌گذارند از حقایق متأثر شود»، می‌فرماید رفتار این افراد مانند چهارپایان است... خوب چهارپایان چه مشخصاتی دارند؟ می‌خورند و می‌خوابند و تولید مثل می‌کنند بدون آنکه تأملی در حقایق هستی داشته باشند، حال خداوندی فرماید رفتار این افراد مانند چهارپایان است. اگر توجه بفرمایید اینجا تشبیه رفتار این افراد صورت پذیرفته است، نه اینکه بفرماید دگر اندیشان جزو چهارپایان هستند!

یا در مورد مشرکان فرموده، این افراد نجس هستند و نباید وارد مسجدالحرام شوند، طبعاً ما می‌دانیم که نجس به معنای ناپاک است، و چون مشرک بودن یک انحراف فکری است، اسلام منظورش این است که اندیشه‌ی

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۲۰۰ / جلد چهارم، چاپ اول، ص ۸۵

شرکی این افراد ناپاک است و نباید وارد خانه‌ی خدا شوند، چه بسا در آنجا باعث ایجاد شبهه برای موحدان شوند. در زندگی پیامبر (ص) ثابت نشده که این افراد را نجس فیزیکی دانسته باشد و به آنها دست نزده باشد، بلکه همان ناپاکی فکری مدنظر است.

پناه بر خدا، قرآنی که خودش از القاب زشت نهی می‌فرماید، چطور ممکن است، چنین کاری انجام دهد...^۱

۲-۲. چرا در قرآن به برف اشاره نشده است؟

یکی از شبهات مخالفان اسلام این است که می‌گویند، قرآن توسط پیامبر (ص) نوشته شده است، و چون ایشان اهل عربستان است و هیچ وقت برف ندیده، در نتیجه کلمه‌ی برف را هم وارد قرآن نکرده است. در پاسخ می‌گوییم، اتفاقاً در یک حدیث صحیح در مورد برف حرف زده است و می‌فرماید:

اللهم اغسله بالماء والتلج والبرد/پروردگارا خطاهای او را با آب و برف و تگرگ بشور.

در نتیجه این ادعا رد می‌شود، اما یک سوال:

آیا اگر کلمه‌ی برف در حدیث فوق وجود نداشت و پیامبر (ص) به آن اشاره‌ای نمی‌کرد، می‌توانستیم بگوییم قرآن نوشته‌ی پیامبر است و از برف اطلاع نداشته به این دلیل به آن اشاره نکرده است؟

خیر. قرآن کتاب هدایت است و کتاب فرهنگ لغت نیست که در مورد همه چیز حرف زده باشد. لذا اگر کلمه‌ی دیگری را به شما گفتند و ادعا کردند نبود آن در قرآن معنای خاصی دارد، همین پاسخ را به آنها بدهید و بگویید، قرآن فرهنگ لغات نیست، بلکه فرهنگی جامع برای مبحث هدایت است.^۳

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۰۹

^۲ مسلم ۶۶۳/۲

^۳ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۱۵

۳-۲. چرا در بین آیات مکی و مدنی تفاوت لحن وجود دارد؟

یکی دیگر از شبهات اسلام ستیزان این است که می‌گویند پیامبر تا وقتی در مکه بود و قدرتی نداشت، لحن آیات مکی مهربانانه بود، اما وقتی به مدینه رفت و با تشکیل حکومت قدرت پیدا کرد این بار لحن آیات خشن شد.

در پاسخ می‌گوییم اگر لحن آیات آن چیزی بود که شما می‌گفتید، پس دلیل ۱۳ سال اذیت و آزار پیامبر در مکه چه بود؟ لذا لحن آیات مکی تفاوت داشته است، اما نه در آن حدی که شما می‌گویید.

اما دلیل این تفاوت چه بوده است؟ هر کسی می‌داند که برای ایجاد ساختمان اول باید نقشه کشید بعد شروع به احداث نمود. برای حکومت اسلامی هم اول باید اندیشه‌های مردم را با اسلام آشنا کرد، پس از آن بحث احکام و دیگر امور اجرایی مطرح شود.

نکته‌ی دیگر اینکه، اگر اسلام در همان روزهای اول احکام را نازل می‌کرد، پیام مبارکش در میان کشمکش و گردوخاک گم می‌شد و لازم بود، این پیام به قلب‌ها برسد، تا یاران رسول اکرم (ص) از آن دفاع نمایند.

۴-۲. مگر شیطان از بهشت اخراج نشده بود؟ پس چطور توانسته دوباره به آنجا برود و آدم و

حوا را فریب دهد؟

خیر، شیطان از بهشت اخراج نشد، بلکه از عرش الهی اخراج شد. همچنین طبق یکی از تفاسیر بسیار قابل تأمل، بهشتی که آدم و حوا از آن اخراج شدند، آن بهشتی نبوده که انسان‌ها بعد از قیامت به آنجا می‌روند. بلکه باغ خوش و خرم و بهشت گونه‌ای بوده است. دلیل این ادعا چیست؟ دلیل این است که اولین شخصی که وارد آنجا می‌شود حضرت محمد (ص) است، همچنین در آنجا تکلیف و مسئولیت وجود ندارد و...^۱

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۴۰۷

۵-۲. آیا ما به خاطر اشتباه آدم و حوا به زمین آمده‌ایم و مورد آزمایش قرار می‌گیریم؟

خیر، قبل از اینکه بحث خروج آدم و حوا از بهشت مطرح شود، خداوند در گفتگوی با ملائکه می‌فرماید «من می‌خواهم در "زمین" جانشینی قرار دهم»^۱ و نمی‌فرماید، من می‌خواهم در بهشت جانشینی قرار دهم.

همچنین باید پرسید، اگر ما به خاطر حرکت آدم و حوا آزمایش می‌شویم؟ پس آدم و حوا به خاطر چه کسی آزمایش شدند؟

نتیجه اینکه خداوند از ابتدا در نظر داشت، موجودی بنام انسان خلق کند و به روی زمین بیاورد و در زندگی اختیار و اراده داشته باشد و مورد آزمایش الهی قرار گیرد.^۲

۶-۲. چرا خداوند جلوی شیطان را نمی‌گیرد؟ آیا نمی‌تواند؟

خدایی که در یک کن‌فیکون می‌تواند تمام هستی را نابود نماید، چطور نمی‌تواند یکی از مخلوقات ضعیفش را نابود کند... اما اگر این کار را نمی‌کند به این دلیل است که «قرار نیست» چنین کاری بکند. وقتی قرار نیست! چرا آنچه باب میل خودمان است را می‌خواهیم به خدا نسبت دهیم و بعد به این نتیجه‌ی نادرست برسیم که لابد نمی‌تواند! (استغفرالله)

شیطان لعین نزد خداوند پررویی به خرج داد و گفت من بندگان را گمراه می‌کنم، خداوند هم گفت برو! هرگز بر کسانی که طبق فرمان من عمل می‌کنند (بندگان مخلص خدا) تسلطی نخواهی داشت.

این پاسخ خداوند هم خوار کردن شیطان را به همراه داشت و هم نکته‌ای برای انسان‌ها که اگر اخلاص داشته باشید، شیطان توانایی گمراه کردنتان را نخواهد داشت.^۳

^۱ بقره: ۳۰

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۵۰۸

^۳ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۳۲۱

۷-۲. مگر قرآن آسان نیست؟ پس چرا به تفسیر نیاز دارد؟

قرآن ساختار لایه‌ای دارد، به این صورت که اگر یک شخص کم سواد یک آیه‌ی خاص را بخواند معنای ساده‌ی مدنظر خود را از آن استنباط می‌کند، اما اگر یک شخص باسواد آن را بخواند به معانی عمیق‌تری دست می‌یابد. لذا برای هدایت یافتن هر کسی که خواستار هدایت باشد، کتاب بسیار آسانی است. اما اگر کسی بخواهد به صورت تخصصی‌تر در مورد قرآن مطالعه نماید و به آن معانی و لایه‌های عمیق دست یابد لازم است به تفاسیر مراجعه نماید. تفسیر فهم و تحقیق افراد باسوادی است که معلومات لازم برای دست یافتن به معانی عمیق قرآن را به دست آورده‌اند.

به روی سوال برمی‌گردیم، مگر قرآن ساده نیست؟ پس چرا به تفسیر نیاز دارد؟ پاسخ: قرآن به تفسیر نیاز ندارد. ما هستیم که برای فهم معانی عمیق قرآن به تفسیر مفسران نیاز داریم.^۱

۸-۲. آیا قرآن صنعا، ادعای تحریف ناپذیری قرآن را با مشکل مواجه نموده است؟

چند سال پیش در پایتخت کشور یمن قرآنی پیدا شد که متعلق به صدر اسلام است و با قرآن‌های امروزی کمی تفاوت دارد، اسلام ستیزان شروع کرده‌اند به تبلیغات که قرآن تحریف شده است و ... اما پاسخ:

بعد از بررسی‌های باستان‌شناسی مشخص شد که سنّ خطّ آن مطالب اضافه‌ای که در آنجا وجود دارد و در قرآن‌های امروزی نیست، با سنّ آن خطی که مطالب عادی را نوشته تفاوت دارد. این یعنی بعداً یک شخص آمده و این مطالب را خودش اضافه کرده است، به عبارتی دیگر آمده قرآن را تفسیر کرده است.

سوای از تحقیق بیان شده (که شبهه را به صورت کامل رد می‌کند). این دیگر چه ادعایی است! آیا اگر یکی از اعراب آن دوران می‌رفت و تغییراتی در قرآن ایجاد می‌کرد، سپس آن را در زیر خاک دفن می‌کرد و ما امروز آن را پیدا می‌کردیم این به معنای تحریف قرآن است! خیر. تحریف باید جوری باشد که مسلمانان و علما هم متوجه نشوند نه اینکه هرکس آمد دست‌کاری انجام دهد و کارش فقط برای خودش حجت باشد!

همین که «ما می‌دانیم» قرآن صنعا با تمام قرآن‌های جهان اسلام تفاوت دارد به چه معناست؟^۲

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۵۰۱

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۲۳۸

۹-۲. بحث غلمان در قرآن

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که به خدمت کارهای بهشتی اشاره می‌نماید، طبق این آیات این افراد پسرهای نوجوانی هستند که بسیار زیبا می‌باشند. قرآن در مورد آنها از لفظ غلمان استفاده کرده است که جمع کلمه‌ی غلام است. حال اسلام ستیزان «بدون هیچ دلیلی» می‌گویند با این خدمت کاران زیبای بهشتی عمل جنسی صورت می‌پذیرد. طبعاً وقتی این عمل در اسلام حرام است و خداوند به نکوهش عمل قوم لوط پرداخته است، تکلیف این ادعا مشخص است.

این آیه حکمت‌های زیادی می‌تواند داشته باشد، اولاً خدمت کاران بهشتی زیبا رو هستند و قرار نیست در مهد زیبایی‌ها چیز زشتی وجود داشته باشد، ثانیاً سن آنها کم است و طبعاً درخواست خوراکی و نوشیدنی و کارهایی که یک خدمت کار انجام می‌دهد از افراد کم سن و سال وجهه‌ی زیباتری دارد تا افراد بالغ یا پیر...

ولی بحث مسائل جنسی وقتی در قرآن نیامده و این عمل هم در اسلام حرام است، تکلیفش مشخص است.

بنده هیچ شکی ندارم اگر قرآن می‌گفت خدمت کاران بهشت زن هستند، امروز اسلام ستیزان گوش فلک را کر می‌کردند که حق زن در بهشت پایمال شده است. راستی چرا فمینیست‌ها در این مورد ساکت‌اند؟ اگر اسلام دینی بود که حق زنان را بخورد، چرا خدمت کاران بهشت را پسر قرار داده است؟^۱

۱۰-۲. آیا کتاب ۱۴۰۰ سال پیش به درد دنیای امروز می‌خورد؟

آیات قرآن را می‌توان به چند بخش تقسیم کرد، ۱. خداشناسی ۲. هستی‌شناسی (شناخت جهان هستی) ۳. اخلاقیات ۴. قصص انبیا ۵. احکامات...

مباحث خداشناسی هرگز کهنه نمی‌شود، صفات خداوند همیشه این بوده و همیشه این خواهد بود. مباحث جهان‌شناسی هم کهنه نخواهد شد، بحث ستارگان و آسمان‌ها و کوه‌ها و دریاها و... بحث اخلاقیات هم هرگز کهنه نخواهد شد، دروغ همیشه بد است و عدالت همیشه خوب است، قصص انبیا به هر حال داستان‌هایی است

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۶۵

که پر از رمز و راز است و نکات زیادی برای ما دارد، لذا هرگز فایده‌ی این نکات از بین خواهد رفت. می‌ماند بحث احکام و اتفاقاً همه‌ی دعوای در مورد این قسمت است.

در مورد احکام باید دانست که ما در دین یکسری ثوابت داریم و یک سری متغیرات. مثلاً حج جزو ثوابت است اما چگونه به حج رفتن جزو متغیرات. قدیم با اسب و شتر به حج رفته‌اند، اما امروز با هواپیما. اذان ثابت است و چگونه اذان گفتن جزو متغیرات. قدیم از پشت بام مسجد و از روی پنجره‌ی مسجد اذان گفته‌اند، امروز با بلندگو. پس ثوابت در جای خود است و کهنه نمی‌شود، اما متغیرات اتفاقاً باید تغییر یابد.

همچنین در هر عصری علمایی وجود دارند که با بهره‌گیری از همین ثوابت در مورد امور جدید، فتوا صادر می‌کنند و کاری می‌کنند که دنیای اسلام همیشه به روز باشد، مثلاً فتوا در مورد استفاده از اینترنت و...

اگر احیاناً کسی گفت ما با ثوابت شما مشکل داریم و کهنه است، می‌گوییم شما هم ثوابت دارید، هر تفکری دارای ثوابتی می‌باشد، بیایید ثوابت را با هم مقایسه کنیم، ببینیم آیا هیچ اشکالی متوجه ثوابت اسلام می‌شود؟ طبق آنچه بنده دیده‌ام، همه‌ی ثوابت اسلام با برهان و دلیل همراه است و منطق اسلام بسیار قدرتمند است. اگر به یاد داشته باشید در جاهای دیگر اشاره نموده‌ایم در این مواقع، بحث تقابل جهان بینی‌ها مطرح می‌شود و در فصل دوم، مختصراً دلایلی برای برتری جهان بینی اسلام بیان نموده‌ایم.^۱

۱۱-۲. وقتی قرآن گفته «لا اکراه فی الدین» / «اجباری در دین نیست»، چرا مسلمان‌ها به ایران

حمله کردند؟

«لا اکراه فی الدین» را اشتباه متوجه شده‌اید. این آیه‌ی شریفه به این معنا نیست که اگر دوست داشتید مسلمان باشید و اگر دوست داشتید یک دین دیگر... خیر. می‌فرماید امور قلبی و درونی را نمی‌توان با اجبار شمشیر و تهدید تغییر داد. و لازم است برای امور درونی شخص خودش به اقتناع برسد. اگر غیر از این بود، چه دلیلی داشت خداوند در ادامه‌ی آیه بفرماید، «قد تبین الرشد من الغی» / «هدایت گمراهی از هم جدا شده است»، اگر خداوند اجازه می‌داد به هر آیینی که دوست داریم ملحق شویم، آن موقع بحث از هدایت و گمراهی چه معنایی داشت!

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۲۰۶

حال حمله‌ی اسلام به ایران برای بازکردن راه دعوت بود، تا این پیام آخرین دین خداوند به مردم برسد و این بار مردم مختار بودند اسلام را بپذیرند یا خیر... بزرگ‌ترین دلیل ما وجود «جزیه» است. سپاه اسلام در بدو ورود به ایرانیان گفت، یا مسلمان شوید، یا جزیه بدهید و یا با شما می‌جنگیم.

اگر دقت بفرمایید همه‌ی مردم ایران می‌توانستند حق شهروندی اندک را پرداخت نمایند و زرتشتی باقی بمانند. ولی خودشان اسلام را پذیرفتند. لطفاً نگویند این مبلغ زیاد و غیر قابل پرداخت بوده، اگر به کتاب‌ها مراجعه نمایید مقدار آن خیلی کم بوده است و از افراد فقیر و ناتوان هم گرفته نشده است.^۱

فراموش نفرمایید، سپاه اسلام با سپاه ساسانیان جنگید نه با مردم مدنی. در قسمت اسلام‌پذیری ایرانیان از همین فصل، ان شاء الله بیشتر به این مورد می‌پردازیم.

۱۲-۲. چرا گاهی خداوند در قرآن، برای خودش از ضمیر «ما» استفاده کرده و نگفته «من»؟

دو تفسیر مشهور در این زمینه مطرح شده است، اول اینکه خداوند برای احترام این را بیان فرموده است و در جاهایی که مناسب دیده است فرموده‌اند «ما». و دیگری اینکه، در جاهایی که خداوند اموراتی را به فرشتگان سپرده است تا آن کار را انجام دهد. فرموده است «ما». و به نوعی اشاره‌ای به آنها هم داشته است.^۲

۱۳-۲. چرا قبل از اینکه علم چیزی را کشف کند، شما نمی‌گویید این موضوع در قرآن هم بود؟

اتفاقاً (در مواردی) ما مسلمان‌ها این کار را کرده‌ایم، ولی اسلام ستیزان نمی‌پذیرند! مثلاً قرآن فرموده آسمان هفت طبقه است. ولی چون علم بشر به این نتیجه نرسیده است، مخالفان می‌گویند این به لحاظ علمی نادرست است. یا در مورد قلب، قرآن کریم می‌فرماید قلب برای فهم مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما چون علم روز به این نتیجه نرسیده است، مخالفان می‌گویند این اشکال علمی است.

^۱ علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة و الولایات الدینیة، ج ۱، چاپ خالد عبداللطیف سبع‌العلمی، بیروت ۱۹۹۰/۱۴۱۰.

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۳۸۵

بالاخره اگر بعد از دست یافتن بشر به مواردی اشاره نماییم، می‌گویند قبل از این تحقیق چرا چیزی نمی‌گفتید. و اگر قبل از دست یافتن بشر مواردی را مطرح نماییم می‌گویند این خرافات است. بالاخره ما چه کار کنیم؟

سوای از توضیحات بیان شده، طبیعی است ما برای برخی از موارد، آن‌گونه که باید تفسیر علمی آیات را ندانسته‌ایم، و فقط به لایه‌های خاصی دسترسی داشته‌ایم، اما بعد از کشفیات علمی بشر، لایه‌های دیگری از آیه برای ما «آشکار» شده است. یقیناً رمز و رازهای زیادی در آیات قرآن وجود دارد.^۱

۱۴-۲. چرا مسلمان‌ها می‌گویند به تحدی قرآن پاسخ داده نشده است؟ چندین بار پاسخ داده شده است!

جهت اطلاع مخاطبان گرامی، قرآن فرموده اگر فکر می‌کنید این کتاب نوشته‌ی بشر است، همه‌ی انسان‌ها و جن‌ها جمع شوید و یک سوره مانند سوره‌های قرآن بیاورید. حال برخی از مخالفان اسلام تلاش نموده‌اند، سوره‌هایی بیاورند اما تا جایی که بنده دیده‌ام پاسخ‌های آنها یکی از حالت‌های زیر بوده است:

- آنچه آورده‌اند، فارسی بوده است! در حالی که سوره‌ای که می‌آورند باید عربی باشد.

- چند آیه از آیات قرآن را با هم ترکیب کرده‌اند و نام آن را گذاشته‌اند سوره‌ی جدید! این که پاسخ به تحدی نیست...

- شکل و قالب یکی از سوره‌های قرآن را آورده‌اند و کلمات آن را تغییر داده‌اند، مثلاً سوره‌ی ناس را بیاورند و چند کلمه از همان را تغییر دهند! این هم پاسخ به تحدی نیست

- آنچه آورده‌اند یک متن عربی ساده بوده است که هر عرب زبان باسوادی می‌تواند بنویسد!

لذا با مطالب نادرستی که بیان نموده‌اند هرگز تحدی را زیر سوال نبرده‌اند و هرگز هم نمی‌توانند، چون تا می‌خواهند ادبیات زیبایی به آن ببخشند معنی ضعیفی خواهد داشت و تا می‌خواهند معنی را در کنار ادبیات تقویت کنند، جذابیتی نخواهد داشت، و تا بخواهند این‌ها را با هم تقویت کنند، متن آنها ساختار لایه‌ای نخواهد داشت (قرآن طوری است که هرکس متناسب با سواد خود آن را بخواند آن را متوجه خواهد شد و افراد بسیار با سواد به لایه‌ها و مفاهیم بسیار عمیق دست می‌یابند). و تا بخواهد این را درست کنند، متن آنها شاداب نخواهد بود، قرآن هرگز برای باورمندان کهنه نمی‌شود و همیشه احساس می‌کنند الان نزول پیدا کرده است... و یک نکته‌ی

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۳۲۵

مهم اینکه قرآن توسط یک شخص اُمّی (درس نخوانده) آورده شده است... این را چگونه درست می‌کنند و بسیاری از ویژگی‌های دیگر، که قرآن همه را با هم داراست، و این معجزه بودن این کلام عظیم الشان و عجز و ناتوانی بشر از پاسخ به تحدی مطرح شده را نشان می‌دهد.^۱

۱۵-۲. مگر اسلام دین مهربانی نیست؟ پس چرا در قرآن آیات جنگی وجود دارد؟

- دو سوال ساده و مهم ما را به پاسخ می‌رساند:

جنگ بهتر است یا صلح؟ قطعاً صلح

جنگ بهتر است یا ذلت؟ قطعاً جنگ.

با توجه به سؤالات فوق یقین بدانید اسلام مهربان در دوگانه‌ی جنگ و صلح خواهان صلح است، اما در دوگانه‌ی جنگ و ذلت، هرگز ذلت را نمی‌پذیرد و ناچاراً سراغ جنگ می‌رود.

آیا هیچ عقل و انصافی می‌پذیرد، یک شخص مهربان، ذلیل باشد. هرگز! اتفاقاً مهربانی همراه با عزت زیباست و آن موقع ارزش دارد، نه اینکه از روی مجبوری باشد!

بر همین اساس وقتی به آیات قرآن مشاهده می‌نماییم و اسباب نزول آنها را مطالعه می‌نماییم، متوجه می‌شویم جنگ‌های رسول اکرم (ص) (که در آیات قرآن به شرح آنها پرداخته شده است) برای دفع ذلت بوده‌اند نه اینکه اسلام قصد خونریزی و نابود کردن مردم را داشته باشد.

- فراموش نفرمایید ما در اسلام دو نوع جنگ مسلحانه داریم، ۱. برای دفع ظلم از خود ۲. برای دفع ظلم از مظلومان و بسته به شرایط و ضوابط خود (آن‌گونه که علمای معتبر و حکیم بیان نموده‌اند) در جای خود اجرا می‌شود.

- همچنین باید دانست که این آیات برای شرایط جنگی مطرح شده نه هر شرایطی، و برای جنگ با کافران حربی است نه هر دگر اندیشی.

^۱ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۳۶۱/ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۵۶۰

- و نکته‌ی آخر اینکه، همین الان در پادگان‌های آموزشی تمام نقاط دنیا شیوه‌ی کشتن دشمنان آموزش داده می‌شود، همچنان که در دانشکده‌های حقوقی، مسائل حقوقی، در دانشکده‌های روان‌شناسی مسائل روانی و تربیتی، در دانشکده‌های علوم سیاسی مسائل سیاسی و...

و کسی هم نمی‌گوید چون در فلان کشور پادگان آموزشی وجود دارد، پس فلان کشور خونریز است. حال قرآن هم که کتاب راهنمای مسلمانان است، و یک تمدن باشکوه ایجاد کرده است، در همه مسائلی که برای هدایت انسان‌ها نیاز است، اظهار نظر کرده است و نکاتی به پیروان خود آموزش داده است.

تفاوتی که در بین قرآن و دانشکده‌های مختلف وجود دارد، آنها دانشکده دانشکده شده‌اند و مسائل را در قالب کتاب‌ها و جزوه‌های جداگانه چاپ کرده‌اند و قرآن مسائل مربوط به همه‌ی دانشکده‌های مدنظرش را با هم آورده است. کما اینکه مطالب خلاصه شده‌ی همه‌ی دانشکده‌های یک کشور را در یک کتاب جمع کنیم، کتابی خواهد شد که هم مسائل جنگی، هم مسائل خانوادگی، هم مسائل سیاسی و همه امور دیگر در آن وجود خواهد داشت.

- لذا درست نیست، وجود مسائل رزمی و جنگی را در قرآن به منزله‌ی خونریز یا خشن بودن آیین مبارک اسلام تعبیر نماییم.^۱

۱۶-۲. مگر قرآن برای همه‌ی بشریت نیست؟ پس چرا به مسائل خانوادگی پیامبر پرداخته است؟

همه‌ی افراد بشر خانواده دارند و برای اداره‌ی خانواده‌ی خود به راهنمایی نیاز دارند. خداوند از زندگی پیامبر (ص) سخن گفته است، تا نکات زندگی ایشان الگویی برای همه‌ی انسان‌ها باشد.

۱۷-۲. از کجا معلوم این قرآن، همان قرآن ۱۴۰۰ سال پیش است؟

۱. قرآن‌هایی از صدر اسلام پیدا شده که دقیقاً مشابه نسخه‌های امروزی است، مثلاً قرآنی که در دانشگاه توپینگن آلمان است، یا قرآنی که در موزه‌ی تاشکند ازبکستان است، یا قرآنی که در موزه‌ی توپو قاپی ترکیه است. خوب

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۲۰۴/ همچنین از نکاتی استفاده شده که ان شاءالله تفصیل آنها در جلد پنجم خواهد بود.

همین دلیل عقلانی برای کسانی که دنبال چنین دلایلی هستند کفایت می‌کند، اما جهت اطلاع بیشتر شما مخاطبان گرامی:

۲. تفاسیری از صدر اسلام موجود است که همین آیات امروزی را تفسیر کرده‌اند، طبعاً اگر قرآن تغییر پیدا می‌کرد باید، آنها آیاتی را تفسیر می‌کردند که ما اکنون به آنها دسترسی نداشتیم. قدیمی‌ترین تفسیری که نشانی از آن هنوز هم موجود است، تفسیر سعید بن جبیر (وفات ۹۴ یا ۹۵ هـ) است.

۳. در هر عصری حافظان زیادی وجود داشته و حفظ قرآن را به دیگران منتقل نموده‌اند، یعنی سواى از بحث کتابت از آن زمان تا کنون، قرآن به صورت سینه به سینه منتقل شده و باذن الله این فرایند تا روز قیامت ادامه خواهد داشت...

۴. سه دلیل بیان شده عقلانی بود، اما مهم‌ترین دلیلی که ما مؤمنان به آن استناد می‌کنیم این فرمایش الله متعال است:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

«ما خود، ذکر (قرآن) را به تدریج نازل کردیم و خود برای آن نگهبانیم.»

پس خدای متعال خود از آن محافظت می‌نماید، و تا قیام قیامت هیچ تغییر و تحریفی بر آن نخواهد بود.^۲

۱۸-۲. مگر اعمال افراط گرایان ریشه‌ی قرآنی ندارد؟ منکر این هستید؟

(الف)

قبل از هر چیز لازم است یک روشنگری در مورد واژه‌ی افراط گرا داشته باشیم، بزرگواران رعایت جزئیات شریعت به معنای افراط گرایی نیست. متأسفانه طوری در جامعه‌ی ما جا افتاده که هرکس همراه با واجبات، به

^۱ - حجرت: ۹.

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۸۸

امور مستحب و سنت هم پایبند بود، به او افراط گرا می‌گویند! در حالی که چنین نگرشی درست نیست. همچنین مردم تصور می‌کنند میانه رو یعنی کسی که خیر و شرش برابر باشد! یعنی هم نماز بخواند و هم شراب بخورد! خیر عزیزان، مورد اول نامش اجرای شریعت است و مورد دوم نامش گناهکاری. اصلاً تندروی و میانه روی این نیست.

بلکه تندرو به کسی گفته می‌شود که با نصوص دینی و با مردم غیر حکیمانه رفتار می‌کند و میانه رو کسی است که با نصوص و با مردم به صورت حکیمانه رفتار می‌کند. حکیم یعنی چه؟ حکیم یعنی «کارِ بجا». یعنی بدانی و این تشخیص را داشته باشی که هر چیزی را در جای صحیح خود قرار دهی. مثلاً خداوند متعال یکی از صفاتش حکیم است و هر چیزی را به صورت درست و صحیح در جای خود قرار داده است.^۱

حال طبق توضیحات بیان شده، افراد افراط گرا یا همان تندرو کار بجا نیستند، و شیوه‌ی برخورد آنها با عقاید اسلامی و با مردم غیر مسلمان و حتی مسلمان نادرست است.

در رابطه با نصوص:

مثلاً برای انجام یک حکم تبصره‌هایی هم وجود دارد که حکم را تعلیق می‌کند، اما یک شخص افراط گرا ظاهر آیه یا حدیث را می‌بیند و برایش مهم نیست که جزئیات چه می‌گویند.

تصور کنید شخصی دزدی می‌نماید، شریعت برای محقق شدن حکم قطع دست سارق، چندین شرط بیان نموده، اینکه نیازمند نباشد، مال به حد نصاب رسیده باشد و... حال شخص میانه رو که چنین حکمی در دست دارد، این جزئیات را هم می‌بیند و کسی را سزا می‌دهد که واقعاً مستحق آن باشد، ولی شخص تندرو بدون توجه به این جزئیات، ظاهر آیه را می‌بیند و حکم را اجرا می‌کند.

در رابطه با دیگران:

افراد میانه رو با تحمل و مدارا رفتار می‌کنند تا قلب مخالفان و حتی مسلمان‌هایی که چون آنها نمی‌اندیشند را به دست بیاورند، در واقع نهایت تلاش خود را به کار می‌گیرند تا مردم را تفهیم نمایند اما افراد تندرو مستقیم به تخریب و نابودی طرف مقابل روی می‌آورند!

^۱ اگر احیاناً در مورد کارهای خداوند سوالاتی دارید، به قسمت ۱ همین فصل مراجعه نمایید، به شبهات زیادی در این زمینه پاسخ داده ایم.

هرچند میانه رو بودن به این معنا نیست آیات جنگ و برخورد با مخالفان و ... باید حذف شود، خیر، نگرش میانه رو می‌گوید باید با کسی این برخورد صورت پذیرد که مستحق برخورد شده باشد و معیار هم شریعت پاک اسلام است (جزئیات هم در کتاب‌های ما مشخص شده است)، خلاصه اینکه فرد میانه رو صبر و درایت زیادی به خرج می‌دهد، اما شخص تندرو این گونه نیست.

(ب)

حال که در مورد تندرو و میانه رو مطالبی یاد گرفتیم این بار می‌توانیم به سوال مطرح شده پاسخ دهیم.

ببیند عزیزان، قرآن کریم و احادیث رسول اکرم (ص) در دسترس همه‌ی مسلمان‌ها قرار دارد، اما همه‌ی پیروان اسلام آنها را به صورت صحیح «درک» و «اجرا» نمی‌کنند. و گاهی عملی صورت می‌پذیرد که اصلاً مورد تأیید شریعت پاک اسلام نیست. اما متأسفانه مخالفان، سهواً یا عمداً می‌گویند این حکم اسلام است که دارد اجرا می‌شود.

بارها دیده‌ام، در چنین مواقعی شخصیت‌های تأثیرگذار جهان اسلام (علما، داعیان، قلم به دستان و...) به دو دسته تقسیم می‌شوند، یک اقلیت، این اعمال نادرست را تأیید می‌کنند و یک اکثریت فراوان، مخالفت خود را ابراز می‌دارند. اما مخالفان با رسانه‌هایی که در اختیار دارند، تلاش می‌کنند «تأیید» آن اقلیت را بزرگ جلوه دهند و بگویند بفرمایید این است اسلام!

در حالی که اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان مخالف چنین کج‌فهمی‌هایی هستند.

(ج)

نکته‌ی پایانی و بسیار مهم این است که، مخالفان اسلام با قدرت رسانه‌ای خود تلاش می‌کنند افراد تندرو را به عنوان نماینده‌ی واقعی اسلام معرفی نمایند و تا جایی پیش می‌روند که مخاطب برنامه‌هایشان تصور کند، هرکس جزئیات شریعت را رعایت کرد تندرو است!

فراتر از آن، کار به جایی رسیده که وقتی به قرآن توهین می‌شود و یک شخص مسلمان در برابر آنها می‌ایستد به او می‌گویند تندرو!

"روزی مشاهده نمودم در یک محفل مجازی به قرآن اشکال وارد می‌کنند! و می‌گویند این کلام پر از ظلم است و... من هم به سخن آمدم و گفتم چنین چیزی صحت ندارد کلام خداوند متعال از چنین تهمت‌هایی مبرا است... بلافاصله به بنده حمله نمودند و گفتند شما تندرو هستید! گفتم دوستان این بحث ربطی به تندروی و میانه روی ندارد، شما مستقیم می‌گویید قرآن کلام خدا نیست. گفتند نه باید بساط تندروها جمع شود! گفتم اگر دفاع از قرآن در برابر حرف‌های زشت شما تندروی است، یقین داشته باشید - با این معیار - به هر مسلمانی می‌گویید تندرو و افراطی! چون قرآن خط قرمز همه‌ی ماست."

بزرگواران، در دنیای اسلام افراد افراط گرا وجود دارند و ما منکر این نشده‌ایم، اما یک شخص اهل انصاف می‌آید دلیل تفاوت اقلیت افراط گرا و اکثریت میانه رو را بررسی می‌نماید، و همین‌گونه قضاوت نمی‌کند. که در سطور گذشته دلیل این تفاوت خدمتتان عرض شد.

اما متأسفانه ما با کسانی طرف هستیم، که میانه رو، تندرو، کندرو و هیچ‌گونه مسلمانی را قبول ندارند، اما برای فریب مسلمان‌ها، فقط اعمال افراط گرایان را برجسته می‌کنند، تا در نهایت نوعی تنفر از اسلام را وارد افکار عمومی کنند و این بار هر عملی از اعمال شریعت را منفی جلوه دهند... و در پایان، دفاع از اصل دین و رسول اکرم (ص) را هم تندروی قلمداد کنند!

من بارها گفته‌ام، این افراد مسلمانی را قبول دارند و به مسلمانی می‌گویند میانه رو، که نزد او به اسلام فحش بدهند و او هم بگوید دستتان درد نکند به هر حال هر کسی هرچه دوست داشته باشد می‌تواند بگوید! در پایان فراموش نفرمایید:

ما به روشنگری در مورد آموزه‌های اسلام می‌پردازیم و هدفمان تطهیر جریان‌ات و گروهک‌های تندرو نیست، چون برخی‌ها می‌گویند شما با این سخنان به تطهیر این افراد می‌پردازید!

هرچند این جمله‌ی پایانی در فحوای مطالب نوشته شده مشهود است، ولی لازم بود به صورت صریح‌تر بیان شود.^۱

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۶۳۹

۳. شبهاتی که در مورد «حضرت محمد (ص)» مطرح شده است

۳-۱. بحث نبوت حضرت محمد (ص)، مخالفان می‌گویند ایشان پیامبر نبوده است

بحث بسیار گسترده‌ای در این زمینه وجود دارد و مخالفان اسلام می‌خواهند بگویند ایشان یک پیامبر نبوده، بلکه ادعای پیامبری داشته است. البته بیشتر مسیحیان و یهودیان این را می‌گویند، وگرنه افراد ناباور اصلاً هیچ پیامبری را قبول ندارند که بگویند فلانی پیامبر نیست و فلانی پیامبر است.

ما در فصل دوم، در قسمت حقانیت اسلام چند دلیل برای اثبات نبوت پیامبر (ص) مطرح نمودیم و به اشکالات مخالفان هم پاسخ داده‌ایم، لذا ان شاء الله این مبحث را در همان جا مطالعه بفرمایید.

۳-۲. آیا پیامبر (ص) شخص شهوترانی بوده است؟

خیر، دلایل متعددی وجود دارد که ثابت می‌نماید ایشان شخص شهوترانی نبوده است:

- اگر ایشان شهوتران بوده، چرا تا سن ۵۰ سالگی فقط با یک همسر زندگی کرده است؟ شهوت یک جوان بیشتر است یا یک شخص ۵۰ ساله؟ برخی‌ها در پاسخ می‌گویند در این مدت از ترس مادرمان خدیجه (رض) ازدواج دیگری انجام نداده است، چون ایشان حامی مالی رسول خدا (ص) بوده است. می‌گوییم، در ۲۵ سالی با ایشان ازدواج کرد، چرا تا ۲۵ سالگی شهوتران نبود؟ به هر حال پیامبر هم جوان خوش سیمایی بوده و هم اصل و نسب مطرحتی داشته است. و اگر این گونه بود، تا ۲۵ سالی بستر مناسبی داشته است، ولی چرا این کار را نکرد. اما به هر حال دلیل ما برجای خودش است، چرا رسول اکرم تا ۵۰ سالی فقط یک با همسر زندگی کرد؟ آیا یک شخص شهوت ران چنین رفتاری خواهد داشت؟

- استدلال دیگر این است که، مخالفان می‌گویند ایشان پیامبر نبوده، این کتاب را خودش نوشته و شخص شهوت رانی هم بوده است، می‌گوییم، آیه ۵۲ سوره مبارکه‌ی احزاب می‌فرماید ای پیامبر، من بعد هیچ ازدواج دیگری انجام نده. آیا کسی که خودش این کتاب را نوشته باشد و شهوتران هم باشد، می‌آید خود را محدود کند؟

- استدلال سوم این است که، چرا «ازدواج»؟ کسی که شهوت ران باشد، چرا خود را قید و بند ازدواج گرفتار می‌نماید؟ می‌رود فعالیت جنسی خود را در جای دیگر انجام می‌دهد و هیچ مسئولیتی هم نمی‌پذیرد.

- استدلال چهارم این است که، چرا پیامبر همسران خود را از بین بیوه زن‌ها و پیرزن‌ها انتخاب نموده است؟ کسی که شهوت ران باشد و این همه قدرت و مقبولیت داشته باشد، می‌رود چنین کاری می‌کند؟ یا زیباترین زن‌های جامعه را برای خود انتخاب می‌کند؟ سرورمان رسول الله (ص) فقط با یک خانم دوشیزه (مادرمان عایشه) ازدواج کرده و بقیه‌ی همسرانش بیوه و سن بالا بوده‌اند.

۳-۳. بحث تعدد زوجات پیامبر (ص)

یکی از حاشیه برانگیزترین مباحثی که در مورد رسول خدا (ص) مطرح می‌شود بحث ازدواج‌های ایشان است. این بحث آنقدر مهم است که به جرئت می‌توان گفت، کسی که پاسخ این شبهه را نداند، نمی‌تواند آن‌گونه که باید از رسول خدا (ص) دفاع نماید. هرچند حرف و حدیث در این مورد زیاد است، ولی همان‌گونه که در ابتدای فصل بیان نمودیم مطالب اینجا چکیده و مختصر است. لذا به بیان چند دلیل کوتاه اکتفا می‌نماییم.

- قبل از هر چیز به یاد داشته باشید، ما دلایلی قرائنی بیان نمودیم که نشان می‌دهد ایشان شهوت ران نبوده است. پس دلیل ازدواج‌های ایشان چه بوده است؟

- آن زمان فرهنگ قبیله‌ای بسیار قدرتمند بوده است. لذا اگر کسی دختر یک طایفه را به همسری برمی‌گزید، آن طایفه حامی داماد خود می‌شدند، یا حداقل آزار کمتری به او می‌رساندند. رسول اکرم، برای حمایت مردم از آیین مبارکی که آورده بود، لازم بود برخی از ازدواج‌ها را انجام دهد.

- حکمت دوم، بالا بردن جایگاه اجتماعی کنیزان و مبارزه با فرهنگی بود که می‌گفت برخی از انسان‌ها باید برده و کنیز باشند. لذا رسول خدا با سه نفر از خانم‌هایی که کنیز بودند، زندگی کرد و مرتبه‌ی اجتماعی آنها نزد مردم بسیار بالا رفت. به مخالفان می‌گوییم، تا خودتان در آن فضا زندگی نکنید و از پایگاه اجتماعی بسیار پایین کنیزها را نبینید، آن‌گونه که باید این نکته را درک نخواهید کرد.

- خلاصه رسول اکرم، شخص شهوت‌رانی نبوده و برای هر کدام از ازدواج‌هایش یک حکمت خاص وجود داشته است و برای جلوگیری از طولانی شدن متن از بیان همه‌ی حکمت‌ها خودداری می‌کنیم.^۱

۴-۳. آیا پیامبر (ص) با عروس خود ازدواج کرده است؟!

جالب است! قرآن صراحتاً می‌فرماید، پیامبر (ص) هیچ پسری نداشته است.^۲ بعد برخی از افراد می‌گویند ایشان با عروس خود ازدواج کرده است! کسی که پسر نداشته باشد، چطور ممکن است عروس داشته باشد؟ اگر می‌گویید قرآن را خودش نوشته و این آیه را اضافه کرده است، می‌گوییم چرا دشمنان و منافقانی که با پیامبر (ص) زندگی می‌کردند، نگفتند ای آیه را خودت نوشتی و تو پسر داری! چرا تاریخ هیچ‌گونه ادعایی را در این زمینه ثبت نکرده است؟

برخی‌ها بحث را ادامه می‌دهند و می‌گویند تاریخ که قابل اعتماد نیست، چه بسا مخالفتی بوده و ما به ما نرسیده است، می‌گوییم پس در تمام ادعاهای دیگری که علیه اسلام مطرح می‌نمایید هم تجدید نظر نمایید، چون با این حساب نباید به آنها هم دلخوش باشید و از کجا معلوم آن مطالب ضد اسلام درست است؟

- اما قضیه از چه قرار است؟ در آن زمان فرهنگ نادرستی وجود داشته است بنام پسر خواندگی. به این صورت که یک فرد غریبه می‌رفت نزد یک خانواده زندگی می‌کرد و پسرخوانده‌ی آنها می‌شد. مثلاً زید بن حارثه (رض) با همین عرف، پسرخوانده‌ی پیامبر (ص) شده بود.

طبیعی است که این عرف نادرست در مواردی چون محرمیت، ارث و میراث و ... مشکل ایجاد می‌نماید. لذا خداوند متعال می‌خواهد این فرهنگ نادرست را برچیند اما چون موضوع از حساسیت بالایی برخوردار است. الله متعال از رسول اکرم شروع می‌کند و می‌فرماید با همسر طلاق داده شده‌ی زید (رض)، ازدواج کند.

این خانم زینب بنت جحش (رض) نام داشته است و دختر عمه‌ی پیامبر بوده است.

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحداد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۳۰/همچنین الحداد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم،

چاپ اول، ص ۱۵۵

^۲ احزاب: ۴۰

- مخالفان برای همین مبحث ساده‌ای که خدمت شما تقدیم شد، چه داستان‌ها که نوشته‌اند! این که پیامبر او را در خانه‌ی خود دیده و عاشق او شده و ... در پاسخ می‌گوییم:

اتفاقاً زینب (رض) حاضر نبود با زید (رض) ازدواج کند و با اصرار پیامبر (ص) این ازدواج صورت پذیرفت. حتی بعد از ازدواج، زینب می‌خواست از او جدا شود و پیامبر او را نصیحت می‌کرد و به زندگی باز می‌گشت.^۱ حال لطفاً پاسخ دهید، اگر پیامبر به زینب چشم داشته چرا باید چنین کاری کند؟

۵-۳. ازدواج پیامبر (ص) با مادرمان عایشه (رض)، که ۹ سال سن داشته است

یکی دیگر از شبهات مشهور مخالفان اسلام در مورد رسول خدا (ص)، بحث ازدواج با مادرمان عایشه است و می‌گویند ایشان با یک کودک ازدواج کرده است. در پاسخ می‌گوییم:

- ایشان کودک نبوده، بلکه به بلوغ رسیده بودند. طبیعی است که در مناطق جغرافیایی مختلف افراد در سنین متفاوتی به بلوغ برسند. لذا باید جمله را این گونه تصحیح کرد که ایشان با یک خانم «تازه به بلوغ رسیده» ازدواج کرده است. متأسفانه همین که می‌گویند ۹ سال، دخترخانم‌های ۹ساله‌ی اینجا که به بلوغ نرسیده‌اند و سن کمی دارند در ذهن تداعی می‌شود.

- عرف آن زمان این گونه بود که دخترهای تازه به بلوغ رسیده را زود شوهر می‌دادند، به این خاطر است که مخالفان اسلام (که از هر فرصتی برای ضربه زدن به اسلام استفاده می‌کردند) در این مورد سکوت کردند و نگفتند ای محمد چرا این ازدواج را انجام دادی.

- اگر عرف ما این را نمی‌پذیرد، هیچ اجباری هم در اسلام وجود ندارد که دختر تازه به بلوغ رسیده را به ازدواج یک مرد میان سال درآوریم، برخی‌ها طوری سخن می‌گویند انگار اسلام آن را اجباری کرده است.

- نکته‌ی دیگر این است که، مادرمان عایشه (رض) ۴۷ سال بعد از پیامبر زنده بودند، و در این مدت هیچ گلایه‌ای نکردند که چرا بنده را در این سن کم شوهر داده‌اند. یک سوال، به نظر شما روز قیامت، مادرمان عایشه

^۱ ابن‌سعد، ج ۸، ص ۱۰۳؛ بلاذری، ج ۱، ص ۵۲۲؛ طبرانی، ج ۲۴، ص ۴۱.

به افرادی که این سخنان را می‌گویند چه خواهد گفت؟ نمی‌گویند زندگی شخصی خودم بوده و چرا در آن دخالت کرده‌اید؟

- تحقیقاتی انجام شده مبنی بر اینکه، ام المومنین عایشه (رض) در وقت ازدواج ۱۵ الی ۲۰ سال سن داشته است، بعد از بررسی موارد مطرح شده برای بنده مشخص شد که همان ۹ سالگی صحیح است.

- برخی از مسلمانان، به خاطر طعن‌های مخالفان اسلام، دوست دارند تحقیقی که می‌گویند سن ایشان ۱۵ الی ۲۰ بوده است، صحیح باشد. در حالی که این عزیزان باید بدانند، ما برای پاسخ به این شبهه دلایل فراوانی داریم. و رضایت اسلام ستیزان مبنای کار ما نیست، چون آنها به کمتر از نابودی اسلام راضی نمی‌شوند و قرار نیست به خاطر سخن آنها از دین خود دست بکشیم.^۱

۶-۳. آیه ۵۰ سوره ی احزاب و ادعای آزادی جنسی پیامبر (ص)!

آیه ۵۰ سوره ی احزاب، دایره‌ی کسانی که پیامبر «مجاز است با آنها ازدواج کند» را مشخص کرده است، اما مخالفان سهواً و یا عمداً این گونه استنباط نموده‌اند که گویا، این آیه شریفه فرموده این افراد «همین گونه و بدون ازدواج» برای پیامبر حلال شده‌اند! اما همان گونه که بیان شد این نگرش نادرست است. فقط یک مورد وجود دارد، اینکه زنی می‌تواند همسر پیامبر شود و مهریه‌ی خود را ببخشد (که در آنجا هم ازدواج است نه عمل جنسی مخفیانه). و گرنه همه‌ی موارد دیگر، عام است.^۲

۷-۳. آیا دستور به مجرد ماندن زنان پیامبر، ظلمی در حق آنان بوده است؟

خیر ظلمی صورت نپذیرفته است.

- نکته‌ی اول اینکه این خانم‌ها خودشان و با اختیار خودشان ماندن با پیامبر (ص) را انتخاب کردند.^۳

^۱ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحداد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، چاپ اول، ص ۵۳۰

^۲ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحداد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۳۷

^۳ احزاب: ۲۸

- درست است که این خانم‌ها چند سالی بدون شوهر زندگی کرده‌اند، ولی آیا دریافت لقب ام المومنین (از جانب خداوند) و آخرتی درخشان در کنار رسول اکرم (ص) دستاورد کمی است؟ آیا آنها ضرر کرده‌اند؟ آیا اگر ازدواج مجدد انجام می‌دادند ابدی می‌شدند و باز هم وفات نمی‌کردند؟ خیر، باز هم رفتنی بودند. اما این رفتنی بودن کجا و آن رفتنی بودن کجا... پس این نتیجه‌ی ارزشمند. هر گونه احتمال ظلم را از بین می‌برد.

- اما چرا اجازه‌ی ازدواج مجدد نیافتند؟ علمای کرام در کتاب‌هایشان دلایل متعددی ذکر کرده‌اند: ۱. حفظ حرمت پیامبر ۲. حفظ حرمت همسران پیامبر، که همه‌ی جامعه مانند مادر به آنها نگاه کند ۳. جلوگیری از مشکلات سیاسی، احتمال داشت یک شخص منافق همسر پیامبر را بگیرد و بگوید من این را از همسر شنیدم و او هم از پیامبر شنید و انواع مشکلات ایجاد می‌شد ۳. محروم نشدن جامعه از حضور این بانوان. به هر حال اینها نکات زیادی را از پیامبر یاد گرفته بودند و به مردم آموزش می‌دادند، اما اگر ازدواج می‌کردند درگیر مسائل زندگی خود می‌شدند و...^۱

۸-۳. چرا قرآن به مسلمان‌ها گفته است چهار همسر. اما پیامبر خودش بیش از چهار همسر داشته

است؟

تمام ازدواج‌های پیامبر (ص) قبل از این حکم بوده است، لذا از این منظر هم هیچ اشکالی به ازدواج‌های رسول اکرم (ص) وارد نیست.^۲

۹-۳. بحث نزدیکی با ماریه ی قبطیه، و اشارات سوره‌ی مبارکه‌ی تحریم

آیه‌ی اول سوره‌ی مبارکه‌ی تحریم می‌فرماید، ای پیامبر چرا چیزی که خدا برای تو حلال کرده است را بر خود حرام می‌کنی. برای اینکه منظور آیه چیست، دو شأن نزول وجود دارد:

- اولی می‌گوید پیامبر در خانه‌ی یکی از همسرانش با ماریه ی قبطیه که کنیزش بوده است، هم‌بستری کرده است. و چون زنانش متوجه می‌شوند پیامبر ناراحت می‌شود و تصمیم می‌گیرد دیگر هیچ وقت با کنیزش هم‌بستر نشود. که خداوند به او می‌فرماید چرا چیزی که برای تو حلال شده است را بر خود حرام می‌نمایی.

^۱ در جلد پنجم کتاب الحاد نوین باتلاق رنگین این مبحث بیشتر توضیح داده شده است، ولی هنوز به مرحله‌ی چاپ و انتشار نرسیده است.

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۳۰

- شان نزول دوم کاملاً متفاوت است، به این صورت که زینب بنت جحش (رض) (از همسران پیامبر) از خانه‌ی پدرش عسل می‌آورد و پیامبر (ص) روزی که نزد ایشان بوده آن را میل می‌فرماید. همسران دیگرش احساس حسادت می‌کنند و به پیامبر طعنه می‌زنند. پیامبر ناراحت می‌شود و می‌فرماید دیگر عسل نمی‌خوردم و این آیه نازل می‌شود.

- طبق بررسی‌هایی که محققان انجام داده‌اند، شان نزول دوم (بحث عسل) صحیح‌تر است.^۱

- اما به فرض آنکه شان نزول مربوط به هم‌بستری با ماریه ی قبطیه صحیح باشد، باز هم هیچ اشکالی وارد نیست. به هر حال خداوند کنیز را برای مردانی که کنیز داشتند حلال کرده بود. و به تبع آن برای پیامبر هم حلال بوده است. احتمال می‌دهم ابهامات زیادی در خصوص مسئله‌ی کنیز داشته باشید، در قسمت شبهات مربوط به احکام اسلام از همین فصل، ان شاء الله به این مبحث هم خواهیم پرداخت.^۲

۱۰-۳. چرا پیامبر دستور داد مردان قبیله بنی قریظه قتل عام شوند؟

برای بررسی این شبهه اول لازم است بدانیم قضیه از چه قرار است:

۱. قضیه از این قرار است که اکثریت (توجه بفرمایید اکثریت) دشمنان اسلام یک سپاه تشکیل می‌دهند و می‌خواهند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و یارانش را در مدینه شهید نمایند و پرونده‌ی اسلام را ببندند... یکی از افراد بسیار فعال برای این جمع آوری، رئیس یکی از قبیله‌هایی است که پیش‌تر به علت خیانت به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) همراه با قبیله‌اش از مدینه اخراج شده بود (حی بن اخطب).

۲. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و یارانش می‌دانند که سمت راست و چپ مدینه به علت سنگلاخی بودن غیر قابل نفوذ است، و در جنوب مدینه هم یهودیان بنی قریظه زندگی می‌کنند که هم پیمان مسلمانان هستند... لذا در شمال مدینه یک خندق چند کیلومتری حفر می‌کنند و جلوی تهاجم دشمن را می‌گیرند.

۳. خلاصه، دشمن از ورود ناتوان می‌شود... اما یک گزینه دارند، اینکه نزد یهودیان بنی قریظه بروند و از آنها بخواهند به مسلمان‌ها خیانت کنند و پیمان خود را بشکنند... ابتدا آنها قبول نمی‌کنند، ولی بعد، فریب سخنان

^۱ برای بررسی این موضوع که چرا ماجرای عسل صحیح‌تر است، می‌توانید به این سند مراجعه بفرمایید: فروغ جاویدان/جلد اول/نویسنده:

علامه شبلی نعمانی؛ علامه سید سلیمان ندوی / مترجم: ابوالحسین عبدالمجید مرادزی / خاشی/قسمت ایلاء و تاخیر

^۲ در جلد پنجم کتاب الحاد نوین باتلاق رنگین این مبحث بیشتر توضیح داده شده است، ولی هنوز به مرحله‌ی چاپ و انتشار نرسیده است.

همان رئیس قبیله‌ی اخراجی را می‌خورند و در را باز می‌کنند و ۲۰ بار شتر آذوقه برای دشمنان پشت خندق (که آذوقه‌هایشان به دلیل ماندن طولانی تمام شده) می‌فرستند تا دوباره تجدید قوا کنند، اما آن آذوقه‌ها به دست آنها نمی‌رسد و دشمنان هم موفق نمی‌شوند از جنوب مدینه وارد شوند.

۴. بعد از عقب نشینی دشمن (که به لشکر احزاب مشهور است)، مسلمان‌ها سراغ این قبیله‌ی خائن و عهد شکن می‌روند تا آنها را به سزای عملشان برسانند، عملی که اگر به نتیجه می‌رسید، تمام مسلمان‌ها شهید می‌شدند!

۵. آنها بعد از مدتی محاصره شدن تسلیم می‌شوند و به پیامبر (ص) می‌گویند می‌خواهیم یکی از اصحاب تو که اهل مدینه است در مورد ما حکم کند (سعد بن معاذ)، سعد هم می‌گوید مردانشان کشته شوند و زنانشان به اسارت گرفته شوند... و رسول اکرم (ص) می‌فرماید داوری تو آسمانی بود (والله اعلم، این تأیید اشاره به این است که این حکم دقیقاً حکم تورات است... و اگر جای مسلمان‌ها و یهودیان در این مسئله عوض می‌شد، یهودیان همین کار را می‌کردند).

بعد از اینکه مروری بر داستان فوق داشتیم، لازم است چند نکته را برای رفع شبهه بدانیم:

نخست اینکه فراموش نفرمایید عزیزانم، خیانت هم سطح بندی دارد و نباید گمان کنید فرکانس همه‌ی خیانت‌ها برابر است. در ماجرای بنی‌قریظه این خیانت به حدی بزرگ بود که اگر به نتیجه می‌رسید هزاران مسلمان قتل عام می‌شدند، ولی خداوند خودش حافظ مسلمانان بود.^۱

برخی از مخالفان می‌گویند: «قبول. به هر حال جنگ است و همه‌ی این موارد در آن وجود دارد خصوصاً این که یهودیان بنی‌قریظه خیانت کردند و تاوان کار خود را هم باید پس می‌دادند، ولی یک موضوع قابل قبول نیست... چرا باید همه‌ی مردان کشته شوند، ممکن است شخصی در آن جمع باشد که به این امر رضایت نداشته باشد... آیا خودتان می‌توانید چنین چیزی را بپذیرد؟»

در پاسخ می‌گوییم، دو روایت برای این موضوع وجود دارد، روایت اول می‌گوید همه‌ی مردان کشته شدند، و روایت دوم می‌گوید فقط جنگ جویان کشته شدند. حال کدام یکی را بپذیریم؟ قتل «همه‌ی مردان» یا قتل همه‌ی

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۲۰۷

^۲ ابن هشام، جلد دوم، ص ۲۶۰

^۳ ابن اثیر، جلد دوم، ص ۱۸۶

«جنگجویان»؟ پاسخ این است که قرینه‌هایی وجود دارد که به ما ثابت می‌کند گزینه‌ی «قتل جنگ جویان» صحیح است، مثلاً در جاهای دیگری از تاریخ آمده، گروهی از یهودیان که اسلام را پذیرفتند، نجات یافتند^۱ یا کسانی که پیمان خود با رسول خدا (ص) را نقض نکرده، به واسطه آن نجات یافتند مانند: عمرو بن سعدی.^۲

پس شبهه‌ی مورد نظر و افتراضاتی که مطرح می‌شود، قابل قبول نیست. اگر احیاناً می‌گویید چرا اصلاً جنگ جویان را کشتند؟ می‌گوییم کسی در جنگ حلوا و من و سلوی پخش نمی‌کند... تازه جنگی که تحمیلی بوده است!^۳

۱۱-۳. چرا نام پدر پیامبر (ص) عبدالله بوده، مگر قبل از اسلام «الله» را می‌شناختند؟

مردم حجاز الله متعال را حتی قبل از اسلام هم قبول داشتند و نام آن را می‌دانستند، ولی دچار شرک شده بودند و بت‌ها را به عنوان نمایندگان و نزدیک کنندگان به الله (سبحانه و تعالی) قلمداد می‌کردند. به همین خاطر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مردم می‌گفت: «فقط الله» را بپرستید، نه اینکه الله را بپرستید.^۴

۴. شبهاتی که در مورد «دیگر پیامبران» مطرح شده است

۱-۴. آیا تمام پیامبران در خاورمیانه بوده‌اند؟

پیامبرهای بزرگ و صاحب شریعت در خاورمیانه بوده‌اند، اما هیچ دلیلی وجود ندارد که بگویید «همه‌ی پیامبران» در خاورمیانه بوده‌اند. چون معمولاً ما در مورد تاریخ کامل نیست و نمی‌توانیم چنین ادعای بزرگی داشته باشیم.

^۱ ابن هشام، جلد دوم، ص ۲۳۸

^۲ ابن هشام، جلد دوم، ص ۲۳۶/طبری، جلد دوم، ص ۵۸۹

^۳ در جلد پنجم کتاب الحاد نوین باتلاق رنگین این مبحث بیشتر توضیح داده شده است، ولی هنوز به مرحله‌ی چاپ و انتشار نرسیده است.

^۴ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۴۸۶

اما چرا پیامبران بزرگ در این نقطه از زمین مبعوث شده‌اند، والله اعلم به دلیل آنکه این نقطه محل تلاقی سه قاره‌ی آسیا، اروپا و آفریقا است و همیشه مردم زیادی از این مکان عبور کرده‌اند. طبعاً در روزگاری دعوت فقط به صورت چهره به چهره انجام شده و رسانه و تلفنی وجود نداشته است، این عمل بسیار حکیمانه بوده است.^۱

یک نکته‌ی مهم. بر فرض آنکه به جز خاورمیانه برای جای دیگری پیامبر مبعوث نشده است، حال مخالفان می‌خواهند به چه نتیجه‌ای برسند؟ می‌خواهند بگویند مردمی که در بی‌خبری بوده‌اند جهنمی هستند؟ اگر چنین چیزی می‌گویند این نظر نادرست است. چون خداوند متعال می‌فرماید هیچ قومی را عذاب نمی‌دهیم مگر آنکه برای آنها پیامبر فرستاده باشیم.^۲

۲-۴. آیا معجزات پیامبران عقلانی است؟

ما در فصل دوم این مبحث را مطرح کردیم و گفتیم که مخالفان می‌گویند معجزات پیامبران به معنای تضاد در بین علم و دین است، ما در آنجا هم گفتیم اگر معجزه یک امر عادی بود، بله این معنای قانون شکنی و تضاد در بین علم و دین بود، ولی زمانی که یک امر خاص است، و خداوند متعال عمداً این موارد را ایجاد کرده که برخلاف طبیعت باشد... دیگر بحث تضاد از بین می‌رود. چون خداوند خودش این کار را کرده است، و هدف این است که مخالفان تأمل کنند و بگویند امکان ندارد این امر طبیعی و بشری باشد، نه اینکه بیایند این را دستاویزی برای نقد دین قرار دهند.

نکته‌ی دیگر این است که، تمام معجزات پیامبران گذشته مقطعی بودند و رفتند، به جز معجزه‌ی حضرت رسول اکرم (ص) که زنده و جاویدان است (قرآن). مخالفان اگر بتوانند غیره معجزه بودن این کلام را ثابت کنند طبیعی است که تمام معجزات قبلی را هم نقد کرده‌اند، ولی آیا می‌توانند؟ مثلاً آیا می‌توانند به تحدی پاسخ دهند؟^۳

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۱۹

^۲ اسرا: ۱۵

^۳ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۹۰

۳-۴. از وقتی دوربین فیلم برداری ایجاد شده دیگر نه عصایی مار شده و نه مرده‌ای زنده شده

است

یکی از عجیب‌ترین شبهات اسلام ستیزان این است، می‌گویند از وقتی دوربین اختراع شده دیگر معجزه‌ای انجام نمی‌شود. می‌گوییم مگر الان عصر پیامبران و انجام معجزات است که چنین انتظاری دارید؟ وقتی دیگر حضرت موسایی وجود ندارد و این معجزه برای آن زمان بوده است، دیگر چرا باید در این عصر جلوی دوربین شما تکرار شود؟

مثل این است که بگوییم از وقتی دوربین اختراع شده، دیگر سعدی شیرازی وجود ندارد که بیاید گلستان را در پخش زنده برای مردم بخواند! وقتی سعدی متعلق به این عصر نیست چرا باید چنین حرفی بزنم! نکته‌ی دیگر این است که، اگر عصایی مار نمی‌شود و مرده‌ای زنده نمی‌شود، خداوند هم از ما نخواسته یهودی و مسیحی شویم، بلکه از ما خواسته مسلمان شویم و اتفاقاً معجزه‌ی اسلام که قرآن است، می‌تواند جلوی هر دوربینی ظاهر و تلاوت شود.^۱

۴-۴. آیا حضرت ابراهیم با شکستن بت کافران به عقاید آنها بی احترامی کرد؟

خیر، حضرت ابراهیم استدلال کرد. به این صورت که همه‌ی بت‌ها را شکست و تبر را در دست بت بزرگ قرار داد و وقتی گفتند چه کسی بت‌ها را شکسته گفت چرا از بت بزرگ نمی‌پرسید (تا در بی خاصیت بودن این بت‌ها تفکر کنند).

حضرت ابراهیم اگر قصد بی احترامی داشت، باید اول بت بزرگ را می‌شکست.^۲

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۳۱۰

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۵۲۶/همچنین جلد چهارم همان کتاب، چاپ اول،

۵-۴. چرا فرزندان حضرت آدم و حوا با هم ازدواج کرده‌اند؟ مگر می‌شود خواهر و برادر...

حلال و حرام چیست؟ مرزهایی است که توسط خداوند تعیین شده است. حال چرا ربا حرام است؟ چون خدا فرموده است. چرا زنا حرام است؟ چون خدا فرموده است.

حال لازم است بدانیم، در آن وقت هنوز خداوند ازدواج خواهر و برادر با همدیگر را حرام نکرده بود. و سپس به مرور خداوند این شریعت را تکمیل کرد و حکم فوق را صادر نمود (که ازدواج برادر و خواهر با هم حرام است).

طبعاً چون این عمل به دستور مستقیم خداوند بوده، با نظارت الهی هم همراه بوده است که منجر به بیماری و مشکلات نگردد.

غالباً افرادی که امروز برای این موضوع اشکالات علمی مطرح می‌کنند کسانی هستند که به مقوله‌ی دخالت و نظارت خداوند ایمان ندارند. لذا طبیعی است که این مورد را هم از ما نپذیرند، ولی ما موارد خیلی واضح دیگری داریم که تحت نظارت الهی بوده و مشکلی برای فرد ایجاد نشده است، مثلاً سوخته نشدن حضرت ابراهیم در آتش.^۱

۶-۴. حضرت ابراهیم بت‌ها را شکست، اما گفت این بار رو به سنگ دیگری نماز بخوانید (کعبه)

به هیچ عنوان نماز خواندن ما به سمت کعبه بت پرستی نیست، چون کعبه را دارای هیچ نیروی نمی‌دانیم. بلکه محلی است که توسط خداوند تعیین شده و به عبادت مسلمان‌های جهان نظم و انسجام بخشیده است.

حتی به صورت عرفی بروید از حاجیانی که از مکه برگشته‌اند سوال بپرسید که کجا بوده‌اید؟ آنها می‌گویند ما به زیارت «خانه‌ی خدا» رفته بودیم و نمی‌گویند به زیارت «خدا» رفته بودیم! در حالی که اگر ما کعبه را بت می‌دانستیم باید این را می‌گفتند.

اگر می‌گویید چطور خدا خانه دارد؟ می‌گوییم خانه‌ی خدا یعنی مکانی برای راز و نیاز با خدا نه اینکه خدا در آنجا باشد!

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۳۸۹

همین مسجد محله‌ی شما هم نامش خانه‌ی خداست. آیا هیچ وقت با خود گفته‌اید خدا آنجاست؟ یا خیر آنجا مکانی امن و پاکیزه و آرام برای عبادت الله متعال است؟^۱

۷-۴. طوفان نوح و چگونگی جمع آوری حیوانات

مخالفان می‌گویند چطور ممکن است سیدنا نوح (ع)، یک جفت از حیوانات جنوب قطب و صحرای آفریقا و استرالیا و ... را جمع کرده باشد و به آنها غذا هم داده باشد؟

در پاسخ می‌گوییم رسالت حضرت نوح برای قوم خودش بوده است، این را خداوند متعال فرموده است:

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۲

«همانا ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قوم خود را قبل از آنکه عذابی دردآور به سراغشان بیاید هشدار بدهد.»

پس طبیعی است که طوفان هم در همان منطقه بیاید. و نیازی نبوده یک جفت از حیوانات کل کره‌ی زمین را جمع نماید! همچنین وقتی حضرت نوح ۹۵۰ سال پیامبر بوده و سال‌ها برای ساختن کشتی زمان داشته است، طبیعی است که شرایط ایجاد یک کشتی بزرگ را داشته باشد (کشتی که بتواند غذای این حیوانات را هم با خود حمل کند). و جمع کردن یک جفت از حیوانات منطقه‌ی زندگی خود کار نشدنی نبوده است. آن هم زمانی که مثل الان زندگی شهر نشینی و انقراض و نابودی حیوانات وجود نداشته و حیوانات به وفور وجود داشته‌اند.^۳

۸-۴. آیا حضرت خضر فرد بی گناهی را کشت؟

در سوره‌ی مبارکه‌ی کهف، در داستان حضرت موسی و حضرت خضر (علیهم‌السلام) آمده که حضرت خضر نوجوانی را می‌کشد و حضرت موسی اعتراض می‌کند که چرا یک نفر را با ناحق کشتی. بعد حضرت خضر توضیح می‌دهد که این جوان در آینده مشکلاتی برای خانواده‌اش ایجاد می‌کرد به این دلیل من او را کشتم تا

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین جلد اول، چاپ دوم، ص ۴۰۳ / همچنین جلد سوم، چاپ اول، ص ۵۶۱

^۲ نوح: ۱

^۳ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۴۴۵

خداوند فرزند دیگری به آنها بدهد. حال مخالفان می‌گویند این قصاص قبل از جنایت است و یک فرد بی‌گناه کشته شده است.

در پاسخ می‌گوییم، حضرت خضر (ع) در پاسخ به همین سوال حضرت موسی یک نکته‌ی بسیار مهم دیگر هم بیان می‌نماید و می‌فرماید: «... وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي...»^۱، یعنی: من به فرمان خودم (و به صورت خودسرانه) این کار را انجام ندادم.

یعنی خداوند متعال به او دستور داده بود که این کار را بکند و خالق یکتا هم اختیار همه‌ی مخلوقات خود را دارد. حالا اگر کسی می‌گوید چرا دستور داده جان او را بگیرند... این دیگر، امر الهی است و خدای حکیم خودش کارهای خودش را بهتر می‌داند.^۲

۵. شبهاتی که در مورد «احکام اسلام» مطرح شده است

۵-۱. حکم «برده داری» و «کنیز داری» در اسلام

یک فرهنگ نادرست در سطح دنیا وجود داشت بنام برده داری و کنیز داری. و در این بحبوحه اسلام ظهور کرد. به نظر شما اسلام باید چه کار می‌کرد؟ ادامه، حذف یا مهار؟ ادامه دادن را نمی‌پسندید، حذف هم مقدور نبود. چون آزاد کردن یکباره‌ی این همه برده و کنیز باعث ایجاد مشکلات می‌شد. حتی در آن زمان فرهنگی بنام کمپ اسرا وجود نداشت و حتماً باید اسیرهای جنگی را برده یا کنیز می‌کردند.

لذا اسلام راه مهار را در پیش گرفت، به این صورت که مجرای ورود را از چند عدد به یک عدد کاهش داد (اسیر جنگی) و مجرای خروج را از یک عدد (خریدن و آزاد کردن) به چند عدد گسترش داد. مشخص است که با این فرمول در یک بازه‌ی زمانی دیگر برده و کنیزی باقی نخواهد ماند.

اسلام از یک طرف این‌گونه مجراهای ورود و خروج را دست‌کاری کرد و از طرف دیگر، گفت اگر برده و کنیز داشتید این‌گونه با آنها رفتار کنید. یکی از برداشت‌هایی که می‌توان از جمع نمودن این سیاست‌ها در کنار هم

^۱ کهف: ۸۲

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۵۳۰

داشت، این است که، اسلام می‌خواست برده داری و کنیز داری را جمع نماید، اما برای این کار به زمان نیاز داشت، و برای این بازه‌ی زمانی هم باید آن را سروسامان می‌داد و قوانین خود را برای آن بیان نمود.

احتمالاً در مورد برده و کنیز ابهامات زیادی در ذهن شما باشد، ولی مهم‌ترین پاسخی که می‌توان به این ابهامات داد این است که این موضوع باید در بستر تاریخی خودش بررسی شود، به این صورت که این عمل عرف شایعی در تمام دنیا بوده و همه‌ی مردم آن عصر (چه کافر و چه مسلمان) به عنوان یک امر عادی و پذیرفته شده به آن نگریسته‌اند، اما چون در زمان ما چنین چیزی وجود ندارد، برایمان غیرقابل قبول است، مثلاً می‌گوییم چطور ممکن است یک زن در جنگ اسیر شود و به خانهای فردی برود و حلال باشد که با او هم‌بستر شود؟ اینجاست که می‌گوییم نباید مسائل عرفی را از نظر دور داشت.

البته اسلام تأیید کننده‌ی آن نبود، چون اگر مشکلی با آن نداشت این همه مردم را به آزادی بردگان تشویق نمی‌کرد، بلکه کاری می‌کرد که برده‌ها و کنیزها اضافه شوند، اما این کاهش درگاه ورود و افزایش درگاه خروج، برای افراد اهل فکر نکات بسیار زیادی به همراه دارد.

در قرآن اگر برده داری مطرح شده، فقط بحث جواز است، نه اینکه واجب باشد و بفرماید، حتماً باید این کار را بکنید. و این جواز هم در شرایط مختلف طبق عرف‌ها و رسومات مختلف تنظیم شده است، مثلاً در عصر حاضر چنین چیزی قابل قبول نیست و هیچ‌کسی حاضر نیست سرباز اسیر شده‌ی دشمن را نزد خانواده‌اش ببرد، اصلاً کسی اعتماد نمی‌کند. لذا در این عصر فرهنگی به نام کمپ اسرا وجود دارد و زندانیان اسیر شده در آنجا نگه داری می‌شوند.

اگر یک مخالفی گفت، در اسلام نزدیکی با یک زن شوهر دار مجاز است، بگویید این یکی از بندهای قانون برده داری است، قانونی که در دنیای قدیم وجود داشت و اسلام برای مهار آن به زمان نیاز داشت.

کافی است تاریخ را مطالعه نماییم تا بدانیم، اسلام از همان روزهای اول به مقابله با آن پرداخت، مثلاً بلال حبشی صحابه‌ی رسول خدا شد و احترام و عزت خاصی پیدا کرد و در صف نماز با کسانی می‌ایستاد که از بزرگان قریش بودند و ایمان آورده بودند، یا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) کنیزهایی را آزاد کرد و با آنها ازدواج نمود، حتی اگر بعد دینی و مادر مؤمنان شدنشان را در نظر بگیریم آیا همسر شخص شماره‌ی اول یک حکومت شدن، به منزله‌ی بالا رفتن پایگاه اجتماعی نیست؟ آیا افرادی که می‌گویند اسلام هیچ کاری نکرده است،

به این نکات توجه نموده‌اند؟ البته برای درک عظمت این کارها هم باید آن در بستر قرار گرفت... چون معلوم است اهمیت این کارها هم در خارج از این فضا درک نمی‌شود.^۱

۲-۵. توضیحاتی در مورد «همجنس‌گرایی»

قبل از هر چیز بدانیم که «همجنس‌گرایی» با «همجنس‌بازی» تفاوت دارد. همجنس‌بازی کسی است که به خاطر شهوت سراغ این کار می‌رود، اما همجنس‌گرا می‌گوید هدف من شهوت رانی نیست، بلکه دست خودم نیست و من به جای جنس مخالف به جنس موافق تمایل دارم.

در خصوص همجنس‌گرایی اختلافاتی وجود دارد، برخی از صاحب‌نظران می‌گویند این گرایش وراثتی است (و فرد هیچ نقشی در آن ندارد)، اما برخی دیگر از صاحب‌نظران می‌گویند خیر، اکتسابی است (و این افراد به خاطر محیط و تبلیغاتی که انجام می‌شود و... این گونه می‌شوند). بنده همیشه در یادداشت‌هایم فرض را بر این گذاشته‌ام که سخن افراد گروه اول صحیح است (که می‌گویند وراثتی است) و از این منظر به این مطالب پاسخ داده‌ام.

نکته‌ای اول این است که ما به این افراد احترام می‌گذاریم، اما قرار نیست به خواسته‌های آنها هم احترام بگذاریم و بگوییم هر کس هر کاری که دلش خواست انجام دهد. آیا کسی که یک عمل دست خودش نباشد مجاز است که آن را در جامعه انجام دهد؟ آیا جواز انجام کارها در جامعه اختیاری یا عدم اختیاری بودن است؟

لذا این افراد باید نزد روان‌شناس‌های مؤمن و متعهد بروند و پروسه‌ی درمان را شروع کنند، اگر شفا یافتند الحمدلله، اما اگر شفا نیافتند بر این بیماری صبر داشته باشند و اجر و پاداش آن را از خداوند بخواهند.

هستند برخی از افراد سالم، توانایی ازدواج ندارند، آیا چون نمی‌توانند ازدواج کنند، مجاز هستند هر کاری که دلشان خواست انجام دهند؟ خیر، این افراد هم باید صبر داشته باشند. بله این دو موضوع با هم تفاوت‌هایی دارند، اما مشابهت‌هایی هم دارند، و خلاصه اینکه وجود یک مانع بر سر راه ازدواج، نباید مجوزی برای انجام گناه باشد (حال آن عامل، دلایل مادی باشد، یا عدم تمایل به جنس مخالف)

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۹۸/ همچنین همان کتاب، جلد دوم، چاپ اول،

ص ۶۷/ همچنین همان کتاب، جلد سوم، چاپ اول، ص ۴۸۰

وقتی خداوند این بیماری را برای این افراد ایجاد کرده است (اگر بپذیریم این امر وراثتی است) این افراد باید بر خدای متعال توکل کنند و صبر داشته باشند، این برای قیامت و خوشبختی ابدی آنها بهتر است.

خداوند برخی‌ها را کور خلق کرده است، برخی دیگر را معلول، برخی‌ها را... ولی آیا، این افراد باید به خداوند و دستوراتش پشت کنند؟

لذا تلاش برای بهبود بیماری، و در صورت عدم موفقیت توکل بر خداوند متعال و دوری از انجام گناه، بهترین کاری است که این افراد می‌توانند برای سرنوشت خود انجام دهند.^۱

۳-۵. آیا «روزه» برای مسلمانان ضرر دارد؟

مخالفان اسلام دلایل علمی و پزشکی زیادی مطرح کرده‌اند که روزه برای سلامتی ضرر دارد. همچنین موافقان روزه هم به پاسخ پرداخته‌اند و دلایل خود را عنوان نموده‌اند. اما یکی از راه‌های بسیار راحت برای نقد این ادعای نادرست بررسی وضعیت سلامتی مسلمان‌های جامعه است.

آیا در خانواده و اقوام خودتان «شخص سالمی» را سراغ دارید که با روزه بیمار شده باشد؟ بله، افراد مریض بیماری‌شان تشدید می‌شود، و اسلام برای آنها هم راهکار خود را ارائه داده است. ولی برای انسان‌های سالمی که در شرایط عادی روزه می‌گیرند چه؟

روزه یکی از بهترین نوع رژیم‌های غذایی است که هم باعث تقویت اراده می‌شود و هم تعادل انرژی را در بدن برقرار می‌نماید. اگر جستجو بفرمایید مطالب زیادی در این زمینه نوشته شده است.^۲

^۱ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۲۲۶/همچنین همان کتاب، جلد سوم، چاپ اول،

ص ۲۲۰/همچنین همان کتاب، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۱۶۷

^۲ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۲۶۶

۴-۵. «پاداش بهشتیان» سکس و مشروب، «جرم جهنمیان» سکس و مشروب

این شبهه هم خیلی مشهور شده است و می‌گویند پاداش بهشتیان سکس و مشروب است و گناه جهنمیان سکس و مشروب و داعیان ما را فریب داده‌اند.

در حالی که فقط یک تشابه اسمی وجود دارد و هیچ تناسبی در بین آنها وجود ندارد. شراب دنیا مست کننده است، اما شراب بهشت طهور و پاکیزه می‌باشد، و مست کننده نیست. همچنین حوریان بهشتی، همسر بهشتی مردان بهشت هستند، و این با خانم تن فروشی که در دنیا هر روز با یک نفر می‌خواهد تفاوت دارد.^۱

۵-۵. وقتی زکریای رازی «الکل» را «کشف» کرده چطور در صدر اسلام حرام شده است؟

زکریای رازی «فقط فرمول علمی» آن را کشف کرد، همین.

و این گونه نبود که الکل را اختراع کند و برای اولین بار آن را به مردم معرفی نماید و بعد عده‌ای برایشان سوال شود و بگویند، پس چطور اسلام چند صد سال قبل از زکریای رازی آن را کشف کرده است.

خیر عزیزان، حتی قبل از اسلام هم در بین مردم شراب خواری (نوشیدنی‌های الکلی) مصرف شده بودند^۲

۶-۵. چرا به «حج» برویم، همین جا به فقرا کمک کنیم

چرا وقتی برای سفر حج پول خرج می‌کنیم فقرا یادمان می‌آیند، اما وقت سفرهای خارجی دیگر این گونه نیستیم؟ اصلاً چرا سفر خارجی، چرا از غذاهای متنوع و مراسمات عروسی گران قیمت و... دست نمی‌کشیم و پول آن را به فقرا نمی‌دهیم؟ یعنی فقط در ایام حج این جامعه پر از فقیر می‌شود؟

پس مشخص می‌شود، هدف افرادی که این سخن را بیان می‌نمایند کمک به فقرا نیست، بلکه مخالفت با حج است.

^۱ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۳۱۴

^۲ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۳۳۵

چون همان گونه که حج یکی از ارکان اسلام است، زکات هم یکی دیگر از ارکان اسلام است. کسی که به فکر فقرا باشد نمی‌گوید حج را تعطیل کنیم، بلکه می‌گوید بیایید زکات را ادا کنیم و این رکن اسلام را هم احیا نماییم. عزیزان، اگر حج در تمام طول عمر، یک بار هر شخص واجب است، زکات هر سال تا آخر عمر بر ثروتمندان واجب است و به راحتی فقر را ریشه کن می‌نماید. ولی ظاهراً کسی با ثروتمندان زکات نده کاری ندارد و فقط حاجیانی که به سرزمین وحی رفته‌اند مورد طعنه قرار می‌گیرند (گاهاً از طرف مسلمان‌های نماز خوان! پناه بر خدا)

نکته‌ی آخر اینکه کمک به فقرا به قلبی بخشنده نیاز دارد و اتفاقاً کسی که حاجی واقعی باشد و قلبش متحول شده باشد، این بار بهتر حاضر است پول‌هایش را در راه خدا خرج نماید.^۱

۷-۵. چرا کسی که «مرتد» شود و از اسلام برگردد حکمش قتل است؟

کسی که در دنیای شخصی خودش از اسلام برگردد، خودش و قیامت خودش و در آیین مبارک اسلام تفتیش عقاید وجود ندارد.

اما اگر کسی از اسلام برگشت و به صورت رسمی شروع کرد به تخریب اسلام، حاکمیت اسلامی این را بر نمی‌تابد، لذا او را می‌گیرند و می‌گویند از این عمل توبه کند، اگر فرد دست بردارد با او کاری ندارند، اما اگر بگوید برایم مهم نیست و باز هم علیه دین شما کار می‌کنم. این دیگر از یک مقوله‌ی عقیدتی خارج می‌شود و قضیه سیاسی خواهد شد.

البته تخریب و عوام فریبی، با بحث و گفت و گو با انسان‌های متخصص تفاوت دارد. و این گونه نیست که در جامعه‌ی اسلامی کسی نتواند حرف بزند، خیر، اسلام می‌فرماید این مباحث باید با افراد مطلع صورت پذیرد.

احتمال می‌دهم با توجه به آنچه در طول تاریخ شنیده‌اید و خوانده‌اید، نسبت به حکومت‌های دینی بدبین شده باشید، ولی فراموش نفرمایید بنده نیز مانند شما از حکومت‌هایی که نتوانسته‌اند آن گونه که باید مجری اسلام

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۴۷۰

باشند، گله‌مند هستیم، اما دلیل نمی‌شود بگوییم کلیت حکومت دینی و آموزه‌های آیین مبارک اسلام در این زمینه ناقص و نادرست است.^۱

۸-۵. «قطع دست دزد» در اسلام

یکی از مشکلاتی که همیشه در این مباحث وجود داشته این است که مخالفان، حکم‌های اسلام را می‌بینند اما تبصره‌ها و تک‌ماده‌ها و شرایطی که برای اجرای آن احکام باید به وقوع بپیوندد را نادیده می‌گیرند.

بله اسلام فرموده باید دست دزد قطع شود، اما در فقه اسلام چندین شرط بیان شده، که باید آنها محقق شوند، بعد دست دزد قطع شود. مثلاً فقه می‌گوید اگر کسی به‌خاطر نیازمندی دزدی کند دستش قطع نمی‌شود. یا می‌فرماید اگر قحطی و خشکسالی باشد همین طور، یا می‌فرماید تا قبل از اینکه نزد قاضی بروند، اگر صاحب مال دزد را ببخشد دست او قطع نمی‌شود و شروط دیگر...

اگر به این شرایط توجه نماییم، فقط دست کسی قطع می‌شود که به‌خاطر شرارت می‌خواهد مال مردم را چپاول کند. و انسان‌های نیازمند هرگز با این حکم سنگین روبرو نمی‌شوند.

نکته‌ی دیگری که نباید از نظرها پنهان شود این است که، این سخت‌گیری‌ها به‌خاطر امنیت مالی مردم است، بارها به مخالفان گفته‌ام، آن‌گونه که در فکر یک دزد غیر نیازمند و بد ذات هستید، کمی به فکر مردم بی‌نوایی باشید که این همه زحمت می‌کشند و می‌خواهند برای زن و بچه‌ی خود یک لقمه‌نان حلال پیدا کنند.

پس بدانید سخت‌گیری اسلام، یک امر بازدارنده است تا کسی جرئت دزدی نداشته باشد و هدف خشونت و ناقص کردن مردم نیست.^۲

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۴۷۹/همچنین همان کتاب، جلد سوم، چاپ اول، ص ۵۹۳/همچنین همان کتاب، جلد چهارم، چاپ اول ص ۳۰۹

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۱۰۴

۹-۵. اسلام به این موجود با وفا (یعنی سگ) می‌گوید نجس است... آیا این حکم با مهربانی

اسلام؟

گاهی لازم است از منتقدان پرسیم، به نظر شما منظور اسلام از نجاست سگ چیست؟

احساس می‌کنم این افراد آن گونه که باید این حکم را متوجه نشده‌اند.

عزیزان، این حکم به هیچ عنوان مجوزی برای اذیت و آزار سگ نیست. و کسی که به سگ، گربه یا هر مخلوق دیگری ظلم کند، باید پاسخگوی آن قادر مطلق باشد که میزان و حسابش در حد مثال ذره است.

همچنین اسلام هیچ مشکلی با شکار و نگهداری سگ‌ها ندارد، خودتان می‌دانید که نگهداری و حراست در این عصر مفهوم بسیار گسترده‌ای پیدا کرده، از یافتن مواد مخدر (حراست از سلامتی مردم) گرفته تا پیدا کردن انسان‌هایی که در زیر آوار مانده‌اند. (حراست از جان مردم).

پس منظور اسلام از مفهوم نجاست چیست؟ عزیزان، اسلام می‌فرماید سگ یکی از مخلوقات باوفای خداوند است و می‌تواند به انسان خدمت فراوانی کند، اما این رابطه باید تا دم در خانه باشد و قرار نیست چون سگ ویژگی‌های منحصر به فردی دارد به یکی از اعضای خانواده تبدیل شود و شب و روز در اتاق خواب و پذیرایی و آشپزخانه‌ی منازل باشد.

والله اعلم، خداوند مهربان می‌خواهد انسان با انسان‌های دیگر زندگی کند نه با حیوانات. طبعاً حیوانات خانگی ناقل بیماری‌ها و میکروب‌هایی هم هستند که مربوط به دنیای حیوانات است و نباید وارد حوزه‌ی بشری شود.^۱

۱۰-۵. «نوشیدن شراب» به مقدار کم چرا حرام است؟

این سخن مانند این است که بگوییم، یک کلاهبرداری کوچک چرا حرام است، یا یک توهین کوچک چرا ممنوع است...

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۳۹۷/همچنین همان کتاب، جلد سوم، چاپ اول،

بزرگواران وقتی خداوند به امری فرموده حرام دیگر حرام است و کم و زیاد ندارد، ادرار چه یک قطره و چه صد قطره باز هم ادرار است و قرار نیست مقدار کم آن بدن را نجس نکند.

مشروبات الکلی هم، چه یک ذره و چه یک بشکه، وقتی خداوند متعال می‌فرماید حرام... دیگر چه دلیلی دارد برخی‌ها وارد این مرز الهی شوند و موارد دلخواه خود را حلال کنند! (العیاذ بالله).^۱

۱۱-۵. چرا «نماز» را به زبان «عربی» بخوانیم ما که عرب نیستیم

والله اعلم چند دلیل برای این کار وجود دارد، اول اینکه این عمل باعث وحدت همه‌ی مسلمانان جهان شده است. اگر هر کس به زبان مادری خود نماز یاد بگیرد، پس تکلیف حج چه می‌شود؟ در کلان شهرهایی که مردم نقاط مختلف در آنجا زندگی می‌کنند چگونه نماز جماعت بخوانند؟ و...

دلیل دیگر اینکه، درست است که آیات قرآن به زبان عربی نازل شده، اما مستقیماً کلام الله متعال است. و ما وقتی سوره‌های قرآن را به زبان عربی می‌خوانیم مستقیماً کلام الهی را خوانده‌ایم، بر افراد اهل فن پوشیده نیست که هیچ وقت ترجمه حس و حال متن اصلی را نخواهد داشت.

نکته‌ی دیگر این است که عربی در اینجا یک وسیله است و هدف نیست، و هرگز ما با خواندن نماز به زبان عربی هدفمان خدمت به ادبیات عرب نبوده و نیست، بلکه از این ابزار استفاده می‌نماییم تا به خداوند متعال نزدیک شویم.

در کل (طبق آنچه بنده دیده‌ام) بیشتر افرادی که این مطالب را مطرح می‌کنند منظورشان «زبان عربی» نیست بلکه با این عبارات‌ها نسبت به «اسلام» بی‌مهری می‌کنند، چون اگر توجه بفرمایید، با دیگر امورات جهان عرب مشکلی ندارند. مثلاً اگر یک خواننده‌ی عرب یک ترانه بخواند نسبت به آن حساس نیستند، یا اگر شخصی برای تفریح به امارات برود با آن مشکلی ندارند و مشکل آنها فقط با سفر حج است و...

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، چاپ اول، ص ۱۶۷

باور می‌کنید، همین افراد، دوست دارند فرزندانشان را به کلاس زبان انگلیسی و فرانسوی و... بفرستند تا زبان ارتباط با دنیای مدرن را فرا بگیرند، اما چون در قلبشان نسبت به اسلام گره وجود دارد، تمایلی ندارند زبانی که آنها را با جهان اسلام وصل می‌کند، به فرزندانشان یاد دهند.

و نکته‌ی پایانی این است که برای فهمیدن لازم نیست حتماً، از زبان مادری خود استفاده نماییم. چه اشکالی دارد نماز را به عربی بخوانیم و ترجمه‌ی آن را یاد بگیریم؟^۱

۱۲-۵. در «قطب شمال» ۶ ماه شب است، مردم آنجا چگونه «روزه» بگیرند؟

درست است که در آنجا شش ماه شب است و خورشید را نمی‌بینند، اما فقه اسلامی هم بسیار پویا است و به راحتی این مشکلات را حل می‌کند، مثلاً به مسلمان‌های آنجا می‌گوید زمان نمازهای خود را با نزدیک‌ترین مرکز اسلامی آنجا تنظیم نمایند، یا می‌گوید خود را با مکه و مدینه تطبیق دهند و... اگر می‌گویند الان عصر ارتباطات است، در قدیم چه کار کرده‌اند می‌گوییم در قدیم هم عالم‌های اسلامی وجود داشته‌اند و مردم مسلمان را در هر جایی راهنمایی کرده‌اند.^۲

۱۳-۵. ماجرای خوردن «ادرار شتر» در اسلام چیست؟

قضیه از این قرار است که، در یک حدیث صحیح آمده: «عده‌ای از طایفه عُکَل یا عُرینه به مدینه آمدند و از آب و هوای آن، بیمار شدند. رسول الله (صلی الله علیه و آله) دستور داد تا خود را به شتران شیری برسانند و از ادرار و شیر آنان، بخورند. آنان چنین کردند و از بیماری، شفا یافتند...»^۳

بله درست است این حدیث کاملاً صحیح می‌باشد و ما منکر آن نیستیم، ولی نکاتی در این زمینه وجود دارد که باید شفاف سازی شود تا به خروجی صحیحی دست پیدا کنیم. متأسفانه مخالفان هیچ وقت به تبصره‌ها توجه نمی‌کنند در حالی که هر قانونی از تبصره و استثنا و توضیحات برخوردار است.

^۱ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحداد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، چاپ اول، ص ۶۶۸

^۲ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحداد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، چاپ اول، ص ۷۰۶

^۳ بخاری: ۲۳۳۳

ظاهراً اسلام ستیزان تصور می‌کنند ادرار شتر نزد مسلمین مانند شربت و نوشیدنی روی سفره گذاشته می‌شود! و مسلمان‌ها برای رفع عطش از آن استفاده می‌کنند! در حالی که اصلاً این گونه نیست! خوردن ادرار شتر فقط برای انجام پروسه‌ی «درمان»، سفارش شده است.

ممکن است اسلام ستیزی بگوید آیا شما حاضرید وقتی مریض شدید ادرار شتر را بخورید؟ به او می‌گوییم، زمانی که این همه داروی دیگر وجود دارد نیازی به خوردن آن نیست، به هر حال پیامبر هم این امر را فقط توصیه نموده و به عنوان یک امر واجب اعلام نکرده است. (در صورت وجوب حتماً باید هنگام مریضی آن را مصرف می‌نمودیم... ولی آیا این گونه است؟ خیر)

ولی شما پاسخ دهید، تصور نمایید در صحرایی هستید و یکی از اعضای خانواده‌ی شما به شدت مریض می‌شود، به هیچ جایی دسترسی ندارید و می‌ترسید و احتمال می‌دهید ایشان در برابر این بیماری طاقت نیاورد و فوت کند، سپس افراد محلی به شما بگویند این ادرار شتر باعث شفای او خواهد شد، حاضرید به او ادرار بدهید یا نه؟

مطمئناً هر شخص عاقلی جان عزیزش را مقدم‌تر می‌داند، پس بدانید شرایط ضرورت با شرایط عادی فرق می‌کند، در آن زمان (۱۴۰۰ سال پیش) شرایط درمانی مانند امروز نبوده که بلافاصله به داروخانه مراجعه نمایند و...

پس این عمل، یک داروی ضروری برای شرایط خاصی بوده، دارویی که در طب سنتی هم مورد توجه قرار گرفته است، مثلاً ابن سینا، پزشک مشهور مسلمان در کتاب قانون در طب در مورد این دارو سخن گفته است.^۱ لذا دلیلی ندارد مخالفان از این معجزا به اسلام طعن وارد کنند!^۲

^۱ شیخ الرئیس ابوعلی سینا، قانون در طب (کتاب دوم)، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هه ژار) ص ۱۰۲ و ۱۰۳

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحداد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۵۹۰

۱۴-۵. حکم «سنگسار» بسیار خشن است، اسلامی که می‌گوید من دین مهربانی هستم، چطور...

در قرآن هیچ آیه‌ای در مورد سنگسار وجود ندارد و این حکم از طریق منبع دوم تشریح یعنی سنت به ما رسیده است. اگر بخواهم این حکم در یک جمله توصیف نمایم خواهم گفت: واقعاً باید هفت خان رستم رد شود تا شخصی مستحق سنگسار گردد...

دقت فیلترهای اعمال شده به حدی بالاست، که اگر شخصی از آنها عبور کند و مستحق سنگسار باشد، کسی است که علی‌رغم "تأهل"، آبروی خانواده‌ی خود (برادران، پدر، مادر، عموهایش، دایی‌هایش و...) و همسرش (برادران همسرش، پدر همسرش، مادر همسرش، دایی‌ها و عموهای همسر و...) را برده و در ملا عام (!) عمل زنا انجام داده و "چهار شاهد" "عادل" "عمل دخول" او را دیده‌اند...

یعنی اگر صدها هزار مرد و زن متأهل زنا بکنند و ۴ شاهد آن را ببینند، یا اصلاً ۱۰۰ شاهد آنها را ببینند ولی عادل نباشند، (عادل نامیده شدن هم برای خود شروطی دارد...) یا اگر دخول دیده نشود و... حکم فوق جاری نمی‌گردد.

والله اعلم، این حکم سنگین با این شرایط برای این است که در جامعه‌ی اسلامی «عمل جنسی در ملا عام آزاد نشود» و قبح این عمل هرگز شکسته نشود... هرچند «اقرار فرد زنا کار» و «باردار شدن زن» هم از دیگر شروط تحقق این حکم هستند، اما می‌دانید که این موارد هم قابل کنترل هستند و شخص می‌تواند آن را ابراز نکند و مخفی بماند...

ناگفته نماند، کج‌فهمی‌ها و اشتباهاتی که گاهی از سوی برخی از جریانات رخ داده، ربطی به این حکم ندارد و ما با چهارچوب شرعی آن طرف هستیم، (چهارچوبی که در نهایت احتیاط و تقوی تنظیم شده است)، نه با رفتار انسان‌ها...

مخاطبان گرامی، تصور نکنید ما عاشق این حکم سنگین هستیم! خیر، این حکم با شرایط پیچیده‌ی خود برای آن هدف بزرگ‌تر توسط خداوند اعلام شده... و یقین بدانید، همین انزجار باعث می‌شود قبح عمل زنا در جامعه‌ی اسلامی شکسته نشود و به یک کار عادی تبدیل نگردد.

۶. شبهاتی که در مورد «حقوق زنان» در اسلام مطرح شده است

برای ورود به این بحث لازم است دو مقدمه مطرح نمایم، و برای پاسخگویی به تمامی شبهات مربوط به زن، به این دو مقدمه نیاز خواهیم داشت:

مقدمه ی ۱:

به لحاظ ارزش و کرامت و انسانیت، هیچ برتری در بین مرد و زن وجود ندارد. و این گونه نیست که به صورت «پیش فرض»، یک جنس برتر از جنس دیگر باشد. واضح ترین دلیل ما این فرمایش خداوند متعال است که می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۗ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ترجمه: «ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی ترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست، همانا خدا دانای خبیر است.»

این آیه صراحتاً، مبحث "تبعیض‌های جنسیتی، قومیتی، حزبی، نژادی و ... " را نفی می نماید، و الله متعال می فرماید: بهترین فرد نزد خدا، با تقوا ترین فرد است.

مقدمه ی ۲:

در بین زنان و مردان، هم به لحاظ جسمی و فیزیولوژیکی و هم به لحاظ روحی و روانی تفاوت‌هایی وجود دارد. مثلاً در حوزه قدرت، مردها قدرت بدنی بیشتری دارند. اما در حوزه احساسات، زن‌ها احساسات و عواطف نیرومندتری دارند. این تفاوت‌ها چیزی نیست که مخفی باشد و مردم کمی از آن اطلاع داشته باشند، بلکه کاملاً فراگیر است و همه‌ی مردم دنیا آن را می دانند، مثلاً ورزش بانوان و آقایان از هم جدا شده است، حتی در کشورهای غیر مسلمان و مثال‌های فراوان دیگر.

جمع بندی بین مقدمه ی اول و دوم:

گفتیم که ارزش و برتری انسان‌ها به وسیله‌ی جنسیت آنها تعیین نمی‌شود، حال که خیالمان از این موضوع راحت شد، لازم است بدانیم، خداوند متعال به هر جنس، متناسب با پتانسیل‌های خودش مسئولیت واگذار کرده است. مثلاً کارکردن را برای مرد اجباری کرده است، اما برای زنان این طور نیست.

لذا به این نکته‌ی طلایی می‌رسیم که حق و حقوق زن و مرد باید «برابر» باشد نه «مشابه».

ما اگر بخواهیم به «برابری» و «عدالت» برسیم، باید به هر کس «متناسب» با پتانسیل‌هایی که دارد مسئولیت واگذار نماییم، در غیر این صورت به عدالت واقعی نمی‌رسیم.

مثلاً اگر بگوییم هر آنچه برای مرد وجود دارد باید برای زن هم وجود داشته باشد (تشابه در بین مسئولیت‌ها و امتیازات)، این به منزله‌ی نادیده گرفتن تفاوت‌ها است و قطعاً به برابری واقعی نخواهد رسید، بلکه یک نوع برابری ظاهری و ناپایدار ایجاد می‌شود.

همین خانم‌هایی که می‌گویند باید در بین حقوق زن و مرد «تشابه» وجود داشته باشد، صرفاً برای مسائل دینی خواستار چنین وضعیتی هستند و برای مسائل دیگر، به برنامه‌ی فطرت خود باز می‌گردند، مثلاً می‌گویند شیوه‌ی سخن گفتن یک مرد با یک زن باید مؤدبانه‌تر و آرام‌تر باشد، در حالی که اگر خواستار تشابه باشیم، باید در اینجا هم تشابه وجود داشته باشد.

۱-۶. چرا ارث زنان نصف ارث مردان است؟

ارث زن نصف ارث مرد نیست، بلکه ارث خواهر نصف ارث برادر است و بین این دو جمله تفاوت زیادی وجود دارد.

با نگاه به قانون ارث متوجه می‌شویم که زن در چندین حالت ارث می‌گیرد:

- در ده حالت ارث زنان بیشتر است

- در چهار حالت ارث مردان بیشتر است

- در هفت حالت ارث زن و مرد برابر است.

- و در چهار حالت زن ارث می‌برد و مرد ارث نمی‌برد.^۱

اما متأسفانه بدون توجه به حالت‌های بیان شده، یکی از حالت‌ها خیلی برجسته شده (برتری ارث برادر نسبت به خواهر) و این گونه قلمداد شده که ارث زنان کمتر از ارث مردان است! اما همان گونه که بیان شد این طور نیست.

البته شاید پرسید چرا ارث خواهر کمتر از ارث برادر است؟

پاسخ این است که، چون برادر شرعاً مسئول تأمین نفقه و هزینه‌های خانواده‌ای است که تشکیل می‌دهد، اما خواهر نه در خانه‌ی پدر و نه در خانه‌ی شوهر چنین مسئولیتی ندارد. لذا با توجه به مسئولیت‌های واگذار شده، خداوند متعال این گونه صلاح دیده که ارث پدر را طوری تقسیم نماید که مال بیشتری به برادر برسد.

یقیناً با وجود مسئولیت‌های سنگین مالی، اگر ارث پدر به نسبت برابر تقسیم می‌شد، حق پسرها خورده می‌شد.^۲

۲-۶. چرا دیه‌ی زنان نصف دیه‌ی مردان است؟

ما می‌دانیم که دیه را به بازماندگان می‌دهند و آن را در داخل قبر شخص فوت شده قرار نمی‌دهند.

لذا بعد از فوت مرد، «دیه کامل» را دریافت می‌کنند و آن را به زن و فرزندان می‌دهند، زن و فرزندان که تا به امروز مسئولیت تأمین نفقه را نداشته‌اند.

و بعد از فوت زن، «نصف دیه» را دریافت می‌کنند و آن را به مردی می‌دهند که از همان ابتدا مسئول تأمین نفقه بوده است.

حال اگر به صورت ارزشی به موضوع نگاه کنیم، ما در همان ابتدای بحث گفته‌ایم که ارزش و برتری در اسلام با تقوا تعیین می‌شود نه با جنسیت، اما اگر به صورت مالی به موضوع نگاه کنیم، این قانون به نفع زنان است یا به ضررشان؟

^۱ المرأة المسلمة و قضايا العصر، خیاط، محمد هیثم، دارالفکر، دمشق، ص ۱۱۳ الی ۱۲۱

^۲ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۲۳

بزرگواران، دیه وسیله‌ای است برای حل مشکلاتی که ایجاد می‌شود و ربطی شخصیت و کرامت انسان‌ها ندارد.^۱

۳-۶. چرا اسلام اجازه داده مردها زنان را کتک بزنند؟

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

... وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ ۗ ...

... و زنانی را که از سرکشی و سرپیچی ایشان بیم دارید، پند و اندرزشان دهید و (اگر مؤثر واقع نشد) از هم‌بستری با آنان خودداری کنید و بستر خویش را جدا کنید (و با ایشان سخن نگوئید. و اگر باز هم مؤثر واقع نشد و راهی جز شدت عمل نبود) آنان را (تنبیه کنید و کتک مناسبی) بزنید...

برای رفع شبهه از آیه‌ی فوق چند نکته‌ی زیر را مطالعه بفرمایید:

- ما بارها گفته‌ایم، اسلام می‌فرماید اگر نافرمانی وجود داشت، اول شوهر همسرش را نصیحت نماید (با هم حرف بزنند)، اگر مؤثر واقع نشد او را به صورت جنسی تحریم نماید (به نشانه‌ی اعتراض نسبت به او بی‌رغبت باشد)، و اگر این مراحل جواب نداد، به تنبیه بدنی پردازد. اگر به همین مطلب کوتاه (دیالوگ، تحریم، کتک) توجه بفرمایید، اسلام کتک زدن را به آخر انداخته است، و اگر هوادار سرسخت کتک زدن بود (آن گونه که برخی مخالفان می‌گویند) قطعاً آن را در ابتدای امر می‌گذاشت.

و تمام این تلاش‌ها برای این است که کانون خانواده از هم نپاشد و زن و مرد دچار طلاق نشوند.

البته قرار نیست مرد برای هر موضوعی به همسرش گیر بدهد، و طی کردن این مراحل، فقط برای امور مشروع مجاز است. (و معیار در اینجا قرآن و سنت است)

خانمی که بعد از گفت و گو با شوهر، و بعد از مدتی تحریم جنسی، حاضر نباشد خواسته‌ی مشروع شوهرش را اجابت نماید، روحیات خاصی دارد و قاطعانه می‌توان گفت، اگر مهر و محبت در خانواده وجود داشته باشد، این پروسه هرگز به مرحله‌ی دوم هم نمی‌رسد، چه رسد به مرحله‌ی سوم!

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۲۳/ ص ۴۷۸

طبق آنچه بنده دیده‌ام، بسیاری از این خانم‌هایی که به این حکم اعتراض دارند، حاضرند مشکلات خود را با شوهرشان را در همان مرحله‌ی اول (یعنی دیالوگ) حل کنند، و هرگز راضی نیستند، حرف مرد زندگی‌شان را این گونه زمین بزنند، اما با اعتراض به این آیه از خانم‌هایی دفاع می‌کنند که هیچ اهمیتی برای گفت و گو و تحریم شوهر ... قائل نیستند.

بزرگواران، برای قضاوت در مورد احکام خانوادگی اسلام، باید همه‌ی آیات و روایات دیده شود، نه فقط آیه‌ای که برای شرایط خاص بیان شده است (چون واقعاً تحت شرایط خاص است که زن بعد از این همه تلاش شوهر، باز هم به حرف او اهمیت نمی‌دهد)

اگر دور نمایی از اسلام داشته باشیم، این آیین مبارک هوادار کشتن انسان‌ها هم نیست، ولی گاهی چاره‌ای جز جنگ باقی نمی‌ماند، همچنین اسلام هوادار حدود و تعزیرات هم نیست، ولی ناچاراً این موارد باید وجود داشته باشند و گرنه جامعه متلاشی می‌شود. (شاهد ما برای راضی نبودن اسلام، وجود تبصره‌های فراوانی است که حکم را منتفی می‌کند).

و دقیقاً به همان شیوه اسلام موافق کتک زدن هم نیست، ولی گاهی (در این شرایط خاص) چاره‌ای باقی نمی‌ماند.

نکته‌ی دیگری که نباید از قلم بیفتد این است که، سو استفاده‌ی مردهای عصبی و کتک زدن‌های آنها هیچ ربطی به این آیه‌ی قرآن ندارد، مردی که بلافاصله به همسرش حمله می‌کند یا چیزی را به سمت او پرتاب می‌کند، عمل او چه مشابهتی با «مراحل» بیان شده‌ی قرآن دارد! و چقدر بی انصافی است این رفتار به پای این آیه‌ی شریفه گذاشته شود!

- یکی از علما می‌فرماید، وقتی معلم بعد از تدریس و زحمت فراوان پیشرفت اخلاقی یا درسی دانش آموزش را نمی‌بیند و از روی دلسوزی یک تنبیه اندک انجام می‌دهد، از آن دانش آموز متنفر نیست ولی تلاش می‌کند هر طور که شده او را اصلاح کند. در خانواده هم اگر اصول قرآنی رعایت شود، مقدمات و نتیجه همین است (نقل به مضمون)

در مورد حد و حدود کتک زدن هم، در کتاب‌های شرعی تنبیه بسیار خفیفی بیان شده است. (در این حد که زن هوشیار شود) و این گونه نیست که مرد ظالمانه به کتک زدن و تنبیه همسرش پردازد.

نکته‌ی دیگر اینکه، این قاعده برای سیستم خانوادگی اسلام (مرد مدیر باشد) صدق می‌کند، کسی که بگوید من مدیریت مرد را قبول ندارم باید بحث با ایشان از آن نقطه شروع شود، وگرنه بحث نتیجه‌ای نخواهد داشت. چون این حکم در راستای مدیریت مرد است.

جهت اهمیت باز هم تکرار می‌نمایم، خواهشا حساب اسلام را از کسی که مراحل فوق را رعایت نمی‌کند و مشکلاتش را با کتک کاری حل می‌کند، (اما در نهایت از عمل کردن به آیه‌ی قرآن دم می‌زند) جدا کنید... گاهی مرد خواسته‌اش مشروع نیست و می‌توان گفت ظلم است! اما اگر زن سرپیچی کند او را بلافاصله کتک می‌زند! این چه ربطی به اسلام دارد؟ فراموش نکنید معیار ما برای قضاوت قرآن و سنت است.^۱

۴-۶. چرا در اسلام حق طلاق به دست مردان است؟

زیرا زن‌ها بسیار احساساتی هستند، و اگر حکم طلاق در دست آنان بود آمار طلاق ۱۰ برابر الان می‌شد. معمولاً خانم‌ها زود ناراحت می‌شوند و زود هم فراموش می‌کنند...

همچنین در همین سیستمی که داریم در مورد آن حرف می‌زنیم (سیستم خانوادگی اسلام) مردها باید به زن‌ها مهریه بدهند... لذا خیلی وقت‌ها از ترس پرداخت مهریه هم که شده اجازه نمی‌دهند کانون خانواده از هم بپاشد و هزار و یک مشکلی که بعد از طلاق برای زوجین و بچه‌های طلاق به وجود می‌آید، به بار بیاید.

حتی اگر این حکم به دست زنان می‌افتاد زمینه‌ای فراهم می‌شد برای سو استفاده زن‌ها از مردها... برخی از خانم‌ها، با مردی ثروتمند ازدواج می‌کردند و بعد از چند روز طلاقش می‌دادند و مهریه را می‌گرفتند و می‌رفتند! البته حکم طلاق یک طرفه نیست، زن‌ها هم می‌توانند در دادگاه شکایت کنند و درخواست طلاق بدهند و بعد طی کردن مراحل خود حاکم شرع عقد را باطل نماید، حتی در صورت اثبات مقصر بودن مرد، دادگاه مهریه را هم برای زن می‌گیرد. اما بحث طلاق لفظی به در اختیار زن قرار نگرفته و طبق دلایلی که بیان شد، آمار طلاق بالا می‌رفت.^۲

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، چاپ اول، ص ۴۰۹

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۲۷

۵-۶. چرا حق حضانت (نگه داری از کودک) بعد از طلاق به مردان تعلق دارد؟

برای بررسی مسائل ریز فقهی باید به کتب فقهی مراجعه نماییم:

طبق دیدگاه فقهای اهل سنت، وقتی زن و شوهری از هم جدا می‌شوند، بچه‌های آنها تا هفت سال نزد مادر خواهند بود، به شرط آنکه مادر ازدواج دیگری انجام ندهد. بعد از هفت سالگی حکم پسر و دختر با هم تفاوت دارد:

فرزند پسر:

مختار می‌شود که با مادرش زندگی کند یا با پدرش. اگر دلش بخواهد با مادر بماند، به شرط آنکه مادر ازدواج نکند، کماکان می‌تواند نزد او بماند.

فرزند دختر:

- امام ابوحنیفه می‌فرماید: مادر همچنان برای سرپرستی و حضانت او مستحق‌تر است، البته تا زمانی که آن دختر بالغ شود (دچار قاعدگی ماهیانه گردد) و یا ازدواج کند. (پس تا وقت بلوغ دختر نزد مادر)

- امام مالک می‌فرماید: مادر همچنان برای سرپرستی و حضانت او مستحق‌تر است، البته تا زمانی که آن دختر ازدواج کند و با شوهرش هم‌بستر گردد (دخول صورت پذیرد). (تا وقت ازدواج، دختر نزد مادر)

- امام شافعی می‌فرماید: دختر نیز مانند پسر مخیر می‌گردد؛ یعنی قاضی شرع او را مخیر می‌کند که یا با مادرش بماند و یا نزد پدرش برود. (دختر هم مانند پسر مختار است انتخاب کند)

- امام احمد می‌فرماید: پدرش بر نگهداری او مستحق‌تر است، یعنی هرگاه سن دختر به هفت سالگی کامل رسید، از آن به بعد سرپرستی او به پدرش داده می‌شود؛ زیرا پدر نسبت به حفظ و صیانت دختر اولویت دارد. (دختر از هفت سالگی تحویل پدر داده خواهد شد)^۱

در فقه امامیه (اهل تشیع):

^۱ الموسوعة الفقهية الكويتية، (جلد ۱۸، ص ۳۳۱ الی ۳۵۰)

حضانت فرزند پسر تا سن دو سالگی به مادر سپرده می‌شود و سپس به پدر و حضانت فرزند دختر تا سن هفت سالگی به مادر سپرده می‌شود و سپس به پدر.^۱

تمام حالت‌های بیان شده را مطالعه بفرمایید، تمام فقهای اهل سنت می‌گویند پسر تا ۷ سالگی پیش مادر است (به شرطی که ازدواج نکرده باشد) و بعد از هفت سالگی هم خودش انتخاب می‌کند.

و در مورد دختر هم امام شافعی می‌گویند اگر مادر ازدواج نکرده باشد، دختر هم بعد از ۷ سالگی مختار است، امام مالک و امام ابوحنیفه می‌فرمایند تا وقت ازدواج و تا وقت بلوغ پیش مادر است و در این بین فقط امام احمد است که می‌گوید دختر بعد از هفت سالگی تحویل پدر می‌شود.

همچنین فقهای امامیه می‌گویند پسر تا دو سالی و دختر تا هفت سالی نزد مادر است.

خودتان قضاوت کنید آیا در این بین حق مادر رعایت نشده است؟^۲ مخالفان طوری می‌نویسند انگار مادر در این بین هیچ حقی ندارد.

محققان اهل سنت دلیل این فتاوی خود را مهر و محبت مادر می‌دانند، و محققان امامیه هم دلیل این حکمشان را توضیح داده‌اند و می‌گویند، این به‌خاطر این است که مادر راحت‌تر بتواند تشکیل زندگی مجدد بدهد.^۳

^۱ «السرائر ۵/۱۷۳» «المقتعه کتاب نکاح ۵۳۱» «الخلافا ۷/۳۱۸ مساله ۳۶»

^۲ نکته:

موارد بیان شده برای زمانی است که زن و شوهر از هم جدا شوند، اگر احیاناً یکی از آنها فوت کند موضوع فرق می‌کند. به دلیل پیچیده شدن بحث و ماهیت مطالب این فصل-که بر ساده و خلاصه بودن استوار است-، بنده به آن اشاره ای نکردم، ولی افرادی که می‌خواهند مطالعه نمایند می‌توانند به منابع معرفی شده مراجعه کنند.

۶-۶. چرا باید در اسلام پوشش زنان از مردان بیشتر باشد؟

ما در آن مقدماتی که در ابتدای مبحث بیان نمودیم گفتیم که در بین زن و مرد تفاوت‌هایی وجود دارد، همین باعث شده احکام مربوط به آنها هم متفاوت باشد. مثلاً یکی از این تفاوت‌ها این است که زن‌ها مطلوب هستند و مردها طالب. برای فهم بهتر این موضوع به این مثال توجه بفرمایید:

یک دختر با فطرت سالم، که زمان ازدواجش فرا رسیده باشد منتظر است مرد مورد دلخواهش بیاید و به او پیشنهاد بدهد. و این گونه نیست که خودش برود به یک پسر بگوید تو برای ادامه‌ی زندگی شوهر من باش. اما مردی که فطرت سالمی داشته باشد و زمان ازدواجش فرا رسیده باشد، دقیقاً برعکس این می‌رود به یک خانم پیشنهاد می‌دهد و می‌گوید برای ادامه‌ی زندگی همسر من باش.

این یعنی مردها طالب هستند و زن‌ها مطلوب. حال این طالب و مطلوب بودن زن‌ها و مردها فقط برای بحث ازدواج نیست و برای همیشه پایدار می‌ماند. لذا زن‌ها همیشه مورد توجه مردها هستند.

در همین راستا، خداوند متعال برای سامان دادن به امور اجتماع فرموده، پوشش زنان طوری باشد که زیبایی‌هایشان برای مردهای طالب پوشیده بماند.

برای این حکم الهی فلسفه‌های زیادی هم مطرح شده است:

۱. زیبایی‌های زن برای شریک زندگی‌اش باشد نه برای هر کس و ناکسی.
۲. زن به عنوان یک موجود جذاب جنسی دیده نشود، بلکه به خاطر شخصیت و احترامش مورد توجه قرار گیرد، حجاب باعث می‌شود نگاه‌ها از ظاهر به سمت باطن معطوف شود.
۳. امنیت روحی و روانی زن بیشتر خواهد بود، طبعاً وقتی یک زن خود را بپوشاند، برای افرادی که مزاحم خانم‌های جامعه می‌شوند، جلب توجه نخواهد کرد.
۴. مردهایی که چشمان خود را کنترل نمی‌کنند، وقتی این همه زن بی حجاب را ببینند شروع می‌کنند به مقایسه‌ی زن‌هایی که دیده‌اند با همسر خودشان، و کافی است همسر آنها بهره‌ی کمی از زیبایی داشته باشد... متأسفانه آتش اختلاف‌ها شعله ور می‌شود. لذا حجاب باعث می‌شود زن‌های دیگر زندگی‌شان خراب نشود.

۵. رضایت الهی... و به تبع آن آرامش درونی. کسی که خدای خود را راضی می‌کند آرامش زایدالوصفی وارد قلبش می‌شود. بروید از خانم‌هایی که برای رضای خدا این پوشش را تحمل می‌کنند و خود را پوشیده می‌نمایند در این مورد چه دیدگاهی دارند... در عجبم از خواهرانی که خود را از این آرامش غیر قابل توصیف محروم می‌نمایند.

برخی از خانم‌ها در پاسخ به ما می‌گویند خوب مردها نگاه نکنند، می‌گوییم خواهران این سخن منصفانه نیست. مگر مردان جامعه همه پیامبر و معصوم از گناه هستند که چنین انتظاری دارید؟ در جامعه‌ی ما کسی معصوم نیست.

نکته‌ی دیگر این است، بسیاری از خانم‌هایی که این‌گونه ظاهر می‌شوند هدفشان دیده شدن در جامعه است، حال می‌گویید مردان نگاه نکنند؟

بزرگواران، حتی اگر همه‌ی مردان هم چشمان خود را کنترل کنند، حجاب یک دستور الهی است و هر کس باید به فرمان الهی عمل نماید. ما یک رابطه‌ی مخلوق با مخلوق داریم، و یک رابطه‌ی خالق با مخلوق. در رابطه‌ی خالق با مخلوق، باید به فرمان الهی عمل نماییم.^۱

۶-۷. چرا در اسلام چند همسری وجود دارد؟

خانمی که (به هر دلیلی) بیوه می‌شود، سه گزینه در پیش رو دارد:

یا باید تا وقت مرگ این‌گونه تنها بماند، یا به روابط غیر شرعی روی بیاورد و یا ازدواج مجدد انجام دهد. گزینه‌ی روابط غیر شرعی که حذف می‌شود، و می‌ماند مجرد باقی ماندن و ازدواج مجدد. کسی که خودش عمداً دوست دارد تنها بماند یا شرایط خاصی دارد فرق می‌کند، ولی در حالت عادی بهترین گزینه، ازدواج مجدد و سروسامان گرفتن دوباره است.

اما ازدواج با چه کسی؟ در اینجا افرادی که مخالف چند همسری هستند می‌گویند با مردی که همسرش را طلاق داده یا همسرش فوت کرده است، یا اصلاً با یک پسر مجرد. می‌گوییم، اگر چنین ازدواجی انجام شود بسیار

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۴۴۷/همچنین جلد دوم همان کتاب، چاپ اول، ص ۹۰/همچنین جلد سوم همان کتاب، چاپ اول ص ۳۸۴، ص ۵۲۲/همچنین همان کتاب، جلد چهارم، چاپ اول ص ۲۷۲، ص ۴۸۴

مبارک است، (مگر ما مخالف این هستیم!) ولی اگر چنین گزینه‌هایی موجود نبود چه؟ تکلیف این زنی که دوست دارد ازدواج مجدد انجام دهد چه می‌شود؟ تا وقت مرگ نیازهای روحی و عاطفی و جنسی‌اش را سرکوب نماید؟ یا خیر، با این قانون حکیمانه‌ی الهی (که چند همسری است) ازدواج دیگری انجام دهد؟

می‌دانید اگر قرار باشد یک خانم بیوه یا حتی دختری که سنش بسیار بالا رفته، از بین مردهای مجرد سن بالا (حالا مردهایی که تنها مانده‌اند، یا مردهایی که کلاً ازدواج نکرده‌اند)، گزینه‌هایش را انتخاب کند، دایره‌ی انتخابش بسیار محدود خواهد بود، اما با انجام چند همسری می‌تواند مرد دلخواه خودش را انتخاب کند و دستش باز خواهد بود؟ (باز هم می‌گوییم ما اصراری نداریم، اگر خودش راضی شد همسر آنها شود، مبارک است، اما اگر فرد باب میل خود را نیافت چه؟)

بزرگواران، در خصوص چند همسری حرف و حدیث بسیار زیاد است و تابه‌حال مطالب زیادی در این زمینه نوشته‌ام... حتی بارها با خانم‌های فمینیست بحث کرده‌ام و با بیشتر انتقاداتی که مطرح می‌کنند آشنایی دارم، اما چون قرار است اینجا مطالب خلاصه باشد، چند نکته بیان می‌نمایم و بحث را ان شاء الله به پایان می‌رسانیم

۱. چند همسری درمانی است، برای افرادی که دردها و مشکلاتی در زندگی خود دارند، کسانی که با این حکم الهی مخالفت می‌کنند، هر وقت در وضعیت افراد فوق‌تر قرار گرفتند می‌توانند نظر بدهند نه در شرایط عادی... چون واقعاً افراد که چند همسری مشکلشان را حل می‌کند می‌دانند این حکم چقدر ارزشمند است. (مثلاً خانواده‌هایی که بچه دار نمی‌شوند، یا همسر خانواده مریض است، یا خانمی که سن و سال او بالا رفتن و در صورت وجود جوانان مجرد، حتی خودش حاضر نیست همسر این افراد کم سن و سال شود و...) ^۱

۲. طبعاً اعمال انسان‌ها از روی «نیاز» انجام می‌شود و چند همسری هم از این قاعده مستثنی نیست، به نظر بنده کسانی که به چند همسری نیاز دارند دو دسته هستند، یک دسته نیاز کاذب دارند و دسته‌ی دیگر نیاز واقعی، بنده بر این باورم بیشتر افرادی که به خاطر نیاز واقعی این کار را انجام می‌دهند، زندگی همسر اول را خراب نمی‌کنند و عدالت را رعایت خواهند نمود.

۳. همراه با درصدی از نمونه‌های موفق، آنقدر سوءاستفاده و نمونه‌های ناموفق از چند همسری داشته‌ایم که از اهمیت و جایگاه این حکم شرعی کاسته شده و سخن گفتن از این امر در جامعه به یک امر ممنوعه تبدیل شده

^۱ اگر مشکل بچه دار نشدن از مرد باشد چه؟ اگر مرد مریض باشد چه؟ برخی‌ها این را می‌گویند، می‌گوییم در این شرایط هم همسرش می‌تواند جدا شود و اسلام مانع جدایی او نشده است.

است... باور کنید هر آنچه مخالفان می‌گویند استناد به همان موارد نادرست است (اشاره به بی‌عدالتی‌هایی که رخ داده است)، اما چرا نمونه‌های نادرست زیاد داشته‌ایم؟ بر اساس یک تحلیل، بیشتر افرادی که می‌توانند این امر را به صورت شرعی به انجام برسانند به خاطر فشار افکار عمومی سراغ آن نرفته‌اند و افراد دیگری هم که توانایی رعایت عدالت را - آن‌گونه که باید - نداشته‌اند، بدون توجه به افکار عمومی آنچه خود خواسته‌اند را انجام داده‌اند.

در حالی که ما از بهترین حالت آن دفاع می‌نماییم، نه تعدد زوجاتی که مایه‌ی بدبختی است. (بی‌عدالتی، نابودی زندگی اول، دعوا...). حتی خداوند متعال صراحتاً فرموده اگر نمی‌تواند عدالت داشته باشد، باید به همان همسر اول اکتفا نماید. لذا انتقادات برحقی که در مورد آن موارد نادرست مطرح می‌شود را می‌پذیریم، ولی منظور ما چیز دیگری است.^۱

۴. اگر افرادی باز هم قبول ندارند، بفرمایند برای مشکلاتی که مقوله‌ی چند همسری برطرف می‌نماید، راهکار دیگری ارائه دهند. چون هدف برطرف نمودن این مسائل است. البته باید این راهکارها را به افراد مشکل دار هم معرفی نمایند و ببینند نظر آنها چیست.

۵. هدف بنده از نوشتن این مطالب، دفاع از این آیه‌ی قرآن است و می‌خواهم ثابت نمایم، همه‌ی مواردی که الله متعال مطرح کرده صحیح و حکیمانه است. و یادداشت فوق و دیگر مطالبی که در این زمینه منتشر نموده‌ام به هیچ عنوان برای پشتیبانی از مردهایی نیست که قصد سوءاستفاده از احکام الهی را دارند، و همه‌ی مردانی که چند همسری انجام داده‌اند یا می‌خواهند چند همسری انجام دهند، باید بدانند خداوند به قلب و نیت آنها آگاه است،

^۱ برخی از خانم‌های مدافع حقوق زنان می‌گویند، آیا زن هم می‌تواند چهارشوهر داشته باشد، بنده این شبهه را در جلد اول کتاب الحاد نوین (ص ۲۹۲) پاسخ داده‌ام، اما به دلیل کم‌اهمیتی، صلاح ندیدم تحت عنوان یک شبهه‌ی مشهور به صورت جداگانه در اینجا مطرح نمایم. پاسخ خیر است، به دلیل آنکه در مقدمات اول فصل بیان نمودیم بین روحیات زن و مرد تفاوت وجود دارد. به طوری که نه مردی که فطرت سالمی دارد می‌تواند چنین چیزی را تحمل نماید (و به درگیری و قتل و دعوا ختم می‌شود) و نه زنی که فطرت سالمی دارد، حاضر به زندگی با چنین مردانی است که غیرت خود را کنار بگذارند و چنین چیزی را تقبل نمایند. فراموش نفرمایید عزیزان اگر غیرت زن به صورت حسادت ظاهر می‌شود، غیرت مرد به صورت جنگ و دعوا خود را نشان خواهد داد/ علاوه بر مسائل فطری بیان شده، ساختار و ویژگی‌های زن طوری است که کدبانوی خانه است، باردار می‌شود و بچه بزرگ می‌نماید، اگر قرار باشد یک زن آشپز و کدبانوی چند مرد باشد، به درد دل‌ها و ناراحتی‌ها و غیرتی شدن‌های چند مرد گوش کند، هر سال زایمان انجام دهد و چند مرد از او بچه بخواهند، عملاً این زن نابود خواهد شد.

که چرا می‌خواهند این کار را انجام دهند. همچنین باید بدانند بعد از ازدواج هم نظارت الهی به پایان نمی‌رسد و باید پاسخگوی تعهدشان نسبت به مقوله‌ی عدالت باشند.^۱

۸-۶. چرا در دادگاه شهادت دو زن مانند شهادت یک مرد است؟

قبل از هر چیز باید بدانیم شهادت دادن یک «وظیفه و مسئولیت سنگین دنیوی و اخروی» است نه یک «حق» یا یک «امتیاز» که طرف با آن قیافه بگیرد و بگوید من رفتم در دادگاه شهادت دادم.

لذا به عنوان یک مرد می‌گوییم، بانوان نه تنها چیزی را از دست نداده‌اند بلکه باید شکرگزار خداوند باشند که این مسئولیت سنگین برای آنها نصف شده است.

اگر هم بحث مسائل ارزشی و انسانی مطرح می‌شود، ما در همان ابتدا بیان نموده‌ایم که ارزش و برتری انسان‌ها با تقوای مشخص می‌شود نه با این امور. و جنسیت هیچ تأثیری در این مقوله ندارد.

اما چرا شهادت دو زن، در برابر یک مرد؟ خداوند متعال می‌فرماید:

... وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى...

و دو نفر از مردان را (بر این حق) شاهد بگیرد و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از گواهان، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند (انتخاب کنید) تا اگر یکی از آنان فراموش کرد، دیگری به او یادآوری کند.

اگر توجه نمایید خداوند متعال می‌فرماید، اگر یکی از خانم‌ها فراموش کرد دیگری برای او یادآوری کند.

حال سوال پیش می‌آید دلایل این فراموشی چیست؟ پاسخ این است که خانم‌ها به دلیل عاطفه‌ی فراوان یا حیا و عفت فراوان «شاید» فراموش نمایند که در اینجا باید حق را بیان کنند. و این حکم به عنوان محکم کاری بیان

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۵۱۹/همچنین همان کتاب جلد سوم، چاپ اول،

ص ۵۵

^۲ بقره: ۲۸۲

شده است، نه اینکه خانم‌ها حتماً به دلیل عاطفه فراموش می‌کنند. توجه بفرمایید الله متعال می‌فرماید «تا اگر یکی فراموش کرد» و نمی‌فرماید حتماً فراموش می‌کند.

نکته‌ی آخر اینکه در برخی موارد اصلاً شهادت مردان موضوعیت ندارد، مثلاً در مورد مسائل زنانه و برخی از بیماری‌ها و.... و حتماً باید خانم‌ها در این مورد شهادت بدهند. آیا درست است مردها بگویند، پس چرا مردان در اینجا شهادت نمی‌دهند! ^۱

۹-۶. چرا اسلام زنان را ناقص‌العقل خوانده است؟

در همان حدیثی که رسول اکرم (ص) می‌فرماید زن‌ها ناقص‌العقل هستند، یکی از بانوان می‌پرسد یا رسول الله منظور شما از ناقص‌العقل چیست؟ ایشان می‌فرماید ببینید در دادگاه هم شهادت دو زن مانند شهادت یک مرد است.

و صراحتاً بحث ناقص‌العقل بودن را به آنجا ارجاع می‌دهد، و در آنجا هم (دقیقاً در شبهه‌ی قبلی) گفتیم که دلیل نصف بودن شهادت دادن زنان این است که، چون احتمال دارد زن‌ها به دلیل عاطفه و احساسات فراوان، حق را فراموش کنند خداوند فرموده دو زن برای شهادت دادن حضور یابند.

لذا نتیجه این می‌شود که ناقص‌العقل به معنای احساسات فراوان است که گاهی بر قوه‌ی منطقی تسلط می‌یابد و اصلاً منظور نادانی و کمبود عقلی داشتن و ... نیست. پناه بر خدا چگونه ممکن است رسول خدا (ص) به بانوان بی‌احترامی کند! ^۲

۱۰-۶. چرا در قرآن زن به عنوان کشتزار مردان معرفی شده است؟

الله متعال می‌فرماید:

نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنِّي سِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۳۳۹

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۲۲۳

«زنان شما کشتزار شمايند، هر جا و هر گاه که بخواهيد، به کشتزار خود درآييد (وبا آنان آميزش نماييد) و (در انجام کار نيك) برای خود، پيش بگيريد و از خدا پروا کنيد و بدانيد که او را ملاقات خواهيد کرد، و به مؤمنان بشارت ده.»

خوب اين آيه صراحتاً می فرمايد زنان کشت زارند، اما بايد دید منظور از «کشت زار» چيست؟ «کشت زار» يعني مکانی که در آن کشت انجام می شود. خوب زن چگونه برای مرد نقش کشت زار را ایفا می کند؟ اصلاً چه چیزی نزد زن کشت می شود؟ معلوم است مایع جنسی مرد، با مایع جنسی زن قاطی می گردد و نطفه‌ی تازه تشکیل شده در رحم زن «کشت» می شود.

لذا اين قسمت از آيه در مورد «رحم زنان» سخن می گويد، که عصاره‌ی وجود همه‌ی ما را در خود کشته داده و بعد از مدت زمانی متولد شده‌ايم. (به عبارتی ديگر رحم زنان کشتزاري است که باعث تداوم نسل بشر شده است).

همه‌ی ما انسان‌ها افتخار اين را داريم که در رحم مادرمان رشد و نمو يافته‌ايم، آیا اين بد است؟ چرا عده‌ای اين آيه را ضد زن می دانند؟^۱

۱۱-۶. چرا در مجلس عقد از کلمه‌ی «نکاح» استفاده می شود؟ آیا اين توهين به زن نيست؟

مخالفتان اسلام می گویند: وقتی یک مبلغ دين، دختر و پسری را به عقد هم در می آورد، از لفظ «نکاح» استفاده می کند... بدون آنکه آن مردم ترجمه‌ی نکاح را بدانند، نکاحی که به منزله‌ی ارتباط جنسی و سکس می باشد، و خلاصه عاقد به پدر دختر می گوید آیا وکیلتم دختر شما را در اختيار اين مرد قرار دهم تا با او سکس کند، و اين بی احترامی اسلام به زنان است.

راغب اصفهانی می گوید:

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نماييد به الحاد نوين باتلاق رنگين، جلد دوم، چاپ اول، ص ۲۸۵

«اصل نکاح برای پیمان بستن و عقد است. سپس به صورت کنایه به معنای جماع استعمال شده و محال است که ابتدا به معنای جماع بوده باشد و سپس برای عقد بکار رفته باشد. زیرا اسم‌هایی که به معنای جماع است به خاطر قباحت ذکر و یاد آن امر تماماً به طور کنایه است.»^۱

لذا طبق دیدگاه راغب اصفهانی مشخص می‌شود که معنای مد نظر در خطبه‌ی عقد "پیوند زناشویی" می‌باشد نه امور منفی و نادرستی که دشمنان اسلام مطرح کرده‌اند.

فارغ از ریشه‌ی لغات وقتی به آیات مبارک قرآن نگاه می‌کنیم، خداوند سبحان در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی مبارکه‌ی قصص می‌فرماید:

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي تَمَّائِي حَجَجٍ فَإِنْ أَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْسُقَ عَلَيْكَ سِتْرًا فَإِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

«(شعیب - پدر آن دو دختر - به موسی) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو درآورم، به این شرط که هشت سال برای من کار کنی. سپس اگر هشت سال را به ده سال تمام برسانی، محبتی کرده‌ای، (و این دو سال اضافه بر تو واجب نیست. به هر حال) من نمی‌خواهم بر تو سخت‌گیری کنم (و تو را به درازترین مدت وا دارم). اگر خدا بخواهد مرا از زمره‌ی نیکان خواهی یافت (و خواهی دید که من به عهد خود وفا می‌کنم).»

مشاهده می‌کنیم که نکاح به معنای ازدواج می‌باشد و حضرت شعیب (ع) به حضرت موسی (ع) پیشنهاد می‌دهد با یکی از دختران او ازدواج کند و در دو آیه‌ی بعد (آیه‌ی ۲۹) می‌فرماید وقتی این مدت تمام شد، موسی (ع) به همراه «خانواده‌اش» مدین را ترک می‌کند و باقی اتفاقاتی که رخ می‌دهد... یعنی نکاح کرد، تشکیل خانواده داد و صاحب زن و فرزند شد و ...

و مشخص می‌شود که سخن مخالفان اسلام صحت ندارد.^۲

^۱ المفردات فی غریب القرآن، أبو القاسم الحسین بن محمد المعروف بالراغب الأصفهانی، دار القلم، ص ۸۲۳

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۳۴۷

۱۲-۶. چرا باید مرد مدیر خانه باشد؟ اگر می‌گویید کار، امروزه در خیلی خانواده‌ها زن‌ها هم کار می‌کنند؟

- در دنیای بشر، هر مجموعه‌ای به مدیر نیاز دارد، در غیر این صورت دچار تشویش و ویرانی می‌گردد. خانواده نیز به عنوان یک نهاد بسیار مهم به مدیر نیاز دارد، و اگر مدیر نداشته باشد، نمی‌تواند مسیر ارزشمند خود را طی نماید.

- حال چه کسی باید در خانواده مدیر شود؟ قطعاً یا پدر یا مادر، به هر حال افرادی مدیر می‌شوند که سنگ زیر بنای مجموعه را ایجاد کرده‌اند و مورد قبول همگان نیز می‌باشند. حال خود بگویید، مادر مدیر شود یا پدر؟
طبعاً باید کسی مدیر شود که توانایی مدیریت بهتری داشته باشد، شرح وظایف مدیر چیست؟

سازماندهی کلیه امور خانواده: از روابط بین اعضا گرفته تا روابط اعضا با بیرون، از مسائل مالی و معیشتی گرفته تا محافظت از خانواده در مقابل خطرات و...

- عقل سلیم می‌گوید هم مرد و هم زن می‌توانند این کارها را انجام دهند، اما به دلیل چند فاکتور زیر اگر مرد مدیر باشد بهتر است:

۱. مرد قوی‌تر است، (استثناهایی وجود دارد، یک شوهر نحیف با زنی قدرتمند ولی استثنا قاعده را بر هم نمی‌زند و فقط قدرت ملاک نیست و ملاک‌های دیگری هم داریم)

۲. مرد کمتر سراغ تصمیمات احساسی می‌رود و معمولاً منطقی فکر می‌کند، اما زن به وفور احساسات را در تصمیم‌گیری‌های خود دخیل می‌کند، زندگی عرصه‌ی بسیار سختی است، تصمیم‌های منطقی مفیدترند.

۳. در سیستم اسلام، مرد مسئول تأمین هزینه‌های خانواده است، طبعاً فردی که اهرم مالی خانواده است، برای مدیریت مناسب‌تر است، چون زندگی هر روز و هر لحظه به هزینه نیاز دارد (بله، در برخی از خانواده‌ها زن‌ها اهرم اقتصادی هستند، اما همان گونه که ذکر شد فاکتورهای دیگری هم وجود دارند و صرفاً اقتصاد نیست)

۴. در وقت خطر همیشه به قوی‌ترین فرد پناه می‌برند، در دنیای اسباب مرد آن شخص قدرتمند خانواده است و بچه‌ها نزد پدر احساس امنیت بیشتری دارند.

۵. مرد به صورت فطری شیفته‌ی مدیریت است و لذت می‌برد کارها را به او بسپارند، اتفاقاً زن هم به صورت فطری عاشق مردی است که تکیه گاه او باشد، مرد قدرتمند و با تدبیری که نزد او امنیت و آرامش وجود داشته باشد، آرزوی هر زنی است.

۶. مدیر به یک مشاور قدرتمند نیاز دارد تا بتواند قاطعانه تصمیمش را بگیرد و به جلو حرکت نماید، زن مشاور بسیار خوب و با حوصله‌ای است، برخی از افراد در طوفان زندگی برای حرکت مناسب‌ترند و برخی هم برای پشتیبان...

۷. فشارها و استرس‌های زندگی به حدی زیاد هستند که اگر زن مدیر باشد به لطافت او لطمه وارد می‌سازند، اما مردها کمتر می‌شکنند لذا مرد مدیر باشد بهتر است.

ممکن است برای تمام مواردی که ذکر شد استثنا وجود داشته باشد، و معمولاً تمام اشکالات مخالفان نیز بر پایه‌ی همین استثنائات است، ولی همان گونه که بارها بیان شده، قاعده باید راه خود را طی کند، و به‌خاطر اقلیتی ناچیز آن را به هم نمی‌زنند.

اینکه می‌گوییم زن‌ها احساسی هستند، یکی از مهم‌ترین صفات بشری را بیان نموده‌ایم که باعث انسان‌سازی می‌شود (تربیت کودک) ولی قرار نیست برای همه امور راهگشا باشد، در زمینه‌ی مدیریت خانواده قاطعیت و منطقی بودن مناسب‌تر است.

اینکه می‌گوییم مرد قوی‌تر است، منظور زور بازو است نه اینکه در همه چیز بالاتر از زن باشد، مثلاً در برخی از صفات زن‌ها بالاترند، مثل زیبایی.

نکته‌ی پایانی اینکه، بسیاری از خانم‌ها، سوءاستفاده‌ی برخی از مردان از مدیریشان را به پای این حکم الهی گذاشته‌اند، در حالی که اگر اسلام در جایی فرموده مرد مدیر باشد در چندین جای دیگر فرموده نسبت به خانواده‌اش رفتار مناسبی داشته باشد... لذا مرد اصلاً حق ندارد یک مدیر ظالم باشد! و اگر این گونه بود عمل نادرستش ربطی به قوانین پروردگار ندارد. (و باید روز قیامت پاسخگو هم باشد)

برخی‌ها می‌گویند در اسلام آمده زن نباید مدیر خانواده باشد، اما در فلان کشور یک زن نخست‌وزیر است. می‌گوییم در آن کشور آن زن نماینده‌ی یک حزب است که در قدرت قرار گرفته و صدها مشاور دارد. اما بحث ما در مورد «کانون خانواده» است.

لطفاً بروید تحقیق کنید ببینید آن خانم‌های نخست وزیر در خانواده‌ی خود چه رابطه‌ای با شوهرشان دارند؟ آیا به عنوان مرد زندگی به شوهرشان تکیه کرده‌اند یا مانند کارمند به آنها نگاه می‌کنند!^۱

۱۳-۶. چرا در اسلام زن‌ها به کنیزی گرفته می‌شوند؟

به برده‌ی مؤنث کنیز می‌گویند. همان گونه که در قسمت شبهات مربوط به احکام توضیح دادیم، برده داری عرف شایع آن زمان بود و بر اسلام تحمیل شد. و اسلام بستری برای برچیدن یکباره‌ی آن نداشت به این خاطر آن را مهار کرد.

لذا نگوئید اسلام این‌گونه است، بلکه بگوئید نظام برده داری این‌گونه است. اسلام اگر موافق آن بود، بدون کم و کاست آن را وارد برنامه‌هایش می‌کرد ولی مشاهده می‌نماییم که چگونه به تضعیف مرحله‌ای آن همت گماشته است.

جمله‌ی پایانی اینکه، اگر در نظام برده داری زن‌ها به کنیزی گرفته شده‌اند، مردها هم به بردگی گرفته شده‌اند، و تصور نکنید این امر فقط برای زنان بوده است.

برای توضیح بیشتر به توضیحاتی که در مورد برده و کنیز در شبهات مربوط به احکام داشته‌ایم مراجعه بفرمایید.

۱۴-۶. چرا در طول تاریخ هیچ زنی پیامبر نشده است؟

درست است که هیچ پیامبری زن نبوده، ولی تمام پیامبران تربیت شده‌ی زنان هستند و از دامن زن‌ها خارج شده‌اند، پس نباید جایگاه و احترام بانوان مورد تردید قرار گیرد.

نکته‌ی دوم اینکه نبوت یک مسئولیت سنگین اجتماعی بوده نه یک امتیاز، تصور بفرمایید، دعوت و فعالیت تبلیغی آن هم در بین اقوام آن زمان با خشونت و کتک و کشتار فراوانی همراه بوده است، شدت آن به حدی بوده که عده‌ای از پیامبران را شهید کرده‌اند.^۲

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۷۲

^۲ ... وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ... (بقره: ۶۱) / و پیغمبران را بدون سبب و تنها به انگیزه‌ی مخالفت با حق می‌کشتند

زمانی که مخالفان تا این اندازه خشن بوده‌اند؛ قاعداً این وضعیت با روحيات و فیزیک مردها سازگارتر بوده است.

نکته‌ی دیگر اینکه، خانم‌ها مواردی دارند که مختص به خودشان است، مثلاً عادت ماهیانه که محدودیت‌هایی به همراه دارد. یا بارداری و زایمان، یا تربیت فرزند و شیردهی به کودکان و... از آنجایی که پیامبر باید همیشه در صحنه باشد این محدودیت‌ها عملکرد نبوت را با مشکل همراه می‌سازد.

همچنین قانون پروردگار این است که مردها سرپرست خانواده باشند، و پیامبر موظف است که این موارد را به دیگران بیاموزد که مردها سرپرست هستند.

حال اگر یک پیامبر زن می‌بود، باید وقت و ناوقت با مخالفان در ارتباط می‌بود و برای آنها حرف می‌زد، آیا شوهر آن پیامبر زن به عنوان سرپرست می‌توانست بپذیرد که همسرش با مردان نا محرم در ارتباط باشد و آنها را تبلیغ و دعوت نماید...^۱

۱۵-۶. آیا خداوند از حوریان بهشتی استفاده‌ی تبلیغاتی کرده است؟

خیر، خداوند متعال حوری‌های بهشتی را «معرفی» نموده و از آنها استفاده‌ی تبلیغاتی نکرده است.

اگر توجه بفرمایید، فرد بهشتی به خود آن حوری‌ها می‌رسد، ولی در تبلیغات این گونه نیست. و زن صرفاً یک وسیله خواهد بود برای فروش کالای مورد نظر؛ مثلاً زمانی که یک زن برای یک مسواک تبلیغات می‌کند، فرد خریدار به آن زن نمی‌رسد بلکه به مسواک می‌رسد. در این بین نقش آن زن چه بود؟ ابزاری برای جذب مشتری. ولی در مورد بهشت، فرد مستقیماً به آن حوری خواهد رسید.^۲

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۱۰۰

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۴۲۱

۱۶-۶. برای مردهای بهشتی حوری وجود دارد، زن‌ها چه؟ آیا از نعمت‌های بهشت محروم هستند؟

آن‌گونه که از قرآن و سنت پیامبر(ص) برمی‌آید، نعمت‌های بسیار زیادی در بهشت وجود دارد. و کیفیت نعمت‌ها طوری است که ما حتی توانایی تصور کردن آنها را نداریم. و این نعمت‌ها برای مردان و زنان است، نه فقط برای مردان!

حال یکی از نعمت‌های بهشت نعمت همسر صالح است و خداوند هم برای مرد و هم برای زن، نعمت زندگی با همسر صالح را در بهشت قرار داده است. حال اگر زن و شوهر با هم بهشتی شوند برای هم و اگر احیاناً یکی بهشتی نشد یا شخصی قبل از اینکه در دنیا ازدواج نماید فوت کند، در آنجا با شخص دیگری ازدواج می‌نماید. در این مرحله هم نعمت ازدواج و زندگی بهشتی هم برای مردان و هم برای زنان وجود دارد، و مختص به مردان نیست.

اما آنچه که باعث مناقشه شده، وجود خانم‌هایی بهشتی است بنام «حوری» که علاوه بر همسر دنیایی، آنها هم به مردها تعلق می‌گیرند. و مرد بهشتی علاوه بر همسر خود حوری‌هایی هم خواهد داشت. (هر حوری متعلق به شوهر بهشتی خود است)

حال برخی از افراد می‌گویند خانم‌ها چه؟ آنها هم مرد حوری خواهند داشت؟ پاسخ این است که، در قرآن و سنت هیچ اشاره‌ای به چنین چیزی نشده است و این سکوت می‌تواند تفاسیر مختلفی داشته باشد، اولین و مهم‌ترین تفسیری که ارائه شده است این است که:

در دنیا، مردها ذاتاً «تعدد پذیرند» ولی زن‌ها ذاتاً این چنین نیستند و دوست دارند با مردی که واقعاً مرد و با غیرت است زندگی نمایند. اما اگر این مرد به وجود مردهای دیگر راضی شود دیگر غیرت و شهامت او حذف می‌شود و باب میل خانم‌ها نخواهد بود.

لذا در بهشت هم که همین مردها و زن‌ها به آنجا می‌روند، متناسب با فطرت خود نعمت دریافت خواهند کرد و چون این در فطرت بانوان نیست و خودشان چنین امری نمی‌خواهند، خداوند هم چنین چیزی را برای آنها قرار نداده است.

اما، در همین دنیا موضوعی در فطرت بانوان قرار دارد که بسیار به آن اهمیت می‌دهند و آن هم مقوله‌ی زیبایی و خودآرایی بیش از اندازه است. یعنی هر زنی، چه مذهبی و چه غیر مذهبی، چه مسلمان و چه کافر دوست دارد زیبایی خیلی زیادی داشته باشد و خیلی برایش مهم است.

حال متناسب با این امر فطری، خداوند زن‌هایی که به بهشت می‌روند را آنقدر زیبا می‌نماید که اصلاً برایشان قابل تصور نیست.

نص صحیحی در این زمینه وجود ندارد ولی برخی از علما معتقدند، زن‌هایی که به بهشت می‌روند از حوری‌ها زیباتر خواهند بود، چون اینها به خاطر عمل خود و سختی‌هایی که در دنیا کشیده‌اند به بهشت رفته‌اند.

و تفسیر دیگر در مورد این موضوع این است که، برفرض آنکه خانم‌ها چنین چیزی بخواهند، خداوند شرم و حیای زنان مؤمن را در نظر گرفته و هرگز چنین آیه‌ای نفرستاده که بگوید در بهشت مردهایی در اختیار شما قرار خواهد گرفت.

والله اعلم تفسیر اول منطقی‌تر و درست‌تر به نظر می‌رسد.

در پایان لازم است عزیزان بدانند، در بهشت آنقدر نعمت وجود دارد که این مسائل اهمیت نخواهد داشت. و ما چون وضعیت آنجا را درک نکرده‌ایم، درست نیست، بر مبنای وضعیت این دنیا در مورد آنجا قضاوت نماییم.

خواهرانم،

شبّهات زیادی در مورد زن در اسلام وجود دارد، ولی ما به همین چند مورد مشهور اکتفا نمودیم.

در پایان می‌خواهم دو نکته را به همه‌ی شما یادآوری نمایم:

**اول اینکه یقین بدانید الله متعال برای شما، دلسوزتر از انجمن‌های فمینیستی است... لذا به خداوند
مهربان اعتماد کنید و ایمان خود را قربانی فهم نادرست این افراد از آیین مبارک اسلام ننمایید.**

**و دوم، یقین بدانید در اسلام نه مردسالاری وجود دارد و نه زن‌سالاری، بلکه ما «شریعت سالار»
هستیم و آنچه «خداوند حکیم» صلاح دیده و برایمان فرستاده همان را اجرا می‌نماییم.**

۷. شبهاتی در مورد چگونگی «مسلمان شدن ایرانیان»

۱-۷. آیا ایرانیان به زور شمشیر مسلمان شده‌اند؟

خیر اجباری در کار نبوده و مردم ایران خودشان اسلام را پذیرفته‌اند.

چون مطالب در این زمینه بسیار زیاد است و قرار نیست پاسخ‌های ما در اینجا طولانی باشد، به چند نکته‌ی زیر توجه بفرمایید:

(الف)

- ما برای بررسی مسائل تاریخی باید به تاریخ استناد کنیم و منبع اصلی ما برای واکاوی این موضوعات تاریخ است. چهار کتاب از تواریخ به نام، موضوع حمله‌ی اعراب به ایران را پوشش داده‌اند. نام این تاریخ‌ها این است: ابن اثیر، ابن کثیر، ابن خلدون، طبری.

- اما جالب است بدانید، ابن اثیر، ابن کثیر و ابن خلدون گفته‌اند ما در مورد فتح ایران هیچ تحقیقی نداشته‌ایم و مطالبمان را از تاریخ طبری کپی کرده‌ایم، سند این ادعا:

ابن اثیر در جلد اول کتابش (الکامل فی التاریخ) صفحه‌ی ۳ می‌گوید منبع تاریخ‌هایی که بنده ارائه داده‌ام تاریخ طبری است.

ابن کثیر در جلد هفتم کتابش (البدایه والنهایه) صفحه‌ی ۷۶ می‌گوید: سند بنده برای روایت وقایع مربوط به فتوحات کلاً از تاریخ طبری است.

ابن خلدون در جلد دوم کتابش (تاریخ ابن خلدون) صفحه‌ی ۱۸۷ می‌گوید: بحث خلافت خلفا و فتوحات و جنگ‌ها را از تاریخ طبری نقل نموده‌ام.

- با این حساب الان یک تاریخ طبری باقی مانده است که معیار ما برای درستی یا نادرستی این ادعاها باشد، این که آیا ایرانیان به زور شمشیر مسلمان شده‌اند یا با اختیار خودشان.

- می‌رویم به تاریخ طبری مراجعه می‌نماییم، بله این کتاب پر است از این مطالب که، مسلمان‌ها به ایران آمدند و خونریزی کردند و انسان‌ها را از دم تیغ گذراندند و... اما. طبری در مقدمه‌ی تاریخش می‌نویسد: مردم، من هر چه شنیده‌ام نوشته‌ام و تحقیق به عهده‌ی آیندگان است.

سند این ادعا: «تاریخ الطبری، چاپ مصر، الجزء الأول، صفحه ۷ و ۸»

- حال ما مانده‌ایم و روایت‌های تاریخ طبری، که طبری خودش گفته بروید تحقیق کنید، من صحت مطالبی که ذکر کرده‌ام را تأیید نمی‌کنم. برای تحقیق ما باید به سند روایت‌ها مراجعه کنیم تا ببینیم صحیح هستند یا ضعیف.

- در ترجمه‌ی فارسی تاریخ طبری که توسط آقای ابوالقاسم پاینده انجام شده است، سند روایت‌ها ذکر نشده است. اما در نسخه‌ی اصلی که به زبان عربی است، اسناد موجود است و می‌توانیم بررسی نماییم.

- جالب است بدانید دو محقق به نام‌های "محمد بن طاهر البرزنجی" و "محمد صبحی حسین حلاق" این کار را کرده‌اند و به جای همه‌ی پژوهشگران این تحقیق را انجام داده‌اند. یعنی تک‌تک روایت‌های تاریخ طبری را بررسی کرده‌اند که حاصل زحمات شده است ۱۳ جلد کتاب و نام کتاب آنها «صحیح و ضعیف تاریخ الطبری» می‌باشد.

- این بار کار ما برای بررسی روایت‌ها بسیار آسان شده است، طبری تاریخ فتوحات را به صورت سال به سال بیان کرده است. لذا کفایت ببینیم آن ادعای اسلام ستیزان در کدام جلد تاریخ طبری و در کدام سال است، بلافاصله می‌رویم به کتاب این دو پژوهشگر مراجعه می‌نماییم.

- و بعد از بررسی مشخص می‌شود که تمام این ادعاها نادرست است. اینکه مسلمان‌ها آمدند در تیسفون چه کار کردند و در فلان جنگ چه کار کردند و ...

- لذا با بررسی دقیق تاریخ، برایمان مشخص شد که ادعای مخالفان اسلام در خصوص خونریزی بودن مسلمانان و تحمیل اجباری اسلام مردود است.

(ب)

به جز دلایل تاریخی بیان شده، می‌توانیم از قرائنی هم استفاده نماییم تا به خوبی برایمان مشخص شود تحمیل اسلام بر ایران هیچ نشانی از واقعیت ندارد.

دلیل عقلی اول:

وجود جزیه است. وقتی سپاه اسلام به ایران آمد برای آنها سه راه گذاشتند. و گفتند یا ایمان بیاورید یا جزیه بدهید (بر دین خود باقی بمانید و حق شهروندی تان را پرداخت کنید)، یا با شما می‌جنگیم.

تعریف تخصصی جزیه این است: «جزیه به مالیاتی اطلاق می‌شود که دولت اسلامی از اهل کتاب در قبال اقامت آنان در بلاد اسلامی و مصونیت از تعرض دیگران به آنان، بر اساس قرارداد ذمه، دریافت می‌کند.»

لازم به ذکر است مسلمان‌ها هم حقوق شهروندی خود را پرداخت می‌کردند اما نزد آنها زکات نام دارد.

همچنین باید بدانیم، از افراد زیادی جزیه گرفته نشده است (درست مانند زکات) افرادی چون زنان، بردگان، فقرا، کارگران مزارع، روحانیون ادیان... و دریافت این حق، از افراد دارا بوده است.

حال می‌رسیم به استدلالی که لازم است در آن اندیشه نماییم:

به نظر شما وجود گزینه‌ای بنام جزیه، ادعای تحمیلی بودن و اجباری بودن اسلام پذیری ایرانیان را رد نمی‌کند؟ آیا می‌دانید تمام مردم ایران می‌توانستند جزیه بدهند و زرتشتی باقی بمانند؟ اتفاقاً افرادی در اوایل جزیه هم می‌دادند، ولی به مرور با دین مبارک آشنا شدند و به اسلام وارد شدند.

دلیل عقلی دوم:

سپاهیان اسلام وقتی ایران را فتح کردند، معابد، آتشکده‌ها و مکان عبادت غیر مسلمان را خراب نکردند. می‌توانید در اینترنت جستجو نمایید، الان هم آتشکده‌ها و کلیساهای فراوانی از زمان پیش از اسلام باقی مانده است.

خوب در اینجا سوال پیش می‌آید! طبق ادعای مخالفان اسلام، سپاهی تا دندان مسلح آمده و مردم ایران را به خاطر «زرتشتی بودن» و «نپذیرفتن اسلام» (یعنی به دلایل عقیدتی) به خاک و خون کشیده است، حال وقتی با انسان‌ها این کار را بکنند، چه دلیلی دارد مراکز عبادی آنها را دست نخورده باقی بگذارند؟ اتفاقاً قبل از هر چیز باید آنجا را خراب می‌کردند تا نتوانند به اندیشه و عبادت‌های خود ادامه دهند! و دوباره در یک مکان تجمع نمایند.

ولی این کار را نکردند، و همین است که می‌گوییم اسلام پذیری ایرانیان اختیاری بوده است.

ج)

ممکن است عده‌ای بگویند، یعنی شما می‌گویید هیچ جنگی صورت نپذیرفت؟

می‌گوییم چرا جنگ صورت پذیرفت، ولی لشکر اسلام با لشکر ساسانیان جنگید، نه با مردم مدنی. به عبارتی دیگر، جنگ برای «تغییر حکومت» بود نه برای «تغییر دین مردم».

لذا وقتی حکومت را ساقط کردند، این بار آیین مبارک اسلام را بر مردم عرضه کردند و مردم ایران مختار بودند، دوست داشتند بپذیرند و دوست نداشتند حق شهروندی خود (جزیه) را بپردازند و بر آیین خود باقی بمانند.

د)

عده‌ای می‌گویند چرا می‌گویید فقط در چهار کتاب تاریخی در مورد فتح ایران سخن گفته شده است، دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب «دو قرن سکوت» ثابت نموده که سپاه اسلام وقتی به ایران آمد مردم را به خاک و خون کشیده است.

در پاسخ می‌گوییم، تواریخی که بیان نمودیم جزو تاریخ‌های مادر هستند و کتاب‌هایی که در این عصر نوشته می‌شوند به همان‌ها استناد می‌کنند.

گذشته از این، دکتر زرین کوب وقتی چاپ اول کتابش را به بازار عرضه کرد، مورد نقد پژوهشگران قرار گرفت و ایشان بسیار شجاعانه در مقدمه‌ی چاپ دوم، اذعان می‌کند بنده خطا کرده‌ام و همه‌ی آن مطالب را پاک کردم. جهت اطلاع، چاپ دوم هم در زمان شاه بوده است. خودتان جستجو نمایید و بنویسید چاپ دوم کتاب کتاب دو قرن سکوت. در قسمت مقدمه این توضیحات موجود است.

لذا اگر این کتاب را به شما دادند و این مطالب ضد اسلام در آن بود، بدانید حتماً چاپ اول است.^۱

ه)

در برخی از محافل از کتابی سخن گفته می‌شود تحت عنوان «فتوح سواد عراق» اثر آقای واقدی، که می‌گویند خونریزی اعراب در حمله به مناطق کردستان را به تصویر می‌کشد، اما طبق پژوهش‌های انجام شده این کتاب پر

^۱ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۴۸/همچنین همین کتاب جلد دوم، چاپ اول،

از تناقضات و اشتباهات فاحش است، مثلاً برخی از شخصیت‌ها در جایی از کتاب می‌میرند و در جای دیگر زنده می‌شوند، یا برخی از نام‌ها مطرح می‌شود که در آن زمان چنین شهرهایی اصلاً وجود نداشته است. یک محقق کرد عراقی بنام «حسن محمود محمد کریم» کتابی در نقد آن نوشته و قویاً آن را نقد کرده است.^۱

۲-۷. آیا مسلمان‌ها بعد از حمله به ایران کتاب‌خانه‌ها را آتش زدند؟

خیر چنین چیزی صحت ندارد.

۶ قرن اول بعد از پیدایش اسلام، هیچ کتاب و هیچ سندی بحثِ حادثه‌ی کتاب سوزان را نکرده است و برای اولین بار در قرن هفتم هجری این ادعا توسط شخصی به نام عبدالطیف بغدادی در کتابی به نام "الافاده و الاعتبار" مطرح شده است.^۲

اما چرا در قرن هفتم، به اعتراف جرجی زیدان؟ مسیحیان وقتی اندلس را از مسلمانان پس گرفتند بعد از قتل و کشتار مسلمانان ۸۰ هزار کتاب را آتش زدند و در جریان حمله به شام و فلسطین ۳ میلیون کتاب را آتش زدند، لذا خواستند این فاجعه را با شایعه سازی برای مسلمانان بپوشانند.

مگر ممکن است ۶۰۰ سال این واقعه برای کسی اهمیت نداشته باشد؟ و کسی در مورد آن سخن نگفته باشد؟ حتی مخالفان و دشمنان اسلام؟^۴

^۱ نام کتاب کردی آقای حسن محمود محمد کریم این است:

«کوردستان له به رده م فتوحاتی ئیسلامیدا»، همین نام را جستجو کنید، می‌توانید پی‌دی‌اف کتاب را بدست بیاورید. اما غیر کُردزبان‌ها، اگر می‌خواهید از محتویات این کتاب و این تحقیق مطلع شوید، محقق بزرگوار آقای صلاح الدین عباسی در کتاب «کردستان چگونه آزاد شد» در فصل ششم کتاب مطالب ایشان را پوشش داده است، همچنین آقای دانا مهرنوس در کتاب «کردها و اسلام، ستیز یا سازش؟»، ماجرای فتح کردستان را بسیار خوب بررسی نموده اند..

^۲ مرتضی مطهری، مجموعه آثار جلد ۱۴ خدمات متقابل اسلام و ایران، کتاب سوزی ایران و مصر ص ۹۸ تا ص ۱۰۴.

^۳ جرجی زیدان، تمدن اسلام، جلد دوم، صفحه ۶۵

^۴ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۵۵

۳-۷. آیا طبق آیهی ۴ سوره ابراهیم، اسلام فقط برای عرب‌ها است؟

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ...

ترجمه: «هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش، تا (بتواند پیام خدا را) برای مردم بیان کند...»

حال مخالفان می‌گویند این آیه بیانگر این است که آیین اسلام فقط برای عرب‌ها است و ربطی به ما ایرانی‌ها ندارد. ما که عرب نیستیم.

در پاسخ می‌گوییم، این آیه می‌فرماید «هر پیامبر به زبان قوم خودش آمده است»، و این تفاوت دارد با اینکه «هر کس به پیامبر هم زبان خودش ایمان بیاورد». اصلاً چنین چیزی از آیه برداشت نمی‌شود ولی شما اصرار دارید که بگویید مفهوم آیه این است.

اما چرا هر پیامبر به زبان قوم خودش؟

- چون، لازم بود مخاطبان اول این دین را یاد بگیرند و سپس آن را به دیگران آموزش بدهند، اگر زبان آنها مشترک نبود، پیامبر چگونه می‌توانست دین را برای قومی که در بین آنها مبعوث شده، آموزش دهد؟

- همچنین این هم زبانی به معنای هم منطقه‌ای بودن هم می‌باشد. طبعاً مردم مکه و حتی مردم حجاز طایفه‌ی پیامبر (ص) را می‌شناختند و می‌دانستند که اینها خانواده‌ی قابل اعتمادی هستند، طبعاً احتمال پذیرفتن یک برنامه از زبان شخص شناخته شده راحت‌تر است، تا شخص ناشناس.

- و نکته‌ی دیگر اینکه به نظر شما اگر پیامبر اسلام در مرحله‌ی اول می‌رفت برای مردم روم به تبلیغ دین بپردازد، مردم به او چه می‌گفتند؟ نمی‌گفتند چرا نمی‌روی برای مردم خودت حرف بزنی؟

و نکته‌ی پایانی اینکه، قرآن در هیچ جایی نفرموده یا ایهاالعرب، بلکه فرموده یا ایهاالانسان، یا فرموده یا ایهاالناس. و همه‌ی مردم را خطاب قرار داده است. همچنین خداوند به رسول خدا فرموده «رحمت للعالمین» و به او نفرموده رحمت للعرب!

^۱ ابراهیم: ۴

لذا آیین مبارک اسلام جهان شمول است و برای همه‌ی مردم فرستاده شده است نه فقط برای اعراب.^۱

۴-۷. تفکیک وطن دوستی از وطن پرستی و چند نکته برای دوستان ملی گرا

ما دو نوع ملی گرایی داریم، ۱. درست و معتدل ۲. نادرست و افراطی

نوع درست آن، بسیار زیباست که به معنای وطن دوستی است و اسلام هم هیچ مشکلی با آن ندارد. مثلاً طرف به سرزمین، فرهنگ، لباس، زبان و همه‌ی اموری که به ملیت او تعلق دارد علاقه‌مند است. اما این را در تضاد با اسلام نمی‌داند و تلاش می‌کند خداوند متعال را هم از خود راضی کند.

اما نوع نادرست آن این است که طرف ملیت خود را برتر از ملیت دیگران می‌داند و حتی به‌خاطر نوع ملیتش می‌گوید من دینی که از طرف عرب‌ها آمده است را نمی‌پذیرم، قرآن چون عربی است مال من نیست و کتاب عرب‌هاست و... این نوع از ملی گرایی، وطن پرستی نام دارد و هواداران آن هیچ ابایی از کلمه‌ی وطن پرست ندارند و اتفاقاً بارها شنیده‌ام خودشان این گونه به توصیف باورهای خود می‌پردازند.

بنده خودم جزو افرادی هستم که وطن خود را بسیار دوست دارم و فرهنگ و زبان و لباس خود را بسیار ارج می‌نهم، اما نوع دوم یعنی وطن پرستی را غیر منصفانه می‌دانم و در خطاب به همه‌ی این عزیزان می‌گویم:

ما باید بین امور ثابت و متغیر تفاوت قائل شویم، نژاد ما یک امر ثابت است ولی دین ما یک امر متغیر می‌باشد، دین به معنای برنامه‌ی زندگی است؛ لذا هیچ بی دینی در دنیا وجود ندارد. من هر کاری که انجام دهم، نمی‌توانم نژادم را تغییر دهم (پس نژاد من آن امر ثابت است)، ولی رها کردن طرز فکر و پذیرش یک دین دیگر برای هر انسانی ممکن است. (و دین من آن امر متغیر می‌باشد)

بر کسی پوشیده نیست چیزی به نام تغییر نژاد و قومیت وجود ندارد، لذا اگر فکر می‌کنید ما با مسلمان بودن از فلان نژاد خارج شده‌ایم قضاوت نادرستی داشته‌اید، اما تغییر دین ممکن است و جالب این جاست که شما از ما می‌خواهید آن مؤلفه‌ی متغیر را به نفع شما تغییر دهیم!

مثلاً از ما می‌خواهید به جای «ملیت+ مسلمان، به ملیت+ زرتشتی تبدیل شویم!»

در جمله‌ی بالا به مؤلفه‌های ثابت و متغیر نگاه کنید، ملیت ثابت است ولی دین متغیر...

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۱۴۱

خوب وقتی هیچ کدام از ما توانایی تغییر ملیت و قومیت خود را نداریم، مشخص است شما از ما می‌خواهید، دینمان را به دین شما تبدیل نماییم! البته این درخواست جای خود را دارد... اما اشکال کار اینجاست که شما از ملیت حرف می‌زنید! و با تحریک احساسات ملی‌گرایانه؛ می‌خواهید دین ما را به دین خود تغییر دهید!

با توجه به توضیحات بیان شده، دیگر نیازی نیست ما از ملیت و قومیت حرف بزنیم، و من بعد هر سخنی داشته باشیم، در چهار چوب مقایسه‌ی ادیان پیش می‌رویم، به بیان ساده‌تر شما نباید با تکیه بر ملیت (چیزی که من هم مانند شما آن را دارم) به نقد دین من بپردازید، بلکه باید دین و برنامه‌ای که مطبوع می‌دانید را در تقابل با اسلام قرار دهید، تا به این نتیجه برسیم که کدام دین و برنامه بهتر است.

در پایان نباید فراموش نماییم:

انسان هر ملیت و هر قومیتی داشته باشد، در نهایت بنده‌ی پروردگار است و روزی به دادگاه الله متعال باز می‌گردد، لذا شایسته نیست به‌خاطر حب وطن، حب پروردگار را کنار بگذاریم.

تغییر آن امر ثابت از اختیار همه‌ی ما خارج است، ولی چرا در قسمت متغیر ماجرا، دینی را انتخاب کنیم که فردا روز شرمنده‌ی خداوند متعال شویم؟

آیا با مسلمان بودن نمی‌توان، به مردم ملت و قوم خود خدمت کرد؟ بی شک اسلام چنین مجرای را مسدود نکرده است، اسلام در پی آسایش و آرامش واقعی جامعه است.

و امیدوارم خطاهای صورت پذیرفته را به اصل برنامه نسبت ندهید، چون احتمال می‌دهم با مطالعه‌ی سطر بالا، جنایتهای بنام این دین انجام شده را یاد آوری نمایید.

یک سوال، آیا هواداران دینی که قبول دارید، هرگز خطایی انجام نداده‌اند؟! مسلماً بله، انجام داده‌اند... پس توجه به «برنامه‌ها» به جای «اجرا کنندگان» برنامه‌ها، می‌تواند ما را بیشتر به حقیقت نزدیک نماید...^۱

۸. شبهاتی که در مورد «موضوعات گوناگون» مطرح می‌شود

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، چاپ اول، ص ۷۶، ص ۵۴۵، ص ۵۴۹

۸-۱. برخی‌ها می‌گویند دین ما انسانیت است، چه پاسخی به این افراد بدهیم؟

کدام انسانیت؟ آنکه نقطه مقابل "رفتارهای غیر انسانی" است؟ یا آنکه نقطه مقابل "خدا پرستی" است؟

اگر منظورتان نوع اول است (دوری کردن از رفتارهای غیر انسانی):

دلیلی ندارد اسلام را به‌خاطر یکی از «آموزه‌ها یا یکی از اهداف خودش» کنار بگذارید! چون اسلام مبارک خودش در پی احیای انسانیت است. مثلاً رسول اکرم (ص) می‌فرماید، آنچه برای خود می‌خواهید برای دیگران هم بخواهید و آنچه برای خود نمی‌خواهید برای دیگران هم نخواهید. آیا همین فرمایش ایشان به منزله‌ی تحقق انسانیت در عالی‌ترین سطوح خود نیست؟

اگر احیاناً شبهاتی را مطرح می‌نمایید و می‌گویید این کجا موافقت با انسانیت است (برده داری، حقوق زنان، آیات جنگی و ...) بدانید همه‌ی این شبهات را پاسخ داده‌ایم و کافیت بدون تعصب در این زمینه مطالعه بفرمایید.

اما اگر منظورتان نوع دوم است (انسانیت به معنای جایگزینی برای خداپرستی):

لطفاً به آن نگوید «انسانیت»، بلکه بگویید «انسان گرایی یا اومانیسیم/ که خواسته‌ها و تمایلات انسان در صدر همه چیز است و خواسته‌های خدا را حذف کرده است.»

چون اگر بگویید ما اسلام گرایی را کنار گذاشته‌ایم و انسان گرا شده‌ایم، هم صادقانه خود را معرفی کرده‌اید و هم شرایط یک گفت و گوی مناسب و ثمر بخش را ایجاد نموده‌اید.

احتمالاً خیلی از جوانان خودشان هم ندانند که چرا واژه‌ی انسانیت را تکرار می‌کنند و و این جمله از کجا وارد ذهنشان شده است، اما باید روی این مسائل خیلی حساس باشند چون به طور مستقیم با زیربنای فکری و عقیدتی آنها در ارتباط خواهد بود.

به عبارتی اگر منظورشان نوع دوم باشد که اومانیسیم است، به معنای کنار گذاشتن چهارچوب‌های اسلام و پذیرش یک چهارچوب دیگر است. چهارچوبی که دنیای غرب برای حل بحران‌های خود پایه گذاری کرده است.

البته معرفی و نقد اومانیسیم خارج از حوصله‌ی این یادداشت است، ولی همین را بدانید که محور همه چیز در اومانیسیم شئون انسان است. یعنی انسان برای خودش تصمیم می‌گیرد که چه چیزی درست است و چه چیزی

نادرست، و مگر رفتاری که باعث آزار دیگران شود وگرنه همه چیز در حوزه‌ی امور خصوصی او قرار دارد و کسی حق دخالت ندارد. در تفکر اومانیستی مبحثی بنام مالکیت خویشتن وجود دارد و فرد متعلق به خدا نیست، حق و حقوق انسان فقط به دلیل انسان بودن پاس داشته می‌شود و الهی بودن و نیل به سمت رضایت الهی در آن اندیشه وجود ندارد. خلاصه اینکه، باور به قیامت، باور به اینکه خداوند برنامه‌ای فرستاده است، باور به اینکه انسان موجودی خلق شده است و... در اندیشه‌ی اومانیستی معروف و مشهور وجود ندارد.

ما در فصل دوم همین کتاب، به اثبات جهان بینی خود در برابر جهان بینی اومانیستی پرداخته‌ایم. ولی به یاد داشته باشید:

- نکات مفید حقوق بشر غربی، پیش‌تر در ادیان الهی مطرح شده و نکات منفی آنها در ادیان الهی وجود ندارد (آن نکاتی هم که آنها تحت عنوان معایب خداپرستی مطرح کرده‌اند، در قالب مبحث شبهات، معرفی و نقد نموده‌ایم)

- اومانیسم بر کنترل عوامل بیرونی بسیار تأکید دارد و می‌گوید افکار عمومی و جامعه و قدرت نباید مزاحم آزادی‌های فردی افراد باشد، اما با حذف دین و معنویت از آسیب عوامل درونی محفوظ نمانده و توجه نکرده که عواملی چون شهوات و حب و بغض‌های بی جا و اندیشه‌های نادرست و... بیشتر از عوامل بیرونی، انسان را در بند و گرفتار می‌نمایند. به عبارتی اسلام مبارزه با نفس (عوامل درونی) را هم بسیار مهم تلقی کرده و در کنار آن به مبارزه با عوامل خارجی تأکید کرده است. بله شاید بگویند در مکاتب دیگر هم توصیه به اخلاق‌مداری و... شده در پاسخ می‌گوییم ما در فصل دوم بیان نموده‌ایم که چرا نسخه‌ی دین، بر نسخه‌های بشری ارجحیت دارد.^۱

۲-۸. جبر جغرافیایی

مخالفان می‌گویند شما اگر در اروپا به دنیا می‌آمدید مسیحی می‌شدید، لذا اجباراً (و به خاطر محل تولدتان) مسلمان هستید و دیتتان را درست می‌دانید. همین الان مردم هندو هم همین نگرش را دارند، لذا دین یک جبر جغرافیایی است.

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۷۱

در پاسخ می‌گوییم، خیر، ما «متأثر از جغرافیا» هستیم، نه «مجبور به تبعیت از جغرافیا»، و لازم است این مفاهیم را اصلاح نماییم. چون اگر مجبور بودیم، توانایی تغییر اندیشه‌هایمان را هم نداشتیم، اما مشاهده می‌نمایید که برخی از جوانان عقیده‌ی دینی خود را تغییر داده‌اند و هیچ مانعی هم بر سر راه آنها وجود نداشته است.

اصلاً به قرآن نگاه کنید، به نظر شما چرا همسر فرعون زن مؤمنی بود؟ چرا جغرافیا برای او صدق نکرد؟ چرا ساحران بعد از دیدن عصای حضرت موسی (ع) ایمان آوردند و در بند جغرافیا باقی نماندند؟ اصلاً چرا تمام پیامبران برخلاف اندیشه‌ی جغرافیایی خود اقدام کرده‌اند و مردم را به توحید فراخوانده‌اند؟

نکته‌ی دیگر اینکه، معیار درستی و نادرستی اندیشه‌ها میدان منطق و استدلال است، نه جبری بودن یا اختیاری بودن، ممکن است یک اندیشه اجباری، اما در عین حال صحیح باشد. مثلاً درسی که بچه‌ها در مدرسه می‌خوانند. اگر بچه‌های مدرسه حق انتخاب داشتند، بسیاری از آنها خواب صبحگاهی را به مدرسه ترجیح می‌دادند، اما با اجبار خانواده به مدرسه می‌روند. جالب اینکه خود این بچه‌ها وقتی پدر می‌شوند، فرزندانشان را با اجبار به مدرسه می‌فرستند.

لذا ادعایی که مطرح می‌نمایید نادرست است.^۱

۳-۸. چرا مسلمان‌ها در اروپا به نقد دین آنها می‌پردازند، اما اجازه نمی‌دهند آنها در کشورهای

مسلمان...

چرا مسلمان‌ها در اروپا به نقد دین آنها می‌پردازند، اما اجازه نمی‌دهند آنها در کشورهای مسلمان، اسلام را نقد کنند؟

در کشورهای اسلامی هم اجازه‌ی نقد دین وجود دارد، اما نزد افراد متخصص. و آنچه ممنوع شده، نقد دین در نزد افراد بی‌اطلاع است. اما چرا در جامعه‌ی غربی چنین حساسیتی وجود ندارد و مردم حتی می‌توانند برای افراد بی‌اطلاع هم به تخریب مسیحیت و تبلیغ برای اسلام بپردازند؟

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۳۷۴/ همچنین همین کتاب، جلد دوم، چاپ اول،

به این دلیل که، در آنجا سیستم اقتصادی حاکم است نه سیستم دینی و طبیعی است که دین جزو اولویت‌های آنان نیست. اما مثلاً شما در غرب باشید و بگویید مالیات نمی‌دهید، و وقتی خواستند شما را دستگیر کنند مقاومت کنید، ببیند چه برخوردی خواهند داشت.

طبعاً هر جامعه‌ای خط قرمزهایی دارد، و این خطوط به وسیله‌ی افکار عمومی و اندیشه‌ی حاکم ترسیم می‌شود.^۱

۴-۸. آنهایی که ما را از دوستی با جنس مخالف به وسیله‌ی آتش جهنم می‌ترسانند نمازشان را...

مخالفان می‌گویند، آنهایی که ما را از دوستی با جنس مخالف به وسیله‌ی آتش جهنم می‌ترسانند نمازشان را به امید همخوابی با حوریان بهشت می‌خوانند...

در پاسخ می‌گوییم، بینش انسان‌های دین‌دار هم درجه بندی دارد، برخی‌ها که تفکرات ساده‌تری دارند شاید به‌خاطر ترس از عذاب جهنم، یا به شوق نعمت‌های بهشت عبادت کنند اما افرادی که درک عمیق‌تری دارند، هدف آنها فقط رضایت الله متعال است و جز راضی کردن پروردگار عالمیان هیچ هدف دیگری ندارند.

نکته‌ی دیگر اینکه حتی اگر شخصی بگوید دنبال عمل جنسی نامشروع نباش، اما از آن طرف خودش در اندیشه‌ی حوری بهشت باشد، دچار تناقض نشده است، چون حوری یک همسر بهشتی است و هر حوری متعلق به شوهر خودش می‌باشد، اما روابط نامشروع این گونه نیست و خانمی که گرفتار این بدبختی شده، امروز در اختیار فردی است و فردا در اختیار فردی دیگر.

اگر سخن آنها را با این ذهنیت اصلاح شده بیان نماییم، این گونه می‌شود: شخصی که ما را از دوستی با جنس مخالف می‌ترساند، خود می‌خواهد روزی ازدواج کند! خوب کنجای کار این شخص که دیگران را می‌ترساند، اشکال دارد؟!^۲

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص ۳۵۷-پاورقی

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۱۶۷

۵-۸. ناسا اعلامیه مشغول خانه‌سازی در مریخ است ولی شما هنوز در مسائلی چون وضو و ...

هستید.

بله متأسفانه این وضعیت در بسیاری از جوامع مسلمان نشین دیده می‌شود، ولی یک بار دلیلش را از خود پرسیده‌اید؟

امیدوارم نگویند که به خاطر وجود اسلام مبارک در اینجا است! چون اگر چنین چیزی بگویند، می‌گوییم در کجای اسلام آمده سراغ تکنولوژی نروید؟ آیا توجه کرده‌اید در قرآن (کلام بی‌نظیر الهی)، چقدر از عبارات «أفلا یعقلون، أفلا یتدبرون و...» استفاده شده است؛ پس باید دلایل دیگری برای این خمود وجود داشته باشد...

سوال اول، آیا مسلمانان مانند اروپایی‌ها تلاش و کوشش و پژوهش کرده‌اند؟

خیر، آن گونه که باید مسلمانانها سراغ علم نرفته و تلاش نکردند.

سوال دوم، مسلمانان چرا تلاش نکرده‌اند؟ پاسخ این سوال هم راحت است، تلاش علمی علاوه بر پشتیبانی فکری (که عرض شد اسلام پشتیبان است) به «همت» و «بستری برای همت» هم نیاز دارد.

در زمینه‌ی همت مسلمانانها کم کاری کرده‌اند، ولی شاید یکی از دلایلش نبود بستری برای همت باشد. به هر حال عزیزان اندیشه‌ی علمی به امنیت جانی و مالی نیاز دارد، وقتی جنگ و آشوب و تفرقه در یک منطقه وجود داشته باشد، چنین مسائلی به حاشیه می‌رود.

سوال دیگر، آیا در یک قرن اخیر (که بزرگ‌ترین جهش‌های علمی در یک قرن اخیر بوده است) مسلمانانها آن گونه که امنیت جانی و مالی داشته‌اند؟ باز هم خیر.

و باز هم بحث تمام نشده است، به نظر شما چرا مسلمانانها امنیت نداشته‌اند؟ واضح است:

۱. به دلیل حضور و دخالت افراد غیر مسلمان در کشورهای مسلمان‌نشین، بلکه دقیقاً منظور بنده کشورهای استعمارگر است! (استعماری که هر روز در یک شکل ظاهر می‌شود) آمریکا، انگلیس، فرانسه، ایتالیا و... در قرون

^۱ ویل دورانت می‌گوید: «طوری که از احادیث نبوی معلوم می‌شود، پیامبر مردم را در طلب علم تشویق می‌کرد و این کار را محترم می‌داشت، و از این جهت با اغلب مصلحان دینی تفاوت داشت. گفته بود: هر که به راهی رود که علمی جویند، خدا برای وی راهی به سوی بهشت بگشاید ... مرکب عالمان دانا را با خون شهیدان وزن کنند و مرکب عالمان از خون شهیدان برتر باشد.» (تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۳۰۲)

اخیر در کشورهای مسلمان‌نشین حضور داشته‌اند و سیاست باید طبق میل آنها باشد، تصمیم‌های کلان و سرنوشت ساز باید طبق میل آنها باشد، اسلامی که به سمت پیشرفت و استقلال برود ممنوع است! افرادی که می‌گویند استعمارگران باید بروند، توسط عوامل آنها به حاشیه می‌روند و...

۲. اما ما تمام خطاها را گردن «عوامل بیرونی» نمی‌اندازیم و معتقدیم «عوامل درونی» هم در این بحران نقش داشته‌اند. و مهم‌ترین عامل درونی فاصله گرفتن امت اسلام از قرآن و آموزه‌های ناب اسلام است. متأسفانه مسلمان‌ها گرفتار تفرقه‌های امت سوزانه شده‌اند، و «همین» بستری برای حضور بیگانگان شده است. از سویی دیگر آن گونه که باید شریعت اسلامی اجرا نمی‌شود، مثلاً همین موضوع زکات. آیا آن گونه که باید در جامعه‌ی اسلامی اجرا می‌شود؟

پس نتیجه‌ی مطالبی که تا کنون بیان نموده‌ایم این می‌شود که:

در قرون اخیر، به دلیل تفرقه و تضعیف مسلمین و رعایت نکردن اصولی بسیاری از دستورات دین، و به تبع آن خالی شدن میدان از اسلام راستین، افرادی که در صدد نابودی ما هستند، سکان دار کشتی امت اسلام شوند! و شرایط به وجود آمده باعث شده، فقط اسلامی در کشورهای مسلمان‌نشین حق تنفس و حیات داشته باشد که اسلام «جدل بر سر وضو» و «جدل بر سر دست گرفتن در نماز» و «جدل بر سر بسم الله گفتن روی سربریدن مرغ» و... باشد. اگر هم افرادی خواسته‌اند این وضعیت را تغییر دهند، آن استعمارگران باز هم از حربه‌ی تفرقه استفاده کرده‌اند و با زور سر نیزه و آهن و آتش، مسلمان را به جان مسلمان انداخته‌اند و کاری کرده‌اند دلسوزی دلسوزان راه به جایی نبرد.

اگر افرادی تحلیل صورت پذیرفته را قبول نکردند و گفتند خیر این طور نیست و تنها عامل عقب افتادگی اسلام است، ما هم به طریق دیگری پاسخ می‌دهیم و می‌گوییم:

حرف شما قبول، کشورهای اسلامی عقب‌افتاده‌اند... ولی اگر کشورهای اسلامی پیشرفت نکرده‌اند، بسیاری از کشورهای غیر اسلامی هم به پیشرفت و تکنولوژی آن چنانی نرسیده‌اند! مثلاً کشورهای اروپای شرقی. یا برخی از کشورهای آمریکای جنوبی. و جا دارد سوال بپرسیم، اگر اسلام عامل عقب افتادگی مردم جهان است، چرا این همه کشور غیر مسلمان غیر پیشرفته وجود دارد؟ (پاسخ مشخص است، چون آنها هم تلاش نکرده‌اند)

پس بحث تلاش و کوشش است و عرض شد تلاش هم به «برنامه» و «بستر» و «همت» نیاز دارد. قطعاً مسلمان‌ها با وجود اسلام مبارک برنامه دارند... اما در زمینه‌ی بستر و همت شرایط مساعد نبوده است.

ولی باذن الله، مسلمان‌ها از خواب غفلت بیدار شده‌اند و موج بیداری اسلامی روزه‌روز بیشتر در حال پیشرفت است. این وضعیت در عرض ۱۰ سال و ۲۰ سال این‌گونه نشده که در عرض ۱۰ سال و ۲۰ سال ترمیم یابد، به امید الله این زمستان بهار دارد... و مسلمان‌ها دوباره جایگاه واقعی خود را باز می‌یابند.^۱

۶-۸. کجاست آن اسلام واقعی که از آن دم می‌زنید؟ به هر جا نگاه می‌کنیم...

بیاید برای چند لحظه ذهن خود را از نام «اشخاص» و «گروه‌ها» و «دولت‌ها» پاک کنید، تصور کنید الان زمان نزول قرآن است و حضرت رسول اکرم (ص) می‌خواهند «یک اسلام واقعی» را در جامعه پدیدار نمایند، به نظر شما ایشان چه کار خواهند کرد...

مطمئن باشید فعالیت ایشان در دو محور خلاصه می‌شود:

۱. تقویت و ایجاد فضائل (عدالت، عزت، راست‌گویی، کمک به نیازمندان، رفاه، امنیت و...).

۲. تضعیف و نابودی رذائل (ظلم، شرک، ذلت، دروغ، فحشا، دزدی، ربا و...).

و واقعاً اگر کسی زندگی‌نامه‌ی پیامبر اکرم (ص) را خوانده باشد، می‌داند که شب و روز در جهت تحقق این دو محور تلاش نموده‌اند و ایشان چنین اسلامی را پدیدار ساختند، بنگرید به دوران حکومت اسلام در مدینه‌ی منوره که رهبری جامعه با پیامبر عظیم‌الشان ما بود. بنگرید به دوران خلفای راشدین و ببینید آنها چگونه روی این دو محور کار می‌کردند.

و سپس در طول چهارده قرن که پشت سر گذاشته‌ایم، این الگو و سرمشق تمام مسلمین و حکومت‌های اسلامی بوده است. در هرجایی که حکومتی توانسته بیشتر روی این دو محور کار کند بیشتر اسلامی بوده و در

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۳۹، ص ۳۵۳

مکانی که کمتر کار کرده‌اند، کمتر اسلامی بوده‌اند و پاسخ خلاصه این است، اسلام واقعی، «شرایط» است، نه «شخص» و «مکان» و «حکومت». شرایطی که آموزه‌های دین به صورت رحمانی و عقلانی اجرا شوند.^۱

۷-۸. آیا مسلمان‌ها کهنه پرست هستند؟

- معلوم نیست چرا مخالفان به مسلمانان می‌گویند کهنه پرست!

گروهی از مخالفان اسلام غرب‌گرایان هستند که شب و روز در حال تبلیغ برای دموکراسی هستند، دموکراسی که توسط مردم یونان باستان مطرح شده و ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح افلاطون در مورد آن سخن گفته است. گروهی دیگر از مخالفان ما باستان‌گرایان زرتشتی هستند که آیین زرتشت آنقدر قدیمی است که در مورد زمان آن اختلاف نظر وجود دارد.

گروهی دیگر ناباوران (یا همان آتئیست‌ها/ملحد‌ها) هستند که اندیشه‌ی ناباوری آنها هم به قبل از میلاد مسیح باز می‌گردد، مثلاً در تواریخ آمده که شخصی بنام دیاگوراس در قرن پنج قبل از میلاد بی‌خدا بوده است. همه‌ی اینها قدیمی‌تر از آیین اسلام هستند، ولی به ما می‌گویند شما دنبال یک برنامه راه افتاده‌اید که متعلق به ۱۴۰۰ سال پیش است.

- گذشته از این مسائلی در اسلام وجود دارد که هرگز کهنه نمی‌شود، مثلاً بحث خداوند، یا بحث مسائل اخلاقی، یا قصص انبیا... در خصوص احکام هم ما ثواب و متغیرات داریم و ثوابت در جای خود هستند و متغیرات همیشه می‌توانند تغییر پیدا کنند، حتی مفتیان بزرگوار ما با استفاده از نصوص ثابت دینی به راحتی در مورد مسائل دنیای جدید فتوا می‌دهند.

- اگر هم منظورشان این است، شما دنبال دین راه افتاده‌اید و سراغ مسائل علمی نمی‌روید، پاسخ این است که اسلام هیچ تضادی با علم ندارد و اصلاً مخالف ما نیست که دنبال علم و تکنولوژی باشیم. اینکه دنیای اسلام خودش در این زمینه کم‌کاری کرده ربطی به اصل برنامه ندارد.^۲

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۳۶۶

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۵۵۳

۸-۸. وقتی مریض می شوید به اورژانس زنگ می زنید یا دعا می کنید؟

هر دو مورد. طبق فرمایش قرآن ما می توانیم هر دو مورد را انجام دهیم، الله متعال در یکی از آیات می فرماید:

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ^۱

و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا برای شما اجابت کنم.

و در آیه ی دیگری می فرماید:

وَأَنْ كَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى^۲

برای انسان جز آنچه تلاش کرده، (بهره دیگری) نیست.

وجود این دو آیه به این معناست که هم می توانیم در هر حال دعا کنیم و هم باید، تلاش و کوشش انجام دهیم.

کسی که می گوید این دو مورد چگونه با هم جمع می شود به او می گوئیم: اگر مفهوم دعا را به درستی متوجه شوید خواهید فهمید که این ها هیچ تضادی با هم ندارند. خیلی از افراد تصور می کنند دعا به این معناست که در خانه بنشینیم و هیچ کاری نکنیم، در حالی که این طور نیست و «برکت دهنده به حرکت های ماست» نه «جایگزینی برای حرکت ها».

لذا در مثال بیان شده (اورژانس و دعا)، ما بر خدا توکل می کنیم و به اورژانس هم زنگ می زنیم. قطعاً اگر دعای ما قبول شود، این عمل با برکت زیادی همراه خواهد بود. مثلاً آمبولانس زودتر می رسد، یا فرد امدادگر عملی به ذهنش خطور می کند که برای ما بهتر است، یا در وقت رفتن دچار ترافیک و انواع امور ناخواسته نمی شویم و...

اصلاً شاید در اثر آمدن آن امدادگران خطایی رخ دهد و مریض ما حالش بدتر شود، لذا خداوند به برکت این دعا کاری می کند که آمبولانس نتواند سروقت برسد و مجبور شویم مریض را خودمان به بیمارستان برسانیم و ... خلاصه در هر حال، برکت آن دعای قبول شده کاری می کند که همه ی امور در راستایی قرار بگیرند که به نفع ماست.^۳

^۱ غافر: ۶۰

^۲ نجم: ۳۹

^۳ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۲۶۰

۸-۹. من دلم پاک است و همین کافیت (لذا نماز نمی‌خوانم و روزه نمی‌گیرم!)

از افرادی که این سوال را مطرح می‌کنند می‌پرسیم، منظور شما از دل‌پاکی چیست؟

به احتمال زیاد می‌گویند: دروغ نگفتن، مال مردم را نخوردن، به ناموس مردم چشم نداشتن، حسود نبودن، غیبت نکردن، دزدی نکردن و...

می‌گوییم، رعایت این موارد بسیار عالی و قابل تحسین است. ولی تمام اینها «حق‌الناس» هستند، و لطفاً بفرمایید «حق‌الله» چه می‌شود؟ شما دلتان با مردم پاک بوده است، واقعاً نمی‌خواهید چند صباحی هم دلتان با خدا پاک باشد؟

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (حدید، ۱۶)

آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، زمان آن نرسیده که دل‌هایشان برای یاد خدا و آنچه از حق نازل شده، نرم و فروتن گردد و مانند کسانی نباشند که پیش از این، کتاب آسمانی به آنان داده شد، پس زمان طولانی بر آنان گذشت و دل‌هایشان سخت گردید و بسیارشان فاسق گشتند؟

نکته‌ی دیگر اینکه، از این عزیزان می‌پرسیم، شما برای خدا تعیین تکلیف می‌کنید، یا خدا باید برای شما تعیین تکلیف کند؟

خدا فرموده نماز بخوانید، شما می‌گویید نه دل پاک باشد کفایت می‌کند و نماز خواندن لازم نیست... الان باید حرف خالق در اولویت باشد یا حرف مخلوق؟

- مگر خدا نمی‌توانست بفرماید «نمی‌خواهد نماز بخوانید، دلتان پاک باشد کافیت؟» (قطعاً می‌توانست) پس چرا این را نگفت؟ یعنی خدا ندانست و برخی از بندگانش دانستند؟

پس بدانید این استدلال درست نیست عزیزانم و این یکی از فریب‌های شیطان است که می‌خواهد نافرمانی از دستورات خداوند را به بهانه‌ی انجام پاکی به ذهن شما تزریق نماید.^۱

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد دوم، چاپ اول، ص ۵۵/همچنین همین کتاب، جلد چهارم، چاپ اول،

۱۰-۸. عیسی به دین خود، موسی به دین خود!

- به لحاظ ظاهری این جمله غلط است، چون دین عیسی و موسی (علیهم‌السلام) یکسان بوده و فقط جزئیات آنها با هم تفاوت داشته است

اما اگر ظاهر را کنار بگذاریم و سراغ مفهوم برویم، این جمله دو پهلو است و در آنجا دو حالت وجود دارد:

۱. اگر منظور این است که مسلمانان در برابر اندیشه‌های دیگر تحمل و مدارا داشته باشند، جمله‌ی خوبی است. به این معنا که نمی‌توان عقاید مردم را با جبر و اجبار تغییر داد، بلکه راه تغییر عقاید از باغ خوش و خرم اقتناع می‌گذرد. مگر اینکه همه‌ی مردم را بکشی و کسی را باقی نگذاری و بعد ادعای تغییر داشته باشی! (اگر احیاناً کسی بگوید پس مسلمانان هم این‌گونه مردم ایران را مسلمان کردند، در همین فصل، قسمت ۱-۷ با دلایل مختلف ثابت کرده‌ایم که چنین چیزی صحت ندارد).

۲. اما اگر منظور این است که مسلمان‌ها امر به معروف و نهی از منکر را تعطیل کنند، این جمله نادرست و مخالف «فطرت پاک بشر» و «آموزه‌های شریعت» است.

بحث شریعت که مشخص است، اما در خصوص بحث فطرت، آیا بی تفاوت بودن در برابر اشتباهات دیگران کار درستی است؟ قطعاً همه می‌دانیم که درست نیست. لذا باید امر به معروف و نهی از منکر انجام دهیم، اما، این عمل هم اسلوب و چهارچوب‌های خود را دارد و قرار نیست چون می‌خواهیم اشتباهات دیگران را اصلاح نماییم، عزت و کرامت یک شخص را زیر سوال ببریم. هر نفسی احترام را می‌پسندد، باور کنید اگر از در رحمت وارد شویم، تسخیر قلب‌ها بسیار دست یافتنی می‌شود.

لذا احترام گذاشتن، مطرح کردن اشتباهات دیگران در خفا، طوری که افراد دیگر متوجه نشوند، استفاده از دلایل صحیح و بسیاری از شروط دیگر، می‌تواند این عمل را سودمند نماید.^۱

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحداد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، چاپ اول، ص ۶۴

۱۱-۸. چرا شما مسلمان‌ها عقاید خود را حق مطلق می‌دانید؟

به دلیل اینکه این آیین از طرف خداوندی آمده که دانای مطلق است و هیچ کم و کاستی متوجه ایشان نخواهد شد. این ادعا نیست و برای تمام عقاید خود دلیل و برهان داریم.

ولی شما که چنین سوالی مطرح می‌نمایید، لطفاً پاسخ دهید، آیا کسی را در دنیا سراغ دارید که عقاید خود را مطلق نداند! طبعاً هر کسی اندیشه و آیین خود را بهترین می‌داند به این دلیل از آن دفاع می‌نماید.

به کسانی که ادعا می‌کنند حق در بین مردم جهان متنوع است و هرکس بر مبنای اندیشه و بسترهای ذهنی خود محدوده‌ی حق را تعیین می‌نماید، «نسبی‌گرا» گفته می‌شود. جالب این جاست که افراد «نسبی‌گرا» هم، «نسبی‌گرایی خود» را «مطلق» می‌دانند! اگر می‌گویید خیر، آیا یک نسبی‌گرا راضی می‌شود عقیده‌ای را مطلق بداند! خیر! پس نسبی‌گرایی نزد ایشان مطلق است.

بزرگواران، کسی که بداند اندیشه‌اش دارای اشکال است، حتماً آن را تغییر می‌دهد، اما اگر آن را درست بداند طبیعی است که به دید مطلق به آن می‌نگرد و دنباله رو آن هم خواهد بود.

اما دو نکته:

۱. ما وقتی می‌گوییم عقاید اسلام حق مطلق است منظورمان این نیست نزد دیگران هیچ حقی یافت نمی‌شود، چرا در اندیشه‌های دیگر هم مطلب زیبا وجود دارد، اما معتقدیم آنچه اسلام می‌گوید کامل‌ترین است و نقصی در آن وجود ندارد.

۲. ادعای حق بودن اندیشه‌ای که داریم به معنای طرد و قلع و قمع اندیشه‌های دیگر نیست. اسلام از تحمل و مدارا برخوردار است.

احتمالاً برخی از مخاطبان در اینجا بخواهند بحث قتل مرتد و جنگ با مخالفان را به بنده یادآوری نمایند. ما در همین فصل این موارد را توضیح داده‌ایم (قسمت ۱۵-۲ و ۷-۵) و بیان نموده‌ایم که مدارا هم حد و حدود دارد و قرار نیست بی‌دروپیکر باشد و به ذلت و بی‌عزتی منجر شود، حال افراد تندرو مدارای بسیار کمی به خرج

می‌دهند و افراد میانه رو میزان مدارای بیشتری دارند، اما باید بدانیم، مدارا هم چهارچوب دارد و به معنای تهی شدن از ارزش‌ها نیست!^۱(قسمت ۱۸-۲ را هم در مورد تندروی و میانه روی مطالعه نمایید)

۱۲-۸. من به بچه‌ام نمی‌گویم چه دینی انتخاب کند، بگذار خودش وقتی بزرگ شد انتخاب کند

مطمئنم پدر و مادرها این سخن را تأیید می‌نمایند که فرزند پاره‌ای از وجود آنهاست و به عنوان خودشان یا عزیزتر از خودشان به او نگاه می‌کنند.

به عبارتی دیگر، اگر فرزند خوشحال شود پدر و مادر خوشحال می‌شوند، اگر او ناراحت شود آنها ناراحت هستند، بیماری بچه، بیماری پدر و مادر است و موفقیت و خوشبختی او، موفقیت و خوشبختی پدر و مادر...

حال طبق این نکته، چطور ممکن است، پدر و مادر آیین پاک اسلام را بهترین مسیر برای موفقیت دنیوی و اخروی بدانند، اما آن را به پاره‌ی تنشان آموزش ندهند؟ مگر ممکن است آنچه برای خودمان خوب می‌دانیم را از فرزندانمان دریغ نماییم!؟

- حتی کمونیست‌ها سعی می‌کنند فرزندان خود را کمونیست بار بیاورند! یک ناباور و لائیک سعی می‌کند جگرگوشه‌اش به سمت ادیان نرود... عجب! شما ادعای مسلمانی دارید ولی فرزندانان را مؤمن بار نمی‌آورید! هر کسی سعی می‌کند فرزند خود را طبق اندیشه‌ی خود تربیت کند، آیا اندیشه‌ی شما به حال خود رها کردن و بی تفاوت بودن نسبت به سرنوشت عزیزان است؟ راستی از خود پرسیده‌اید اندیشه‌ی شما چیست؟ موضع خود را مشخص کرده‌اید؟

خلاصه اینکه، به نظر بنده، پدر یا مادری که این سخن را می‌گوید، یا واقعاً بی اطلاع است و به صورت تقلیدی این سخن را تکرار می‌نماید، یا خیر، به عنوان یک امر درجه چندم به اسلام نگاه می‌کند، به این دلیل برایش مهم نیست و می‌گوید فرزندم را مختار می‌نمایم!

^۱ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، چاپ اول، ص ۶۸

وگرنه اگر اسلام را درجه‌ی اول می‌دانست (مثل درس خواندن و به مدرسه رفتن)، به هر طریقی که شده سعی می‌کرد فرزندش مؤمن و متقی بار بیاید. و نیازی نیست برخی‌ها در لوای روشنفکری و آزادی انتخاب... این نگرش نادرست خود نسبت به اسلام را مخفی نماید.^۱

۱۳-۸. همین گوشی موبایلی که دست شماست توسط کافران ساخته شده است

از اسلام برگشته: همین گوشی که دست شماست ساخت کفار است.

مسلمان: شما که اسلام را کنار گذاشته‌اید می‌توانید چنین گوشی‌ای بسازید؟

از اسلام برگشته: خب معلوم است که نه، باید تخصص و امکانات داشته باشم، در این رشته تحصیل کنم و با مهندسان و کمپانی‌های بزرگ همکاری نمایم.

مسلمان: آیا اسلام مانع تحصیل و کسب تخصص و همکاری با مهندسان و کمپانی‌های بزرگ است؟ اگر می‌گویید بله یک آیه یا یک حدیث صحیح بیاورید که چنین چیزی بیان نموده باشد.

از اسلام برگشته: خب بله چنین نصی وجود ندارد، ولی مسلمان‌ها هیچ کاری انجام نمی‌دهند.

مسلمان: پس چرا بحث کفر و ایمان را مطرح می‌کنید دوست عزیز؟ بگویید جامعه‌ی ما کم کار است همین! دیگر چرا به مسلمانان طعن وارد می‌کنید!

واقعاً کم‌کاری مسلمانان (به هر دلیلی) چه ربطی به عقایدشان دارد؟ اسلام که مخالفتی با تخصص‌گرایی ندارد.

ضمناً بدانید وقتی ما عقاید نادرست غیر مسلمانان را نقد می‌کنیم، نقد ما در مورد عقاید و جهان بینی آنهاست، نه تلاشی که در حوزه‌ی تکنولوژی داشته‌اند، لطفاً این مسائل را با هم قاطی ننمایید.^۲

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، چاپ اول، ص ۱۶۹

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد سوم، چاپ اول، ص ۴۲۲

۱۴-۸. آیا دین داران از زیبایی‌های زندگی محروم شده‌اند؟

اسلام‌ستیز: شما مسلمانان خودتان را محدود کرده‌اید و زندگی بسیار سختی دارید، حجاب را رعایت می‌کنید، روابط جنسی آزاد ندارید، مشروب نمی‌خورید، رقص ندارید و...

مسلمان: خوب شما هم خودتان را محدود کرده‌اید، صبح‌ها بیدار نمی‌شوید نماز بخوانید و از این لذت محروم شده‌اید، قرآن نمی‌خوانید و از کلام الهی محروم شده‌اید، برای خداوند سجده نمی‌برید، روزه نمی‌گیرید، قربانی کردن ندارید، اذکار روزانه ندارید، نماز جمعه ندارید، مراسمات مذهبی ندارید و...

اسلام‌ستیز: محدودیت! من که به این‌ها باور ندارم، اینها آموزه‌های دین شماست! چه ربطی به من دارد؟!

مسلمان: خب ما هم دقیقاً به همین شکل! به عقاید شما باور نداریم، آزادی جنسی و بی‌حجابی و شراب‌خواری جزو باورهای شماست! چه ربطی به ما دارد؟ هرچند ما اینها را رهایی نمی‌دانیم بلکه از آنها به عنوان محدودیت و گیر افتادن در چنگال نفس اماره یاد می‌کنیم. و اتفاقاً ما مسلمانان باید بگوییم شما اسلام‌ستیزان چرا تا این اندازه خود را محروم گرفتار کرده‌اید؟!

۱۵-۸. آیا دین داران برده و گرفتار شده‌اند؟

«با این حساب» بنده هیچ شخص آزاده‌ای را در جهان سراغ ندارم و تمام انسان‌ها برده هستند چون هر کسی از مکتب و اندیشه‌ای پیروی می‌نماید. مسلمان‌ها از شریعت اسلام، مسیحیان از الهیات مسیحیت، زرتشتی‌ها از آموزه‌های اوستا، سکولارها از باورهای مختص به تفکر خودشان، مارکسیست‌ها نیز همین‌طور، حتی آتئیست‌ها (ناباوران) هم از باورها و اعتقادات خود پیروی می‌کنند، تمام گروه‌های نام‌برده بدون چون و چرا، اندیشه‌ای که پذیرفته‌اند را اجرا می‌نمایند.

- می‌گویید خیر این گونه نیست؟ می‌گوییم:

آیا تا به حال کسی را دیده‌اید که هیچ موضعی نداشته باشد و به صورت خنثی زندگی کند؟ یا برعکس، آن کسی را دیده‌اید که ترکیبی از مواضع متفاوت یا حتی متضاد داشته باشد؟ مثلاً نماز جمعه را خالصانه رو به کعبه بخواند، یکشنبه به کلیسا برود و نزد کشیش اعتراف نماید، عکس چگوارا را به صورت اعتقادی و جهت گرایش به

^۱ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۴۱۹

باورهای او، به گردن بیاویزد و در یک گفت‌وگوی چند نفره منکر وجود خدا شود؟! مگر چنین چیزی ممکن است! (مسئلاً خیر) و فرد فقط یکی از این اینها خواهد بود.

پس «هر کسی» در دنیا از «عقیده‌ی خاصی» پیروی می‌نماید و در مقابل «آن عقیده» کاملاً «تسلیم» است و این طور نیست که بدون موضع باشد یا ترکیبی از تمام افکار را با هم داشته باشد.

همچنین لازم است بدانیم، پذیرش بدون چون و چرای «کارهای خوب» هرگز بردگی نام ندارد. آیا حضور بدون چون و چرای دانش‌آموزان در مدرسه و اجرای قوانین مدرسه بردگی است؟ آیا رعایت بدون چون و چرای قوانین راهنمایی و رانندگی بردگی است؟ (مسئلاً خیر) پس «فقط چشم گفتن» نماد بردگی نیست بلکه برای کارهای خوب و مثبت سربلندی هم می‌باشد.

حال چه کاری بهتر و مثبت‌تر و عاقلانه‌تر از خداپرستی، قبول نبوت رسول اکرم (ص) و تبعیت از قرآن کریم است؟ (این ادعا را با پشتوانه‌ی استدلال‌های عقلی فراوان مطرح می‌نمایم نه به خاطر اینکه چون به این دین ایمان دارم آن را بدون دلیل بهترین بدانم). پس قبل از اینکه به افعال ما بگویید بردگی، اول باید ثابت کنید کارهایمان نادرست است، بعد در مورد آن قضاوت نادرستی داشته باشید.

نتیجه‌ی بحث است که:

اگر مبنای شما بر نسبت دادن صفت «برده» به دیگران، تبعیت از یک اندیشه است، هیچ آزاده‌ای در جهان وجود ندارد، و اگر تبعیت کردن از یک برنامه‌ی نادرست را بردگی می‌دانید، باید ثابت کنید دین نادرست که تا کنون نتوانسته‌اید و هیچ شبهه‌ای وجود ندارد که مدافعان اسلام مبارک آن را پاسخ نداده باشند، یا توانایی پاسخ‌گویی به آن را نداشته باشند.^۱

۱۶-۸. من خودم چند سال طلبه بوده‌ام! تو به من می‌گویی؟

- حرف شما مانند این است که شخصی نسخه‌ای بنویسد و مریض، پس از خوردن آن داروها بمیرد، وقتی از او بپرسند چرا این نسخه را نوشتی؟ بگوید: من خودم سه ترم پزشکی خوانده‌ام! آیا کسی سخن او را می‌پذیرد؟ یا می‌گویند مرد حسابی شما در سه ترم چه چیزی یاد گرفته‌ای که می‌آیی با جان مردم بازی می‌کنی!

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحداد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۳۴۴

برای طلبه هم دقیقاً به همین شکل است، می‌گوییم در این چند سال چه چیزی یاد گرفته‌اید که الآن با قیامت و سرنوشت ابدی مردم بازی می‌کنید؟

- هرچند اگر یک پزشک کامل و حتی متخصص باعث مرگ کسی شود باز هم ما به علم طبابت بدبین نخواهیم شد و پزشکان عالی و خدمت‌رسان را به عنوان الگوی یک پزشک خوب در نظر می‌گیریم، باید بدانید که در حوزه‌ی علوم دینی هم به همین شکل است و اگر یک عالم دینی دچار ارتداد شود و مردم را گمراه کند ما داعیان و عالمان بزرگوار را به عنوان الگوی یک داعی خوب در نظر می‌گیریم نه آن شخص را، و به خاطر رفتار غلط آن عالم، دین را کنار نمی‌گذاریم و صراحتاً به آن شخص مرتد شده می‌گوییم شما معیار نیستی.

(اتفاقاً روزی در کتاب‌فروشی با یک شخص بحث شد، اخیراً در دام جریان‌ات روشنفکری! افتاده و حرف‌های عجیبی می‌زد، بعد از گفت‌وگوی فراوان گفت بین فلانی، من خودم مثل شما بودم و دقیقاً این حرف‌ها را می‌زدم، گفتم ببخشید برادر بزرگوار، آیا شما برای ما معیار هستید تا اگر در هر اندیشه‌ای باشید همان صحیح باشد و ما با شما بیاییم؟ قبول کرد و گفت خیر).

- لذا افرادی که چند سال طلبه بوده‌اند و به هر دلیلی از اسلام دور شده‌اند تغییرات فکری آنها معیاری برای حق بودن اندیشه‌های نادرستشان نیست.^۱

۱۷-۸. من خودم عربی را کاملاً می‌دانم تو به من می‌گویی!

- می‌خواهید بگویید چون عربی می‌دانید و قرآن را بدون ترجمه هم متوجه می‌شوید پس نتایجی که به دست آورده‌اید صحیح است؟!

- آیا با دانستن زبان عربی پازل شما برای کشف حقیقت تکمیل می‌گردد؟

در «جهان عرب»، این همه مسیحی و یهودی و مارکسیست وجود دارد، چرا آنها ایمان نمی‌آورند، آنها که خودشان عرب‌زبان‌اند! اصلاً چرا دور برویم، ابوجهل و ابولهب مگر عربی نمی‌دانستند؟ مگر با شخص رسول اکرم (ص) ارتباط نداشتند؟

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۴۲

جبرئیل (ع) پیام را به رسول الله (ص) می‌رساند، چند دقیقه بعد سرورمان رسول الله همان را به مشرکان مکه (که عرب‌زبان بودند) تحویل می‌داد ولی چرا آنها ایمان نمی‌آوردند؟

- پس علاوه بر «دانستن عربی»، باید «تأملی منصفانه» و «قلبی حقیقی» هم وجود داشته باشد و «اراده» و «شهامتی» که آن «حق» را به «جایگاه خود» برساند.^۱

۱۸-۸. من خودم قبل از اینکه ناباور شوم، چند بار قرآن را خوانده‌ام تو به من می‌گویی؟

- با این سخن می‌خواهید بگویید شناخت کاملی از قرآن دارید و نقدهایتان از روی آگاهی است ولی قابل قبول نیست.

- خواندن ابزاری برای رسیدن به وادی فهمیدن است اما باید بدانید هر خواندنی منجر به فهم و آگاهی نمی‌شود.

آری، شما قرآن را خوانده‌اید اما چگونه؟ آیا رمضان‌ها متن عربی آن را خوانده‌اید یا به صورت روزانه آن را می‌خواندید و در معنای آیات تأمل و تدبر می‌کردید؟ بنده‌ی ناچیز معتقدم قرائتی که توأم با تأمل، آگاهی و حقیقت‌جویی باشد به الحاد ختم نخواهد شد.

اما فرض می‌کنیم این برای شما صدق نمی‌کند و بعد از تأمل به الحاد روی آورده‌اید، حال باید پرسید چه چیزی شما را به الحاد سوق داد؟ خود آیات یا ابهاماتی که در مورد آن آیات برای شما ایجاد شده بود؟ طبعاً ابهامات شما را دور کرده‌اند، حال می‌پرسیم: تا چه اندازه سراغ بررسی آن ابهامات رفتید؟ به چند تفسیر نگاه کردید؟ از چند محقق سؤال پرسیدید؟ به چند کتاب مراجعه کردید؟

- امکان ندارد شخصی که «بی‌طرف» باشد و به صورت «اصولی» سراغ تحقیق برود در دام الحاد بیفتد. مثلاً چه شبهه‌ای وجود دارد که پاسخ قانع‌کننده‌ای نداشته باشد؟! بنده که چنین چیزی سراغ ندارم.^۲

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۴۲

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۴۲

۱۹-۸. مگر خدا نمی‌داند چه نیازی دارم؟ پس چرا دعا کنم؟

به نظر این بنده‌ی خداوند، سؤال فوق می‌تواند چند دلیل داشته باشد: ۱. تنبلی ۲. ضعف ایمان ۳. غرور ۴. بی‌اطلاعی و کنجکاوی.

در بین حالت‌های یادشده فقط کنجکاوی مذموم نیست، اما هر سه حالت دیگر مذموم هستند، مثلاً دعا کردن «چه سختی‌ای» دارد که به وجود آن اعتراض می‌کنیم و می‌گوییم ای کاش وجود نداشت و خدا خودش نیازهای ما را برآورده می‌کرد؟!

همچنین کسی که غرورش اجازه نمی‌دهد از خدا درخواست نماید، او باید اصلاح شود نه اینکه قانون خدا تغییر پیدا کند! و ضعف ایمان هم که تکلیفش مشخص است و فرد باید به خودش بیاید.

بزرگواران، دعا کردن یک "جهش فوق‌العاده" جهت نزدیک شدن بنده به خدای مهربان است، درواقع خداوند از سر لطف این عبادت را تعیین نموده و کاری کرده، مخلوق با خالق خود متصل گردد.

لذا ما باید به‌خاطر وجود عبادتی به نام «دعا» شکرگزار باشیم نه اینکه زبان به شکایت بگشاییم. از کسانی که چنین مطالبی مطرح می‌نمایند می‌چرسیم، آیا جنبه‌ی معنوی آن را در نظر گرفته‌اید، آیا آرامش ناشی از دعا کردن و راز و نیاز کردن با الله متعال را تجربه کرده‌اید؟ واقعاً کسی که لذت دعا و پرواز در آسمان معنویت را تجربه کرده باشد هرگز چنین چیزی می‌گوید؟

الله متعال می‌فرماید:

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ۗ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (غافر: ۶۰)

و پروردگارتان گفت: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. همانا کسانی که از عبادت من سر باز زده و تکبر می‌ورزند به زودی با سرافکنندگی به جهنم وارد می‌شوند».^۱

۲۰-۸. مگر نسل انسان از آدم و حوا نیست؟ پس چرا چهار گروه خونی داریم؟

A، B و O. در هر فرد باید دو مورد از این ژن‌ها کنار هم قرار بگیرند. اگر A و O کنار هم باشند و یا هر دو ژن از نوع A باشند گروه خونی A خواهیم داشت. اگر B و O کنار هم باشند و یا هر دو B باشند

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۵۱۸

گروه خونی B خواهیم داشت. اگر A و B کنار هم باشند گروه خونی AB خواهیم داشت. حال اگر فرض کنیم گروه خونی حضرت آدم AO و گروه خونی حوا BO بوده باشد فرزندان آنها طبق قانون وراثت و احتمالات می‌توانند دارای گروه‌های خونی OO , AB , BO , AO باشند، یعنی هر چهار گروه خونی شناخته‌شده می‌تواند به وجود بیاید. و شبهه‌ی مورد نظر وارد نیست.^۱

اگر احیاناً فردی که این سوال را طرح کرده در پی اثبات مبحث تکامل داروینی و نئوداروینیسم و... است، باید بداند، مشکل ما با این سازوکارهای تکاملی این است که می‌گوییم توانایی ایجاد یک موجود جدید را ندارد، وگرنه در سطح گونه، اینکه برخی از ویژگی‌ها کم یا اضافه شود، کاملاً طبیعی است. مثلاً انسان‌هایی که در مکان‌های مرتفع زندگی می‌کنند، سیستم بدنی خود را با آنجا تطبیق داده‌اند. اما این کجا و تبدیل شدن به یک موجود دیگر کجا...^۲

۲۱-۸. وقتی یک بیماری شایع می‌شود، کسی در مسجد دنبال درمان نمی‌گردد

بله درست است ولی این متن به صورت فریبنده نوشته شده است.

اول اینکه چه زمانی اسلام مبارک گفته مسجد جایگزینی برای علم پزشکی است؟ ما هرگز چنین ادعایی نداشته‌ایم. مسجد مکانی برای عبادت خداست، و اگر برای برطرف شدن بیماری‌ها دعایی هم انجام می‌شود، دعا کردن به این معنا نیست دیگر بیمارستان‌ها و مراکز تعطیلاتی تعطیل شود. بلکه دعا می‌شود که خداوند به حرکت حرکت کنندگانی که در این راه قرار دارند برکت عطا بفرماید.

بله، مواردی وجود دارد که خارج از جهان اسباب خداوند شخصی را شفا داده است. اما این یک امر عام و همه گیر نیست و الله متعال خودش می‌داند چه زمانی این کار را انجام دهد. اما بحث بهره‌وری از جهان اسباب یک امر عام و فراگیر است که خداوند برای دنیا تعیین نموده است.

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۳۵۳

^۲ در خصوص بحث فرگشت یا دیدگاه تکاملی، در فصل دوم، قسمت آیا دین و علم با هم تضاد دارند مطالب مختصری بیان شده است.

نکته‌ی دیگر اینکه، بله در مساجد به دنبال درمان نیستند، ولی در مراکز دیگر چطور؟ مثلاً در ثبت و احوال یا در شهرداری، یا در اداره‌ی ورزش و جوانان، یا در مکان‌هایی که افراد مدعی روشنفکری در آنجا جمع می‌شوند. در کدام یک از این مراکز به دنبال درمان بیماری‌ها هستند؟ هیچ‌کدام. پس چرا به مسجد طعن وارد می‌کنید؟

در هر جای دنیا، مرکز یافتن درمان بیماری‌ها مشخص است و به جز آنجا در جای دیگری چنین تحقیقاتی انجام نمی‌شود. اما اینکه این می‌خواهند این مکان‌ها را در تقابل با مسجد قرار دهند! در حالی که مسجد هرگز چنین ادعایی نداشته، بدانید نویسنده یا گوینده‌ی این جمله خواسته یا ناخواسته بحث را به سمت طعنه زدن به مسجد پیش می‌برد.^۱

۲۲-۸. چرا کشورهای اسلامی عقب‌افتاده‌اند و کشورهای غیر مسلمان پیشرفت کرده‌اند؟

این طور نیست. خودتان پاسخ دهید، قطر پیشرفته‌تر است یا رومانی؟ ترکیه پیشرفته‌تر است یا یونان؟ اندونزی و مالزی پیشرفته‌ترند یا میانمار و نپال و فیلیپین!

لذا، چند کشور غیر مسلمان داریم که اصطلاحاً «توسعه یافته» هستند، پس از آن هم در بین کشورهای مسلمان و هم در بین کشورهای غیر مسلمان، کشورهایی داریم که «در حال توسعه» هستند، حتی برای کشورهای «توسعه نیافته» هم نمونه‌ی مسلمان و غیر مسلمان داریم.

ولی تصور می‌کنیم توضیحی که در بالا بیان شد وجود ندارد و همه‌ی کشورهای مسلمان عقب افتاده هستند، حال این چه ربطی به اسلام دارد؟ وقتی اسلام موافق پیشرفت است و مسلمان‌ها را به سمت دانایی و توانایی سوق می‌دهد، دیگر منصفانه نیست کم کاری یا کج فهمی برخی از مسلمان‌ها به پای اسلام مبارک نوشته شود.^۲

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۴۵۵

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحد نوین باتلاق رنگین، جلد چهارم، چاپ اول، ص ۳۳۷

۲۳-۸. کسی که علم را نقد کند جایزه می‌گیرد، اما دین چنین چیزی را قبول نمی‌کند

- این سوال مغلطه است و طوری فرض نموده که علم و دین دقیقاً مانند هم هستند! در حالی که این طور نیست.

دین با «یقین» نازل شده است، اما علم با «مشاهده و فرض و گمان» آغاز گشته است! خداوند متعال این دین آسمانی را با یقین برای انسان‌ها فرستاده است:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

ترجمه: «این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایندگان است»

اما علوم تجربی این گونه نیستند و با شک و گمان شروع می‌شوند، کسانی که اندک مطالعاتی در زمینه‌ی مطالب علمی داشته باشند می‌دانند این فرمول تولید علم (در حیطة‌ی علوم تجربی) است:

۱- مشاهده: (به کار گیری همه‌ی حواس)

۲- طرح مسئله: (پرسشی که با آن روبه‌رو می‌شویم)

۳- فرضیه سازی: (ارائه‌ی راه حل و پاسخ احتمالی برای حل مسئله)

۴- طراحی و انجام آزمایش (تکرار آزمایش و یادداشت برداری حین آزمایش)

۵- نتیجه گیری (نظریه: فرضیه‌ای که با انجام آزمایش به اثبات رسیده باشد، نظریه نامیده می‌شود)

پس:

«دین» توسط یک «خالق مقتدر» که عالم الغیب است و «هیچ گونه» خطایی به کار او «راه ندارد»، نازل شده است، ولی «علم» توسط «انسان‌هایی که ممکن الخطا می‌باشند» و احتمال دارد هنگام طرح پرسش یا فرضیه سازی یا آزمایش «دچار خطا» شده باشند ایجاد شده است!

چرا باید مؤلفه‌ای که بستر آن «یقین» است با مؤلفه‌ای که بستر آن «شک» است، مقایسه شود؟ و در نهایت به این نتیجه برسیم که فلانی از فلانی بهتر است! این طور نیست و هر کدام کار خود را دارد.

^۱ بقره: ۲

لذا نقد پذیری خاصیت ذاتی علم است، اما دین این گونه نیست... شما با همان بستر علوم تجربی (نقد پذیری) به دین هم نگاه می‌کنید، و این نادرست است، واکنش دین داران هم به این خاطر است.

شما چیزی به نام دین را قبول ندارید و فکر می‌کنید فقط علم در جهان وجود دارد لذا یک عینک مادی‌گرایانه به چشم زده‌اید و هر آنچه از فیلتر عینکتان عبور نکند را نادرست می‌پندارید...

- ناگفته نماند ما دانشمندان مسلمانی داریم که از نقد علمی استقبال می‌کنند اما نقد دینی را برنمی‌تابند و دلیلش هم خدمت شما عرض شد.

- نکته‌ی دیگر اینکه ما بارها توضیح داده‌ایم، شبهه افکنانی که می‌گویند علم قابل نقد است ولی دین داران دین خود را غیر قابل نقد می‌دانند! خودشان دین دارند (طرز فکر آنها دین آنهاست) و اتفاقاً آنها هم دین خود را غیر قابل نقد می‌دانند!

مثلاً به ناباوری که ماوراء الطبیعه را رد می‌کند بگویید این عقیده‌ی شما اشتباه است و موجودات متافیزیکی وجود دارند، ببینید قبول می‌کند؟ یا تلاش می‌کند به شما ثابت کند چنین چیزی وجود ندارد.

- پس برادران و خواهران مسلمانم فریب این شعارها را نخورید، آنها «بیشتر» از ما «دین‌های خود» را «پاس» می‌دارند، و این شعارها را برای مقابله با کامل‌ترین دین سر می‌دهند، دینی که توسط حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) به جهانیان ارائه شده است.

و مطمئن باشید اگر آنها علم را نقد پذیر می‌دانند، ما هم آن را نقد پذیر می‌دانیم، چون معتقدیم این خاصیت ذاتی علوم تجربی است.^۱

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به الحاد نوین باتلاق رنگین، جلد اول، چاپ دوم، ص

۹. ادعای وجود «اشکالات علمی» در قرآن

با توجه به اینکه الان مردم جهان از میوهی درخت علم استفاده می‌نمایند و علم و تکنولوژی در هر خانه‌ای یافت می‌شود، پاسخگویی به شبهات علمی بسیار مهم است. ان شاء الله در این قسمت جهت آشنایی شما با این مبحث، به چند مورد از شبهات پرتکرار و مشهوری که بر سرزبان‌ها افتاده است پاسخ می‌دهیم.^۱

۱-۹. خروج منی از بین ستون فقرات و دنده‌ها

آیه‌ای در قرآن وجود دارد که می‌فرماید:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ»^۲

در ترجمه‌های مشهور این آیه چنین ترجمه شده است:

«پس انسان مغرور باید بنگرد که از چه آفریده شده است؟ از آب نطفه جهنده‌ای خلقت گردیده. که از میان صلب (پدر) و سینه (مادر) بیرون آید.»

حال مخالفان می‌گویند «این اشکال علمی دارد و چطور ممکن است، انسان از پشت پدر و سینه‌ی مادر خارج شده باشد.»

اما توجه نمی‌کنند که این ترجمه و این تفسیر فقط یک دیدگاه است و دیدگاه‌های دیگری هم وجود دارند که شبهه را به صورت کامل برطرف می‌نماید، مثلاً یکی از دیدگاه‌ها می‌گوید:

چون آیه‌ی قبل به آبی جهنده اشاره می‌نماید و فقط مایع جنسی مرد جهنده است، لذا به تبع آن آیه‌ی ۷ فقط در مورد مایع جنسی مرد سخن گفته است. همچنین صلب به معنای سفتی است و ترائب به معنای نرمی.

حال جمع این توضیحات این می‌شود که مایع جنسی مرد از کنار سفتی و نرمی عبور می‌کند (خارج می‌شود). توجه داشته باشیم که بحث خارج شدن و عبور کردن است نه تولید شدن.

^۱ افرادی که مایل به مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه هستند می‌توانند به کتاب قرآن و علم تضاد یا تطابق مراجعه نمایند، این بنده‌ی خداوند، در آنجا به بیش از ۴۰ مورد از این دعاوی پاسخ داده‌ام.

^۲ طارق: ۵ - ۷

حال وقتی این فهم از آیه را با آموزه‌های علمی تطبیق می‌دهیم، متوجه می‌شویم استخوان خاجی یا ساکروم در انتهای کمر قرار دارد و می‌تواند به عنوان همان «سختی» یا «صلب» در نظر گرفته شود، از آن طرف منی در اپی دیدیم که به بیضه‌ها وصل است، ذخیره می‌شود و سپس از آنجا خارج می‌شود. لذا بیضه‌ها می‌توانند به عنوان آن «نرمی» یا «ترائب» معرفی شده توسط آیه در نظر گرفته شوند.

و در نهایت این می‌شود که، ای انسان مغرور نباش، تو آب جهنده‌ای بوده‌ای که از بین سفتی (استخوانی در انتهای ستون فقرات) و نرمی (بیضه‌ها) خارج شده‌ای...

و با این توضیحات هیچ اشکال علمی قابل طرح نیست.^۱

۲-۹. آسمان سقف است

خداوند باری تعالی می‌فرماید:

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ

۲

«و ما آسمان را سقف محفوظی نمودیم، ولی آنان از نشانه‌های (خداشناسی موجود در) آن روی گردانند (و دربارهی این همه عظمتی که بالای سرشان جلوه‌گر است نمی‌اندیشند)».

حال مخالفان می‌گویند «این آیه گفته آسمان سقف است و این باور مردم قدیم بوده و خلاصه این آیه یک اشکال علمی در قرآن است.»

اما توجه نمی‌کنند که قرآن کتابی است که به سبک ادبی نازل شده و ادبیات هم پر از تشبیه و استعاره است. مشخص است که در اینجا آسمان به سقف تشبیه شده است. اما چرا سقف؟ سقف به معنای پوشاننده است، و سقف خانه هم نقش پوشاننده دارد، پوشاننده از چه؟ از گزند عواملی که آسیب رسان هستند.

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به قرآن و علم تضاد یا تطابق، شبهه‌ی دوم

^۲ انبیاء: ۲۳

از طرفی ما در یک تعریف عام و کلی به مجموعه‌ی جو، فضای خالی، محل ستارگان، کهکشان‌ها و ... می‌گوییم «آسمان». حال قرآن فرموده این آسمان را برای شما مانند سقف (پوشاننده در مقابل عوامل آسیب رسان) قرار داده‌ایم.

هر کس دانش آموخته‌ی علوم تجربی باشد می‌داند، سالانه هزاران تن سنگ به سمت زمین می‌آیند ولی در جو زمین می‌سوزند و نابود می‌شوند (آسمان مانند سقف عمل می‌کند)

جدای از این؛ لایه‌ی بسیار معروفی بنام اُزُون دور تا دور زمین را احاطه کرده است، ضخامت آن ۳ میلی متر است، اما زمین را در مقابل پرتوهای فرابنفش ساطع شده از خورشید محافظت می‌کند.

پس نتیجه می‌گیریم، اینکه پروردگار متعال فرموده «آسمان سقف محفوظی است»، نه تنها از لحاظ علمی دارای اشکال نیست؛ بلکه حاوی یکی از اعجازهای علمی قرآن کریم نیز می‌باشد آن هم اینکه لایه‌ی اوزون در سال ۱۹۱۳ توسط دو فیزیک‌دان فرانسوی به نام‌های «شارل فابری» و «آنری بویسون» کشف شد! ولی قرآن ۱۴۰۰ پیش به صورت "غیر مستقیم"، به آن "اشاره" کرده است!^۱

۳-۹. آسمان‌ها بعد از زمین خلق شده‌اند؟

الله متعال در کلام نورانی خویش می‌فرماید:

قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمِينَ وَتَجْعَلُونَ لَهَا نَادَا ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ * وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيْنَ فَوْقَهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَرْنَا فِيهَا أَفْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءٍ لِّلسَّائِلِينَ * ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزِينَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمِ صَابِغٍ وَحِفْظًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

«بگو آیا شما به کسی که زمین را در دو روز آفریده است، کفر می‌ورزید و برای او همتیانی قائل می‌شوید، اوست که پروردگار جهانیان است * و بر روی آن [زمین]، کوههای استوار آفرید و به آن برکت بخشید و در چهار

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به قرآن و علم تضاد یا تطابق، شبهه‌ی پنجم

^۲ فصلت: ۹-۱۲

روز زاد و برگ آن را در آن آماده ساخت، که برای خواهندگان یکسان است * سپس به آسمان پرداخت که به صورت دودی [بخاری] بود، به آن و به زمین فرمود خواه یا نا خواه رام شوید، [به زبان حال] گفتند البته رام و تسلیم هستیم * آنگاه آنها را به صورت آسمان‌های هفت‌گانه در دو روز استوار کرد و در هر آسمانی امرش را وحی کرد، و آسمان دنیا را به چراغ‌ها [ی ستارگان] آراستیم و آن را محفوظ داشتیم، این اندازه آفرینی [خداوند] پیروزمند داناست «

حال مخالفان می‌گویند «طبق این آیات ابتدا زمین خلق شده بعد آسمان و این به لحاظ علمی اشتباه است». اما توجه نکرده‌اند که در آیه‌ی ۹ وقتی بحث زمین را مطرح می‌کند در مورد «خلق کردن» حرف می‌زند، ولی در آیه‌ی ۱۱ وقت بحث آسمان مطرح می‌شود، می‌فرماید «استوی» که به معنای «مرتب کردن» است. لذا تصور کرده‌اند آیه‌ی ۱۱ بحث خلق آسمان را مطرح کرده، و چنین پنداشته‌اند که این اشتباه علمی است. ولی چنین نیست.

خلاصه اینکه: قرآن صراحتاً می‌فرماید زمین «خلق شد» این بار خداوند به «مرتب کردن» آسمان پرداخت، خوب از این مفهوم مشخص می‌شود که «آسمان قبلاً خلق شده است» و گرنه «چیزی که وجود نداشته باشد چطور قابل مرتب کردن است!»^۱

و متوجه می‌شویم که هیچ اشکالی متوجه آیات شریفه نیست.^۲

۴-۹. ستارگان چراغ آسمان هستند

خداوند متعال می‌فرماید:

^۱ /کائنات خلق شد و به صورت دود بود/ سپس زمین به عنوان یک سیاره خلق شد/ سپس خداوند به مرتب کردن و هفت طبقه کردن آسمان پرداخت.

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به قرآن و علم تضاد یا تطابق، شبهه‌ی بیستم

وَزَيْنًا السَّاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ ا ترجمه: «و آسمان دنیا را به چراغ‌ها زینت دادیم».

حال مخالفان می‌گویند: «این باور مردم قدیم است که ستارگان چراغ آسمان هستند و چنین سخنی هیچ مبنای علمی ندارد.»

اما همان گونه که بیان شد این افراد توجه نکرده‌اند، قرآن به زبان ادبی نازل شده و پر از آرایه‌های ادبی است. لذا خداوند متعال در این آیه ستارگان را به چراغ تشبیه کرده است، نه اینکه فرموده باشد، اینها چراغ‌ها و لامپ‌هایی هستند که به آسمان چسپیده اند!

طبق نگرش این افراد کتاب گلستان سعدی و مثنوی مولوی هم پر اشتباهات علمی خواهد بود، چون پر هستند از آرایه‌ی تشبیه. حتی ضرب‌المثل‌ها هم کلاً نابود می‌شوند، مثلاً کسی بگوید مرغ همسایه غاز است. این افراد می‌گویند مرغ مرغ است کجایش غاز است!

لذا هیچ اشکالی به این آیه وارد نیست و واقعاً ستارگان زینت بخش آسمان هستند. تصور کنید در شب هیچ ستاره‌ای نمی‌دیدیم و آسمان تاریک و سیاه می‌بود!^۲

۴-۹. زمین مسطح است

مخاطبان گرامی، در قرآن نه از کروی بودن حرفی به میان آمده و نه از تخت بودن، و به صورت «مستقیم» چنین آیه‌ای وجود ندارد. اما به صورت «غیر مستقیم» اشاراتی وجود دارد. حال مخالفان می‌گویند این اشارات همان بحث تخت بودن است و کروی گرایان می‌گویند، این آیات ربطی به بحث تخت بودن ندارد مشاهده بفرمایید:

خداوند متعال در یکی از آیات می‌فرماید:

وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا

و زمین را پس از آن بگسترانید.

^۱ فصلت: ۱۲

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به قرآن و علم تضاد یا تطابق، شبهه‌ی دهم

^۳ نازعات: ۳۰

حال مخالفان می‌گویند «ببینید این به معنای مسطح بودن زمین است» و با یافته‌های علمی در تضاد است.

اما این افراد توجه نمی‌نمایند که «گستراندن!» به معنای گسترده و بزرگ بودن است و هیچ ربطی به مسطح بودن ندارد! خوب واقعاً زمین گسترده و بزرگ است، مگر منکر این می‌شوند؟!

همچنین خداوند در یک آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

وَلِلَّيْلِ الْأَرْضِ كَيْفَ سَطَحَتْ

۱

و به زمین نظر نمی‌کنند که چگونه مسطح شده است؟

مخالفان می‌گویند «این آیه به مسطح بودن و کروی نبودن زمین اشاره دارد و اشکال علمی قرآن آشکار می‌شود».

اما توجه نمی‌کنند که زمین برای ما انسان‌های بسیار کوچک به نسبت مساحت و گستردگی که دارد «صاف» است، نه اینکه کلاً صاف باشد... مثلاً وقتی به یک صحرای بزرگ نگاه می‌کنیم تا چشم می‌بیند دشت است، بدون آنکه انحنايي وجود داشته باشد، همین یعنی زمین برای ما مسطح شده است... اگر مساحت زمین کلاً دو هکتار بود و ۲۰ نفر روی آن زندگی می‌کردند بله مسطح به نظر نمی‌رسید، ولی وقتی این همه مساحت دارد، طبعاً برای ما صاف و مسطح به چشم می‌آید... اصلاً یک توپ فوتبال هم (در حین گرد بودن) برای یک موجود تک سلولی مسطح است.^۲

۵-۹. خورشید وقت غروب در چشمه‌ای گل آلود فرو می‌رود!

خداوند متعال می‌فرماید:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْيَتَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا * وَإِنَّا مَكْنَنًا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا * فَأَتْبَعَ سَبَبًا *
*حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْيَتَيْنِ إِنَّمَا أَنْ تُعَذَّبَ وَإِنَّمَا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا

^۱ غاشیه: ۲۰

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به قرآن و علم تضاد یا تطابق، شبهه‌ی شانزدهم

و از تو در باره ذوالقرنین می پرسند بگو به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند. ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی اسبابی بدو بخشیدیم. تا سببی را پیروی کرد. تا آنگاه که به محل غروب خورشید رسید. (ذوالقرنین) یافت (مشاهده کرد) که خورشید در چشم‌های تیره غروب می کند و نزدیک آن طایفه‌ای را یافت. حال مخالفان می گویند «قرآن در این آیه بیان نموده که خورشید شب وقت غروب، در یک چشمه‌ی گل آلود فرو می رود، در حالی که چنین چیزی وجود ندارد و این یک خطای علمی است.»

وی مخالفان توجه نمی کنند که خداوند متعال به فهم و مشاهده‌ی ذوالقرنین اشاره می نماید، و این طور نیست که یک مسئله‌ی علمی و جغرافیایی را بیان نموده باشد. شما کمی با دقت به افعال جمله نگاه کنید، کاملاً واضح است که به نگرش ذوالقرنین اشاره می نماید. و این امر کاملاً طبیعی است، مثلاً وقتی به یک ابر نگاه می کنیم، انگار یک کوه سفید در وسط آسمان می بینیم، آیا این به این معناست که ما به آن ابر می گوئیم کوهی در آسمان!

در همین مبحث شبهه‌ی دیگری مطرح می نمایند و می گویند «طبق این آیه ذوالقرنین به محل غروب خورشید رسیده است، در حالی که چنین چیزی وجود ندارد و خورشید فاصله‌ی زیادی از ما دارد و این گونه نیست که مکانی برای غروب او وجود داشته باشد»

متأسفانه در اینجا هم توجه نکرده اند که این موارد به صورت قرار دادی تعیین می شوند، و محل غروب خورشید یک توصیف برای مکانی است که غروب خورشید در آن نقطه دیده می شود، نه اینکه مستقیم خورشید در آنجا فرود بیاید! در روزگاری که مسافرت فقط با چهارپایان میسر بود؛ محل طلوع خورشید به معنای سمت مشرق و محل غروب خورشید به معنای سمت مغرب بوده است و از آن برای جهت یابی استفاده کرده اند. مانند امروز که نبوده...^۱

۶-۹. شهاب سنگ، تیری است که به سوی شیطان و جن پرتاب می شود

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ؛^۲

^۱ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به قرآن و علم تضاد یا تطابق، شبهه ی سیزدهم

^۲ ملک: ۵

ترجمه: «و در حقیقت آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم و آنها را تیرهایی برای شیاطین قرار دادیم و برای آنها عذاب آتش فروزان آماده کرده‌ایم».

مخالفتان می‌گویند «اجرام آسمانی چنین نقشی ندارند و این باور مردم قدیم است که اجرام آسمانی شیاطین را از بین می‌برند، و چنین چیزی علمی نیست».

در پاسخ می‌گوییم:

دیدگاه‌های متفاوتی در مورد اجرام آسمانی و برخورد آنها با شیاطین وجود دارد، گروهی می‌گویند این فعل و انفعالات در جهان معنویات و آسمان معنوی انجام می‌شود و خداوند این مثال را طوری بیان کرده که آدمیان آن را فهم نمایند و عده‌ای می‌گویند خیر همان گونه که مطرح شده حقیقت دارد و ظاهر آیه درست است.

- اما نکته‌ای که در اینجا قابل تأمل می‌باشد این است که معمولاً «علم نجوم»، از «ماهیت»، «شیوه‌ی حرکت» و «دیگر امور علمی» اجرام آسمانی سخن می‌گوید، و اینکه «در جریان حرکتشان»، «چه کارهایی انجام می‌دهند»، «چه مقصودی دارند»، «خداوند رحمان به چه جهتی آنها را هدایت می‌کند» و این که «چند درصد آنها چنین کارهایی انجام می‌دهند»، از حیثه‌ی درک علوم تجربی خارج است (به بیان ساده‌تر و شفاف‌تر): نجوم در این مورد «نمی‌تواند نظر بدهد!» چون از «حوزه‌ی کار» او خارج است.

- اصلاً مباحث مربوط به شیاطین و ملائکه چیزی نیست که علوم تجربی بتواند در مورد آن سخن بگوید (زیرا اینها غیر مادی هستند و علوم تجربی فقط در حیثه‌ی ماده کار می‌کند) لذا شبهه افکن در مورد موضوعی سخن می‌گوید که در مورد آن هیچ اطلاعی ندارد (این امور غیبی هستند و علم تجربی در مورد غیبیات ساکت است).

اما مخالفتان به جای اینکه بگویند علم وارد این حیثه نمی‌شود و دیدگاهی ندارد، می‌گویند چون علم نمی‌تواند در این مورد نظر بدهد، پس این موارد وجود ندارد! آیا آنها دقت کرده‌اند که «ندانستن به معنای نبود نیست»؟^۱

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به قرآن و علم تضاد یا تطابق، شبهه‌ی سی‌ام

۷-۹. عدم التقاط آب شور و شیرین دریا

احتمالاً همه‌ی ما ویدئوی ترکیب نشدن دو دریایی را دیده باشیم که یکی گل‌آلود و قهوه‌ای است و دیگری به رنگ آبی و روی آن کلیپ آیتی از کلام الله مجید را هم قید کرده‌اند، آیات عظیم‌الشانی که می‌فرمایند:

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا

«خدا کسی است که دو دریا را در کنار هم روان می‌سازد این یکی شیرین‌ شیرین است، و آن دیگر شورِ شور! خداوند در میان آن دو حاجز و مانعی ایجاد کرده است که آنها را کاملاً از هم جدا ساخته است».

بیشتر جوانان مسلمان این قطعه‌ی ویدئویی را به عنوان معجزه پذیرفته‌اند و اعتقادشان به حقانیت قرآن کریم بسیار زیاد شده که ۱۴۰۰ سال پیش کلام خدا به چنین پدیده‌ای اشاره فرموده و اکنون ما در ۱۴ قرن بعد آن را رؤیت می‌نماییم، ولی به ناگاه مشاهده کردیم افرادی تحت عنوان اسلام‌ستیز اعلام کردند که این ویدئو غلط است و چنین چیزی صحت ندارد!

آنها دلایل و شواهد علمی ارائه دادند که اصلاً ما در جهان، دریای شیرین نداریم! یا گفتند این تصاویر مربوط به دریاها نیست و پیشروی آب دریا در «خلیج اسکارگن دانمارک» می‌باشد که می‌شود خلیج و دریا (نه دریا و دریا) و نقدهای دیگری که به این مسئله وارد کردند.

بله این نقد درست است، این تصویر مربوط به خلیج اسکارگن دانمارک است که منتشر شده است (خلیج جایی است که آب دریا به سمت خشکی پیش روی می‌کند) و ما هیچ دریایی نداریم که آب شیرین داشته باشد.

پس تفسیر واقعی این آیات چیست؟ آیا این یک اشکال علمی است؟ خیر. یک تفسیر بسیار جالب و قابل دفاع برای این مبحث وجود دارد:

قبل از هر چیز باید بدانیم که واژه‌ی «بحر» صرفاً به معنای دریا نیست، بفرمایید این معنای واژه‌ی «بحر» از دیکشنری المنجد (از معروف‌ترین فرهنگ لغت‌های عربی به فارسی).

«کلمه: البَحْر معنی: ج اُبْحُر و بُحُور و بَحَار: دریا، فراخی و فراوانی آب. اینکه واژه ضد (البُرِّ) است، و دریای بزرگ را (الخِضَم) گویند، هر رودخانه‌ی بزرگ، آب شور...»

به کتاب مفردات راغب اصفهانی نگاه می‌کنیم، برای واژه‌ی بحر نوشته است:

«معنی اصلی بحر، هر مکان وسیعی است که آب زیادی را در خود جمع کرده است و این معنی وضعی و ریشه‌ای بحر»^۱

پس، از بدایت امر بدانید فرض اسلام‌ستیزان اشتباه است، بحر به جز معنای دریا معناهای دیگری هم دارد همان گونه که دیکشنری فوق هم تصریح نموده واژه‌ی «بحر» متضاد واژه‌ی «بر» به معنای خشکی است.

لذا بحر به معنای «آب زیاد» می‌باشد. اگر فرض اسلام‌ستیزان را بپذیریم (که می‌گویند بحر فقط به معنای دریا! است) پس باید رودخانه‌ها هم جزو «بر» یعنی خشکی حساب شوند! چون غیر از بحر هستند!

ولی آیا رودخانه خشکی است؟! خیر. میزان آب موجود در رودخانه‌ها بسیار زیاد است... آیا می‌دانید دبی^۲ رودخانه آمازون، نیل، می‌سی‌سی‌پی، کارون، ارس و دجله چقدر است!؟

بعد از بررسی کلمه‌ی «بحر»، حال ببینیم معنای دیگر آن (که می‌شود: آب زیاد) چه ربطی به مقوله‌ی بحر شور و شیرین دارد؟ بزرگواران در یک تقسیم‌بندی، میزان آب‌های کره‌ی زمین ۷۱ درصد می‌باشد و میزان خشکی‌ها ۲۹ درصد. حال از آن ۷۱ درصد (کل آب‌های کره‌ی زمین):

۹۷ درصد مربوط به دریاها و اقیانوس‌ها است، ۲ درصد مربوط به یخ‌های قطبی و ۱ درصد باقی‌مانده هم تمام رودخانه‌ها و آب‌های زیرزمینی جهان و آب موجود در اتمسفر (بخار آب) را پوشش داده است. به بیان ساده‌تر آن ۹۷ درصد آب‌های شور زمین و آن ۳ درصد آب‌های شیرین هستند.

چون گفتیم «بحر» به «مجموعه آب زیادی» گفته می‌شود، پس «بحر شور» آن ۹۷ درصد اقیانوس‌ها و دریاها و «بحر شیرین» آن ۳ درصد رودخانه‌ها، آب‌های زیرزمینی، یخ‌های قطبی و بخار اتمسفر می‌باشد.

دقت بفرمایید:

^۱ - المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۰۸.

^۲ - دبی: مقدار آب گذر کرده از یک نقطه‌ی مشخص در یک ثانیه.

خداوند متعال می‌فرماید این شوری‌ها و شیرینی‌ها با هم قاطی نمی‌شوند و همیشه بین آنها تمایز وجود دارد، حال وقتی به مقوله‌ی آب‌های شور و شیرین جهان نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم دقیقاً این قاعده وجود دارد. چون فرایندی به نام چرخه‌ی «هیدرولوژی» یا «چرخه‌ی آب» این موارد را از هم تفکیک می‌نماید.

حال وقتی منظور آیات را درک کردیم به سطور گذشته بازگردید و دوباره آیات را بخوانید. اولین سوالی که ایجاد می‌شود این است که چرا ترجمه‌ها گفته‌اند «دو دریا»؟

پاسخ این است که ترجمه را اساتید محترم انجام داده‌اند و آن ترجمه، کلام پروردگار نیست، کلمات در زبان عربی معانی متفاوتی دارند و نمی‌توان تمام معانی را در ترجمه قید کرد! پس اگر خطایی در ترجمه یا تفاسیر رخ می‌دهد، ربطی به خود آیه ندارد بلکه نگرش اساتید بزرگوار است. در موارد دیگری هم ذکر کرده‌ایم، وقتی قرینه و دلیل داشته باشیم باید از بین چندین معنا، درست‌ترین را انتخاب کنیم.

جالب اینکه تمام توصیفاتی که خداوند متعال در آیات ذکر فرموده (قاطی نشدن، گوشت تازه، کشتیرانی، حتی لؤلؤ و مرجان) در این ترجمه (بحر به معنای آب فراوان) یافت می‌شود، البته قیمت مرواریدهای آب شیرین از مروارید آب شور موجود در دریاها کمتر است.^۲

۸-۹. فکر کردن توسط قلب در سینه

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَهُمْ قُلُوبَ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانُ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ

الَّتِي فِي الصُّدُورِ

۳

^۱ چرخه آب چیست؟ آب دریاها و رودخانه‌ها تبخیر می‌شود و به آسمان می‌رود، در آنجا متراکم می‌شود و به ابر تبدیل می‌شود، آن ابرها باردار می‌شوند و بارش ایجاد می‌گردد... در نهایت دوباره آب را به زمین (دریاها، رودخانه‌ها و زیر زمین) برمیگردانند و این چرخه همیشه وجود دارد...

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به قرآن و علم تضاد یا تطابق، شبهه‌ی سی و چهارم

^۳ حج: ۴۶

ترجمه: «آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند در حقیقت چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است».

حال مخالفان می‌گویند: «قلب فقط برای پمپاژ خون است و مردم قدیم نمی‌دانسته‌اند، مغز مرکز تفکر است، لذا این آیه دارای اشکال علمی است»

در پاسخ می‌گوییم، مواردی در جهان علم وجود دارد که این اشکال شما را زیر سوال می‌برد، و از مجهولات زیادی پرده برمی‌دارد مثلاً:

در سال ۲۰۰۲ محققانی از دانشگاه آریزونای آمریکا با همکاری پژوهشگران دانشگاه هاوایی تحقیقاتی را بر روی ۱۰ نفر - که قلب خود را از دست داده و قلب شخص دیگری را در سینه‌ی خود پیوند زده بودند - انجام دادند.

این ۱۰ نفر را از نقاط مختلف آمریکا انتخاب کردند و سوال‌های مربوطه را از "خانواده و دوستان فرد گیرنده‌ی قلب" و "خانواده و دوستان فرد دهنده‌ی قلب" پرسیدند. نتایج بسیار شگفت‌انگیز بود آنها به وضوح مشاهده کردند که موارد زیر از فرد «قلب دهنده» به فرد «گیرنده» منتقل شده است:

۱. علاقه‌مندی‌های غذایی (food)

۲. سبک و نوع موسیقی (music)

۳. علاقه‌ی هنری (art)

۴. مسائل جنسی (sexual)

۵. تفریحات (recreational)

۶. سلیقه‌ی حرفه‌ای (نوع حرفه) (career preferences)

۷. موارد خاصی از ادراکات، از نام‌ها و تجربیات حسی مربوط به اهدا کنندگان.

در متن تحقیق و مصاحبه موارد جالبی وجود دارد که یک نمونه را با هم می‌خوانیم:

قلب یک دختر ۱۴ساله (که ژیمناستیک‌کار است و با یک سانحه‌ی ورزشی مواجه می‌شود) را برای یک مرد ۴۷ساله پیوند می‌دهند، همسر آن مرد می‌گوید شوهرم مثل دختر بچه‌ها شده است! با صدای بلند می‌خندد، حرکات عجیب و غریب انجام می‌دهد، او تصور می‌کند که ۱۴ساله است... حتی گاهی اوقات بی‌خودی پرش انجام می‌دهد!!! (ژیمناستیک‌کار بود صاحب قلب...) ^۱

بله هنوز علم در ابتدای راه است و موارد زیادی وجود دارد که باید در این زمینه روشن گردد، ولی در مرحله‌ی اول وجود همین قرینه‌ها، ادعای مخالفان را باطل می‌کند. ^۲

۹-۹. آیا همه‌ی موجودات زوج‌اند؟

خداوند متعال می‌فرماید:

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ^۳

ترجمه: «و از هر چیزی دو زوج آفریدیم شاید شما عبرت بگیرید».

حال مخالفان می‌گویند: «آیا ماه زوج است؟ آیا خورشید زوج است؟ حتی در بسیاری از موجودات زنده ساده از نظر تکاملی زوجیت وجود ندارد. باکتری‌ها و ویروس‌ها که بیشترین و گسترده‌ترین موجودات زنده در کره‌ی زمین هستند زوج نیستند. لذا این آیه اشکال علمی دارد»

^۱ این لینک داندلود مقاله و گزارش تحقیق:

http://www.newdualism.org/nde-papers/Pearsall/Pearsall-Journal%20of%20Near-Death%20Studies_2002-20-۱۹۱-۲۰۶.۰۰۰۰

می‌توانید خود آن را داندلود کنید و مطالعه بفرمایید.

افرادی که اهل تحقیق هستند می‌توانند این عبارت را در اینترنت جستجو بفرمایند و با انبوهی از مطالب در این زمینه مواجه شوند:

Changes in heart transplant recipients that parallel the personalities of their donors

^۲ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به قرآن و علم تضاد یا تطابق، شبهه‌ی سی و پنجم

^۳ ذاریات: ۴۹

در حالی که این نگرش اشتباه است، متأسفانه منتشر کنندگان این شبهه، مفهوم «زوجیت» را فقط در مسئله‌ی «جنسیت» خلاصه کرده‌اند و تصور می‌کنند اگر گفتیم فلان موجود زوج است حتماً باید یک شریک جنسی داشته باشد (نر و ماده).

اما مفهوم زوج بسیار گسترده‌تر از این مسائل است. به‌عنوان مثال کفش‌های ما زوج هستند، آیا می‌توانیم بگوییم یکی نر است و دیگری ماده؟! خیر، این‌گونه نیست. بر همین اساس بهشت و جهنم، عاقل و نادان، دو کلید در کنار هم، کوه و دره و... نیز شامل قاعده‌ی زوجیت می‌شوند.

خلاصه اینکه، شاید همه‌ی مخلوقات نر و ماده نداشته باشند و از این حیث مفهوم زوج بر آنها اطلاق نشود، ولی از جهت دوتایی بودن، قرینه بودن و ... می‌توان گفت به جز خداوند متعال همه‌ی مخلوقات زوجیت دارند. فقط الله متعال است که «احد» و «یکتا» است.^۱

۱۰. ادعای وجود «تناقض» در بین آیات قرآن

یکی از مهم‌ترین مباحثی که در مورد تحریف انجیل مطرح می‌شود این است که این کتاب‌ها تناقضات زیادی با یکدیگر دارند، و مشاهده می‌کنیم که در یکی از اناجیل امری مطرح شده و در انجیل دیگر، این مسئله طور دیگری است. لذا ظاهراً مسیحیان هم تلاش نموده‌اند مقابله به مثل نمایند و بگویند در کتاب قرآن هم چنین وضعیتی وجود دارد (در محافل مسیحیان این مبحث زیاد مطرح می‌شود)، ولی چنین ادعایی صحت ندارد و پژوهشگران مسلمان به همه‌ی شبهه‌هایی که در این زمینه مطرح شده پاسخ داده‌اند، این بنده‌ی خداوند کتابی چاپ کرده است بنام «منزه است کلام خدا» و در آنجا به ۹۲ مورد از این ادعاها پاسخ داده‌ام. ان شاء الله در ادامه به چند مورد از شبهات مشهوری که در این زمینه مطرح شده است خواهیم پرداخت.

۱۰-۱. خلقت شش روز بود یا هشت روز؟

الف) مخالفان می‌گویند خداوند در این آیه فرموده دنیا در شش روز آفریده شده است:

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به قرآن و علم تضاد یا تطابق، شبهه‌ی سی و هفتم

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَيْثُهَا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ [اعراف / ٥٤]

پروردگار شما، خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [و دوران] آفرید، سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت، با [پرده‌ی تاریک] شب، روز را می‌پوشاند و شب به دنبال روز به سرعت در حرکت است و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، در حالی که رام شده فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر [جهان] برای او [و به فرمان او] است. پر برکت [و زوال‌ناپذیر] است، خدایی که پروردگار جهانیان است.

ب) در ادامه ادعا می‌کنند خداوند در این آیات فرموده؛ زمین در ۸ روز درست شده است:

قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ۚ ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ [٩] وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيًا مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَامًا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ [١٠] ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ [١١] فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا ۗ وَزَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ۗ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ [فصلت / ٩-١٢]

بگو: «آیا شما به کسی که زمین را در دو روز آفریده است، کفر می‌ورزید و برای او همتایانی قرار می‌دهید؟ اوست پروردگار جهانیان.» (۹) و در روی زمین کوه‌هایی استوار قرار داد و در آن [کوه‌ها] خیر فراوان نهاد. و در چهار روز، رزق و روزی اهل زمین را مقدر کرد که برای تمام نیازمندان، کافی است. (۱۰) سپس به آسمان پرداخت، در حالی که [به صورت] دود بود. پس به آن و زمین فرمود: «خواه یا ناخواه بیاید [و شکل بگیرید].» گفتند: «فرمانبردار آمدیم [و شکل گرفتیم].» (۱۱) پس آنها را در دو روز، در قالب هفت آسمان درآورد. و در هر آسمانی کار آن را وحی [و مقرر] فرمود. ما آسمان دنیا را به ستارگان آراستیم و آن را وسیله‌ی حفظ [آسمان‌ها] قرار دادیم. این است تقدیر خدای توانای دانا. (۱۲)

ج)

اما می‌گوییم: تناقضی وجود ندارد

۱. بله آیه‌ی درج شده در قسمت «الف» بحث شش روز را مطرح کرده و این در آیات دیگر هم وجود دارد.

۲. ولی دقت نکردن در معنای آیات درج شده در قسمت «ب»، شبهه افکنان را دچار این خطای بزرگ کرده است... آنها همه‌ی فعل‌ها را به معنای «آفرینش» در نظر گرفته‌اند! و مجموع آن روزهای بیان شده را برای آفرینش در نظر گرفته‌اند! در حالی که این طور نیست

۳. به قسمت «الف» و «ب» مراجعه بفرمایید، افعالی که مشخص نموده‌ایم اینها هستند:

- خَلَقَ: آفریدن، ایجاد کردن

- قَدَّرَ: مقدر کرد، اندازه گیری کرد

- قَضَى: محکم و استوار ساخت

به جز آن دو روز اول، آیات دیگر در مورد خلقت نیستند و خداوند متعال، اعمال دیگری روی مخلوقاتش انجام داده است. (مقدر کردن امور، محکم و استوار نمودن و...)

۴. آیا منطقی است، محتویات آیات را در نظر نگیریم و فقط اعداد را بشماریم؟ و بگوییم با دیگر آیات قرآن (که فرموده‌اند شش روز) در تناقض است؟

۵. پس آیه‌ی قسمت الف، ۶ روز را برای «خلقت آسمان‌ها و زمین» بیان می‌کند و آیات قسمت «ب» فقط به ۲ روز تعیین شده برای «خلقت زمین» اشاره می‌کند و باقی روزهای دیگری که بیان نموده‌اند، در مورد خلقت نیست. در نتیجه ادعای تناقض رد می‌شود.^۱

۲-۱۰. آفرینش سریع بود یا کند؟

الف) مخالفان می‌گویند خداوند در این بحث آفرینش در ۶ روز را مطرح کرده است:

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به کتاب «منزه است کلام خدا»، شبهه‌ی شماره‌ی ۹

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ [اعراف / ٥٤]

پروردگار شما، خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [و دوران] آفرید، سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت، با [پرده‌ی تاریک] شب، روز را می‌پوشاند و شب به دنبال روز به سرعت در حرکت است و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، در حالی که رام شده فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر [جهان] برای او [و به فرمان او] است. پر برکت [و زوال‌ناپذیر] است، خدایی که پروردگار جهانیان است.

(ب) اما در این آیه از توانایی کن‌فیکون خداوند (خلقت به صورت آنی) سخن می‌گوید، و این تناقض است.

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ [بقره، ۱۱۷]

پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین اوست، و هنگامی که فرمان [آفرینش] چیزی را صادر کند، فقط می‌گوید: «باش!» پس آن [چیز، بی‌درنگ] موجود می‌شود.

(ج) قبل از شروع پاسخ اصلی لازم است بدانیم، بحث «یوم» یا همان «روز» در آیه‌ی قسمت الف، معنای خاصی دارد. و به معنای «دوره» است. نه یک روز ۲۴ ساعته. مشخص است وقتی هنوز کره‌ی زمین ایجاد نشده است، این مفهوم نیز کاربرد نخواهد داشت، لذا آیات فوق وقتی می‌فرمایند ۶ روز، منظورشان ۶ دوره‌ی زمانی است نه ۶ بار چرخش زمین به دور خودش... (مثال: مالک یوم دین / صاحب روز قیامت / در اینجا هم روز به بیانگر دوره است / آیا قیامت ۲۴ ساعت است؟ خیر)

- اما بررسی شبهه‌ی اصلی:

تناقضی وجود ندارد

۱. به ثبت تغییرات ماده زمان می‌گویند...

۲. زمان نزد ما موجودات مادی معنا پیدا می‌کند و نزد خداوندی که ماده نیست و خالق زمان است هیچ معنایی ندارد.

۳. لذا اگر خلقت آسمان‌ها و زمین در هزار دوره هم انجام شده باشد، آن هزار دوره نزد ما (ما موجودات مادی/مایی که در بند زمان هستیم) معنا پیدا می‌کند و نزد خداوند، همان «کن فیکون» است. و به این نتیجه می‌رسیم خداوند جهت فهمیدن و درک ما این عدد را بکار برده است، نه اینکه این اعمال نزد خدا هم ۶ دوره باشد.

۴. البته خداوند این توانایی را دارد که مراحل فوق را نزد ما هم به یک «کن فیکون» تبدیل کند، ولی وقتی «خودش خواسته» نزد ما ۶ دوره باشد، دیگر نباید حکمت و مصلحت در نظر گرفته شده را به امور دیگر تعبیر کرد.

پس هیچ تناقضی در بین آیات مطرح شده وجود ندارد.^۱

۳-۱۰. اول زمین یا اول آسمان؟ کدام یک زودتر آفریده شد؟

الف) مخالفان مدعی هستند در این آیه، ابتدا زمین خلق شده، بعد آسمان:

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ۗ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ [بقره/ ۲۹]

اوست آن کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید، سپس به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان، استوار نمود و او بر هر چیزی آگاه است.

ب) همچنین مدعی هستند در این آیات بیان شده، ابتدا آسمان خلق شده، بعد زمین:

أَلَا أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ ۗ بَنَاهَا [۲۷] رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا [۲۸] وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا [۲۹] وَالْأَرْضَ بَعْدَ

ذَلِكَ دَحَاهَا [نازعات/ ۲۷-۳۰]

آیا آفرینش شما سخت‌تر است یا آسمانی که او بنا کرده؟ (۲۷) سقفش را برافراشت و آن را استوار ساخت.

(۲۸) شبش را تیره و روزش را روشن گرداند. (۲۹) و پس از آن، زمین را گسترش داد. (۳۰)

ج) اما می‌گوییم چنین ادعایی صحت ندارد، و به تبع آن تناقضی به وجود نمی‌آید

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به «منزه است کلام خدا»، شبهه‌ی شماره‌ی ۱۰

۱. در آیه‌ی قسمت «الف»، «استوی» به معنای خلق کردن نمی‌باشد، بلکه به معنای «مرتب کردن» آسمان است.

اِسْتَوَى اسْتَوَاءً [سوی]: راست و استوار شد، الشیءُ: آن چیز معتدل شد

سَوَّيْتُ الشیءَ فَاسْتَوَى: آن چیز را عدل و مساوی کردم پس معتدل شد.

۲. در قسمت «ب» نیز، «دحاها» به معنای «گستراندن» است نه «آفریدن»!

۳. حال مشخص نیست، تناقض کجاست... آیه‌ی اول بحث، مرتب کردن است و آیه‌ی دوم بحث گستراندن...

(هر دوی اینها بعد از خلقت انجام می‌شوند) در حالی که شبهه افکن آنها را به معنای «خلق کردن/آفریدن» در نظر گرفته است!^۱

۴-۱۰. انسان از چه ساخته شده بود؟

(الف) در این آیه می‌فرماید لخته خون:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ [۱] خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ [علق/ ۱-۲]

بخوان به نام پروردگارت که آفرید. (۱) انسان را از خونِ بسته آفرید. (۲)

(ب) در این آیه می‌فرماید آب:

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا ۖ وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ۖ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ

[انبیاء/ ۳۰]

آیا کافران نمی‌بینند که آسمان‌ها و زمین به هم بسته و پیوسته بودند و ما، آن دو را شکافته و از یکدیگر باز

کردیم؟ و هر چیز زنده را از آب پدید آوردیم. آیا باز ایمان نمی‌آورند؟

(ج) در این آیه می‌فرماید چیزی مانند سفال:

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به «منزه است کلام خدا»، شبهه‌ی شماره‌ی ۱۱

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ ۖ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ [آل عمران/ ۵۹]

مثل [آفرینش] عیسی نزد خداوند، همچون مثل [آفرینش] آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: «باش!» پس [بی‌درنگ] موجود شد.

(د)

اما باز هم می‌گوییم آیات را متوجه نشده‌اید و تناقضی وجود ندارد.

۱. قرآن کریم در آیات نورانی‌اش، «مراحل مختلف خلقت انسان» را بیان فرموده است، به این صورت که ابتدا از خاک بودیم، این خاک با آب ترکیب می‌شود، سپس حضرت آدم (ع) خلق می‌گردد، پس از آن انسان‌های دیگر از نطفه ایجاد می‌شوند (نطفه‌ای که مایع است و آب مانند است)... و این نطفه به علقه تبدیل می‌شود و...

۲. اینکه شبهه افکن «اول بحث علقه» را مطرح کرده، پس از آن «آب» و بعد بحث «خاک»... و ترتیب فوق را به هم زده؛ مشخص می‌شود در پی تناقض جویی است... وگرنه، اگر از همان ابتدا بحث خاک را مطرح می‌کرد، بعد آب و علقه، احتمال داشت مخاطب زودتر متوجه شود که در بین آیات تناقضی وجود ندارد.

۳. ما قبلاً هم ذکر کرده‌ایم، بیان سلسله‌مراتب، به معنای تناقض نیست... آیا اگر شخصی داستان زندگی خود را در یک کتاب بنویسد، در صفحات اول بگوید من مقطع ابتدایی را در فلان مدرسه درس خوانده‌ام، در اواسط کتاب بگوید مقطع راهنمایی و دبیرستان را در فلان مکان و در پایان بنویسد در فلان دانشگاه لیسانس گرفته‌ام؛ دچار تناقض شده است! خیر...

ولی اگر طبق منطق این شبهه به آن نگاه کنیم، پاسخ بله است... و شبهه افکن خواهد گفت: بالاخره شما در طول زندگی ابتدایی بودید، دبیرستانی یا دانشگاهی؟^۱

۵-۱۰. ریشه بیچارگی ما کجاست؟

الف) در این آیه گفته است از طرف شیطان است:

^۱ برای مطالعه ی بیشتر مراجعه نمایید به «منزه است کلام خدا»، شبهه ی شماره ی ۱۳

وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ [ص / ٤١]

و بنده‌ی ما ایوب را یاد کن، آن‌گاه که پروردگارش را ندا داد: «[پروردگارا!] شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است!»

(ب) در این آیه می‌گوید از طرف خود ماست:

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»

[نساء/ ۷۹]

«(ای پیغمبر!) آنچه از خیر و خوبی (از قبیل: رفاه و نعمت و عافیت و سلامت) به تو می‌رسد، از (فضل) خدا (بر تو) است؛ و آنچه بلا و بدی (از قبیل: سختی و بیماری و درد و رنج) به تو می‌رسد از خود تو است (و به سبب قصور و گناهی است که مرتکب شده‌ای). ما شما را به عنوان پیغمبری برای (هدایت همه) مردم فرستاده‌ایم، و کافی است که خداوند گواه (بر تبلیغ تو و پذیرش یا عدم پذیرش آنان) باشد.»

(ج) در این آیه می‌گوید از سوی خداست:

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا

هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ قَلْبًا مُّغْمًا عَلَيْهِمْ لَمَّا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ قَلْبًا مُّغْمًا عَلَيْهِمْ لَمَّا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ قَلْبًا مُّغْمًا عَلَيْهِمْ لَمَّا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ [نساء/ ۷۸]

«هرکجا باشید، مرگ شما را در می‌یابد، اگرچه در برج‌های محکم و استوار جایگزین باشید. (این ترسویان منافق) اگر خیر و خوبی (از قبیل پیروزی و غنیمت) بدیشان رسد، می‌گویند: این از سوی خدا است؛ و اگر بدی و مصیبتی (از قبیل خشکسالی و شکست) بدیشان رسد، می‌گویند: این از (شوم و نامبارکی) تو است! (بدانان) بگو: همه (آنچه از خوبی و بدی به شما می‌رسد) از سوی خدا است (و برابر قضا و قدر حق تعالی و بر پایه نظام علت و معلول انجام می‌پذیرد). این مردمان را چه شده است که سخن نمی‌فهمند (و منطقی سرشان نمی‌شود؟)»

(د) تناقضی وجود ندارد...

۱. این یک قاعده‌ی کلی است که خداوند متعال «قوانین حاکم بر جهان» را تعیین کرده است، و ما خودمان تصمیم می‌گیریم در جهان اسباب، نیکی‌ها را به دست بیاوریم یا بدی‌ها را. مثلاً خداوند تعیین فرموده، خوردن یک لیوان «سم مهلک»، کشنده باشد و خوردن یک «لیوان آب گوارا» مایه‌ی خیر و رحمت. حال ما خودمان تصمیم می‌گیریم، آب بخوریم یا سم.

۲. اگر سم خوردیم، و ضرری به بدن ما وارد شد:

- امر خدا بوده است، از این جهت که این «قانون» را الله متعال، تنظیم فرموده است (مضمون آیه‌ی قسمت «ج»)

- و در همان حال «خواست خودمان» هم بوده است، چون خودمان خواسته‌ایم از این قسمت قانون خدا استفاده کنیم. (مضمون آیه‌ی قسمت «ب»)

۳. چرا در آیه‌ی قسمت «ب» فرموده، نیکی از طرف خداست؟ اما بدی از طرف خودمان؟

والله اعلم، چون خداوند خیر خواه ما است و در هر حال، می‌خواهد خوشبخت شویم، لذا به صورت عمومی و فراگیر خوبی‌ها را به ما اعطا می‌کند. اما در این بین، عده‌ای با رفتارهای نادرست، مجرای دریافت خوبی‌ها را مسدود می‌کنند و شروع می‌کنند به جذب بدی‌ها. لذا مجرای دریافت خوبی‌ها از الله متعال، برجای خود قرار دارد و مجرای دریافت بدی‌ها توسط اعمال خودمان ایجاد می‌گردد.

۴. اما داستان حضرت ایوب (ع) که فرمود خداوندا شیطان مرا به رنج و عذاب انداخته است، موضوع دیگری است و شبهه افکن به‌خاطر گمان نادرست خود آن را در کنار این آیات درج نموده است.

- چرا حضرت ایوب (ع) عذاب و ناراحتی خود را به شیطان نسبت داد؟

- مفسران دیدگاه‌های متفاوتی دارند، یکی از آرا می‌گوید "به‌خاطر وسوسه‌هایی بود که او را آزار می‌داد" (تفسیر کبیر/ فی ظلال القرآن/ کشاف)، (به این صورت که شیطان به او می‌گفت: خداوند تو را فراموش کرده است... یا نزد اطرافیان ایوب (ع) می‌رفت و آنها را وسوسه می‌کرد که از او فاصله بگیرند...). یک رأی دیگر می‌گوید، "به‌خاطر ادب در مقابل خداوند این را فرمود و گفت از جانب شیطان است... " (تفسیر نور/ صفوت

التفاسیر/کشاف/کشاف هر دو رأی را ذکر کرده) و آرای دیگر... ولی این دو مشهورترین رأی‌ها هستند (و الله اعلم)

- در هر صورت، این آیه هیچ تناقضی با توضیحات گذشته ندارد، حتی اگر شرایطی پیش آمد و شیطان مصیبتی ایجاد کرد، خداوند خود چنین قانونی تعیین فرموده و اجازه داده جهت آزمایش و ابتلای بندگان چنین کاری انجام شود.

- در اینجا ممکن است سوالی پیش بیاید: آزمایش‌های خداوند در حق بندگان، نیکی هستند یا بدی؟

پاسخ:

نیکی هستند چون «هر کس در حد توان خودش آزمایش می‌شود» و این آزمایش‌ها؛ والله اعلم جهت «ارتقای درجه اشخاص» و «تثبیت ایمان» آنها صورت می‌پذیرد. اگر خداوند قصد بدی داشت، آزمایش‌هایی انجام می‌داد «ماورای توان افراد» و «قصدش آزار دادن می‌بود» نه امور خیری که بیان شد.

۵. پس هیچ تناقضی در بین آیات ذکر شده وجود ندارد و شبهه افکن در اشتباه است.^۱

فصل پنجم: چند نکته‌ی مهم برای جوانانی که در این زمینه بحث و مناظره انجام می‌دهند

اگر در یک تحقیق میدانی از جوانانی که با مخالفان اسلام بحث می‌کنند بپرسیم، هدف شما از این کار چیست؟ به احتمال زیاد همه‌ی آنها می‌گویند، می‌خواهیم اسلام گسترش یابد و در برابر افرادی که می‌خواهند جلوی پیشرفت آن را بگیرند بایستیم.

^۱ برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه نمایید به «منزه است کلام خدا»، شبهه‌ی شماره‌ی ۱۸

ولی سوال اصلی اینجاست که این هدف مبارک چگونه محقق خواهد شد؟ آیا درست است هر طور دلمان خواست رفتار کنیم و بگوییم هدف ما موفقیت اسلام است؟ آیا بدون داشتن چهارچوبی مشخص موفق می شویم؟ آیا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و یاران باوفایش (رضی الله عنهم)، برای رسیدن به این هدف، از هر ابزاری استفاده کردند؟ یا خیر، در یک «حیطه‌ی مشخص» از هیچ تلاشی فروگذار نکردند؟ و واقعاً دوست دارم اگر به سؤالات گذشته هم پاسخ ندادید به این سوال حتماً پاسخ دهید:

تصور کنید در جمعی نشست‌اید، ۵۰ نفر حضور دارند و با یک شخص اسلام ستیز بحث می‌کنید، رفتار شما در آن جمع کدام یک از موارد زیر خواهد بود؟

۱. با دلایل قوی، شخص اسلام ستیز را در هم می‌شکنید و رسوایش می‌کنید و با افتخار می‌خندید و می‌گویید: ای دروغگو، اسلام با سخن گمراهانی چون تو شکست نخواهد خورد و به جای این دست و پا زدن‌ها بهتر است خود را برای آتش جهنم آماده نمایی... سپس با غرور از آن جمع خارج می‌شوید.

یا

۲. با دلایل قوی، به شبهات پاسخ می‌دهید و شخص اسلام ستیز را دوستانه و برادرانه نصیحت می‌نمایید، و با انجام دعای خیر برای هدایت او مجلس را ترک می‌کنید.

واقعاً نصرت اسلام را در کدام رفتار می‌دانید؟ شماره ۱ یا شماره ۲؟

بزرگواران، این موضوع اصلی‌ترین دغدغه‌ای است که فصل پیش رو، به آن پرداخته شده است. اما دغدغه‌های دیگری هم دارد، اینکه روحیه‌ی مدافعان را تقویت نماید، عزت آنها را تقویت نماید و موجب آرامش آنها در هر شرایطی شود، تا ان شاء الله با طمأنینه به دفاع از اسلام بپردازند.

* راهنمای تمام مطالب این فصل، این آیه از قرآن کریم است که الله متعال می‌فرماید:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِهُمْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت یافتگان داناتر است.

اگر دقت نمایید، خداوند متعال برای دعوت به راه مبارکش، قبل از هر چیز از کلمه‌ی «حکمت» نام برده است، حکمت یعنی به صورت درست و هوشمندانه، هر چیز را بر جای خود قرار دادن، لذا باید بسیار نکته‌سنج بود، شرایط را در نظر گرفت و بهترین کارها را انجام داد. اگر دقت بفرمایید در نکاتی که در این فصل بیان می‌نمایم، تمام تلاش ما بر این بوده، بحث‌ها را به سمت خیر و رحمت معطوف گردد.

البته لازم است در مورد یک نکته‌ی مهم توضیحاتی ارائه دهیم:

پیش بینی می‌کنم عده‌ای بگویند شما در این فصل، همه چیز را به مهربانی تفسیر کرده‌اید، اگر این طور است چرا پیامبر (صلی الله علیه و سلم) غزواتی داشته و با کفار جنگیده است؟

- پاسخ این است که این فصل در مورد «گفت و گو با مخالفان اسلام» نوشته شده است، نه «جنگیدن با آنها».

و در مورد کلیت این قضایا لازم است بدانیم، جنگ در اسلام «وسیله» و «گزینه‌ی آخری» است، که تلاش می‌کند «موانع رسیدن نور به مردم را بردارد» و هرگز «هدف» نبوده است. اصلاً رسالت اسلام انتقال نور خدا پرستی به مردم است، نه اینکه آنها را از دم تیغ و باروت بگذرانند.

- به بیانی دیگر انتقال این نور، به «محبت» و «شخصیت بخشی» و «احترام گذاشتن» نیاز دارد، اما اگر در جایی، افرادی قلدربآبانه بگویند ما جلوی رسیدن نور به مردم را می‌گیریم و هیچ گونه دیالوگ و حرف زدنی را هم به رسمیت نمی‌شناسیم، اسلام ناچاراً سراغ گزینه‌های دیگری می‌رود، که آن هم تبصره‌ها و تک ماده‌های خود را دارد و اسلام دین بی‌حکمتی نیست (جنگ در کجا، توسط چه کسانی، در چه شرایطی، آینده‌ی آن چه خواهد شد و نکات فراوان دیگر. و در این زمینه باید به «کلام علمای حاذق و فهمیده» مراجعه کرد)

لذا برادران و خواهران عزیزم، همان گونه که بیان شد این کتاب در مورد «گفت و گو» و «دعوت» است نه «شرایط جنگی»!، و اتفاقاً به عزیزانی که همیشه تلاش می‌کنند گزینه‌ی آخر (جنگ) را به گزینه‌ی اول تبدیل نمایند می‌گویید، بزرگواران، این گونه رفتارها نتیجه‌ی عکس می‌دهد. از نفس‌های خود بپرسیم، اگر با بداخلاقی و خشونت با مردم رفتار کنیم، چطور آنها نور اسلام را درک می‌نمایند؟ آیا در این شرایط قلب آنها فتح می‌گردد؟

پس، خیر عزیزان ما آنقدر ساده نیستیم که بگوییم، گزینه‌ی جنگ باید از اسلام حذف شود و نویسنده معتقد است، تمام کسانی که خواستار حذف این گزینه هستند، اگر در شرایط خود قرار بگیرند از آن استفاده می‌کنند (چه مسلمان‌ها و چه غیر مسلمان‌ها/ به ارتش‌های طویل و عریض مدعیان نگاه کرده‌اید!).

اما عقل و معرفت دینی می‌گوید، باید در هنگام بحث با مخالفان، «هدف اصلی اسلام» (که آشنا شدن مردم با این نور که نتیجه‌ی آن خوشبختی دنیوی و اخروی می‌باشد) را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهیم، نه «واکنشی» که اسلام در «شرایط خود» برای «حل» مشکلی بنام «قلدرمآبی» به آن دست می‌آویزد.

امیدوارم این توصیه را از برادر کوچکتان بپذیرید.

بعد از سه نکته‌ی زیر ان شاء الله به مطالعه‌ی مطالب اصلی فصل پردازید:

۱. مخاطبان گرامی یقین بدانید، افرادی که «آگاهانه» با اسلام دشمنی می‌کنند، از انتشار چنین مطالبی استقبال نمی‌کنند، چون آنها دوست دارند جوانان بی حکمت باشند و وقتی با مخالفان بحث کردند، اسلام را بدنام نمایند به بیان ساده‌تر، آنها هرگز دوست ندارند اسلام در قیافه‌ای عقلانی و رحمانی ظاهر گردد... بلکه می‌خواهند در اذهان «افراد بی اطلاع»، نماد بداخلاقی و بدعنتی و ناسازگاری باشد.

۲. ممکن است شخصی بگوید چطور می‌توان هم زمان همه‌ی این نکات را یاد گرفت و با آنها بحث انجام داد، پاسخ این است که «این نکات هم» در یک روز به دست نیامده‌اند و حاصل سال‌ها تجربه‌اند. همین‌که با یک دور خواندن مطالب چند نکته یاد بگیرید و احیاناً اگر افرادی خطاهایی انجام داده‌اند و اکنون خطای خود را متوجه بشوند موفقیت بزرگی حاصل شده است و ان شاء الله در مطالعات بعدی نکات دیگر را هم یاد بگیرید و تثبیت نمایید.

۳. اگر احیاناً این بنده‌ی خداوند در جایی با مخالفان بحث کرد و نکته‌ای از نکات یادداشت شده را رعایت نکرد، تقصیر را گردن او بیندازید (که چرا خودش رعایت نکرد) و نکات ارزشمند فوق را بی اهمیت ندانید.

۱. «قبل از بحث کردن با مخالفان» این نکات را رعایت فرمایید

۱-۱. قبل از گفت و گو و مناظره، با خداوند سبحان مناجات نمایید

بزرگواران، هر وقت خواستید با شخص مخالفی گفت و گو نمایید، قبل از شروع گفت و گو حتماً با خداوند متعال خلوت نمایید، دعا کنید و بگویید خداوندا کلمه‌ی حق را بر زبان ما جاری کن، یا الله ما را سبب هدایت این بندگان قرار بده، خداوندا این لیاقت را به ما ببخش که مدافع کلام نورانیت باشیم...

این که طرف قبول می‌کند یا خیر، نامشخص است. اما یقین بدانید اگر خالصانه با خدای رحمان گفت و گو کنید و با نیت نصرت دین مبارکش به این گفت و گو پردازید، «قلب خودتان» متحول خواهد شد، چون امکان ندارد بنده‌ای به سمت الله ذوالجلال برود و الله (سبحانه و تعالی) سریع‌تر و شتابان‌تر از خودش به سمت او نرود. (خداوند خودش در یک حدیث قدسی این را بیان فرموده است)

این نکته‌ی مهم، هم باعث برکت بحث می‌شود و هم قلب شخص مدافع اسلام را جلا می‌دهد، شک نداشته باشید وقتی یک مسلمان با چنین نیتی به گفت و گو پردازد، به دلیل اخلاص، گیرایی سخنانش نیز بیشتر خواهد شد.

واقعاً چه دلیلی دارد ما به دفاع از دین پردازیم اما هدفی غیر از نصرت دین خداوند متعال داشته باشیم؟

و اگر هدف، دفاع از دین الله متعال است، چرا قبل از شروع بحث اندیشه‌ی خود را با ذکر و یاد خدا معطر نماییم؟ شاید برایتان جالب باشد، حتی لازم است در وسط بحث و زمانی که فرصتی ایجاد می‌شود در قلبمان برای هدایت فرد دعا کنیم.

روزی جهت گفت و گو با چند جوان دعوت شده بودم، یکی از دوستان که خود داعی دین است و شخصیت بسیار بزرگواری دارد تا پایان بحث چیزی نگفت، وقتی جلسه را ترک کردیم، گفتم چرا چیزی نگفتید؟ گفت شما حرف می‌زدید و چه نیازی وجود دارد هم زمان چند نفر حرف بزنند و من در آن گوشه برای هدایت این جوانان (به صورت زیرلبی) دعا می‌کردم.

سبحان الله، همان شب به ما اطلاع دادند یکی از آن جوانان به دایره‌ی خداپرستی بازگشته و بابت اندیشه‌ی نادرستی که در این چند سال داشته، اظهار پشیمانی کرده است.

پس عزیزان، دعای خیر برای بحث‌هایی که انجام می‌دهیم، نقش یک روح زنده را دارد و به سخنان و اندیشه‌هایمان جلا می‌بخشد.

۲-۱. قبل از گفت و گو، (خیر خواهانه) از همراهان مسلمان بخواهید مواظب رفتارشان باشند

در جریان گفت و گو، حتماً سفارش کنید اطرافیان مؤمن و مسلمان شما مواظب باشند، شخص اسلام ستیز را عصبی و ناراحت نمایند.

هیچ وقت فراموش نمی‌نمایم، در منزل یکی از دوستان با چند جوان نشسته بودم، جوانانی که با شبهاتی مواجه شده بودند و دیگر اسلام را مثل سابق قبول نداشتند.

بنده‌ی حقیر، با بضاعت اندکی که دارم، تمام توان اخلاقی و علمی خود را به کار گرفته بودم که قلب این جوانان به سمت اسلام معطوف شود، اما در آن طرفِ اتاق مرد مسلمانی نشسته بود که چپ و راست آنها را مسخره می‌کرد! مثلاً وقتی شبهه‌ای می‌پرسیدند او می‌خندید و می‌گفت آخر این چه سوالی است که شما می‌پرسید، نمی‌دانستم چه کار کنم، واقعاً سخت بود.

لذا بعد از این رویداد هر وقت در گفت و گویی شرکت می‌کنم به دوستان مسلمانم می‌گویم، خواهش می‌کنم شما چیزی نگویید و فقط من حرف می‌زنم. البته عزیزان اگر حرف علمی یا خیرخواهانه بزنند اشکالی ندارد، منظور تیکه اندازی است.

- تجربه‌ی دیگری هم در این زمینه دارم:

چند سال پیش، جمعی از مسلمانان و ناباوران در منزل یکی از دوستان جمع شده بودند و بنده را نیز دعوت کردند. بحث شروع شد، در اثنای بحث گاهی دوستان مسلمانم به تندی چیزی می‌گفتند و آن افراد ناباور هم تندتر برخورد می‌کردند، تا اینکه یکی از ناباوران گفت، ما را برای چه به اینجا دعوت کرده‌اید، ما نیامده‌ایم با شما حرف بزنیم، آمده‌ایم با فلانی حرف بزنیم (منظورشان من بود). آن شب گفت و گو به پایان رسید، بعد از دو روز تماس گرفته بودند، می‌خواهیم دوباره بحث بکنیم اما فقط باید فلانی بیاید... خود بخوانید حدیث مفصل از این مجمل.

بزرگواران، برای در آوردن یک زگیل ساده بر روی پوست دست، دکترهای عمومی هم در مطلب خود این کار را انجام می‌دهند، اما اگر غده‌ای به اندازه‌ی همان زگیل در سر باشد، متخصص‌ترین دکترها تحت سخت‌ترین شرایط، به جراحی آن می‌پردازند.

به باور بنده، بحث با جوانانی که از اسلام دور شده‌اند، از جراحی آن تومور داخل سر هم حساس‌تر است. چون اگر فرد با تومور بمیرد، فقط چند سال زندگی دنیایی او از بین رفته است، اما اگر این جوانان بی ایمان از دنیا بروند، قیامت و ابدیت آنها با وضعیت وحشتناکی مواجه می‌شود، لذا باید خیلی دقت کرد. و مواظب باشید، برادران و خواهران مسلمانی که با شما در بحث شرکت کرده‌اند، دیواری که شما آجر به آجر روی هم قرار داده‌اید را با یک کلمه تخریب ننمایند.

۲. «در وقت گفت و گو» این نکات را رعایت بفرمایید

۲-۱. «هدف» خود از مباحثه کردن را به شخص مقابل بگویید

شخصی در ترمینال، دنبال ماشین مناسب می‌گردد تا آن را در دست بگیرید و برود. بالاخره یک ماشین پیدا می‌کند، قبل از حرکت به فروشگاه می‌رود تا یک نوشیدنی بخرد، و برای ادامه‌ی داستان دو حالت زیر را در نظر بگیرید:

۱. جنب فروشگاه شخصی می‌آید جلو و با تمسخر می‌گوید، می‌خواهی با فلانی بروی... هههه، مطمئن باش می‌میری، تو خودت هم هیچی نیستی که این ماشین را انتخاب کرده‌ای، و پیش همه‌ی مردم می‌گویم که تو چقدر نادان هستی.

۲. حال تصور کنید به جای این شخص، یک شخص دیگر پیش او می‌رود و می‌گوید، برادر عزیزم به والله من خیرخواه شما هستم، طبق این دلایل اگر با فلان ماشین حرکت کنید با مشکل مواجه می‌شوید. به هر حال میل خودتان است ولی وظیفه داشتم این نکته را به شما بگویم.

به نظر شما، واکنش آن شخص در برابر سخن هر دوی آنها یکی خواهد بود؟ قطعاً یکی نیست و سخنان فرد دوم دلنشین‌تر است. به نظر بنده آن مسافر، یا به حرف شخص دوم گوش می‌کند و می‌پذیرد، یا سعی می‌کند سفر خود و دلایل انتخاب خود را برای او تشریح نماید.

می‌دانم که خودتان ادامه‌ی مطلب را متوجه شده‌اید. عزیزانم، قبل از گفت و گو، به شخص مخالف بگویید:

دوست عزیز، یا برادر عزیز... ما اینجا نیامده‌ایم پشت شما را بر زمین بزنیم، هدف ما از این گفت و گو تخریب و توهین و شکست دادن شما نیست، اصلاً هدف این نیست بگوییم ما بهشتی شده‌ایم و شما جهنمی هستید، عاقبت و فرجام کار را فقط خدا می‌داند... ولی این حق را به ما بدهید که نگران شما باشیم. خدای عالم شاهد است، اگر کنار رودخانه‌ای نشسته باشیم و شخصی را ببینیم که در حال غرق شدن است، نمی‌توانیم بی تفاوت باشیم، از دید ما شما هم در حال نابودی زندگی اخروی تان هستید، و خدا می‌داند سرنوشتان چه خواهد شد، لذا امیدواریم با حسن نیت به سخنان ما بنگرید. بله، شاید حرف‌های ما را قبول نداشته باشید ولی بالاخره دلسوز که هستیم، حداقل به خاطر این دلسوزی به حرف‌هایمان گوش کنید و بعدها به آنها فکر کنید.

طبق آن چه تا کنون دیده‌ام، بعد از این سخنان، فضای پر از التهاب گفت و گو، به یک فضای دوستانه تبدیل می‌شود و سخن گفتن در چنین فضایی بسیار دلچسب‌تر است.

باور کنید بسیاری از افرادی که اسلام را کنار گذاشته‌اند تصور می‌کنند ما به قصد «تخریب» و «ضایع کردن» با آنها حرف می‌زنیم! لذا باید به آنها بگوییم چنین تفکری نادرست است و مطمئن باشید اگر ما نشان دهیم خیرخواه و نگران این عزیزان هستیم، خیلی چیزها عوض خواهد شد.

۲-۲. با همدلی کردن، بین خود و شخص مخالف پل بسازید

بسیاری از مخالفان اسلام دلشان از رفتار «نادرست» مسلمان‌ها پر است، گاهی لازم است بدون اینکه آنها چیزی بگویند، خودمان کمی در این مورد صحبت کنیم و بگوییم ما هم دلمان از این رفتارها پر است و تصور نفرمایید رفتارهای فوق فقط شما را آزرده است، اصلاً اسلام خودش از دست این افراد شاکی است. وقتی این بحث را انجام دهیم، افراد فوق از میزان بیگانه بودنشان نسبت به ما کاسته می‌شود و قلب‌هایمان به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شود.

یا گاهی لازم است بگوییم، اگر آنچه شما به عنوان اسلام در ذهنتان ایجاد کرده‌اید، همان اسلامی باشد که ما قبولش داریم، هرگز از آن دفاع نخواهیم کرد، ولی باور کنید اسلام این نیست و این دین مبارک با آنچه در ذهن

شماست تفاوت دارد، به‌عنوان‌مثال این آیین پاک برای پایمال کردن حقوق بانوان، برتری اعراب بر مردم جهان، خرافات پستی و... نازل نشده است و حاضریم در مورد تمام این قضایا با هم گفت و گو کنیم.

گاهی لازم است بگوییم، ما اطلاع داریم «شیوه‌ی بحث کردن» برخی از افراد نادرست است و حرف اول و آخرشان بی احترامی است. این کجا دفاع از دین است، والله دین راضی نیست این گونه برایش تبلیغ شود، مطمئن باشید ما مخالف چنین رویه‌ای هستیم.

هم چنین گاهی لازم است بگوییم: ما قاضی نیستیم و قاضی فقط خداست. شاید کسی که امروز گناهکار است، فردا توبه کند و از ما بهتر شود، لذا ما نباید مغرور شویم، شاید شمایی که اسلام را قبول ندارید توبه کردید و از ما به خدا نزدیک‌تر شدید، لذا هرگز ما به دیده‌ی یک انسان بی ارزش به شما نمی‌نگریم.

باور کنید عزیزان، همه‌ی موارد بالا را در بحث‌ها بیان نموده‌ام و تأثیرات فراوانی مشاهده کرده‌ام. فقط این نکته را در نظر داشته باشید، برای ایجاد همدلی امور نا شرعی و نادرست مطرح ننمایید، و پیش هرکسی هم نباید چنین حرف‌هایی زد، مثلاً نزد افراد «نق زن» این را بگویید، شما را مسخره خواهند کرد

اجازه بدهید یک خاطره در این زمینه برایتان تعریف کنم:

چند سال پیش یکی از دوستان تماس گرفت و گفت یکی از فامیل‌هایمان در آستانه‌ی طلاق قرار گرفته و می‌گوید اگر شوهرم دوباره خداپرست نشود نمی‌توانم با او زندگی کنم، خواهش می‌کنم این مشکل را برایمان حل کنید، گفتم قبول. فقط آیا مرد خانه راضی است من بروم با او بحث بکنم، گفت بله، خودش گفته اگر بیاید با او حرف می‌زنم.

وقتی با هم گفت و گو کردیم، قبل از هر چیز گفتم فلانی بنده از تندروی‌های صورت گرفته بنام دین راضی نیستم، اسلام نزد بنده دین محبت و آشتی است و برنامه‌ی زیبایی است که انسان‌ها را به خوشبختی دنیوی و اخروی می‌رساند. و آمده‌ام از این دین دفاع نمایم.

^۱ در ادامه نوشته ایم که افراد نق زن چه کسانی هستند.

گفت، خیلی خیلی خوش آمدی، مدت‌هاست من دنبال چنین کسی می‌گردم، بعد با خنده گفت معامله‌ی بین من و شما صورت می‌پذیرد. چند ساعت باهم نشستیم، الحمدلله بعد از پاسخ به سؤالاتش مشکل خانوادگی آنها حل شد.

به نظر شما دلیل استقبالش چه بود؟ بله، با او همدلی کردم و یک پل مستحکم در میان ما ایجاد شد، به بیان ساده‌تر قبل از اینکه خودش از این موارد گلایه کند، من اشتباهات صورت گرفته به نام دین را نقد کردم و در پایان گفتم، اما دین این نیست و باید دین را آن‌گونه که هست بشناسید.

۳-۲. افراد «نقد کننده» را از افراد «نق زن» تفکیک نمایم

لازم است در جریان گفت و گو، خیلی زود افراد «نقد کننده» را از افراد «نق زن» تفکیک نمایم. البته شناسایی آنها سخت نیست:

۱. افراد «نقد کننده»، پژوهش محور هستند، نتیجه‌ی تأملات و مطالعات خود را ارائه می‌دهند، بسیار مؤدبانه حرف می‌زنند و نوعی آرامش در کلام آنها وجود دارد.

۲. ولی افراد «نق زن»، به صورت کاملاً هیجانی و بدون تفکر به ارائه‌ی شبهات می‌پردازند، این افراد مطالعه‌ای نکرده‌اند و فقط انتقادات سطحی و برخی از کلیپ‌های نادرست را در فضای مجازی دیده‌اند. ناگفته نماند رفتار آنها بیشتر تفریح است تا نقد و شاخصه‌ی اصلی آنها، از این شاخه به آن شاخه پریدن و ارائه‌ی مطالب ناقص و سطحی است، آن هم با ادبیاتی طلب کارانه و تهاجمی! و حتی حاضر نیستند به صورت کامل به پاسخ‌های شما گوش کنند، بلکه دو جمله بگویند، صبر و طاقتشان تمام می‌شود و یک شبهه‌ی دیگر مطرح می‌کنند.

۱. هنگام گفت و گو با افراد «نقد کننده»، لازم است «هنر گوش دادن» را رعایت کنیم و منتظر بمانیم سخنانشان به پایان برسند. پس از آن، حرف‌های خود را مطرح نمایم. تجربه نشان داده افراد نقد کننده‌ی واقعی، به سخنان ما هم گوش می‌دهند، یقیناً بیشتر نکاتی که در این فصل عنوان شده می‌تواند در گفت و گو با این افراد عملی شود. (و اگر بحث به خوبی ارائه شود، امید به پذیرش حقیقت توسط این افراد بسیار زیاد است)

۲. اما افراد «نق زن»، مدام از این شاخه به آن شاخه می‌پرند و به حرف ما گوش نمی‌کنند، لذا هنگام بحث کردن با این افراد رعایت دو نکته لازم است:

- اگر هتاک و بی احترام بودند، به آنها تذکر بدهیم و بگوییم این شیوهی بحث کردن نیست/ ما می‌خواهیم به تبادل اندیشه پردازیم دعوا که نداریم، بعد از تذکر فوق، اگر رویه‌ی خود را تغییر دادند بحث را ادامه می‌دهیم، اما اگر بر همان شیوهی «مضحک و استهزا گونه» باقی ماندند، با چند جمله‌ی نصیحت آمیز و مفهومی بحث را به پایان می‌رسانیم.

- اما اگر هتاک نبودند، نباید اجازه دهیم از این شاخه به آن شاخه بپرند و وقتی یک مبحث را مطرح نمودند، فقط در مورد آن حرف بزنیم؛ معمولاً آنها تلاش می‌کنند بحث را تغییر دهند ولی نباید اجازه دهیم و باید بگوییم اول تکلیف این بحث مشخص شود بعد به بحث دیگر می‌پردازیم.

۳. بعد از توضیحات بیان شده باید دانست:

- وسط حرف فرد «نقد کننده» پریدن اشتباه است، مگر اینکه در برخی جاها لازم باشد (البته یک حد معمول مدنظر است نه اینکه طولانی حرف بزند و ما چیزی نگوییم)

- و گوش دادن طولانی و سکوت در برابر فرد «نق زن» اشتباه است. هرچند گاهی لازم است، اگر دو نفری بودیم به فرد نق زن هم چند دقیقه گوش کنیم، درست است که دنبال پاسخ نیست ولی بداند ما هیچ باکی از انتقادات او نداریم. اما اگر در جمع خواست این گونه رفتار کند، به خاطر مخاطبان لازم است به شیوه‌ای نیکو و مؤدبانه جلوی او گرفته شود و از او بخواهیم فقط در مورد یک مطلب توضیح دهد و بحث کنیم. تا بلکه به بی علمی خود پی ببرد و برود اندکی مطالعه نماید.

۴-۲. تحت هیچ شرایطی کنترل خود را از دست ندهید

وقتی با یک مخالف گفت و گو انجام دادید، «تحت هیچ شرایطی کنترل خود را از دست ندهید.»

تجربه نشان داده افرادی که عصبانی می‌شوند صدایشان می‌لرزد و خیلی بلند سخن می‌کنند، اما با این کار در حق معلومات خود جفا می‌کنند و آن گونه که باید پیام خود را منتقل نمی‌نمایند. حتی اگر گفت و گو به صورت متنی هم باشد، چنین قاعده‌ای وجود دارد و فرد به جای نوشتن یک پیام منطقی، به انتقال خشم و احساسات می‌پردازد.

بگذارید یک خاطره برایتان تعریف کنم، خاطره‌ای که برای بنده به درس بزرگی تبدیل شد.

چند سال پیش یکی از آشنایان جملاتی در مورد کتاب بنده نوشته بود و آن را در صفحه‌ی مجازی‌اش منتشر نموده بود، جملاتی که جنبه‌ی تخریبی داشت. آن موقع فقط جلد اول کتاب الحاد نوین، باتلاق رنگین چاپ شده بود.

با دیدن آن جملات عصبانی شدم و برای یکی از دوستان مشترک پیام فرستادم که فلانی، به فلانی می‌گویی این پیامش را اصلاح کند، وگرنه من هم در کانال خودم که ده‌ها برابر کانال او عضو دارم به تخریبش می‌پردازم. خلاصه حرف‌های خیلی تندی زدم و با عصبانیت خوابیدم.

وقتی فردا از خواب بیدار شدم، دیدم آن دوست مشترک پیام فرستاده که من در کانال او چنین پیامی نمی‌بینم، وقتی رفتم، دیدم بله، صبح زود منصرف شده و پیامش را از کانال پاک کرده است. حالا من مانده بودم و احساس شرمندگی بابت حرف‌هایی که زده بودم، و خدا را شکر کردم که این حرف‌ها را برای خود او نفرستاده بودم...

به دوستم گفتم فلانی، من یک درس بسیار بزرگ گرفتم؛ اینکه وقتی عصبانی بودم و پیام‌هایی نوشتم، ۲۴ ساعت صبر کنم. اگر باز هم بر همان حرف‌ها استوار ماندم منتشرش نمایم وگرنه پاکشان کنم. او هم این حرف را تأیید کرد و گفت ایده‌ی بسیار جالبی است.

واقعاً من در خطا بودم، خوب نقد می‌کند بگذار نقد کند؛ نهایتاً من باید یک نقد منطقی و منصفانه در مورد نقد او می‌نوشتم نه اینکه بیایم چنین واکنشی داشته باشم.

لذا عزیزانم، ما باید در هنگام بحث این گونه باشیم و از حرف‌های احساسی و پرخاشگرانه پرهیز نمایم.

فراموش نفرمایید اگر کنترل خود را از دست دهیم از «سنگینی و صلابت کلامان» کاسته می‌شود، اما برعکس اگر خونسرد باشیم و جملاتی که مطرح می‌نماییم را با یک جمله بندی زیبا عرضه نمایم، حرف‌هایمان بسیار عزتمندانه به نظر می‌رسد.

بهترین کار این است، وقتی موج عصبانیت در حال عبور است، چند لحظه تحمل نمایم و بر اعصاب خود مسلط باشیم.

خداوند متعال گواه است، دوست دارم افرادی که به دفاع از آیین مبارک اسلام می‌پردازند، هنگام بحث و گفت و گو بهترین باشند، به این خاطر این نکات را به شما می‌گویم... ان شاء الله، حتماً آنها را عملی نمایید.

۵-۲. از زخمی کردن روح مخاطب خودداری نمایید

وقتی با یک مخالف گفت و گو انجام دادید، «از زخمی کردن روح مخاطب خودداری نمایید...»

برادران و خواهران ارجمندم، قایقی به صورت ایمن به ساحل می‌رسد که در یک شرایط مساعد، آرام‌آرام حرکت کند و در نهایت خود را به خشکی برساند، اما اگر دریا موج و طوفانی باشد نمی‌تواند مسیر خود را به درستی طی کند و هر آن احتمال گم شدن و حتی واژگونی آن وجود دارد.

لذا وقتی یک قایق پر از عطر و گل‌های زیبا به سوی ساحل اندیشه‌ی کسی می‌فرستید، از موج کردن دریا خودداری نمایید.

ما مسلمان‌ها وظیفه داریم طوری به مخاطب القا کنیم، که با پذیرش اسلام بزرگ خواهد شد، عزت می‌یابد، مورد احترام قرار می‌گیرد و شخصیت او با یک انقلاب معطر روبرو خواهد شد. نه اینکه در همان لحظات اول او را از وادی خداپرستی فراری دهیم.

عزیزان من، وقتی کسی را تخریب و تحقیر می‌نماییم، دیگر چرا باید انتظار داشته باشیم، او شیفته‌ی آیین مبارک اسلام شود...

می‌ترسم، در روز قیامت خداوند ما را به خاطر این رفتارها مؤاخذه کند... می‌ترسم الله متعال بگوید، من بنده‌ام را نزد شما فرستادم، چرا شفقت و مهربانی اسلام را در روح و روان او بارور نکردید؟ چرا کاری کردید که با خود عهد ببندد، هرگز این دین را نپذیرد، آیا من به شما گفته بودم چنین رفتاری داشته باشید؟
وای بر ما مدافعان اسلام، اگر وظیفه‌ی خود را به درستی انجام ندهیم.

بارها چنین گفت و گوهایی را مشاهده نموده‌ام و بر سر دوراهی عجیبی قرار گرفته‌ام، با خود گفته‌ام، اگر همان‌جا به برادر و خواهر مسلمانم بگویم که این این شیوه‌ی بحث کردن نادرست است، این احتمال وجود دارد غرورش بشکند و احساس کند نزد شخص اسلام ستیز تخریب شده است.

اما اگر سکوت کنم هم نمی‌شود؛ چون شخص مسلمان در حال زخمی کردن روح شخص اسلام ستیز بوده است. لذا سعی کرده‌ام، دنبال گزینه‌ای بگردم که هم دوست مسلمانم متوجه شود و هم شخص اسلام ستیز بداند این شیوه‌ی گفت و گو مورد تأیید آیین مبارک اسلام نیست. مثلاً وارد بحث شده‌ام و آن گونه که خواسته‌ام، بحث را ادامه داده‌ام.

اما در اینجا با خیال راحت می‌توانم بنویسم؛ چون شخص خاصی مدنظرم نیست و این یک پیام عمومی است: عزیزانم؛ پیام آور اسلامی باشید که طرف شیفته و شیدای آن شود، نه اینکه به محض حرف زدن شما از آن متنفر گردد، و این امر مهم با احترام و محبت محقق می‌گردد.

بزرگواران: هرگز و هرگز، پیام‌های نورانی اسلام را با ظلمت و تاریکی آغشته ننمایید، این نور حاوی رحمت و امید است و با حرف‌های زشت بر زبان راندن و تخریب کردن و بی‌احترامی کردن، فرسنگ‌ها فاصله دارد.

به‌خاطر خدا؛ این «الماس ارزشمند» را در یک «قاب زیبا» تحویل مخاطب دهید و آن را در یک جعبه‌ی پاره و خراب شده و کثیف نگذارید، به‌خاطر خدا...

لذا از «فحش دادن»، «تحقیر کردن»، «مسخره کردن»، «متکبرانه رفتار کردن»، «حکم صادر کردن»، «بکار بردن کلماتی که بار معنایی منفی دارند» و... خودداری نمایید.

روزی بحثی را مشاهده می‌کردم، در انتهای بحث شخص مخالف اسلام گفت کار دارم می‌روم، آن شخص مسلمان گفت چرا «فرار» می‌کنی؟

خوب برادر مسلمان ما چرا نباید بگوید خیلی خوشحال شدم، امیدوارم قسمت شود باز هم به تبادل آرا بپردازیم، آیا کلمه‌ی فرار! کلمه‌ی درستی است؟ ولو آنکه این‌گونه باشد، چرا باید آن را به اهرمی تبدیل کرد برای تحقیر فردی که آرزو داریم اندیشه‌ی ما را قبول کند؟!

گاهی اوقات برخی از جوان‌ها فقط سوال دارند (مخالف نیستند) اما چنان برخوردی با آنها صورت می‌پذیرد که...

۶-۲. حریم شخصی افراد را حفظ کنید

چطور ممکن است «بدون اجازه» وارد حریم خصوصی شخصی شویم اما او برایش مهم نباشد و عاشق برنامه‌ای شود که مشغول تعریف کردن از آن هستیم؟

لذا باور کنید عزیزان، هرکس به بنده بگوید، می‌توانی با فلانی حرف بزنی (مثلاً پدرها می‌گویند با پسر، خواهرها می‌گویند با برادرم و...)

- می‌گوییم، خودشان راضی هستند؟ اگر بله، چشم.

- اما اگر طرف دوست نداشته باشد، می‌گوییم به نوعی مسئله را با ایشان مطرح کنید بلکه قبول کردند، مثلاً بگویید: یک نویسنده دوست دارد با شما حرف بزند، او مطالعاتی داشته است، شاید نکته‌ی جدیدی داشته باشد که شما از آن بی اطلاع باشید؛ به شنیدنش می‌ارزد، شاید شما نکاتی به او آموختید و...

اما اگر طرف بعد از این سخنان هم قبول نکرد، من نمی‌توانم به زور با او حرف بزنم.

بله شاید یک پسر، توانایی این را نداشته باشد به مهمان پدر بی احترامی کند و بگوید چرا به اینجا آمده‌ای و من دوست ندارم حرف بزنم، اما یقیناً در ته قلبش راضی نیست و این سخنان نتیجه‌ی عکس می‌دهند.

یادم است چند سال پیش مادری برای بنده پیام فرستاد و درخواست کرد با پسرش حرف بزنم، من هم قبول کردم و «خودم» برای او پیام فرستادم... چون دوست نداشت و این رابطه زورکی بود (با اجبار مادر)، آنقدر سرد و بی روح بود که از پیام فرستادن پشیمان شدم.

لذا اگر شخص خودش پیام فرستاد باکمال‌میل با او حرف بزنید، یا اگر از طریق یک شخص واسط بگویید بله دوست دارم با او حرف بزنم، خودتان هم پیام بفرستید اشکالی ندارد. اما اگر طرف اعلام نارضایتی کرده باشد نباید سروقتش برویم و مزاحمش شویم.

البته، این به معنای رها کردن همیشگی هم نیست. ناگفته نماند، در شرایط بسیار بحرانی، که فردی واقعاً در خطر باشد، می‌توانید نقش بازی کنید و به صورت مهندسی شده یک دیدار مهیا نمایید و بحث این مسائل را پیش بکشید.

در این زمینه دو خاطره‌ی زیبا دارم:

- یکبار شخصی پیام فرستاد و گفت بردارم در ورطه‌ی نابودی عقیدتی قرار گرفته است، او چند ماه دیگر به سربازی می‌رود، اگر همین الان کاری برایش نکنید، می‌ترسم در آنجا برای همیشه اعتقاداتش را از دست بدهد.

من هم بعد از تأخیرها و کش و قوس‌های فراوان، آدرس مغازه‌ی برادرش را گرفتم و یکی از دوستانم را به عنوان مشتری به مغازه‌اش فرستادم، خودم هم انگار از آنجا رد می‌شوم و دوستم را دیده‌ام و از این طریق به داخل مغازه رفتم.

بحث مسائل دینی را با دوستم مطرح کردم، به طوری که آن شخص مغازه دار هم متوجه شود و به حرف‌های ما گوش کند. و الحمدلله وارد بحث ما هم شد و یک ساعت برای او حرف زدم. الحمدلله، جرقه‌های آشنایی که تکمیل شد، با او صمیمی شدم و حتی با افرادی که از آنها متأثر شده بود هم بحث کردم و شکر الله متعال او به دایره‌ی خداپرستی بازگشت.

خاطره‌ی دوم هم جالب است. روزی یک مرد مسن تماس گرفت و گفت می‌خواهم ببینم (خدایا مردی با این سن و سال چه کاری با من دارد!) و دیدمش. خیلی ناراحت بود، گفت پسری دارم که بی اعتقاد است، تو را به خدا قسم کاری بکن. گفتم کجا هستند، گفت کارگاه «صنایع چوبی» دارد، رفتیم و از دور مغازه را به بنده نشان داد.

من هم بعد از چند روز جلد اول کتابم را به دست گرفتم و به آنجا رفتم، گفتم می‌خواهم یک کتابخانه با این ابعاد بسازم، ممنون می‌شوم بفرمایید هزینه‌اش چقدر می‌شود... بعد از حساب کردن هزینه، خودم گفتم: راستش کار بنده طوری است که مدام باید کتاب بخرم و مطالعه کنم. آن پسر گفت چه کار می‌کنی؟ گفتم نویسنده هستم و این کتاب خودم است؛ کتاب را گرفت و به فهرست نگاه کرد و الحمدلله جرقه‌های بحث ایجاد شد و در آنجا هم یک ساعت حرف زدم و به شبهات پاسخ دادم و بعداً خداحافظی کردم و رفتم؛ بعدها پدرش تماس گرفت و گفت الحمدلله بسیار مؤثر بوده است.

اما عزیزان، در هر دو حالت اگر آنها خودشان به بحث ورود پیدا نمی‌کردند من نمی‌توانستم به زور وادارشان نمایم و حفظ حریم شخصی آنها برای بنده اهمیت داشت.

مورد دیگری هم یادم آمد که ان شاء الله برای شما مخاطبان عزیز مفید واقع شود. چند سال پیش پدر مهربانی تماس گرفت و گفت دخترم دارد از دست می‌رود، خیلی نگرانش هستیم، به بنیست فکری رسیده و می‌ترسیم بلایی سر خودش بیاورد، گفتم چشم می‌آیم (ظاهراً مشکشان حاد بود)

گفتم فقط، موضوع را به او بگویید، بدون مقدمه نمی‌شود... گفت چشم. وقتی دم در خانه‌شان رسیدم، گفتم، موضوع را به او گفتید؟ گفت نه! گفتم آخر برادر من... ظاهراً نتوانسته بود موضوع را مطرح کند. به هر حال با قلبی شاکمی و ناراضی رفتم داخل. (ناراضی به خاطر حفظ نشدن حریم شخصی آن خانم)

یک مجلس بزرگ متشکل از اعضای خانواده! نشسته بودند. پدرش گفت بفرما دخترم هر مشکلی در مورد مسائل اعتقادی و دینی داری با ایشان مطرح کن؛ دختر معصوم، که از خانواده خجالت می کشید شروع کرد به گریه کردن، من هم همه چیز را زود متوجه شدم، به اعضای خانواده‌ی آنها گفتم لطفاً شما به یک اتاق دیگر بروید و این خانم با خواهرش اینجا بماند (خواهرش مسن تر از او و اهل دین بود).

آنها رفتند و دو ساعت در مورد امور حاشیه‌ای حرف زدیم (عمداً مطالبی مطرح می کردم که نظرش نسبت به یک دعوتگر دینی عوض شود) و وقتی احساس راحتی کرد این بار تصمیم گرفت دغدغه‌هایش را مطرح نماید (مشکلاتش کلاً شبهاتی بودند که قبلاً به آنها پاسخ داده بودم). و الحمدلله بعد از مدت زمانی مشکلات ایشان هم حل شد و خانواده‌اش گفتند نماز هم می خواند.

چرا این خاطره را تعریف کردم؟ آن پدر خیلی دلسوز و مهربان بود، اما به این نکته دقت نکرده بود که باید به وضعیت روحی دخترش توجه نماید و در اوج احترام به اشکالات ذهنی‌اش پاسخ داده شود، و بعد از ارائه، مختار باشد اگر دوست داشت قبول کند، و اگر خیر به زور نمی شود.

۷-۲. اگر پاسخ یک شبهه را ندانستید خیلی راحت بگویید پاسخ نمی دهید و باید این موضوع را

بررسی کنید

هنگام گفت و گو با مخالفان اسلام: اگر پاسخ یک شبهه را ندانستید خیلی راحت بگویید فعلاً پاسخ نمی دهید و باید این موضوع را بررسی کنید. من نمی دانم، چرا چنین ذهنیتی به ما القا شده که باید پاسخ هر سوالی را بدانیم؟!

گاهی اسلام ستیزان سوالی می پرسند و جوان مسلمان ما پاسخ آن را نمی داند، اما به جای اینکه بگوید باید یک بررسی انجام دهم، به زور یک پاسخ سر هم می کند. عزیزان من، برادران و خواهرانم. بین «نمی دانم» و «فعلاً پاسخ نمی دهم و لازم است بررسی نمایم» تفاوت وجود دارد.

هرچند اولی هم دارای اشکال نیست، اما دومی علاوه بر نداشتن اشکال یک سند افتخار هم می باشد. این یعنی شما شخص محقق هستید، یعنی بدون تفکر حرف نمی زنید، یعنی دیگر سخنان شما هم قابل اعتنا هستند.

ممکن است برخی از جوانان بگویند، یعنی می‌گویید نزد اسلام ستیزان اظهار بی‌اطلاعی بکنیم و آنها به ما بخندند؟ در پاسخ می‌گوییم، طرف مقابلتان اگر اهل فکر اندیشه باشد، هرگز به این سخن نمی‌خندد، اما اگر یک شخصیت هیجانی و کم ظرفیت باشد، تأیید او را می‌خواهید چه کار؟ اصلاً مگر واکنش چنین کسانی اهمیت دارد؟ لذا بزرگواران، اگر پاسخ شبهه‌ی مطرح شده را دانستید، در کمال آرامش برای شخص مخالف توضیح دهید اما اگر آشنایی نداشتید باز هم در نهایت آرامش بگویید، فعلاً پاسخی نمی‌دهیم و می‌رویم بررسی می‌نماییم.

چند سال پیش در یک منزل دانشجویی مهمان بودم و به شبهات آنها پاسخ می‌دادم (آن موقع خودم هم دانشجوی مقطع ارشد بودم)، در اثنای بحث پاسخ یکی از شبهات را ندانستم، گفتم راستش ترجیح می‌دهم بعد از مطالعه به این شبهه پاسخ دهم و بفرمایید از آن عبور کنیم و به شبهات دیگر پردازیم.

فردایش به شهر خودمان برگشتم و بعد از یک روز، تحقیقات بنده کامل شد و به آنها زنگ زدم. باور کنید احساس کردم، از «مسئولیت پذیری» و «پژوهش محوری» بنده بیشتر متأثر شده‌اند تا پاسخی که به آنها ارائه داده‌ام. به گمانم، خودشان بحث انجام شده را فراموش کرده بودند و ذهنشان درگیر مسائل دیگری شده بود، و بعد از تماس بنده از اینکه خودم یادمان مانده بود، تعجب کردند.

یک سوال عزیزان، پاسخ صحیح و نشان دادن قدرت اسلام مهم‌تر است یا ژست‌های عالمانه گرفتن؟ (پناه بر خدا)

روزی جمعی از دوستان دور هم جمع شده بودیم، همه مؤمن بودند اما برخی‌ها بیشتر ملتزم بودند و برخی‌ها کمتر. یکی از دوستان که خیلی ملتزم بود، در دفاع از دین حرفی زد که از اساس غلط بود.

دیگر دوستان حاضر در جمع، سوالی در مورد همین حرف عجیب! پرسیدند، باور کنید خودش هم نمی‌دانست چگونه آن را جمع و جور نماید! (چون واقعاً استدلال ضعیف قابل دفاع نیست) به من نگاه کرد گفت تو چیزی بگو... مانده بودم چه کار کنم، آنقدر با آب و تاب حرفش را زده بود، اگر می‌گفتم غلط است، شرمنده می‌شد، اگر می‌گفتم درست است دفاعی برای این حرف نداشتیم و من هم در منگنه قرار می‌گرفتم.

لذا عزیزان دلیل قوی و کارشناسانه مطرح کنید و مثل کوه به آن پشت بسپارید، اما از ارائه‌ی پاسخ‌های ضعیف، غیر عالمانه و من درآوردی پرهیز بفرمایید، چون بعد از بیان آن، از دست افراد اهل مطالعه هم کاری بر نمی‌آید که بیایند از شما پشتیبانی کنند!

مخلص کلام اینک:

استعمال عبارت «لازم است یک بررسی انجام دهم»، از «مردود شدن استدلالی که مطرح می‌کنیم»، خیلی عزتمندانه‌تر است.

۸-۲. اگر دلیل شما بر دلیل فرد مخالف برتری یافت، مغرور نشوید...

وقتی با یک مخالف گفت و گو انجام دادید، «اگر دلیل شما بر دلیل او برتری یافت شیطان فریبتان ندهد و مغرور نشوید، بلکه کماکان مؤدبانه و متواضعانه ادامه دهید و از او بخواهید بیشتر فکر کند و تا درهای توبه بسته نشده فکری به حال خودش بکند».

سبحان الله از این فتنه‌ی بزرگ! تصور کنید، با یک جوان اسلام ستیز گفت و گو می‌کنید، وقتی خطاهای او را اصلاح کردید و به او گفتید اسلام این گونه نیست، تا دیدید کم آورده و پاسخی ندارد، این بار شروع کنید به سرکوفت زدن! این کار خیلی اشتباه است عزیزان، او اکنون مستعد این شده که دلسوزانه نصیحتش نمایید، نه اینکه فرصت را غنیمت بدانید و ناراحتی‌های خود از دنیای الحاد را بر سر او خالی کنید. این کار به منزله‌ی رشته شدن پنبه‌هاست!

کلاً در وقت بحث کردن شیطان لعین از هر ابزاری استفاده می‌کند شما موفق نشوید، لذا یا سعی می‌کند مجراهای پذیرفتن حق در نزد فرد مخالف را مسدود نماید، یا می‌کوشد شما را از ارائه‌ی پاسخ و بحث کردن سرد گرداند، اما اگر احیاناً موفق نشد و شما کار خود را به درستی انجام دادید، این بار سعی می‌کند قلب‌های شما را پر از تکبر نماید و با راندن باد غرور در سینه‌هایتان، چهره‌ای زشت و غیر محبوب از شما ایجاد نماید. و اگر همین گونه پیش برود، شخص اسلام ستیز، قلب متمایل شده‌اش، دوباره دور می‌گردد.

این خاطره را بارها تعریف کرده‌ام:

روزی با یکی از جوانان گفت و گو نمودم، جمع زیادی هم حضور داشتند و به سخنان ما گوش می‌دادند، والله اعلم به تمام شبهاتش پاسخ دادم، او شخص بسیار مؤدب و با اخلاقی بود، وقت خداحافظی به او گفتم:

" برادر عزیزم، به خدا و رسولش ایمان داشته باش، برادر جان، پل‌های پشت سرت را برای همیشه خراب نکن... بگذار برای روز قیامت راه برگشتی داشته باشی... این اگر ایمان داشته باشی، امید زیادی وجود دارد روزی

توبه نمایی، یا در قیامت خداوند متعال بسیار بخشنده است... آخر برادر من، ایمان آوردن شما به لحاظ دنیایی و مادی چه نفعی برای بنده دارد؟ جز نگرانی برای قیامت شما چه اندیشه‌ی دیگری می‌توانم در سر داشته باشم؟" باور کنید، تغییری که به خاطر این سخنان در چهره‌اش آشکار شد، بسیار بیشتر از تأثیر ناشی از استدلال‌ها بود. و الحمدلله بعد از دو روز توبه کرد و شروع کرد به نماز خواندن و عبادت کردن.

ولی به نظر شما، اگر بعد از پاسخگویی به سؤالاتش متکبرانه با او حرف می‌زدم و به دنیای الحاد و بی‌دینی و افراد ناباور سرکوفت می‌زدم ... چه اتفاقی می‌افتاد. فراموش نفرمایید، آنچه از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند: لذا بعد از موفقیت در بحث، در راه خدا، دلسوزانه طرف مقابلتان را نصیحت نمایید، برکت هم دست خداوند متعال است.

۹-۲. اگر دلایل شخص اسلام ستیز بر دلایل شما برتری یافت، خود را گم نکنید

(الف)

البته نقطه مقابل نکته‌ی گذشته هم وجود دارد و ممکن است برخی‌ها بپرسند، اگر دلایل شخص اسلام ستیز بر دلایل ما برتری یافت چه؟ پاسخ این است که اصلاً خودتان را گم نکنید...

برخی‌ها گمان می‌کنند، اگر در حین انجام بحث، دلایل شخص اسلام ستیز بر دلایل آنها برتری یافت و دیگری سخنی برای دفاع از استدلالشان نداشته باشند، دیگر زمین و زمان به هم می‌خورد و اسلام نابود می‌گردد.

در حالی که اصلاً این طور نیست، هیچ کدام از ما هنگام گفت و گو با مخالفان، نماینده‌ی تام‌الاختیار اسلام و نقطه‌ی اوج منطق اسلام نیستیم و اگر پاسخی نداشته‌ایم، یقین بدانید برتری الحاد و کفر بر خداپرستی اعلام نمی‌شود. چه جوانانی که به خاطر غفلت از این نکته از راه به در شده‌اند و اکنون در کوچه پس‌کوچه‌های توجیهات انسان‌محورانه (اومانیزم گرایانه) سرگردان شده‌اند.

لذا عزیزان اگر در جریان گفت و گو کم آوردید، علاوه بر نمی‌دانم و تحقیق می‌کنم که در مطالب گذشته بیان شد، خیلی راحت بگویید، «ندانستن ما» به معنای «بی‌پاسخ بودن اسلام» نیست و هرگز در موضع ضعف قرار نگیرید. «خدای من، چقدر مهم است، جوانان مسلمان چنین اعتمادی به دینشان داشته باشند.»

چند سال پیش یکی از جوانان عزیزمان، برای بنده پیام فرستاد و سراسیمه گفت فلانی دوستانم می گویند زکریای رازی ملحد بوده است، پاسخ این شبهه چیست؟

گفتم اولاً ملحد نبوده، اما گیرم که ملحد بوده، خوب که چی؟ چه اتفاقی افتاد؟ قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و سلم) رد شد؟! یا خیر، از لیست دانشمندان مسلمان یک نفر کم شد؟ خوب کم بشود... چه اتفاقی افتاد! خود را نباختن، و در هر حال اعتماد به نفس خود را حفظ کردن برای جوانان مسلمان خیلی مهم است، آن هم برای شخصی که می رود از این آیین پاک دفاع کند.

احتمالاً شما هم بدانید در برخی از مجالس این خودباختگی بسیار ملموس است. گاهی ۱۵ نفر حضور دارند، سه نفر ناباور هستند و حرف می زنند و آن ۱۲ نفر مسلمان هم چون معلومات آن چنانی ندارند، جرئت ندارند هیچی بگویند... در حالی که خیلی راحت می توانند بگویند «لطفاً بحث را عوض کنید، شما اگر می توانید در برابر اهلش بنشینید و این حرف ها را بزنید، خودتان می دانید که ما مطالعات چندانی نداشته ایم، اما آیین ما درست است و تک تک این سخنان پاسخ داده شده است. گمان می کنید اسلام مبارک، محقق و پژوهشگر ندارد؟»

پس به صورت خلاصه، اگر کم آوردید، خودتان را گم نکنید... چون شما کم آورده اید نه اسلام، شما کم آورده اید نه عالمان بزرگوار اسلام (وارثان انبیاء).

اگر اهل تحقیق هستید، زمان بخواهید برای مطالعه؛ اگر خیر، خودتان را گم نکنید و با اعتماد به نفس بگویید، دوستان قرار نیست ما با معلومات ناقصمان پاسخ هر سوالی را بدانیم... نکند فکر کرده اید ما پاسخ هر سوالی را می دانیم؟ نه این روش درست نیست باور کنید در بین مسلمانان افرادی وجود دارند که بهترین نحو به شما پاسخ دهند و شما هم اگر جویای حقیقت هستید به صورت دوطرفه تحقیق کنید. یک طرف حرف اسلام ستیزان، یک طرف سخن این افراد (پژوهشگران مسلمان).

می دانید، اگر شما خودتان را گم کنید، شخص اسلام ستیز بر افکار نادرستش مصرتر می شود و چه بسا نوعی خوشحالی برای او ایجاد شود، شادمانی که شاید پروسه ی نزدیک شدن او به حقیقت را باز هم به تأخیر بیندازد و خدایی نکرده دورترش نماید!

۱۰-۲. شخص مخالف بی احترامی کرد، به صورت مؤدبانه تذکر بدهید، اگر باز هم ادامه داد...

اگر در جریان گفت و گو با یک شخص مخالف «او بی احترامی کرد، به صورت مؤدبانه تذکر بدهید، اگر باز هم ادامه داد... شما ادامه ندهید.»

چند سال پیش جمله‌ی جالبی خواندم. (به گمانم ضرب‌المثل یکی از کشورها بود). می‌گفت، هیچ وقت یا یک احمق بحث نکنید، چون شما را تا مرتبه‌ی خود پایین می‌آورد و در حماقت حریف او نخواهید شد.

واقعاً چه دلیلی دارد، یک جوان مسلمان با افراد هتاک گفت و گو نماید؟ آنها اگر دنبال «بحث علمی» بودند ادب را رعایت می‌کردند. لذا بنا بر وظیفه، به آنها بگویید عزیزان احترام به طرف مقابل کمترین چیزی است که ما از شما می‌خواهیم. اگر خواستار بحث هستید، ما در خدمتیم اگر هم می‌خواهید این گونه ادامه دهید، ما حرفی با شما نداریم.

اگر باز همان بی احترامی‌ها را ادامه دادند، یک جمله برای آنها بنویسید (یا به آنها بگویید) و تنهایشان بگذارید: «از کوزه همان برون تراود که در اوست». یا «ادب مرد به از دولت اوست»

- در طول چند سالی که در این حوزه فعالیت داشته‌ام تا کنون افراد هتاک فراوانی دیده‌ام. برخی‌ها چپ و راست بی احترامی می‌کنند، به یاد دارم روزی شخصی در فضای مجازی بی احترامی‌های زیادی کرده بود، من هم در پاسخ به او نوشتم:

شما همیشه زبانتان آنقدر تند و آزار دهنده است؟ این چه طرز حرف زدن است دوست عزیز؟ وقتی این را گفتم گفت کجا بی احترامی کرده‌ام؟ گفتم مگر بی احترامی شاخ و بال دارد! آیا این کلمات خشن عادی هستند؟ کمی آرام شد... و این بار وقتی می‌خواست روی آنان سخنان برگردد، می‌گفتم ببینید! این لحن شماست.

روزی دیگر شخصی پیام فرستاده بود، نصف پیامش نقد دین بود (طرح شبهه)، نصف دیگر حمله به خود بنده که شما ترسو هستی و می‌ترسی پاسخ بدی و... گفتم دوست عزیز، این چه طرز بحث کردن است!

آیا نمی‌توانید همین بحث را انجام دهید بدون آنکه از کلمات منفی استفاده کنید؟ و وقتی رویه‌اش را ادامه داد، و تذکر بنده برایش مهم نبود، دیگر ادامه ندادم.

یادم است روزی جوانی پیام فرستاد و شدیدترین بی‌حرمتی‌ها را به خودم و اسلام مبارک کرد، وقتی به پروفایلش نگاه کردم یک دانش آموز دبیرستانی بود که در حمام، از نیم تنه‌ی لخت خود عکس گرفته بود...

برای چند ثانیه، کنترل خودم را از دست دادم، چند خط کوبنده نوشتم... بعد پاکش کردم و گفتم استغفرالله، این جوان به راهنمایی نیاز دارد.

خیلی مؤدبانه گفتم عزیز من، چرا بی احترامی می کنی بیا با هم حرف بزنیم، باز حرف های زشتش را ادامه داد، باز نزدیک بود کنترل خود را از دست بدهم و یک پاسخ کوبنده بنویسم، اما باز به خدا پناه جستم و دلسوزانه از او درخواست کردم ولی اصلاً برایش مهم نبود و ادامه ندادم...

بزرگواران باور کنید، مقوله‌ی احترام به ادب و شخصیت انسان‌ها برمی گردد؛ لذا هرگز خود را در همسطح یک فرد بی ادب قرار ندهید و چنین بحث‌هایی انجام ندهید.

سوال ۱:

چه اشکالی دارد یک جوان مسلمان و یک جوان اسلام ستیز با بی ادبی بحث نمایند؟ پاسخ:

۱. در اسلام هدف وسیله را توجیه نمی‌کند، لذا برای رسیدن به هدف، حق نداریم از هر وسیله‌ای استفاده کنیم و استفاده از روش‌های غیر شرعی مذموم است.

۲. وقتی از چنین حرف‌هایی استفاده می‌شود، چطور انتظار دارید رحمت خداوند بر این گفت و گو نازل شود؟

۳. افرادی که این بحث را ببینند، آیا نسبت به اسلام متمایل می‌شوند؟ خیر... اسلام باید شکوه و ادب و احترام عرضه شود؛ نه با چنین حرف‌هایی.

سوال ۲:

یعنی افراد هتاک همین گونه باقی بمانند و دلسوز آنها نباشیم؟ آیا در فکر وصال آنها با خداوند نباشیم؟

پاسخ:

چرا، دلسوز باشید ولی وقتی آنها پل‌های گفت و گوی دو نفره را قطع نموده‌اند سعی کنید از مجراهای دیگری وارد شوید، مثلاً نسخه‌ی مؤدبانه‌ی شبهه‌ی ایشان را بنویسید، به آن پاسخ دهید و منتشرش بفرمایید و به نوعی به دست آنها هم برسانید. قرار نیست از مجرای که آنها تعیین می‌کنند وارد گفت و گو شویم.

پس به صورت خلاصه، به افراد ناسزاگو و هتاک تذکر بدهید، اگر به خودشان آمدند که چه بهتر. اگر باز هم به همین روش ادامه دادند، دلیلی ندارد شما در همین وضعیت باقی بمانید و به بی حرمتی‌های آنها گوش کنید. گوش دادن به فحش‌های آنها، چه تأثیری بر آنها دارد؟ (هیچ) ولی تذکر ممکن است تأثیر داشته باشد... فحش دادن متقابل هم که کلاً مذموم است و فرد را عصبی‌تر و مصرتر می‌نماید.

۱۱-۲. اگر یک خطای شما را ثابت نمودند، خیلی راحت خطای خود را بپذیرید

چه اشکالی دارد، ما انسان هستیم خطا هم می‌کنیم، لذا اگر در دفاع از یک مفهوم دینی خطا کردیم خطای خود را می‌پذیریم و آن را اصلاح می‌کنیم. (به شرط آنکه فرد ثابت کند، ما در خطا بوده‌ایم)

نکته‌ی مهم این است که نباید فراموش نماییم آنچه در اینجا نقد شده استدلال ما بوده است نه دین مبین اسلام. لذا خطای خود را می‌پذیریم و می‌گوییم این به معنای نادرست بودن تمام حرف‌هایمان نیست و بدون اینکه روحیه‌ی خود را از دست بدهیم به بحث ادامه می‌دهیم، اما اگر موضوع مورد مناقشه همین بود می‌گوییم این استدلال خطا بود و به زمان نیاز داریم تا کمی بیشتر تحقیق کنیم و استدلال صحیح را ارائه دهیم.

گاه‌ها پیش آمده وقتی یکی از استدلال‌های فرد مدافع دین را رد نموده‌اند، به صورت کامل خود را باخته و تصور کرده دیگر نمی‌تواند در آن جمع از اعتقاداتش دفاع کند. ولی این درست نیست عزیزان. فرد مدافع دین باید آنقدر اعتماد به نفس داشته باشد که بگوید بله این استدلال نادرست بود... اما با نادرست بودن یکی از استدلال‌های من چه اتفاقی افتاد؟ اسلام نقد شد؟ هرگز.

خلاصه اینکه، از بیان این جمله که خطا کرده‌اید هیچ ابایی نداشته باشید، کافیسست بگویید چه اشکالی دارد ما که معصوم از خطا نیستیم، ولی مطمئنیم در این زمینه استدلال‌های بسیار صحیح و نقد ناپذیری وجود دارد.

همین اعتماد به نفس و خود را گم نکردن، ان شاء الله تأثیر کلام شما را زیاد می‌کند و موجب عزتمندی در گفت و گو می‌شود.

۱۲-۲. سعی کنید متناسب با «سطح سواد» و «سن و سال» مخاطب‌هایتان به ارائه استدلال

بپردازید

- عزیزان، اگر برای یک فرد کم سواد یا بی سواد از اصطلاحات سنگین استفاده نمایید دچار خطا شده‌اید و در نقطه‌ی عکس آن اگر برای یک فرد تحصیل کرده هم ساده حرف بزنید باز دچار خطا شده‌اید.

- برای سن و سال مخاطبان هم همین وضعیت وجود دارد، اگر برای یک بزرگسال مثل یک نوجوان حرف بزنید و برای یک نوجوان مثل بزرگسالان، در هر دو حال به خطا رفته‌اید. لذا باید «مخاطب شناسی» شما قوی باشد و حق این شناخت را به جای بیاورید.

چند سال پیش با دو نوجوان حرف می‌زدم، ابتدا چند دقیقه در مورد روابط دختر و پسر برایشان حرف زدم، به هم نگاه می‌کردند و لبخند می‌زدند و حرف‌هایم را خیلی دوست داشتند، وقتی دیدم علاقه‌مند شده‌اند این بار به صورت نامحسوس سخنانم را به سمت مسائل دینی کشاندم و از آن مباحث هم خیلی استقبال کردند.

به نظر شما، اگر در مورد تربیت فرزندان برای آنها حرف می‌زدم مؤثر واقع می‌شد؟ به نظر بنده خیر، چون در این فضا قرار ندارند و در دنیای دیگری سیر می‌کنند. لذا لازم است این نکات ریز را در نظر بگیریم.

و بنا بر روحيات و ذهنيات و سطح سواد مخاطبان به ارائه‌ی استدلال بپردازيم.

۳. چند نکته‌ی کلی برای انجام بحث و مناظره

۳-۱. برای بحث با اسلام ستیزان حاضر جواب، افراد بلبل زبان و حاضر جواب بروند

این ربطی به مذهبی یا غیر مذهبی بودن ندارد... برخی از افراد بسیار حاضر جواب هستند و تا طرف مقابلشان حرفی زد، در کمترین زمان ممکن یک پاسخ درخور به او می‌دهند معمولاً همه‌ی ما چنین افرادی را در جامعه مشاهده نموده‌ایم و می‌دانیم این افراد وقتی حرف می‌زنند، به صورت غیر ارادی بر طرف مقابل تسلط پیدا می‌کنند.

اما مردمانی داریم که این گونه نیستند و شمرده حرف می‌زنند، یا نمی‌توانند آن گونه که باید مفهوم خود را

برسانند.

با توجه به نکته‌ی فوق، اگر یک اسلام ستیز حاضر جواب علیه اسلام فعالیت کرد. سعی کنید، یک مسلمان حاضر جواب را برای گفت و گو با او بفرستید.

تجربه نشان داده، برخی از مسلمانان علی رغم اینکه معلومات زیادی هم داشته‌اند، چون به لحاظ کلامی و ارائه‌ی مطالب قوی ظاهر نشده‌اند، شخص مخالف بر آنها تسلط پیدا کرده است.

البته این بدین معنا نیست که افراد غیر حاضر جواب به دفاع از اسلام نپردازند، خیر. منظور این است برای مقابله با افراد حاضر جواب، یک مسلمان حاضر جواب و اصطلاحاً بلبل زبان در اولویت قرار بگیرد.

چند سال پیش (اواسط دوران کارشناسی) به دانشگاه برمی‌گشتم، در مینی بوس یک مرد مذهبی جلوی بنده نشسته بود، یک مرد (ظاهراً) سکولار هم، کمی آن طرف تر. آن مرد سکولار رو به مرد مذهبی کرد و یک سوال از او پرسید، باور کنید فن بیان و شیوه‌ی پاسخگویی آن مرد مذهبی آنقدر ضعیف بود که نتوانستم خودم را کنترل کنم و گفتم بیخشید دوستان اجازه دارم من به این سوال پاسخ دهم؟ وقتی اجازه دادند با آن فرد گفت و گو کردم، بنده ادعا ندارم که خوب حرف می‌زنم، ولی در هر صورت ارائه‌ی آن فرد مذهبی، خیلی ضعیف بود.

- مثال دیگر، گفت و گوی یک روحانی مسیحی، یک روحانی زرتشتی و یک روحانی مسلمان در یکی از شبکه‌های اقلیم کردستان عراق بود، آن فرد مسلمان بسیار مظلوم بود، اما فرد مسیحی بسیار حاضر جواب! و هر طور پیش می‌رفتند، فرد مسیحی و زرتشتی بر فرد مسلمان برتری می‌یافتند، چون علاوه بر اینکه علمش کم بود، از فن بیان بالا بی بهره بود.

هرچند بنده این رفتار تهیه کننده‌ی برنامه را جهت دار می‌بینم و هدف او کم اهمیت کردن اسلام بود. وگرنه چه دلیلی دارد در بین آن همه داعی مهم و باسواد و حاضر جواب، شخصی چون آن ملای مظلوم را روبروی دوربین قرار دهد. (کردستان عراق داعیان بزرگواری دارد)

لذا وضعیت را بررسی نمایید، برای بحث با هرکس، افرادی را انتخاب کنید که به لحاظ بیانی از او بهتر باشد.

عزیزان، اگر بیان عالی، همراه با مطالعات و معلومات وافر باشد، بسیار مفید واقع می‌گردد.

الله متعال مسلمانان با بیان خوب را باسواد گرداند و افرادی که معلومات خوبی دارند اما بیانشان ضعیف است را جهت اعتلای نور خداپرستی، تقویت بفرماید... اللهم آمین.

۲-۳. دلایل خود را مطرح کنید و نتیجه را به خدا بسپارید

وقتی با یک مخالف گفت و گو انجام دادید، «با خیال راحت دلایل خود را مطرح کنید و نتیجه را به خدا بسپارید...»

- می دانید معنی «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» چیست؟

«حَوْلَ» در لغت به معنای جنبش و حرکت است، و «قُوَّةَ» به معنای استطاعت و توانایی، لذا ترجمه ی آن می شود: هیچ «حرکت» و «قدرتی» در جهان آفرینش جز به مشیت خداوند وجود ندارد.

توجه بفرمایید، «هر دگرگونی» که در این جهان انجام می شود با مشیت خداوند متعال صورت می پذیرد، حال آیا فکر می کنید «تغییر» و «دگرگونی» قلب مخالفان اسلام، از این قاعده مستثنی است؟ خیر عزیزان.

قلب آنها هم جز با اراده ی خداوند عالمیان متحول نمی شود و تنها کاری که ما مدافعان اسلام باید انجام دهیم، عرضه کردن حقیقت است (آن هم به شیوه ای اصولی، علمی و مؤدبانه).

گاهی اوقات برخی از برادران و خواهران ما هنگام بحث کردن طوری رفتار می کنند که انگار به جز ابلاغ حقیقت رسالت دیگری هم دارند و آن هدایت طرف مقابل است. در حالی که این نادرست است و امر هدایت تنها و تنها، تحت اراده ی خداوند متعال است.

در طول بحث هایی که در سال های گذشته انجام داده ام، موارد فراوانی را دیده ام... هم افرادی که در انتهای گفت و گو با گریه و تضرع به دایره ی اسلام بازگشته اند و هم افرادی که بعد از ساعت ها مناظره و گفت و گو، بر کفر و الحاد خود مُصرتر هم شده اند.

آنچه به صورت عینی برای بنده ثابت شده این است که ما هیچ احاطه ای بر قلب افراد نداریم و کافیسیت به صورت زیبا و اصولی به ارائه ی حقیقت (اسلام مبارک) بپردازیم.

لذا اگر بحث کردید و طرف مقابل ایمان نیاورد، نا امید نشوید... چون هدایت یا عدم هدایت او در حیطه ی کار ما انسان ها نبوده و نخواهد بود. نکته ی جالب اینکه، حتی اگر طرف ایمان بیاورد هم نباید تصور کنید ما او را هدایت کرده ایم، بلکه خداوند خود او را هدایت کرده است. پس اگر هدایت به دست ما نیست، قطعاً عدم هدایت هم در دست ما نیست.

مخلص کلام اینک:

اگر (به شیوه‌ای اصولی و صحیح) تا کنون بارها بحث کرده‌اید و مخالفان تأثیر نپذیرفته‌اند، مشکل از شما نیست و کماکان به راه خود ادامه دهید. از کجا می‌دانید آینده چگونه است؟ چه بسا همین فردی که اکنون حرف‌های شما را نمی‌پذیرد، روزی در شرایطی قرار گیرد که قلبش به سوی خدا متمایل شود و قبل از هر چیز حرف‌های شما را به یاد بیاورد. کفایت حرف‌های شما وارد قلب او شده باشد...

هرچند در این فصل قرار نیست، به نقد شبهات پردازیم ولی در اینجا پاسخ به یک شبهه، لازم و ضروری است: ممکن است یکی از مخالفان بگوید، هدایت خدا کی خواهد بود؟ آیا اگر هدایت را برای کسی نخواهد، آن فرد باز هم مقصر است؟

(همانگونه که در فصل چهار توضیح دادیم) پاسخ این است که خداوند هدایت را «برای همه می‌خواهد»، اما اینکه چرا «عده‌ای را هدایت نمی‌کند»، به این دلیل است که آن عده‌ی خاص، «خودشان خواستار هدایت نیستند»، و مشیت الهی بر این نیست که «مردم را به زور هدایت کند»... لذا شخصی که از هدایت فاصله گرفته کافی است همین الان بگوید خدایا من آمدم، آن گونه که روشنایی روز تاریکی‌های شب را می‌زداید، از ذات مبارکت می‌خواهم نور ایمان به ذات مبارکت تاریکی‌های قلبم را بزداید.

۳-۳. اگر مدافع دین هستید، عملگرایی را فراموش نفرمایید...

این نکته شاید با نکات قبلی تفاوت داشته باشد، حتی برای چند لحظه تصمیم گرفتم آن را پاک کنم. ولی منصرف شدم و گفتم آن را باقی می‌گذارم.

برادران و خواهران ارجمندم. اگر می‌خواهید از آیین مبارک اسلام دفاع کنید، باید بیش از پیش به مقوله‌ی «رفتارهای اجتماعی» بها بدهید.

چون مردم اخلاق شما را معیاری برای صحت ادعاهایتان می‌بینند. اگر مغازه دار هستید، و نزد همسایه‌هایتان از دین دفاع می‌کنید، باید درجه‌ی اخلاقتان را از آنچه که هست بالاتر ببرید. باید کاری بکنید که حتی آن همسایه‌های مخالف دین، «اخلاق مدار» بودن شما را تأیید نمایند، آن وقت است که می‌توانید در قلب آنها نفوذ پیدا کنید.

نکند شما ادعای دفاع از دین داشته باشید و به مناظرات بروید، اما اخلاق مداری را فراموش نمایید؟ نکند هر شب به بحث و مناظره می‌پردازید اما پدر و مادرتان از شما ناراضی باشند!

عزیزان من اگر پدر شما خوش اخلاق است و شما با او خوشحال اخلاق هستید، هیچ هنری به خرج نداده‌اید. هنر آنجاست که او بد اخلاق باشد و شما کفش‌هایش را بر روی سرتان بگذارید.

آن وقت است که دفاع کردن از دین هم لذت دارد و می‌تواند افق‌های بسیار نورانی را تداعی نماید...

۴-۳. اگر با چند نفر پول‌دار، باسواد و ... نشستید، احساس ضعف نکنید

تصور کنید با یک پزشک متخصص بسیار معروف که مخالف دین است روبرو می‌شوید و در مورد اسلام بحث می‌کنید و از نوع پوشش و تختی که روی آن نشسته و شیوهی سخن گفتنش مشخص است که فرد خیلی با کلاس و باسوادی است، آیا هنگام حرف زدن با او احساس ضعف خواهید کرد؟

اگر بگویید، آری. مرتکب یک اشتباه بزرگ شده‌اید. چون او در حوزه‌ی پزشکی متخصص است نه در حوزه‌ی دین و اگر شما مطالعات اسلامی داشته‌اید، یقین بدانید در این حوزه تخصص شما بیشتر است.

راستی لباس زیبا، ماشین گران قیمت و کلمات شیک و زیبا چه ربطی به «مفاهیم ارائه شده» دارد؟ و آیا هرکس ماشینش زیبا بود یا آپارتمانش ۵۰ طبقه بود، سخنانش حق هستند...؟ پس واقعاً دلیلی ندارد در برابر این افراد احساس ضعف کنید.

سوال: اگر دکتر علاوه بر تخصص‌های فوق تخصص دینی هم داشته باشد چه؟ اگر آن موقع احساس ضعف سراغمان آمد چه کار کنیم؟

پاسخ:

هیچ اشکالی ندارد، در این مواقع هم «عظمت دینی» که دارید از آن دفاع می‌کنید را در نظر بگیرید... به والله اگر همه‌ی متخصصان عالم، روزی علامه‌ی دینی بوده باشند و الان قبولش نداشته باشند و به جنگ با اسلام بیایند، باز هم در برابر عظمت این دین به چشم نمی‌آیند و با خیال راحت به ارائه‌ی معلومات خود پردازید.

اصلاً ببینید بحث دینی کردن با چه کسی برایتان سخت است و هنگام حرف زدن با چه کسی احساس راحتی نمی‌کنید (چنین شخصی پیدا کردید؟) حال، همین شخص را در نظر بگیرید که به زودی در یک قبر تنگ و تاریک تنها می‌ماند و هیچ فریاد رسی جز الله ندارد، همین الله متعالی که دارید از دین مبارکش دفاع می‌کنید. لذا عزت دینی خود را بازیابید و در برابر هر کس که مدعی مخالف با اسلام بود بنشینید و (تخصصی و مؤدبانه بحث کنید. البته عزیزان، دکتر یک مثال بود و خدایی نکرده ذهنیت شما نسبت به این قشر زحمت کش خراب نشود، به هر حال در بین دکترها هم افراد ضد دین و افراد مدافع دین وجود دارد.

پس به صورت خلاصه اگر به مغازه‌ی یک فرد پول‌دارِ ضد دین رفتید و تجهیزات و امکانات مغازه او طوری بود که احساس کردید سخنانش بُرش زیادی دارند، بدانید در اشتباه هستید و هرگز در چنین مواردی احساس ضعف نداشته باشید، امکانات مادی چه ربطی به منطوق و استدلال دارد! پول خودش برای خودش... آنچه مهم است این است که حرف ناحق با پول و امکانات مادی حق نمی‌شود.

بعد از این اعتماد به نفس، تنها کاری که باید بکنید این است که خودتان را باسواد کنید و توانایی این را داشته باشید به شبهات مختلف پاسخ دهید. (ان شاء الله)

اگر علم پاسخ به شبهات را یاد گرفتید، چه دکتر این شبهات را مطرح کند، چه مهندس، چه کارخانه دار، چه آن عالم دینی که از اسلام خارج شده، برایتان فرقی نخواهد داشت... مگر قرار است با دکتر بحث پزشکی داشته باشید؟ خیر. مگر قرار است با کارخانه دار بحث اقتصادی داشته باشید؟ خیر. و آن علم دینی مرتد شده هم، هر چقدر باسواد بوده باشد، الان حامل یک اندیشه‌ی نادرست است و دلیلی ندارد با حقی که در قلبتان است، از ناحق موجود در قلب او بترسید.

اگر چنین اعتماد به نفسی داشته باشید، بهتر می‌توانید در برابر افراد مغرور بایستید و به آنها تلنگر وارد نمایید، و هرگز فراموش نکنید تواضع در برابر غرور کار نادرستی است و غرور در برابر غرور عین تواضع است.

۵-۳. هدف و خروجی بحث مهم است، نه خود بحث

و واقعاً باید پرسید، هدف ما از بحث کردن چیست؟ غیر از این است که می‌خواهیم افراد دور شده از اسلام را دوباره به اسلام نزدیک نماییم؟

و آیا واقعاً رفتار برخی از جوانان مسلمان ما درست است؟ چطور می‌توان با کاشت بذر نفرت و کینه، محصولی بنام محبت و ایمان برداشت کرد؟ یقیناً برخی از رفتارهای اشتباه وجود داشته و باید با استعانت از الله متعال آنها را اصلاح نماییم.

شما فاصله‌ی شخص مخالف اسلام با این آیین مبارک را تصور بفرمایید، بر فرض مثال او ۱۰ متر از اسلام دور شده است، حال چه زمانی ما یک بحث موفق با او خواهیم داشت؟ آری، اگر فاصله‌ی فوق را از میان برداریم و اگر برداشته نمی‌شود آن را به حداقل برسانیم.

ولی آیا فاصله‌ی شخص را به ۱۱ متر برسانیم کار درستی انجام داده‌ایم؟ متأسفانه، شاهد بحث‌هایی بوده‌ام که این فاصله را به ۱۰۰ متر رسانده‌اند و بلایی بر سر شخص آورده‌اند که گفته این راه برای همیشه مسدود باشد و من دیگر هیچ وقت برنخواهم گشت.

این درست نیست عزیزان. به تمام نکات درج شده در این فصل بنگرید، ببینید آیا همه‌ی آنها برای رسیدن به این نقطه تلاش نموده‌اند یا خیر؟

بیا بید به سیره‌ی رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم) نگاه کنیم، آیا نسبت به هدایت کفار و مشرکان بی خیال بوده است؟ یا تحت هر شرایطی برای «جذب» مردم تلاش کرده است؟

آری می‌دانم، برخی از مخالفان و اسلام ستیزان بسیار غرض ورزانه کار می‌کنند ولی باور بفرمایید نه فرجام کار آنها برای ما مشخص است و نه «ما» و «این افراد» در این دنیا تنها زندگی می‌کنیم و قطعاً بسیاری از جوانان این بحث‌ها را می‌بینند و می‌شنوند. (ناظر هستند)

عزیزان من، اگر شخص اسلام ستیز هم نپذیرد باید طوری رفتار کنیم که افراد بی طرف و محقق و حتی شبهه زده، قلبشان به سمت آیین مبارک اسلام معطوف شود. برخی‌ها این نکات را در نظر نمی‌گیرند و با درهم شکستن تمام مرزهای اخلاقی و شرعی، فقط می‌خواهند پیش اسلام ستیزان کم نیاورند و این واقعاً درست نیست.

کم نیاوردن ما باید با معلومات وافر و اخلاق زیبای محمدی (صلی الله علیه و سلم) تبلور یابد، نه در شکل و قیافه‌ی میدان گشتی و گود زورخانه! که هر کس پشت دیگری را بر زمین زد، موفق میدان خواهد شد!

موفقیت ما در جذب مخالفان و افراد دو دول به سمت اسلام است... حداقل اگر شخص را نزدیک نمی‌کنیم، تلاش کنیم او را در همان فاصله‌ی ۱۰ متری باقی بگذاریم و دورتر نشود.

یک نکته‌ی مهم:

اینکه شما نکات اخلاقی، و علمی را رعایت کردید و فرد به‌خاطر شدت سیاهی موجود در قلب خودش دورتر شد، یک بحث دیگر است. آنچه مورد نظر بنده است این است که ما وظیفه‌ی مسلمانی خود را انجام دهیم است، یعنی تلاش کنیم کسی به خاطر خطاهای ما دور نشود. وگرنه اگر ما کار خود را خوب انجام دادیم و طرف از اسلام دورتر شد، ما مقصر نیستیم.

باور کنید گاهی شخصی کنایه‌ای مطرح کرده و در آن لحظه این گونه تشخیص داده‌ام که باید سکوت کنم، چون افرادی در آن جمع حضور داشته‌اند که پتانسیل چنین مباحثی را نداشته‌اند

یا گاهی پیش آمده شخصی از مسئله‌ای ناراحت بوده و حرف نادرستی زده است، همان لحظه با او وارد بحث نشده‌ام چون مطمئن بوده‌ام کار را خراب‌تر می‌کند. لذا در یک روز دیگر این مسئله را با او مطرح کرده‌ام.

چرا؟ چون به این باور رسیده‌ام خروجی بحث مهم است نه خود بحث. و قرار نیست ما «به هر قیمتی» بحث کنیم.

۶-۳. گفت و گوی مصلحانه با هر فرد شبهه زده‌ای را غنیمت بدانید

اگر می‌خواهید در زمینه‌ی رد الحاد فعالیت کنید، «گفت و گو و بحث با هر فرد شبهه زده‌ای را غنیمت بدانید، این دین به چنین تلاش‌هایی نیاز دارد»

وقتی معلوماتتان بالا رفت، شیطان فریبتان ندهد و بگوید این هم سطح شما نیست، این هم که چیزی نمی‌داند، فلانی هم که قبول نمی‌کند چرا بیخودی سرت را به درد می‌آوری.

در اینجا از نفس اماره‌ی خود بپرسید، مگر هر نفسی نزد الله متعال ارزشمند نیست؟ از کجا معلوم خداوند به‌خاطر بحث و گفت و گو با چه کسی ما را می‌بخشد؟ شاید با کسی بحث کنیم که سخن گفتن با او را وقت تلفی بدانیم، اما خداوند به‌خاطر همان گفت و گو ما را مورد رحمت خویش قرار دهد.

این را دیده‌ام عزیزان، برخی‌ها اصطلاحاً افتخار نمی‌دهند با هر کسی بنشینند! و خود را در جایگاهی قرار داده‌اند که فقط باید با اسلام ستیزانی که معلومات بالایی دارند بحث نمایند!

بله برای یک مناظره‌ی رسمی، که افرادی هم آن را به نظاره می‌نشینند، بهتر است با فردی بحث کرد که مطالعه داشته است و خروجی مناسب‌تری از این مناظره بیرون بیاورد؛ ولی در کار تبلیغ و دعوت، به‌خاطر الله وقت خود را وقف هر جوانی که شبهه داشت بکنید و مانند یک معلم دلسوز با آنها حرف بزنید.

آیا رسول اکرم (صلی الله علیه و سلم)، می‌فرمود من فقط با علمای یهود و نصاری می‌نشینم، یا همه‌ی آحاد جامعه را به اسلام دعوت می‌کرد و برای آنها وقت می‌گذاشت؟

لذا اگر دعوت گرانی که در این حوزه فعالیت می‌کنند، چنین حسی داشته باشند و چنین رویه‌ای را سرلوحه‌ی کار خود نمایند... این امر مهم با موفقیت بیشتری انجام خواهد شد.

به نظر شما اسلام ستیزان چگونه کار می‌کنند؟ آیا فقط دنبال بحث با علمای اسلام هستند؟ یا تلاش می‌کنند هر مسلمانی را شبهه زده نمایند؟ مشخص است که دنبال هر فرصتی می‌گردند، لذا ما هم باید دنبال هر فرصتی بگردیم و نتیجه را به الله متعال واگذار نماییم.

ضمن اینکه اگر جوانان شبهه زده بدانند شما برای آنها اهمیت قائلید و وقت می‌گذارید، چه بسا منقلب شوند و بخواهند به سمت اسلام بازگردند... شاید همین فردی که شما افتخار نمی‌دهید با او بنشینید، بعد از چند سال دیگر به یک اسلام ستیز بزرگ تبدیل شود و در وضعیتی قرار گیرد که بازگشت او بسیار سخت باشد، ولی الان به راحتی می‌توان قلب او را نسبت به اسلام معطوف نمود.

۴. یک نکته‌ی مهم برای جوانان پرشوری که در زمینه‌ی رد الحاد بحث می‌کنند و فعالیت دارند

اگر می‌خواهید در زمینه‌ی رد الحاد فعالیت کنید، «با طعنه‌ی برخی از مسلمانان از کارت‌ان منصرف نشوید»

برخی‌ها خودشان هیچ کاری نمی‌کنند و می‌خواهند شما هم هیچ کاری نکنید! جالب نیست؟

چند سال پیش (زمانی که هنوز تعداد نوشته‌های بنده بسیار محدود بود و خبری از کتاب‌هایم نبود) شخصی در جمع دوستان اهل دین به بنده گفت، چه کار به این مسائل داری عزیز من بنشین، روی یک موضوع دیگر کار

کن! (لحنش هم بسیار نامناسب بود) در حالی که هم مسلمان بود و هم دعوتگر! و اگر اعتماد به نفس ضعیفی داشتم شاید به خاطر همین سخن از کارم سرد می‌شدم! در حالی که مطمئن بودم او از عمق فاجعه بی اطلاع است به این خاطر چنین حرف‌هایی می‌زند، و از کار خودم دفاع کردم.

یکبار دیگر در جمع برادران اهل دین نشسته بودم، فحوای کلامشان گویای کم اهمیت نشان دادن فعالیت‌های بنده بود... (چون مثل آنها فکر نمی‌کردم). من هم بعد از گذشت مدت زمانی، طوری که متوجه نشوند عمداً این کار را می‌کنم، گوشیم را برداشتم و یکی از شبهات ارسال شده توسط جوانان را روی صفحه آوردم؛ و گوشی را به شخصی که نزدیک بنده نشسته بود دادم، گفتم راستی این شبهه را پرسیده‌اند به نظرت چه پاسخی به آن بدهم، چیز خاصی نمی‌دانست گفتم به دوست بغل دستی بده... و گوشی را در بین تمام افراد حاضر در جمع دست به دست کردم. باور کنید یک نفر هم پاسخ محکم و قانع‌کننده‌ای نداد و بعد در کمال آرامش به شبهه‌ی مطرح شده پاسخ دادم و با زبان بی‌زبانی گفتم این است، فعالیت رد الحادی.

همان گونه که بارها گفته‌ام به نظر این بنده‌ی خداوند، افرادی که مخالف فعالیت رد الحادی‌اند، چند دسته‌اند: مخالفان اسلام که تکلیفشان مشخص است، قطعاً آنها مخالف این فعالیت هستند اما در بین جامعه‌ی اسلامی خودمان هم افرادی انتقادهایی به این عمل وارد می‌نمایند.

منتقدان مسلمان را می‌توان به سه گروه زیر تقسیم کرد:

۱. طیف اول، افرادی هستند که نمی‌دانند چه خبر است. و تصور می‌کنند کسی در جامعه دچار شبهه نشده و هیچ جوانی از اسلام خارج نشده است، اگر زاویه‌ی دیدمان را گسترش دهیم می‌توان گفت، این افراد مخالف نیستند اما اطلاع ندارند، و باید آنها را تفهیم نماییم.

۲. طیف دوم افراد حسود هستند. برخی‌ها چون خودشان نمی‌توانند پاسخ دهند، یا برایشان غیر قابل هضم است که پیش آنها بگویند فلانی دفاعیات خوبی از اسلام انجام می‌دهد، به جای دعای خیر، سعی می‌کنند کوچکش کنند... و می‌گویند: آها فلانی ... فرد خوبی است ولی ... (!) خوب کار می‌کند ولی ... (!).

چقدر این سخن‌ها ناپسند است! خوب اگر شما دلسوز هستید، چرا نمی‌روید این «ولی‌ها» را به خودش بگویید؟

اصلاً چه اشکالی دارد وقتی نزد شما از کسی تعریف کردند بگویید: بله من هم شنیده‌ام، خداوند متعال به کارش برکت بیندازد و کمکش کند تا روزبه‌روز در راه دفاع از آیین مبارک اسلام قوی‌تر گردد. این طیف باید نصیحت شوند تا به خودشان بیایند.

۳. طیف سوم، جماعتی هستند که خود را روشنفکر نامیده‌اند

این افراد تلاش می‌کنند، شیوه‌ی دین داری این ۱۴ قرن را نادرست جلوه دهند، یا بگویند فلان مطالب دینی آن زمان درست بوده‌اند و الان دیگر درست نیستند! (حتی برخی از احکام موجود در قرآن و سنت صحیح! را قبول ندارند...).

از طرفی شخصی که رد الحاد کار می‌کند، دارد تلاش می‌کند از «همه‌ی مفاهیم دینی» در برابر دشمنان دین دفاع نماید ... نتیجه اینکه، داعیان رد الحاد، دارند پنبه‌های این طیف را رشته می‌کنند (چون برخی از احکام به شدت مورد انتقاد اینان قرار گرفته است و برای انتشار افکار جدیدشان لازم است بگویند این مطالب اسلام باید حذف شود).

لذا (لذا برخی از هواداران این تفکر/نه همه) به طرق مختلف سعی می‌کنند، بگویند کار شما داعیان رد الحاد بی اهمیت است، اما توجه نکنید و مطمئن باشید «ادامه‌ی فعالیت شما» بهترین نقد، برای سخنان آنهاست ... چون دفاعیات شما از برخی از آیات و احادیث، همراه با نقد سخنان مخالفان اسلام، پایه‌های افکار آنان را هم سست می‌نماید.

بزرگواران:

قرار نیست کسی که از اسلام دفاع می‌کند، معصوم باشد ... ولی نصیحتی که جهت اصلاح خطاها صورت می‌پذیرد، کجا ... و طعنه و کنایه‌ای که جهت تخریب فرد یا دفاع از تفکر جدید خود (روشنفکران) صورت می‌پذیرد، کجا! (خدایا همه‌ی ما را اصلاح کن). پس عزیزان، آگاهانه فعالیت کنید، نصیحت‌های خیرخواهانه را بر چشمان خود جای دهید و نسبت به طعنه‌ی افراد نام برده بی تفاوت باشید

طیف اول را تفهیم کنید، طیف دوم را نصیحت و با طیف سوم اگر بستر مناسبی وجود داشت بحث کنید و گرنه با لبخند از کنارشان عبور کنید و به کارتان ادامه دهید. اما عزیزان، حفظ حریم یکدیگر و رعایت اخلاق را تحت هیچ شرایطی کنار نگذارید.

محتاج دعای پر مهرتان ...

منابع و ماخذ

- (۱) قرآن کریم
- (۲) صحیح البخاری
- (۳) صحیح مسلم
- (۴) مسند أحمد بن حنبل
- (۵) سنن الکبری، البیهقی
- (۶) معجم الکبیر، الطبرانی
- (۷) المقنعة، محمد المفید
- (۸) الخلاف، الطوسی
- (۹) السرائر، ابن ادريس حلی
- (۱۰) سيرة النبوية، ابن هشام
- (۱۱) طبقات الکبری، ابن سعد
- (۱۲) فتوح البلدان، البلاذری
- (۱۳) الكامل فی التاريخ، ابن اثیر، ج ۲
- (۱۴) المفردات فی غریب القرآن، الراغب الاصفهانی
- (۱۵) الاحکام السلطانية و الولايات الدينية، الماوردی
- (۱۶) الاشباه و النظائر، جلال الدين السيوطی

- (۱۷) الاشارات و التنبیہات، ابن سینا
- (۱۸) رسالہ فی القوی النفسانیۃ، ابن سینا
- (۱۹) رسالہ فی معرفۃ النفس الناطقۃ و أحوالہا، ابن سینا
- (۲۰) سبیل السلام، لصنعانی
- (۲۱) الموسوعۃ الفقھیۃ الكويتیۃ
- (۲۲) المرآۃ المسلمۃ و قضايا العصر، خیاط، محمد ہیثم
- (۲۳) کوردستان له به ردهم فتوحاتی ئیسلامیدا، حسن محمود کریم
- (۲۴) قانون در طب، ابن سینا، ترجمه، عبدالرحمن شرفکندی (هه ژار)
- (۲۵) کردستان چگونه آزاد شد، صلاح الدین عباسی
- (۲۶) مجموعه آثار، ج ۱ و ۱۴، مرتضی مطهری
- (۲۷) فرهنگ فارسی، محمد معین، ذیل کلمه شبیه
- (۲۸) المنجد، لوئیس شیخو، ترجمه، محمد بندر ریگی، ذیل ریشه شبیه
- (۲۹) تاریخچه زمان، استیون هاو کینگ
- (۳۰) تاریخ طبیعی دین، دیوید هیوم، ترجمه، حمید عنایت، نشر خوارزمی
- (۳۱) تاریخ فلسفه غرب، برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندی
- (۳۲) ملکم همیلتون، جامعه شناسی دین، ملکم همیلتون، ترجمه، محسن ثلاثی
- (۳۳) تبیین براهین اثبات وجود خدا، آیت الله جوادی آملی
- (۳۴) فلسفه‌ی دین در قرن بیستم، چارلز تالیافرو، ترجمه ان شاء الله رحمتی
- (۳۵) آشنایی با فلسفه‌ی دین، مایستر چاد، ترجمه، حسین رهنمائی
- (۳۶) پنج گفتار از زیگموند فروید، ترجمه، هورا رهبری
- (۳۷) وجود خدا، جان هیگ، ترجمه، عبدالرحیم گواهی
- (۳۸) هفت نظریه در باب دین، دنیل پالس، ترجمه، محمد عزیز بختیاری
- (۳۹) مکتب روانشناسی، کارل گوستاو یونگ، ترجمه، احمد اردوبادی
- (۴۰) عقل و اعتقاد دینی، آقای مایک پترسون و همکاران
- (۴۱) درباره‌ی شر، دوره‌ی دو جلدی، نعمیه پورمحمدی و همکاران
- (۴۲) راه حل معضل شر از دیدگاه حکما و متکلمان مسلمان، اکبر فایدئی و دیگران، خردنامه صدرا دوره ۲۱

زمستان، ۱۳۹۴ شماره ۲

- (۴۳) مسأله شر و راه حل های آن، محمد محمدرضایی، پژوهش های دینی، ۱۳۸۴ شماره ۳
- (۴۴) ماهنامه مکتب اسلام، حسین حقانی زنجانی، ۱۳۷۹ شماره ۹
- (۴۵) کلام جدید، حسن یوسفیان
- (۴۶) تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۲
- (۴۷) تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۴
- (۴۸) چهل اشتباه در نظریه ی تکامل، هیثم طلعت، ترجمه، شاهو فلاحی
- (۴۹) الحاد نوین باتلاق رنگین، ج ۱، چاپ دوم
- (۵۰) الحاد نوین باتلاق رنگین، ج ۲، چاپ اول
- (۵۱) الحاد نوین باتلاق رنگین، ج ۳، چاپ اول
- (۵۲) الحاد نوین باتلاق رنگین، ج ۴، چاپ اول
- (۵۳) قرآن و علم تضاد یا تطابق، مراد یوسفی
- (۵۴) منزله است کلام خدا، مراد یوسفی

- a. <http://www.newdualism.org>
b. <http://islamport.com>
c. <http://www.kaheel7.com>